

سیمای اجتماعی و اقتصادی ولایت غور

از نشرات

مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی

اداره‌ء هم آهنگی کمکهای انسانی

سیمای اجتماعی و اقتصادی
ولایت غور

از انتشارات مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی

Center for Research and Technical Support

(CeReTechs)





معرفی کتاب

نام کتاب:	سیمای اجتماعی و اقتصادی ولایت غور
نویسنده:	پوهنمل خیرالاحد (غوری)
ناشر:	مرکزتحقیق و پشتیبانی تخنیکی
اهتمام چاپ:	مرکز نشراتی صبا CHA
صفحه آرایی وکمپوز:	وحید عبدالله
تاریخ نشر:	اکتوبر ۲۰۰۰ میلادی
تیراژ:	۲۰۰ جلد
نوبت چاپ:	اول
زیر نظر:	عبدالناصر(رحیمی)

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مندرجات

فصل پنجم

زیر بنای اقتصادی ووضع امنیتی غور

فصل ششم

نفوس

فصل هفتم

تهیه و تدارک مواد غذایی

فصل هشتم

زراعت ومالداری

فصل نهم

خطوط مواصلاتی، ترانسپورت و ارتباطات

فصل دهم

ساختمان ها وتأسیسات موجود

فصل یازدهم

صحت وحفظ الصحه

فصل دوازدهم

معارف در غور

فصل سیزدهم

معرفی مختصر ولایت غور

امتنانیه

اکنون که کارتحریر وتهیهء کتاب "سیمای اجتماعی واقتصادی ولایت غور" رو به اختتام و به مرحلهء نهایی رسیده است، مرکزتحقیق وپشتیبانی تخنیکی باکمال اخلاص و امتنان از محترم خیرالاحد غوری که در جمع آوری معلومات، تحقیق و نگارش این نسخه زحمات فروانی را متحمل شده اند و همچنان از تمام برادران ودوستان محترمیکه درین راستا ودرین امر مهم همکاری داشته و دست اندرکاران این بخش را بطور مداوم مورد حمایه وتشویق قرار میدادند، خاصتاً مسئولین و کارمندان دفاتر مرکزی و ساحوی که با وصف مصروفیت های زیاد شان قسمتی از وقت گرانبهای شانرا وقف پشتیبانی عملی این بخش نموده اند، از خلوص نیت اظهار سپاس و تشکر نمایم.

لازم پنداشته میشود تا درین راستا از تمام اعضای دیپارتمنت سروی ودر رأس آن محترم دیپلوم انجنیر جمالناصر که معلومات مفید و همه جانبه را دلسوزانه در اختیارهمکاران گذاشته اند و محترم احمدسعید که در بخش ترتیب معلومات در کمپیوتر همکاری و اضافه کاری نموده اند، محترم میر زبیر حسینی که به طور متداوم به مشکلات تخنیکی ناشی از کمپیوتر رسیدگی می نمودند، محترم وحید عبدالله که در زمینهء اصلاح، صفحه آرایی و کمپوزهمکاری دوستانهء خویش را لطف نموده اند، محترمه مینا (غضنفر) که در بخش تایپ همکاری داشتند، محترم سیدمحی الدین هاشمی که یک قسمت از منابع را در اختیار همکاران گذاشته اند و همه دست اندرکاران مرکز نشراتی صبا که در نشر این کتاب زحمت فراوان کشیده اند از صمیم قلب مراتب امتنان خویشرا ابراز میدارم.

ضمناً قابل ذکر میدانم که مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی درین اواخر شماری از کتب و رسالات را که حاوی مطالب و موضوعات مختلف اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی و تخنیکی میباشد بدست نشر سپرده است، روی این ملحوظ از تمام مطالعه کننده گان محترم و خواننده گان عزیز، اهل خبره و دانشمندان با کمال حرمت انتظار میرود تا نظرات نیک، سازنده و اصلاحی خویش را در صورت لزوم در زمینه ابراز نموده بر ما منت گذارند. یقین کامل دارم که نظریات خواننده گان محترم در غنامندی بیشتر کتب و رسالات ما در آینده نقش ارزنده ای خواهد داشت که میتوان به آن ارج عظیم گذاشت. آرزو مندم تا در صورت امکان هرگاه خواننده گان عزیز منابع و مأخذ در زمینه در اختیار داشته باشند، مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی را یاری نمایند.

بااحترام

عبدالناصر رحیمی

مسؤل مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی

مقدمه

میهن ما با قدامت تاریخی و مدنی بیش از پنج هزار سالهء خود در تاریخ تمدن آسیای میانه موقف شایانی دارد. هرگاه به کانون های تمدن و فرهنگ بشری از لحاظ ارزش تاریخی آن نظر اندازی کنیم در میابیم که این خطهء باستانی پنجمین کانون تمدن بشری بعد از مدنیت های بین النهرین و سرزمین کلده، مصر، سواحل شرقی بحیرهء مدیترا نه، فلسطین و چین محسوب شده و از مدنیت های هند، یونان و روم سبقت تاریخی دارد.

میهن ما از دو تا سه هزار سا ل قبل از میلاد دارای زراعت و سیستم آبیاری پیشرفته و شهر های توانگر و پر نفوس بود وطی هزار سال اول قبل از میلاد صنایع دستی، مسکوکات، طب، نجوم، نساجی و فلزکاری داشت.

از آن جائیکه محیط جغرافیائی در تکامل جامعه اهمیت بسیار دارد و طبعیت برای انسان و ادامهء زندگی و فعالیت وی مواد خام فراهم میکند و پهنهء است که زندگانی جامعه در آن به پیدایش میآید.
کشور ما نیز بنابر داشتن محیط مساعد جغرافیائی و موقعیت حساس سوق الجیشی آن نقش مهم در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و همچنان در انکشاف فرهنگ و سقافت این قسمت آسیا بازی کرده است.

غور امروزی یکی از نقاط مهم و دیدنی سیاحین جهان از لحاظ داشتن آثار گرانبهای هنری و ساختمانهای متنوع فزیکی - بحسا ب میرود. به اصطلاح توریزم، راه مرکزی CENTRAL ROUTE که یکی ا ز خط و سیر های مهم توریستیکی کشور است از ولایت غور میگذرد.

بنابرین در چوکات مطالعات سیمای اجتماعی و اقتصادی غور از جنبه های توریزم، آثار تاریخی و باستانی آن ذکری بعمل آمده است. نشریهء هذا که شامل فهرست اعلام و اسمای روستا های واحدهای اداری نیز میباشد، پیرامون نفوس تقریبی هر قریه که بر اساس معلومات تخمینی از وزارت داخله، وزارت زراعت و آبیاری و دیگر نهاد های علمی و تحقیقاتی بدست آمده معلومات ارایه شده است.

با در نظر داشت اهداف کمک به احیای مجدد در ولایت غور که نخستین شرط موفقیت در مبارزه با فقر اقتصادی بوده و شرط ثانی فراهم نمودن وسایل از طریق طرح و ترتیب پلانهای علمی و عملی وشرط ثالث تطبیق و عملی نمودن پلان ها با ارادهء راسخ و تشریک مساعی همگانی میباشد.

بنابرین نشر کتاب (سیمای اجتماعی و اقتصادی غور) قدم نخست در جهت شناخت واقعیت ها و مشخصات اجتماعی و اقتصادی غور در جهت طرح پروژه ها و پروگرام های اصلاحی خاصتاً اجرای سروی های زراعتی، صنایع دستی، صحی، عرفانی و غیره به سویهء ملی و منطقوی عاری از ارزش نخواهدبود.

مقصد از نگارش کتاب انکشاف معلومات اساسی راجع به ولایت غور، مطالعهء اثرات جنگ و تعیین حدود آن بالای کمیت و کیفیت زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و معرفی بیشتر ولایت غور بوده است. بمنظور تحریر و تهیهء کتاب منابع مختلف ملی و بین المللی تا حدیکه امکان د ست میداد مطالعه گردیده که اتکای بیشتر به معلومات تازه و نو، شده ا ست. منابع که از آن در تهیهء کتاب استفاده شده صراحت دارد و در اخیر کتاب از آنان ذکر بعمل آمده است.

فصل اول

موقعیت جغرافیایی و پس منظر تاریخی

موقعیت جغرافیائی غور:

ولایت غور در قدیم به علاقه های بالنسبه وسیعی اطلاق می شد که بین هرات وغزنه دره های کوهستانی سلسلهء کوه بابا و سفید کوه را احتوا میکرد. این نقطه از زمانه های خیلی قدیم مرکز سلالهء کوچکی بود که در حقیقت استقلال داشت و فیروز کوه پایتخت آن به شمار میرفت. اما غور امروزی در تشکیلات اداری افغانستان یکی از سه ولایات مرکزی کشور محسوب میشود. مرکز این ولایت شهر چخچران است که بر خط (E۱۰-۶۵) طول البلد شرقی و(N۳۱-۳۴) عرض البلد شمالی موقعیت دارد. ساحهء مجموعی این ولایت به ۳۸۷۵۷ کیلو متر میرسد و هفتمین ولایت افغانستان از نظر مساحت محسوب میگردد. ا ز نظر نفوس با داشتن ۳۳۹۰۰۰ باشنده در ردیف نزدهمین ولایت کشور قرار میگیرد، بدین ترتیب کثافت نفوس در آن ۹ نفر در فی کیلو متر بوده یک ولایت متفرق السکنه را تشکیل داده است.

شهر چخچرا ن مرکز این ولایت به ارتفاع ۲۲۵۰ متر از سطح بحر بلند افتاده ا ست. ولایت غور از جانب شمال به ولایت جوزجان و فاریاب، از طرف شرق به دو ولایت مرکز ی کشور بامیان و ارزگان از طرف جنوب به ولایات هلمند و فراه و قسمتی از ارزگان و از سمت غرب به ولایات بادغیس، هرات و قسمتی از فراه محاط میباشد.

شهر چخچران از شهر هرات ۴۹۷ کیلو متر فاصله داشته و ا ز شهرکابل پایتخت کشور از همین طریق ۱۴۱۲ کیلومتر فا صله دارد

دائرت المعارف آ ریانا موقعیت جغرا فیائی غور را چنین شرح داده ا ست: غوردر تشکیل اداری دولت ولایتیست که بین ۶۴ و۶۵ درجه و ۳۸ دقیقه و ۴۹ ثانیه طول البلد شمالی وا قع و منطقه کوهستانی است که ا ز سلسله کوهای بلند، شیله ها، دره ها و تپه های سنگی تشکیل گردیده که اراضی هموار و قابل زراعت در آن کمتر دیده می شود. محیط این حکومت به چهار حصه تقسیم گردیده است.

اول – حصهء شرقی که عبارت از لعل سرخ سرپنک، خواجه وجهدالدین متصل به حکومت پسابند.

دوم - حصهء غربی عبارت اند از قریه نوروز، ملا اعلی، آنه و سین.

سوم - حصهء شمالی آن به قریه های چشمهء میران، سرتای و عاشقان.

چهارم- حصهء جنوبی قریه چاردر، دنارک، پشو، ارسپو و غیره می باشد.

غورات در ادوار تاریخی شهرت جهانی دارد زیرا مرکز سلاطین غور و کشور کشایان باستانی بوده مرکز عمومی خرا سان، سیستان، بلوچستان، سند، پنجاب الی دهلی وازجانب شمال ولایات مرو، بلخ و تخارستان الی کوه های پامیر و چترال را در بر میگرفت یعنی به قول (هولدج انگلیسی) ا ز شنیدن نام غور سر زمینی به نظر انسان مجسم میشود که از اقصای هندوستان تا ایران و از آمو تا هر مز امتداد دا شت. جغرافیه نگاران قرون وسطی این منطقه را به وا سطهء سلسله کوه های بزرگ منبع دریا های هریرود، هلمند، خاشرود، فراه رود دانسته و حتی منبع دریا های مرغاب را نیز همینجا میدانند.

وضع اداری ولایت غور:

غور امروزی از لحا ظ تشکیل اداری دارای واحدهای ذیل میباشد:
ولسوالی شهرک، ولسوالی لعل و سر جنگل، ولسوا لی پسابند، ولسوالی تولک، ولسوا لی ساغر، ولسوالی تیوره و و لسوالی چغچران. تا اواخر سا ل ۱۳۵۸ واحدهای اداری غور بوسیلهء مامورین دولت مرکزی اداره میشد.

بعد از تجاوز اتحاد شوروی مردم علیه حکومت کمونستی قیام نموده و به تسلط آنان به جز ا ز شهر چخچرا ن خاتمه داده اند. از آن زما ن به بعد واحدهای اداری غور بوسیلهء قوماندانان جهادی و سرا ن قوم اداره میگردید. از سال ۱۳۷۵ بدین طرف این ولایت بوسیلهء تحریک طالبان فتح گردیده و تا کنون تحریک اسلامی طالبان بر آن مسلط است. از لحاظ امنیتی -امنیت درولایت غور نسبتاً خوب ا ست.

شکل طبیعی و تو پوگرافی غور:

این ولایت کوهستانی افغانستان از لحاظ طبیعی و شکل توپوگرافی در جنوب غرب افغانستان بین مجرای علیای هریرود و خاشرود و شروع حاشیهء همجوار جلگهء سیستان یعنی حواشی هلمند و فراه به نحوی افتاده که ارتفاع آن به صورت فاحش از شمال شرق به جنوب غرب کاسته میشود. در سر زمین غور یک سلسله کوه های بلند و تپه های بی شمار وجود دارد و مردم این دیار به این عقیده بودند و هستند که این کوه پاره ها بلندترین کوه های جهان میباشند.

منهاج سراج جوزجانی مؤرخ عصر غوریان که در قرن هفتم هجری میزیست، این نظریهء مردم غور را معتبر دانسته و نوشته است که: " در غور پنج پاره کوه بزرگ وعالیست که اهل غور اتفاق دارند که از رأسیات جبال عالم است).

جنرال فوریه فرانسوی صد سال قبل تحت تاثیر این عقیده رفت و بعد از مشاهدات این کوه ها نظریه داد که قلهء چهل ابدالان یکی از بلندترین قله های کرهء ارض شمرده می شود.

هایدرو گرافی غور:

از لحاظ هایدروگرافی جریان آب های غور عموماً به استقامت جنوب غرب دوام دارد و دریاهای مشهور آن عبا رت اند از، فراه رود، مرغاب رود، هریرود، ساغر رود، سرپنک رود، خم شور و دیگر دریاچه های کوچک، که بطور شاید و باید از آن استفاده اقتصادی نمی شود. در صورت احداث بندها و دستگاه های مُولد برق در زراعت و استخراج معادن آن سطح زندگی درین گوشهء کشور ارتقاً خواهدکرد.

خصوصیا ت اقلیمی غور:

قسمت اعظم غور در ناحیهء اقلیمی الپاین تندرا واقع شده است، که عدم انکشاف خاک، سردی زیاد هوا، سرعت وزش بادهایٔ کوهستانی و ارتفاع ارضی در اکثر نقاط این سر ز مین نقطهء اقلیمی الپاین تندرا بار آورده است. این اقلیم شامل نواهی مانند سنگان، پسابند، یامان، خطیف، کچی گرد، واشک نیلی و زرنی، اور پتو، سرمازو، درزآب تا حصص علیای درهء مژکان میشود. قسمت دیگر غور که دارای ارتفاع کم بوده و اکثراً پوشیده از تپه زارهاست، اوصاف اقلیمی منطقهء ستیپ (Steep) را وانمود میسازد.

وضع جوی (میترولوژی) غور:

ولایت غورکه از جمله ولایات مرکزی کشور است دارای آب و هوای بری، خشک، سرد و کوهستانی است. شهر چخچران در (۳۴ -۳۲ N -۶۵ -۱۵ E) درجهء طول البلد شمالی و عرض البلد شرقی واقع شده است و ارتفاع آن از سطح بحر به ۲۲۵۰ مترمیرسد. در ماه فبروری سال ۱۹۶۸ میلادی یک استیشن میترولوژی جهت رفع ضروریات ترانسپورت هوای ملکی در ولایت غور تاسیس گردید. در ابتدا این استیشن در قلهء کوهی که کاملاً مناسب بود ایجاد گردید. کوه متذکره به شهر چغچران نیزدیک و دریک دره در کنار دریای هیرود موقعیت دارد. در سال ۱۹۹۶ این استیشن در چند صدمتری ناحیهء اول بطرف داخل این کوه انتقال داده شد.

درهء مذکور یک ساحهء زارعتی و از سمت شرق به غرب واقع شده است. در ۱۵ کیلومتری شرق این دِره کوهی بنام (بمحمود) به ارتفاع ۲۵۷۷ متر قرار دارد و در ۲۲ کیلومتری شمال شرق آن کوه بنام (کوه آسیای بد) به ارتفاع ۳۰۴۹ متر و در ۱۷ کیلومتری جنوب آن سلسلهء بندباین به ارتفاع ۳۵۸۰ متر واقع شده است. این ساحهء کوهستانی معرف موقعیت و شرایط خاص وادی چغچران است.

دومین استیشن میترولوژی در ولایت غوردر ولسوالی شهرک واقع است. این استیشن در سال ۱۹۶۸ تأسیس گردید. استیشن مذکور در امتداد ساحه یی همواری در قسمت مرکزی افغانستان قرار دارد. این استیشن مانند چغچران، لعل و پنجاب در یک درهء نسبتاً طویل، عریض و هموار که از شرق به غرب امتداد دارد بناء یافته است.

در ۵ کیلومتری شمال شرق آن یک قلهء به ارتفاع ۲۷۳۳ متر و به ۱۲کیلومتری طرف جنوب شرق آن، کوه زاوه به ارتفاع ۳۰۰۰ متر قرار دارد. در نواحی مجاوراین استیشن قله های موجود است که ارتفاع کمتر از آن دارند. ارقام و احصائیه های مربوط به اقلیم که از استیشن های چغچران ، لعل پینجاب و شهرک حاصل گردیده انعکاس دهندهء شرایط اقلیمی و میترولوژی خاص دره های افغانستان مرکزی است. استیشن که در ولسوالی شهرک ولایت غور موقعیت داشت تا سال ۱۳۵۸ خورشیدی فعال بود، اکنون این استیشن فعالیت ندارد.

نموداری از وضع میترولوژی در غور

Station : CHAKHCHARAN Indicatif: 40942 Alt. 2230m Lat. 34°32'N Long. 65°16'E													
1968 - 1970	Janv.	Fév.	Mars	Avril	Mai	Juin	Juil.	Août	Sept.	Oct.	Nov.	Déc.	Année
RR	61	21	20	6	8	1	Tr	0	0	14	12	18	161
Médiane RR	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
Max. RR	73	22	33	7	12	1	Tr	0	0	26	34	30	186
Min. RR	49	20	7	5	5	0	0	0	0	2	Tr	9	154
Max. RR/24h	33	12	9	2	4	1	Tr	0	0	14	9	13	33
t. max. Tx	-1,1	-1,0	10,0	17,6	23,1	28,0	30,8	29,1	25,1	19,1	10,9	4,5	16,3
t. min. Tn	-14,7	-15,1	-2,4	1,6	3,3	4,7	7,2	5,9	-0,3	-0,9	-6,7	-11,3	-2,4
t. moy. T	-8,4	-8,8	2,8	9,0	13,3	17,3	19,1	18,6	11,4	7,0	0,8	-4,6	6,5
t. max. abs.	10,1	9,4	14,8	26,6	30,4	34,0	37,4	35,0	33,0	27,5	19,0	14,0	37,4
t. min. abs.	-39,2	-40,0	-10,7	-4,4	-4,1	-2,7	4,5	-1,2	-7,4	-13,0	-19,4	-34,2	-40,0
Humid. % U	77	78	70	60	50	40	42	36	35	48	63	73	56
Tens. Vap.	2,5	2,4	5,3	6,9	7,6	8,0	9,3	7,8	4,8	4,8	4,1	3,1	5,4
Défic. sat.	0,7	0,7	2,2	4,6	7,7	11,8	12,8	13,6	8,7	5,2	2,4	1,2	4,3
Evap. Pot.	11	10	42	83	132	196	203	219	155	96	44	20	1211
ETP	-	-	28,7	42,5	75,0	101,6	129,6	107,9	55,6	39,1	2,6	-	582,7
Insolation	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
v. moy. vent	2,7	2,4	3,1	3,2	2,3	1,7	3,1	2,1	1,5	2,2	2,0	2,3	2,4
v. max. vent	28	13	20	32	30	22	25	20	15	20	12	18	32
j. Tx ≥ 30°C	0	0	0	0	0,5	13,5	17	17	5	0	0	0	53
j. Tn ≤ 0°C	29	28	15	11,5	2,5	2,5	0	1	14,5	24	27	31	186
j. pluie	0	0	7,5	6,5	6	1	1	0	0	3	3	1	29
j. neige	9,5	8,5	3,5	0,5	0	0	0	0	0	0,3	1,7	5	29
j. grêle	0	0	1	0,5	0,5	1	0	0	0	0	0	0	3
j. orage	0	0	0,5	2	2	1	0,5	0	0	2,5	0	0	8,5
j. 6-8 oct.	26	21	24	21	15	5	4	3	1	10	15	24	169
h.max.neige	45	44	9	2	0	0	0	0	0	2	11	8	45

وجه تسمیهء کلمهء غور:

کلمهء غور که به حوالهء برهان قاطع به ضم اول و ثانی بر وزن مور تلفظ شده چنانچه مینویسد (به ضم اول و ثانی بر وزن مور نام ولایتی است معروف، نزدیکی قندهار) قدامت تاریخی زیاد دارد. فرصتیکه شاخهء از اروپاییان مقارن دوهزار سال قبل از میلاد نسبت پارهء عوا مل از بخدی بنای مهاجرت را گذاشته و راه جنوب را در پیش گرفتند و بعد از طی مسافات در پای کوه پایه های مرکزی افغانستان رسیدند. چون این جا را نسبت داشتن دره های زیبا، علفچرهای سرسبز و ساختمان قشنگ طبیعی برای محیط زیست و فعالیت های روزمرهء خویش مساعد دیدند و ازینکه وطن جدید شان کاملاً" کوهستانی بود بنابرین مشخصه طبیعی آنرا غور نامیدند. ریشهء باستانی غور در اوستا و سانسکریت به اشکال (گیری) و در زبان باختر قدیم گر (Gar) میباشدکه هم مفهوم کوه در دری و(غره) در زبان پشتو را افاده میکند.

بدینترتیب (غر) پشتو که به معنی کوه است ا ز کلمات باستانی السنه آریائی محسوب شده که در کتاب اوستا حصهء هوم شیت (گیری) آمده است. از فرهنگ های سانسکریت هم ظاهر میشود که در آن زبان گیر یا گیری (Gari) به معنای کوه است.

کلمات (غور ،غر، غرچه، غرچ، غلچ) همه دارای ریشهء واحد بوده که معنی کوه را میدهند، چون غور منطقهء تاریخی بوده در اشعار بزرگترین – شعرا و نویسندگان ذکر گردیده است.

چنانچه ابوالقاسم فردوسی در شاهنامهء یا بزرگترین اثر حماسی زبان دری از غور و غوریان چنین یاد میکند:

سر غوریان بود بسطام شیر　　　کجا پشت پیل آوردی به زیر

سعدی طوسی در گر شاسب نامه از غور چنین یاد میکند:

زرنج و هم غور زابلستان　　　همه از بلخ تا بوم کابلستان

بدین ترتیب کلمه غور به معنی کوه ا ست. و شاهان غور را بنام ملکجبال یاد کرده اندو دورهء سلطنت دودمان غوری افغانستان از اوایل قرن ۱۱ تا اواخیر قرن ۱۳ دوام کرد. حدود اربعهء افغانستان در دوران سلطنت غوریان از شرق ایران تا دهلی و از مرو تا خلیج فارس بوده است.

مشاهیرمشهوردودمان شاهی‌غور:

درین عصرکتاب هاي تواريخ مانند زهره و مریخ بآسمان پیوسته وبه مثل عنقاد کیمیا جز نام ونشانی ازآنها نمانده که خیلی بندرت و زحمت ملاحظهء آن دستگیری می نماید واحتمال میرود از اثرعدم وجودکتب ونبودن استعمال و ملاحظه ومطالعهء آن رفته رفته نام آن نامداران با عز واقتدارکه سبب افتخارابنای این دیارکوهساراست از اذهان همه ابنای وطن محوگردیده واثری ازیاد و بود آنها باقی نماند، بناُ از یک قطرهء عطرهم میتوان دماغ ذوقمندان رایحهء این گلستان را معطرساخت.

قراریکه مولانا منهاج درصفحهء(۳۸۱) کتاب طبقات ناصری ازقول ملک الکلام مولانا فخرالدین مبارک شاه مروزی بیان فرموده وهمه مئورخین درین قول موافقت فرموده اند چنین است که، فخرالدین مبارکشاه نسب نامهء این سلاطین نامدار رادرسلک نظم کشیده و آن جواهر را درسمت صحت انتظام داده، وسرسلک آن لالی را بصدف پادشاهی((ضحاک تازی)) بازبسته است، وازعهداین سلاطین تابه آل ودولت((ضحاک تازی)) جملهء ملوک را ((پدربه پدر)) ذکر نموده، قدرت کاملهء اوتعالی را فدا شوم که از نهاد ضحاک سفاک وبی باک چنین پادشاهان با عدل ودین وداد وپاک بوجودآوردکه ازاوشان بسی کارهای خیر وصواب در راه اعتلای دین

مبین اسلام بظهور پیوسته، اصحاب تواریخ، چنین روایت کرده اند که اروند اسب، پدرضحاک بود، پسر پسرتازیوبرسد، وبه اتفاق اهل تواریخ «تازیوبرسد» پدرهمه عرب و برادرهوشنگ ملک بود، وعرب را تازی به نسبت او باز خوانند و سیادت وامارت عرب و را واتباع ورا بود.

ذکربسطام ملک هندوسند:

مولانا منهاج درصفحهء(۳۲۱) طبقات ناصری مینگارد که: بسطام بن مشها، بن نریمان، بن افریدون، بن مرساس، بن سبامند، بن سبیداسب، بن سهراب، بن شیداسب، بن سیامک، بن ضحاک، ضحاک رایک ونیم روزکم هزارسال عمربود، بسطام رادرهندوسند مقررنموده بود، چون فریدون برضحاک غالب گردید، بسطام تاب مقاومت فریدون رانداشت، در جبال شغنان وبامیان رفت وازآنجاهم درجبال شامخ غورات درکوه زار مرغ سکونت گرفت (زارمرغ ومندیش درساغرغوراست وبنام سلطان کوه هم یاد میشود) وقلعهء بنیادکردکه آنرا زومندیش نام نهاد وچون سکونت اوقایم گردید اتباع قوم عرب که ازنژادضحاک تازی بودنددرغورات زیاد شدند، ارادهء حضرت الهی چنان رفته بودکه ازآن اصل پادشاهان دیندار و ملوک کامگار بظهور رسند و بران قبایل برکت داد تابدین مبین اسلام مشرف شدند، و از معدن صلب ایشان جواهر سلطنت درسلک جهانداری انتظام یافت و هزاران مهراب و منبردرعوض بتکده های قدیم وضع کردند، شعار اسلام را تا نهایت بلاد هندوستان که به دریای چین متصل است ظاهر نمودند، واین سلاطین را بندگانی رسیدند که هر یک در بسط جهان بساط عدل بگسترانیدندچنانچه ذکراحوال هر یک طوراختصاردر مرحلهء آن خواهد شد.

امیرفولادغوری شنسبی:

امیرفولادغوری یکی از فرزندان ملک شنسب بن خرنک بوده و شنسب شخصیست که او بنامه ایمان آورده، اطراف جبال غورات درتصرف امیر فولادبود، امیر فولاد و به نوبهء خود نام نیکوی پدر و پدرکلان خودرا زنده ساخت، در زمانیکه صاحب الدعوت العباسیه، ابو مسلم مروزی خروج کرد وامراء بنوامیه را از ممالک خراسان ازعاج و اخراج نمود، امیر فولادچشم غورات را بمدد ابومسلم برد ودرتصرف آل عباس و اهل بیت مطهر جان سپاری و ایثار زیاد نمود و مدت ها عمارات مندیش و فرماندهی بلاد جبال غوردرتصرف او بود تا برحمت حق پیوست و امارت غور برای برادر و فرزندانش ماند.

امیربنجی نهاران شنسبی:

درصفحهء (۳۲۴) طبقات ناصری چنین تذکار رفته است که: مؤرخین عظام امیربنجی نهاران را ازکبار ملوک غور محسوب دارند و جملهء سلاطین ازفرزندان او بودند، و سلسلهء نسب او را چنین ذکر نمودند(امیربنجی) بن نهاران بن امیر فولاد، امیر فولاد بن شنسب، بن خرنک بن بسطام بن درمیش، بن وزن، بن هین، بن بهرام، بن جحش، بن حسن، بن ابراهیم، بن معدل، بن باسد، بن ضحاک، اول شخصیکه ازاین دودمان درعهدخلافت هارون الرشیدبدارلخلافه رفت وعهد ولوای ثانی آورد امیر بنجی نهاران بود، موصوف بسی خوب رو وگزیده اخلاق بود، وهمه آثار پسندیده واوصاف ستوده و حسن صورت موصوف بود، و رفتن اوبدارالخلافه بحضور امیرالمومنین هارون الرشید بدین جهت بوده که درغور قبیلهء بودایشانرا شیشانیان میگفتند، آنها دعوی آن داشتندکه دراول پدر آنها اسلام آورده است: در عهد امیر بنجی نهاران دران قبیله مردی بود او را امیرشیش پهلوان و قبیله اش را هم به نسبت اوشیشیان میگفتند وامیر بنجی نهاران را به نسبت آنکه وی از آل شنسب بود قبیله اش را شنسبیان میگفتند، هریک ازآنها به نسبت ادعای قدامت اسلام آرزوی امارت راداشتند، تا اینکه موضوع بخصومت کشید، درنتیجه اتفاق هردوقبیله و سران و اکابرهر دو قوم براین شدکه هردو نفر با درالخلافه به حضورهاروالرشید بروند، هر یک را عهد ولواء داد

امیر او باشد، بناً هردو تن عازم دارالخلافه شدند، چون امیر شیش مرد پهلوان بود از آداب و طرز لباس و روئیه، حضور سلاطین معلوماتی نداشت، بهمان وضع و لباس پهلوانی عازم گردید و امیر بنجی که خوبصورت و نیکو خلق بود ارثاً هم بوضع ملوک آشنا بود و ازیک نفر بازرگان که دوست او بود وبه دربارخلیفه رسیده بودآداب نشست و بر خواست حضور هارون الرشید را معلومات نموده وبهمان وضع شرفیاب حضور گردید، امیرالمومنین هارون الرشید درباره، امیر بنجی نظر به اینکه از جمال نصیب کامل داشت وبه حسن وطبعیت وتراوت زینت آراسته بود وبر زبان مبارک آوردکه(هذاقسیم) این شخص خوب روی است وآداب امارت واسباب فرماندهی و حسن صورت را جمع دارد، امارت غور را حواله، باید فرمود وپهلوانی لشکر غور را حواله، شیش بن بهرام بایدکرد و هردو نفر را نوازش فرموده به این القاب سر فراز فرمودکه آل شنسب را لقب(قسیم امیرالمومنین) گشت و آل شیش را پهلوان نام شد و قوم پهلوان فعلاًهم درغور زیاد است.

امیرسوری بن محمد:

در صفحه،(۳۲۷و۳۲۸) طبقات ناصری آمده است که: درعهدحکومت امیری سوری والشتان علیا و سفلی درشرف دین مبین اسلام مشرف نبودندهمواره با غوریان مخاصمت داشتندلیک غوری ها به نسبت اینکه کوشک های بزرگ و عمرانات قوی داشتند وبه سبب حصانت جبال راسیات که درغور بودهیچ غیری را بر ایشان استیلا نبود و رئیس بزرگ جمله شنسبیان امیرسوری بود ودرغور پنج کوه بزرگ و عالیست که اهل غور برآنند که از رأسیات جبال عالم است یکی از آن زارمرغ مندیش است [و چنین تقریرکرده اند] که قصر ودارالملک شنسبیان دردامن آن کوه بوده وگویند چنین شهرت داشته که ذال ذر پدر رستم را سیمرغ درآن کوه پرورده است وبعضی از ساکنان دامن آنکوه درآن عهد چنین تقریرکرده اند که در سنین میان خماسه، وستمائه بود از آنکوه آواز ناله وتعزیت آمدکه ذال ذردرگذشت کوه دوم سرغر نام دارد هم قریب مندیش است بحدودتجیز، وکوه سوم دراشک است و بلادتمران. چهارم کوه ورنی است در بلاد دارور وبالشت وقصرکجوران درشعاب واطراف اوست، پنجم کوه روئین است در بلادغور با حصانت و رفعت تمام و نیز در تاریخ گفته شده که پنجم فج خیسار است که طول وامتداد آن از حد زیاداست وشهور سنه تسعین و خمسمائه بر بالای آن کوه یک قصر از تنه، درخت آبنوش یافتند وکیفیت وضع و وقع آنرا هیچ کس درک نکرد.

سرخ غرکوه علاقه ساغر قریب کوه مندیش و زار مرغ است ممکن ساغردر تحریر بنام سرخ غر آمده زیرا درآن عهد کلمه، پشتو درغور رواج نداشته، مگر قریه، تجزی در ساغر موجود است ولی تجیز نیست شاید تجزی بوده است، کوه تذری هم در ساغر موجود است ولی بنام تجیز کوهی در غور و ساغر نیست. آشک در غور و ساغر چنین کوهی که بنام آشک یاد شود وجود ندارد ممکن در ولایت گزاب و تمزان باشد زیرا تمران هم در غورنیست از کلمه، تمزان یک نقطه مانده و تمران شده، کجوران. کجران موجوده است که بنام کجوران تحریر گردیده، کوه روئین شاید کوه وراتین و آنه باشد، در آنه بالای کوه که بنام قدم گاه حضرت شاه ولایت پناه ودر زبان غوری های قدیم بنام چلونگ شاه مردان شهرت دارد فعلاً هم راه زینه، چوب آبنوس موجود است.

ملک محمد سوری:

مولانا منهاج موٴرخ عصر غوریان درصفحه، (۳۲۹) طبقات ناصری نگاشته است که: سلطان محمودغزنوی چند مراتب درغورلشکرکشید ولی مؤفق به فتح نگردیدودر نتیجه ازدرمصالحت پیش آمد وملک محمد را باشش پسرکهتر او باخود برد و درحدود گیلان ملک محمد برحمت حق پیوست وبروایت روضةالصفا که در صفحه، ۳۶ جلد چهارم بیان داشته ملک محمد از نهایت ضجرت نگین مسموم مکیده و رحلت نمود وسلطان محمود بعهد و پیمان ملک حسن پسر او را نیز درغزنی طلب داشت و محبوس نمود، پس از چندی ملک حسن از حبس فرار نموده ودرغورآمد و حکومت غور رادو باره تصرف نمود.

ملک ابوعلی بن محمد سوری:

صاحب طبقات ناصری در صفحهء(۳۳۰) اثر خویش مینگاردکه: امیر ابوعلی مردنیکو سیرت وگزیده اخلاق بود و بحسن اعتقاد حکومت داشت، درعهدیکه ملک محمد پدرش امارت غور و جبال مندیش را داشت، همه خلق را نظر بر وی بود و محبت اودر مزاج ها مرکب، گرچه پدرش با امیرسبکتگین و سلطان محمودعلیه الرحمه سرکشی داشت، اما امیر ابوعلی مداماً مکتوبات مشتمل براظهار فرمان برداری ومحبت در قلم می آورد، چون سرکشی وتمرد پدرش از حد اعتدال تجاوزکرد، سلطان ازغزنی لشکر آورد وبعدازکوشش زیاد امیر محمد سوری رابدست آوردباخود درغزنین برد وامیرابوعلی پسرش را امارت غورداد، ابوعلی در زمان حکومت خود به تعمیر مساجد پرداخت وائمه و علما را عزیز داشت، تعظیم ذهاد وعباد را از لوازم خود شمرد و خلق درعهداو برفاهیت بودند، چون مدتی ازحکومت اوگذشت ومملکت غزنین از محمود به مسعود رسید، امیرشیش برادر ابوعلی را پسری بود عباس نام درغایت قوت وشوکت، ناگاه خروج کرد وعم خود ابوعلی بگرفت و امارت را ضبط نمود و امیرابوعلی عم خود را قید وحبس کرد.

ملک امیرعباس بن شیث:

درصفحهء(۳۳۰) طبقات آمده است که: امیرعباس بن شیث بن محمدسوری، مرد شجاع ودلیر و بیرحم بود، اودرعلم نجوم مهارت تمام داشت ولی ظالم بود، اخیراً عموم مردم ازدست ظلم او بستوح آمده و مکتوبات استعانت بجانب غزنین روان کردند، بنابرآن التماس سلطان ابراهیم بالشکر زیاددرغورآمد وتمام لشکریان غور واکابرقوم امیر عباس راگرفته و به سلطان ابراهیم بن مسعود سپردند وسلطان ابراهیم ممالک غور را برای محمد پسرعباس سپرد. شیث را درقدیم شیش گفتندی بدان ملحوظ دراکثر جا بنام شیش ذکر شده.

امیر محمدبن امیرعباس:

زمانیکه حکومت غور به امیر محمدبن امیرعباس قرارگرفت موصوف به منتهای لطف وعنایت حسن خلق و عدالت وعلم پروری حکومت نموده غلظت و ظلم و عدوان پدر را به نیکوئی و عدل و انصاف جبیره نمود و جملهء اشراف و اکابرغوراو را منقاد شدنداو بقدر امکان دراحیای مراسم خیر و بذل و احسان کوشید، جدوجهد نمود تا برحمت حق پیوست.

ملک قطب الدین حسن:

در صفحهء(۲۳۳) طبقات ناصری آمده است که: ملک قطب الدین بن حسن بن محمد بن سوری امیرعادل نیکو عهد وخوبروی بود آثارعدل و احسان او به همه اهل بلاد غور ظاهر بود، جماعتی که تمرد ورزیدند بقمع و قهر اوشان مشغول گشت، دربلاد غور چون اصل آن قوم از قبایل عرب بود، پرورش آنها درکوه بایه های شامخ غورات ونشوونمای آن قوم بدان آب و هوا صورت گرفته، استبداد وغلظت، استیلا و عظمت، تمرد وگردن کشی، در طبعیت ومزاج تماماً قوم وقبایل غوریان مرکب بود. مدام در بین دو قبیله خصومت وقتال بودی هر سال طرفی از اطراف غور مخالفت نموده از ادای واجبات سرتافتی ((وتا بدین عهدکه اخیر دولت سلاطین است حال آن طوایف بدین قرار مشاهده میشود)) وقتی از اوقات درعهد ملک قطب الدین بن حسن، ساکنان تگاب وجیرستان عصیان ورزیدند، ملک قطب الدین با حشم و امرای غوربه پای کوشک آن طایفه آمد و آنها را باطاعت خواند، انقیاد نکردند، ناگاه از قضای آسمانی تیری بر چشم ملک قطب الدین آمد، چون خدم وحشم زخم تیر را بر چشم او مشاهده کردند جان سپاری نموده و جلادت کردند، آن کوشک و

حصار راگرفته و جمله عصات را به قتل رسانیدن، و آن وضع را خراب کردند، چون زخم بر مقتل بود ملک قطب الدین از آن اثر برحمت حق پیوست.

ملک عزالدین الحسین بن حسن:

صفحه‌ء(۳۳۴) طبقات تذکار میدهد که: ملک عزالدین حسین بن حسن پادشاه نیکو عهد وخوبروی و نیکو اعتقاد و به همه اوصاف گزیده موصوف و بهمه اخلاق پسندیده معروف بود وجمله ممالک غوردرعهداو معمور و زهاد وعباد و سایر رعایا هریک فراخور حال او مقاصد بحصول وصول بود واو را حق تعالی به برکت اعتقاد و حسن سیرت او هفت پسر ارزانی فرمود که ذکر سلطنت ومملکت ایشان درهفت اقلیم منتشر گشت، و از ایشان فرزندان نامداردر جهان، شهریارگشتند. اسماً پسران هفت گانه‌ء او قرار آتیست، اول ملک الجبال قطب الدین محمد امیر فیروزکوه، دوم ملک فخرالدین مسعود امیر بامیان و تخارستان، سوم، ملک شهاب الدین محمد(خرنک) مادینی [مادین قرار تاریخ جلالی میدان است که فعلا هم بنام میدان یادمیشود] ، چهارم سلطان بهاو الدین سام، پادشاه غورات، پنجم سلطان سیف الدین سوری، ششم سلطان علاوالدین حسین پادشاه غور و غزنین، هفتم ملک شجاع الدین علی امیرخراسان وغور.

ملک الجبال قطب الدین محمد:

مولانا منهاج در صفحه‌ء(۳۳۵) طبقات اینطور بیان میداردکه: از پسران هفت گانه‌ء ملک عز الدین کهتر ملک فخرالدین مسعود بودکه مادر اوکنیزک تُرک بود، و بعداز او ملک الجبال قطب الدین محمد بود، مادر او حاجبه و خادمه‌ء مادر سلطان دیگر بود و نسب خوب نداشت. شهر فیروزکوه را ملک قطب الدین بنأ نمود، و بعد مدتی از تقدیرات الهی میان ملک الجبال و دیگر برادرها مناقشت افتاد، ملک الجبال ازدیگر برادرها خشم کرد وبه طرف غزنین رفت، درآن وقت عهد، دولت بهرام شاهی بود، ملک الجبال زحسن و جمال نصیب تمام داشت، چون به غزنین رسید دست بذل و مروت بگشاد و محبت او دردل خلق بحکم الانسان عبید الاحسان جاگرفت و مستحکم شد، خلق غزنین او رادوست داشتند، جماعه‌ء حساد بروی بنای دسیسه و فساد راگذاشته و بر غلط وکذب بسمع بهرام شاه رسانیدن که به نظر خیانت در حرم پادشاه مینگرد، و اموال بذل میکند تا بر پادشاه خروج کند، بهرام شاه بدون تعمق فرمان داد تا او را درخفیه شربت مهلک دادند و شهید کردند، چون حدیث حادثه او بسمع سلطان سیف الدین سوری برادرش رسید، در غزنین لشکر آورده، بهرام شاه را شکست داده غزنین را بگرفت، اولین کسیکه از دودمان شنسبی بر وی سلطان اطلاق گردید اوبود، وی پادشاه بزرگ بود از همه اوصاف بهی و فرشهی بهره و نصیب کامل داشت، چون بهرام شاه از پیش او منهزم شد و بطرف هندوستان رفت، سلطان (سوری) درتخت غزنین بنشست وممالک غور را به برادر خود سلطان بها والدین که پدر سلطان غیاث الدین و معز الدین بود بسپرد، وچون غزنین را متصرف گردید، جمله امرا ومعاریف وحشم غزنین او را انقیادکردندواودرحق آن طوایف انعام وافر فرمود، چنانچه رعایای بهرام شاه مستغرق احسان او گشتند، چون فصل زمستان در آمد حشم های غور رابجانب غورات مرخص فرمود و حاشیه وحشم و کارداران بهرام شاهی را با خود نگاه داشته و برایشان اعتماد نمود، تنها سید مجدالدین وزیر خودرا با چند تن معدود از خدم سابق و قدیم العهد با خود نگهداشت، چون شدت برف وکثرت سرما صورت پزیرفت و راه های غورات مسدودگشت و امراء بهرام شاهی رایقین حاصل گردیدکه در شهرغزنین بجز از تنی چندومعدود ازلشکر سلطان(سوری) چیزی باقی نمانده وازغورات هم به هیچ وجه لشکر بمدد او رسیده نمیتواند، درصورت خفیه برای بهرام شاه اطلاع ومعلومات دادند، وتحریرداشتندکه جز خدم آل محمودی، دیگری درغزنه نمانده، فرصت را مجال نبایدداد، بهرام شاه که منتظر چنین فرصتی بود از هندوستان آمده و

بناگاه بر سلطان (سوری) حمله ورگردید ، سلطان با مجدالدین وزیر و چند تن معدود خدم خویش سواره شده راه غور پیش گرفت، سواران بهرام شاه او را تعقیب کردندودر حدود سنگ سوراخ اورا دریافتند ، سلطان و رفقایش باسواران بهرام شاه در جنگ پیوستندوتا ممکن بود سواراسپ قتال نمودند ، چون پیاده شدندبکوه پناه بردندوتا زمانیکه تیردرتیرکش داشتند هیچ فردی را مجال نبودکه درپیرامون شان گشتی، زمانیکه تیر خلاص شد ، سلطان و وزیرش راگرفته درشهر آوردندبحکم بهرام شاه دو شتر حاضرکرده سلطان و وزیر او را بر شترها سوارکرده درگرد شهرگردانیدند واز بالای خانه ها خاکستر وخاک در سر مبارک آنها میریختند ، تا که بر سرپل یک طاق غزنین هردو را صلب کردندواز پل بیاویختند (وچنین ظلمی و فضیحتی) بر آن پادشاه خوبرو کردندو آن سلطان ستوده سیرت،عادل و شجاع را با وزیر عالی نسب او شهید نمودند ، عموم شهریان غزنین بهرام شاه وندیمان غدار او راکه سلطان سیف الدین(سوری) بآنها اعتماد نموده بودو احسان ونیکویها کرده بود تقبیح نمودند ، در نتیجه حق تعالی سلطان علاءالدین جهانسوز را نصرت بخشید تا آن حرکت را انتقام کرد که در محل خود ذکر خواهد شد.

سلطان بهاء الدین سام:

درصفحهء(۳۳۷) طبقات آمده است که: سلطان بهاءالدین سام بن ملک عز الدین حسین از برادران پنجگانه مهتر بود ، فرماندهی ملک غورات را او مسلم شد ، و ملکه گیلان که اوهم از نسب شنسبانیان و دختر ملک بدرالدین گیلان بود درحبالهء نکاح او بود و حق تعالی او را ازآن ملکه بزرگ دو پسر و سه دخترکرامت فرمود ، پسران او چون سلطان غیاث الدین سام و سلطان معز الدین سام بودندکه معز الدین بنام سلطان شهاب الدین هم شهرت داشته، چون حادثهء سلطان(سوری) بسمع سلطان بهاء الدین رسیدعزم انتقام اهل غزنین را مصمم گردانید ، لشکرهای اطراف و اکناف را جمع کرده رو بسوی غزنین آورد ، تا مهم را بکفایت رساندوبه استعداد تمام نهضت فرمود ، حشم فروان در خدمت رایت او چون دریای خروشان روانشد ، چون در خطهء گیلان رسید از غایت فکر وغم برادران (و قوت حمیت مردی) مرض غالبش گشت وبهمانجا برحمت حق پیوست، در وقت حرکت از غورات تختگاه ممالک غور را تحت فرماندهی سلطان علاء الدین گذاشته، اتباع و فرزندان و امراء واشیا را بدو باز گذاشت، چون سلطان بهاء الدین برحمت حق پیوست و آن خبر بسمع علاء الدین رسید درعزاداری و تعذیت مشغول نگشت و بر سبیل تعجیل عزیمت غزنین نمودکه عنقریب ذکر میشود.

ملک شهاب الدین محمد:

در صفحهء ۲۳۹ طبقات ناصری و ۲۱۹ روضة الصفا جلدچهارم ذکر شده که: ملک شهاب الدین محمد بن ملک عز الدین حسین است که برادرها متفقاً ولایت مادین را بدو سپرده بودند ، او را دو پسر بود ، یکی را ملک ناصر الدین حسین نام بود ودیگری را بنام برادر خود ملک سیف الدین نام نهاده بودو اکثر این دودمان آل شنسب را عادت این بود که پسر را بنام برادر وکاکا و پدر نام نهاده رعایت تخلصی فامیلی را داشتند ، ملک سیف الدین پسرش را سه فرزند بود یکی دختر و دو پسر ، دختر را سلطان معزالدین غازی به نکاح داشت که از آنهم یک دختر شده ودر عین بکارت فوت نمود و آن دو پسر ملک سیف الدین، یکی شهاب الدین علی مادینی بود ودیگری ناصر الدین ابوبکر ، شهاب الدین علی بر دست تُرکان خوارزم درعهد استیلای آنها بشهادت رسید و ناصر الدین ابو بکردر ولایت گزاب وتمزان بود ، چناچه مولانا سراج میگویدکه در ولایت گزاب در سنهء ثمان وعشر و ستمائه به حضور او مشرف شدم، در آنوقت یکی از دختران اکابر قوم خود را در

حواله‌ء نکاح خود می آوردم، از حضور ناصر الدین ابوبکر علیه الرحمه اسپی التماس نموده وکیفیت عروسی را اظهار کردم در جواب آن قصه ونظم این رباعی را گفته و بقلم خود ثبت نموده بدستم داد

رباعی

انشاءء الله غم زدلت رفته شود	**وان درگرانبهای توسفته شود**
اسپی که زمن خواسته‌ء عذری نیست	**با آن اسپ بسی عذردگر گفته شود**

بعدها اسپی با زین ولگام و اسباب وهدایای گرانبها بمن ارزانی داشت، همدران سال چنگیز خان ملعون از آب جیحون عبورکرد و بجانب خراسان وغور وغزنین عزیمت نمود واز قدوم شوم آن بوم بسی مرز وبوم که ویران و معدوم گردید، ودرآن عهد علاء الدین محمدبن ابی علی شنسبی ختم الملوک هم خاتمه یافت و ناصرالدین ابوبکر وپسرش شمس الدین محمدابوبکر که ازدختر ملک رکن الدین عمر مرغنی بود و بنام ملک شمس الدین محمد ابوبکر شهرت یافت، پدر و پسرش که هنوز به سن رشد نرسیده بود دردهلی نزد سلطان شمس الدین التمش رفتند ملک ناصرالدین ابو بکر در سنه‌ء عشرین وستمائه درهمان دیار برحمت حق پیوست ودفن گردید و شمس الدین محمد ابی بکر درکرت غور نزد ملک رکن الدین عمر مرغنی که جدی مادری او بود آمد، چنانچه شرح احوال او بصفحات مابعد و بمرحله اش ذکر میگردد. بروایت دیگری چنین ذکر گردیده که ناصرالدین ابوبکر، شمس الدین ابو بکر پسر خود را نظر به صغر سن او در دهلی نبرده ودر نزد عمر مرغنی که جد مادری او بود درکرت غورگذاشت و خودی اودر دهلی رفت.

ملک شمس الدین علی:

صفحه‌ء ۳۴۰ طبقات میگوید که: ملک شجاع الدین بن عزالدین حسین دراول جوانی از دنیا نقل کرد و در عنفوان شباب حیات او انقراض پذیرفت، واز وی پسری ماند او را علاء الدین ابوعلی نام داشت، برادران دروقت قسمت بلاد غورات ولایت جرماس را بدو مفوض کردند، چون شجاع الدین علی برحمت حق پیوست ولایت جرماس را به پسرش علاء الدین ابوعلی ارزانی داشتند، ابوعلی دختر ملک الجبال قطب الدین را در حباله‌ء نکاح داشت، حق تعالی ایشان را پسری داد که هم حاجی و هم غازی گشت اسم شریفش ملک ضیاء الدین محمد ابوعلی بود، پس از آنکه ملک علاء الدین ابوعلی درگذشت و آن پسر بزرگ شد، مادرش را حق تعالی توفیق بخشید تا عزیمت سفر قبله کردو از ملوک غور درآن وقت هیچ یک را این سعادت دست نداده بود، ملک ضیاء الدین محمد بخدمت والده همراه براه هرات و نیشاپور بسفر بیت الله شریف رفت، درآن وقت سلطان تکش خوارزمشاه در نیشاپوربود، ملک ضیاء الدین درلباس سیادت دو گیسو بافته در بارگاه او رفته شرف ملاقات حاصل کرد، بعدها عازم گردیده حج اسلام را با شرایط و آداب تمام ادا نمود ودر مکه معظمه‌ء مکرمه خانقاهی بناء نمود و تماماً لوازم آن عمارت را مهیا کرد و معتمدان مقرر نمود، بعد ها بخدمت والده همراه در غور باز آمدو نام والده اش بی بی حاجی شد، در غورات مساجد و مدارس زیاد بناء نمودند، حق تعالی از ایشان قبول فرماید آمین.

جرماس درگرشاسب نامه‌سعدی بنام جرماسن به جیم چنین آمده

بخاقان و جرماسن و جنگی قلا	**تگرگان سپاه بود چه کرد از بلا**

اما درتاریخ جلالی جرماس را بنام جراس و جنگی قلا یاد نموده است، چراس در بین میمنه و فیروزکوه موجود است که فعلاً هم به همین نام یاد میشود.

سلطان علاءالدین حسین:

شرح حال این سلطان بزرگ و سپهسالار نامدارغور درصفحات ۳۴۱ طبقات ناصری و ۲۱۱ روضة الصفا چنین آمده است که: چون سلطان بهاء الدین سام بن عز الدین حسین بغرض حصول انتقام با لشکرگران عزیمت غزنین نمود ودر حصهء گیلان برحمت حق پیوست، سلطان علاء الدین برادرش که از واقعهء فوت برادر خود خبر یافت لشکر های غور و غرجستان و اطراف ممالک غور را جمع نموده و عزیمت غزنین را مصمم نموده وقبل از رسیدن در غزنین نامهء منظومهء که از اثر طبع خودش بود بر سبیل اعلان حرب برای بهرام شاه فرستاد او را از عزم خود مطلع ساخت.

نظم

بنام خداوند گردان سپهر / فروزندهء مشعل ماه و مهر
بارض مقدس به بیت الحرام / به مهد محمد علیه اسلام
بغور بلند و حصار بلند / که از چرخ گردان نه بیند گزند
سپس برتو ای پادشاه گزین / شهنشاه غزنه شه راستین
نه ما وتو فرزند یک رعیتم / همایون همایان یک دولتیم
دو سرویم از یک چمن خواسته / دو باغیم یکرنگ پیراسته
دوآهو چمیده بیک مرغزار / چمن پرور فیض یک نو بهار
دریغ آیدم بر تو شاه جوان / که بر کین خود خود به بستی میان
ببازی به پیکار شیر آمدی / بخون دلیران دلیر آمدی
بدان شیر سوزد دل روزگار / که بر مهد شیران نماید شکار
ترا تخت محمود مغرور کرد / ز آئین مردانگی دورکرد
نترسیدی از فر و نیروی من / زمردان فولاد بازوی من
بکشتی دو شاه جوان مرا / مهین بازوان مهربان مرا
دریغت نیاز بالای شان / ازان برز وبازوی زیبای شان
شه پاک دل خسرو هوشمند / پناهندگان را نگیرد به بند
پناهنده کشتن در آئین نبود / در آئین شاهان پیشین نبود
جهان گر تورا داد شاهنشهی / مرا نیز داده فر و فرهی
سپهر برین داده یکسان شکوه / بفیروزه کاخ و بفیروزه کوه
تو گر مردی ای شاه دشمن شکن / به شمشیر خود پشت دشمن شکن
ز بیگانه گان ملک پیشین ستان / خراج از شه روم واز چین ستان
تراچرخ پیلان انبوه داد / شکوه مرا تکیه بر کوه داد
ز کهسار من کمترین بازها / ز گردون شود بر به پرواز ها
غزالان من کاری شیری کنند / بشیران جنگی دلیری کنند
کنون ای شهنشاه آگاه باش / سپاه مرا چشم بر راه باش
چو آهنگ خون برادر کنم / سراپای غزنه بخون تر کنم
در آتش کشم ملک محمود را / بشویم بخون نخت مسعود را
بغزنه نمانم ز کاخ بلند / نه آن پرچم آسمانی پرند
شبستان فیروزه گلگون کنم / بناهای بر جسته واژون کنم

جنگ جهانسوز و بهرام شاه از اثر طبع صدرالدین خطیب فوشنجی که (ربیعی) تخلص داشته در کتاب کرت نامه سلاطین کرت آل شنسب بیان نموده که از ملاحظهء تاریخ جلالی درینجا تحریر گردید در دیوان استاد خلیلی هم دیده شده که شاید از ملاحظه تاریخ جلالی درج کتاب خود نموده باشد.

دو سیل خروشان بهم در شتاب — یکی سیل آتش یکی سیل آب

دوپرچم عیان چون دو سرو بلند — به دیبای گلگون به مشکین رند

دو بیرق جهنده بهم در ستیز — یکی آتش افشان یکی شعله ریز

بیرون جسته از دیگان دو شاه — رو دارای دولت دو دادارگاه

شه غزنه بهرام شاه دلیر — بیاراسته تن بکردار شیر

بسر بر نهاده فروزنده تاج — ز هر گهرش کشوری را خراج

همان تاج محمود گیتی ستان — شه شرق فرمان روای جهان

جهانسوز سلطان جنگ آزمای — چو تند اژدهای ستاده بجای

به گلگون قبا پیکر آراسته

هیون سرخ بر سرخ و دیباج سرخ — سر نیزه ودرت التاج سرخ

که گر خون روان گرداز پیکرش — نه افتد به آن دیدهء لشکرش

شتابنده اسپان صحرا نورد — بگردون گردان بر افشانده گرد

زگرد سواران شده نا پدید — سپهر فروزان و روز سپید

فضا چون یکی خیمهء قیر گون — بدامان او بر شده نقش خون

نحیب جوانان چو غرنده رود — گهی از فراز وگهی از فرود

یکی بانک میزدکه هان ای سپاه — نگهدار آئین و تیغ و کلاه

شتاب که سیلاب خارا گذار — زهم بشکند پایهء این حصار

دریغا که ایوان محمود را — سرا پرده گاه مسعود را

دلیران غوری بخون تر کنند — همان کاخ با خاک همسر کنند

یکی میخروشید چون تندشیر — که هان ای سران ای سپا ه دلیر

بخون سپه دار برنای خویش — بجنبید یکباره از جای خویش

به بنیاد دشمن شکست آورید — سری چهره دستان بدست آورید

سلطان علاءالدین در سال ۵۴۴ هجری وارد غزنی گردید.

چون یمین الدوله بهرام شاه را عزیمت سلطان علاء الدین معلوم شد، لشکر از غزنین و هند مهیا و مرتب گردانید و به بلاد گرم سیراز رخ و تگین آباد روی بطرف زمینداور آورد، سلطان علاء الدین و لشکر قیامت اثر او هم قریب به زمینداور رسیدند، بهرامشاه رسولان خود را نزد سلطان علاء الدین فرستاد که باز گردد وبه ملک اسلاف خود قرار گیرد که ترا طاقت و مقاومت حشم من نباشد که من پیل می آورم، چون رسولان بخدمت سلطان علاء الدین آمده و خدمت رسالت بجا کردند، سلطان علاء الدین جواب داد که اگر تو پیل می آوری من خرمیل می آورم مگر ترا نصرت نباشد، زیرا برادران مرا بیموجب هلاک نمودی ومن هیچکس از تو هلاک نکرده ام، مگر نشنیدی که حق تعالی میفرماید(ومن قتل مظلوما فقد جعلنا الولیه سلطانا فلایسرف فی قتل انه کان منصورا) چون رسولان مراجعت کردند، هردو لشکر استعداد قتال و مصاف مهیا نمودند، سلطان علاءالدین دو پهلوان خودرا که سران لشکر و مبارزان نامدار ممالک غور بودند

بخواندو آن هردو را (خرمیل) نام بود ، یکی خرمیل سام حسین، دوم خرمیل سام بنجی و هردو تن در شجاعت عدیل و نظیر نداشتند ، سلطان علاءالدین بایشان گفت که بهرامشاه را چنین جواب داده ام و شما را امروز خدمت آنست که هر یک از شما یک پیل را بر زمین افگند ، هردو پهلوان زمین ادب را بوسیده باز گشتند چون مصاف قایم شد وهردو لشکر رو برو گردید ، دروقت مصاف هردو پهلوان پیاده گردیده و دامن های زره را در میان باز نمودند و بمصاف در آمدند ، چون پیلان بهرام شاهی حمله آوردند هریک ازان هردو پهلوان دویده ودر زیر برگستوان پیل ها در رفتند وبه دشنه شکم پیل بر دریدند ، خرمیل سام بنجی در زیر پای پیل بماند و پیل بالای او افتاد ، او با پیل هلاک شد و خرمیل سام حسین پیل را بینداخت و بسلامت بیرون شد چون مصاف راست شد ، سلطان علاء الدین فرمود تا قبای اطلس معدنی برایش حاضر آوردند ، در زیر، زره بالای لباسها پوشیده، مقربان سوال کردند حکمت در پوشیدن آن چیست ، فرمود اگر تیر یا شمشیر یا نیزه اندامم را مجروح سازد بواسطه سرخی قبای سرخ خون معلوم نشود تا لشکر من دل شکسته نگردند :- لشکر غور را ترتیبی بود که در روز جنگ پیاده چیزی میساختند از خام گاو ودر هردو روی آن از پنبه و کرباس درکشیده بخیه میکردند و نام آن لباس(کاروه) است، چون پیاده گان غور آنرا بر کتف مینمودند سر تا پا پوشیده میشدند ، منهاج سراج گوید :- آنها چون صف زنند مانند دیوار باشند که هیچ سلاح از بسیاری پنبه بر آن کار نکند ، چون صف کاروه راست شد دولت شاه بن بهرام شاه با یک فوج سواران وپیل حمله کردند ، سلطان علاءالدین فرمود پیاده گان صف کاروه بگشایند تا دولت شاه و فوج او در آیند ، دولت شاه در بین صف در آمد ، فوراً رخنهء صف را دیوار به بستند و دولت شاه و جمله فوج او را با پیل بکشتند ، سلطان علاءالدین لشکر بهرام شاه را درحالیکه رو بهزیمت نهاده وبشکسته بودند ، تعاقب نمود تا به موضع رسیدند که آنرا(جوش آب گرم) گویند که نزدیک تگین آباد است ، در آنجا بهرام شاه عطف نمود و بار دیگر مصاف را ساخته گشت و آنچه از لشکر او باوی جمع شده بودند دو مراتب صف راست نمودند ، بعد از مصاف بار دیگر بشکستند و رو بهزیمت نهادند و سلطان علاءالدین به قهر تعاقب نمود ، بهرام شاه سوم مراتب نیز آمادهء مصاف گشت و بازهم بشکست، سلطان علاءالدین شهر غزنین را بگرفت وتا هفت شبانه روز غزنین را آتش زد و بسوخت ومکابره فرمود ، وآنچه قبلاً گفته بود که: در آتش کشم ملک محمود را - بشویم بخون تخت مسعود را بگفتارخویش جامهء عمل پوشید و فرموده بود که قبور سلطان محمود وسلطان مسعود و سلطان ابراهیم را مزاحم نشوند بعد از آن امر کرد که دو صندوق مرتب کرده اجساد ملک الجبال و محمدسوری را برداشته ودر غور نقل دادندو سلطان علاءالدین مطربان را طلب داشته و در مدح خود این ابیات را گفت تا در چنگ و چغانه بنواختند.

نظم

جهان داند که من شاه جهانم	**چراغ دودهء عباسیانم**
علاءالدین حسن ابن حسینم	**که باقی باد ملک جاودانم**
چو بر گلگونهء دولت نشینم	**یکی باشد زمین و آسمانم**
همه عالم بگیرم چون سکندر	**بهر شهری شه دیگر نشانم**
بر آن بودم که ازلمقان بغزنین	**به تیغ تیز جوی خون برانم**
ولیکن گنده پیرا اند و طفلان	**شفاعت میکند بخت جوانم**
به بخشیدم بدیشان جان ایشان	**که بادا جان شان پیوند جانم**

و بفرمودکه باقیهء اهل غزنین را بخشودم، بر خواست و بحمام رفت و بعدها هفت شبانه روز جامهء عزا پوشید در ختم کلام مجید و خیرات و عزاداری برادرها مصروف گردید و صدقات داد و تابوت های برادران را در غورات رسانیده در جوار اسلاف دفن نمود ودر وقت حرکت از غزنین فرموده بود که چند تن از سادات غزنین را حاضر آوردندو عموم سواران لشکر را امرکرد که فی نفر یک توبره خاک از قصر غزنین با یک تعداد محبوسین و سادات که به قصاص سید مجدالدین وزیر سلطان سوری گرفته بودهمه را در غور آوردند ودر قلعهء خیسارکوشکی ازان خاک وخون اسیران غزنی بنا نموده آن قلعه وکوشک را بنام قلعهء خونساز یاد میکردند تا در اثر کثرت استعمال و مرور وگذشت زمان خونساز به خنسار و خیسار و اخیراً بنام قلعه قیصار مبدل گر دیده که فعلاً هم اکثر برج و بارهء و دیوارحصار آن موجود و از شکوه آن عصر گواهی میدهد واز کوشک خاک غزنی که در پایان قلعه و قریب راه بوده بجز تودهء خاک اثری نمانده، ولی بهمان نام شهرت دارد: زمانیکه سلطان علاءالدین در غور آمد و چنین انتقامی گرفته بود، پس از نزول اجلال در مقام فیروز کوه بعشرت نشسته و ندیمان ومطربان راجمع کرده روی بر نشاط آورده این قطعه بگفت!

قطعه

آنم کـه هست جـور ز بذلـم خزانـه را	**آنم کـه هسـت فخـر ز عدلـم زمانـه را**
انگشت دست خویـش بدنـان کنـد عـدو	**چـون بـرزه کمـان کنـم انگشـتوانه را**
چون جست خانه خانه کمیتـم میـان صـف	**دشـمن زکـوی بـاز ندانسـت خانـه را**
بهرام شه بکینـهءمن چـؤن کمـان کشـید	**کنـدم بـه نـیزه از کمـر او کنانـه را**
پستی خصم گرچه همـه رای ورانـه بـود	**کـردم بـگرز خـود سـر رای ورانـه را**
کین توختن بـه تیـغ در آموختـم کنـون	**شـاهان روزگار و ملـوک زمانـه را**
ای مطرب بدیع چو فارغ شـدی و چنـگ	**گوی قـول را و بـزن ایـن چغانـه را**
دولت چو بر کشـید نشـاید فـروگذاشـت	**قـول مغنـی و مـی صـاف مغانـه را**

سلطان علاء الدین پس از نشستن در تخت فیروزکوه هردو برادرزادهء خود غیاث الدین محمد سام ومعزالدین محمد سام پسران سلطان بهاء الدین را درقلعهء وجیرستان محبوس کرده و برای آنهاوظیفه ومعاش تعیین نمود و با سلطان سنجر مکاوحت پیش گرفت، تا کار بجائی رسید که سلطان سنجر لشکر خراسان راجمع کرده عزیمت بلاد غور را مصمم گردانید وسلطان علاءالدین لشکر غور را درحدود هریوارود فرود آورده امر فرمود: زمین پس پشت لشکر را آب داده ومنادی کردندکه پس پشت زمینها پرآب شده است هرکس واپس گریزد درگل خواهد ماند، چون مصاف شد هردو لشکر مقابل شدند از دست راست لشکر غور ششهزار سوارکه از اقوام خلج و ترکان وغزان بودند بگشتند ودر لشکر سنجر شاه پیوستند، هزیمت بر لشکر غور افتاده وجمله مبارزان ومعاریف لشکر غور درآن زمین های خلاب وپر نی وگل بماندند،برخی اسیر و بعضی شهید شدندو سلطان علاء الدین گرفتار گردید، سلطان سنجر فرمان داد تخته بند آهن حاضر آوردند تا در پای او نهند، سلطان علاء الدین گفت که با من آن کن که من با تو پسندیده بودم و تخته بند زر با تو مهیا کرده بودم تا مقدار و حرمت سلطنت تو محفوظ و موفور باشد، سلطان سنجر همان تخته بند بر پای خودش نهاد ومراجعت کرد، چون لطافت طبع و شهامت عقل علاءالدین حسین درآن عصر مذکور ومشهور بود وآن معنی بسمع سلطان سنجر رسیده بود، بعداز چند روز سلطان علاءالدین راطلب نموده و اعزاز کرد

ومخلص گردانید ، ویک طبق گوهر ثمین پیش مسندنهاده بود بدو بخشید ، سلطان علاءالدین بر بدیهه این رباعی بگفت.

رباعی

بگرفت ونکشت شه مرا درصف کین	**هرچند بدم کشتنی ازروی یقین**
بخشید مرا یک طبق در ثمین	**بخشایش وبخشش چنان بودو چنین**

سلطان سنجر او را حریف وندیم خویش تعیین کرد ، چنانچه هیچ مجلس عشرت بی حضور او نبودی، تا درنتیجهء الفت به اخوت کشید وسلطان سنجر اورا برادر گفته باعزاز و اکرام با گله های اسپ و رمه های گوسفند وخدم و حشم فراوان در غور فرستاد:- در آوان غیبت سلطان علاء الدین اکابر جبال غورات اتفاقاً ملک ناصر الدین حسین مادینی را از مادین آورده و برتخت فیروزکوه بنشاندندو جماعت متمردان ولایت "کشی" که از دیگر خلق غور به استکبار و استبداد از همه راحج بودند ، فساد بسیار کرده بودند خزاین و اموال سلطانی را بغوغا از ملک ناصر الدین در لباس انعام و صدقات تشریفات در تصرف آورده بودند ، سلطان علاء الدین که با آن خزاین وحشمت و مواشی از خراسان در غور آمد ابتدا در کیشی رفت و جملهء کوشکها و عمارات شانرا خراب کرد و بعد از انتقام متمردان در فیروزکوه آمد و قبل از رسیدن او ناصرالدین حسین را هلاک کرده بودند ، چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد ، سلطان علاء الدین پس از اشغال تخت فیروزکوه روی به فتوحات بلاد دیگر نمود ، چنانچه بامیان، تخارستان، جرم، داور، بست، این بلاد را تصرف کرد واز خراسان قلعهء تولک را که در جبال هرات است بگرفت، شاعری بود در حصار تولک، او را عمر سراج میگفتند ، در وقت آخر جنگ و فتح قلعهء تولک این بیت بگفت.

بر اسپ نشسته ورلک وفورلک	**مقصود تو تولک است اینهم تولک**

و از آنجا درغرجستان آمد و آنرا بگرفت ودحره نورملک را که دختر شاه ابراهیم بن آرد شیر شاه پور بود بحوالهء نکاح خود آورد ، و صحن رود بار مرغاب و قلاع آنرا درتصرف خود آورد ، و مدت زیاد درحصار و قلعهء (سبکجی) جنگ نمود تا تصرف کرد ،اخیراً باسفرای ممالک غیر که از ملاحده بودند ارتباط سیاسی را قایم نموده دخول آنها را در ممالک متصرفه ء خود اجازه داد واین موضوع غبار بد نامی او را آوردپس از اندک وقتی برحمت حق پیوست.

ملک ناصرالدین حسین:

طبقات ناصری در صفحهء ۳۴۹ شرح حال ملک ناصر الدین را چنین بیان داشته است که: چون سلطان علاء الدین حسین درمصاف سنجر گرفتار گردید مملکت غور و جبال آن مهمل ماند ، گردن کشان و متمردان غور تمرد آغاز نمودند و بایکدیگر مکاوحت کردند ، اکابرشان ملک ناصر الدین حسین بن ملک شهاب الدین محمد مادینی را از مادین آورده بر تخت فیروزکوه بنشاندنداو خزاین سلطان علاءالدین را تصرف کرد و جملهء نفایس و اموال وضرایف را چه به ضرورت و چه به اختیار بامراء و اکابر و اراذل داده ممالک غور را تصرف نمود ، تماماً تحریک و قوت دادن ومدد او از جانب متمردان کیشی بود ، ملک ناصرالدین بر زنان و جواری ایلاع تمام داشت، بعضی از جواری سلطان علاءالدین رادر خدمت خود آورده بود ، چون سلطان علاء الدین از نزد سنجر با عزازو اکرام وافر عازم غورگردیدو خبر وصول رایت او را در فیروزکوه آوردند ، رعب وسیاست او همه دلها را در ورطهء خوف انداخت، جمعیکه دراخلاص دولت عالی مخصوص بودند در خفیه آن کنیزکان سلطان را که در خدمت ملک ناصرالدین بودندتحریص کردندتا فرصت

جستندو بوقتیکه که ملک ناصرالدین بر بستر خفته بود ، بالش را بروی او نهادندودر چهار طرف بالش بقوت جمعیت فروگرفتندتا هلاک شد .

سلطان سیف الدین محمد :

در صفحات۳۵۰ طبقات ناصری ۲۱۲روضة الصفا مذکور است که :چون سلطان علاء الدین از دنیا نقل کرد باتفاق عموم ملوک و امراء و اکابر قوم سلطان سیف الدین محمدبن جهانسوز بر تخت سلطنت فیروزکوه بنشست ، موصوف پادشاه دین پرور وعلم دوست و باذل و رعیت پرور ورضا طلب وچاکر نواز وصاحب جمال بود ، چون بر تخت پدر نشست اول رد مظالم کردوهر تعدی وظلم وجورکه پدرش کرده بود باز طلب فرمود و بر قاعدهء انصاف وجادهء معدلت بآخر رسانید ، و آن نماینده ها و سفرای ملاحده که در عهد پدرش بسفارت آمده بودندو هرکس را بر بطلان و بدعت و ضلالت دعوت میکردند ، جمله را فرمان دادتا بزیر تیغ آوردند و بر دین مبین اسلام و سنت حضرت محمد ، محبت او در دلهای عموم اهل غور و ممالک جبال راسخ گشت و یکی از آثار خیر او آن بود که هردو پسر عم خود سلطان غیاث الدین محمد سام و سلطان معزالدین محمد سام "تاب ثراهما" را از قلعه و جیر ستان مخلص گردانید و بنواخت ومطلق العنان ساخت و خلق را درعهد او خصب و فراغ و امن بیشمار روی داد ، اما آن پادشاه جوان بخت خوب سیرت کوتاه عمر افتاد ، دوام سلطنت او یکسال و چند ماه بیش نبود ، سبب انقراض عمر او این بود که روزی در بین سرا پردهء خود بآماج تیر می انداخت و امراء غور در خدمت او موافقت نمودند ، سپهسالار در پیش برادر ابوالعباس شیش نیز در خدمتش بود و رسم امراء و ملوک جبال غور آن بود که در عصرآن هر که را تشریف دادندی اورا دستوانهء زر و مرصع به جواهر بخشودی، چنانچه در عهد مولانا منهاج سراج کمر بند مرصع میبخشودندودرین عصر جام زرین داده میشود: در دست این سپهسالار درمیش بن شیش دستوانهء زر ومرصع بود که آنرا ملک ناصر الدین حسین مادینی در زمان حکومت خود ودرعهد غیبت جهانسوز و سیف الدین بدو داده بود وملک سیف الدین محمد آن دستوانه را بشناخت که از حرم وجواری و خزانهء خود او بوده، غیرت ایمانداری و حمیت سلطنت در باطن او شعله زدن گرفت و نایرهء آتش قهر و غضب برآمد ، فرمود که درمیش برو تیر مرا از آماج باز آر ، درمیش بحکم فرمان روی بآماج نهاد ، چون پشت او بجانب سلطان شد ، تیری درکمان نهاد وتا بند گوش کشیده بر پشت درمیش چنان زد که براه سینهء وی بیرون رفت بر جای هلاک شد ، بعد از چندی چون دورهء دولت سنجر شاهی بآخر رسیده بود امراء غز استیلا آورده بودند و اطراف ممالک خراسان را ضبط نموده فساد و تاراج ایشان به اطراف رسیده بود و زحمت فساد آنها بحوالی ممالک غور و حواشی جبال غزنین و غرجستان و اصل میشد. سلطان سیف الدین چون مملکت پدر را حفظ کرد لشکر ها جمع کرده و روی بدفع غزها نموده و بحدود غرجستان و از آنجا به ولایت قادس رفته و از آنجا روبطرف مرو نهاد و با غزها مصاف داد سپهسالار ابوالعباس که پهلوان نامدار غور بن شیش از خاندان شیشانیان بود ، کینهء قتل برادر خود سپهسالار درمیش را دردل داشت و فرصت می طلبیددر روز مصاف غزها پس پشت سلطان سیف الدین در آمد و نیزه بر پهلوی سلطان زد از اسپش در انداخت و گفت که مردان را بروی آماج نکشند ، چنانچه برادر مرا کشتی چنین بکشند. سلطان چون بیفتاد لشکر غور منهزم شد و سلطان را به همان جا بگذاشتند ، یکنفر از غزها بالای او رسید و هنوز زنده بود ، چون جامه و کمر بند شاهانه دید خواست تا کمر او خلاص کند چون کمر به آسانی گشاده نمی شد ، کاردی کشید ، بقوت بفشرد سرکارد بر شکم سلطان فرو رفت و بدان اثر شهید شد .

سلطان غیاث الدین محمد سام:

صفحات ۳۵۳ طبقات و ۲۱۲ روضة الصفا میگوید که: ثقات چنین روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین و معز الدین هردو از یک مادر بودند و سلطان غیاث الدین سه سال ازمعزالدین بزرگتر بود و مادر ایشان دختر ملک بدرالدین گیلان بود هم از اصل بنجی نهاران و تخمهء شنسبانیان، چون پدر اوشان سلطان بهاءالدین سام درگیلان برحمت حق پیوست و سلطان علاءالدین بر تخت فیروکوه نشست هردو برادر زادهء خود را درقلعهء وجیرستان محبوس کرد پس از آنکه سلطان علاءالدین از دنیا نقل کردپسر او سلطان سیف الدین ایشانرا رها کرد و مطلق العنان گردانید، غیاث الدین بموافقت سلطان سیف الدین درفیروزکوه بود و معز الدین در بامیان بخدمت عم خود ملک فخرالدین مسعود رفت، تا اینکه قضای آسمانی در رسید و سلطان سیف الدین از تخت حیات سلطانی به تختهء تابوت فانی نقل کرد، باتفاق عموم اکابر غورات سلطنت به غیاث الدین محمد سام قرار گرفت، قبل از سلطنت لقب او شمس الدین محمد بود و لقب برارادش شهاب الدین محمد بود واو بعد از فتوحات معزالدین شد.

معز الدین هم از خدمت عم خود از بامیان مرخص گردیده در فیروزکوه آمد و از جانب برادر خود سرجاندار مقرر شد چون سرپُراز فیروزکوه به جانب غور بیرون آوردند متمردان غور مخالفت آغاز نمودند و سپهسالار ابوالعباس که درآنوقت نهایت در تمکین بود وخود ستائی داشت، متمردان غورالتجا بدو کردند و هردو سلطان کین کشتن سلطان سیف الدین پسر عم خودسلطان علاءالدین را در خواطر نهفته داشتند و با هم مشورت نموده یکی از ترکان خواص را مقرر کردند، که چون ابوالعباس در بارگاه آید و میان بارگاه بخدمت بایستد، هر زمانیکه سلطان دست بر کلاه خود برد آن ترک سر ابو العباس را بیندازد و همچنان هم کردند چون ابوالعباس کشته شد، فتنه کم گردید و سلطان غیاث الدین قوت گرفت. ملک فخرالدین مسعود کاکایش که در بامیان حکومت داشت واو برادر مهتر سلاطین هفت گانه بود وازآن هفت برادر تنها او باقی مانده بود طمع ملک غور و تخت فیروزکوه نمود از ملک علاءالدین قماج سنجری وملک تاج الدین یلدوز ازهرات مدد طلبیده واز بامیان، بلخ و اطراف با لشکرگران رو بسوی فیروزکوه نهاد و بعضی از امرای غور نیز با ملک فخرالدین عم ایشان همراه بودند ملک فخرالدین مسعود میراث طلب تخت فیروزکوه بود او پیشتر روان شد و به تمکین می آمد ملک علاءالدین قماج از راه غرجستان بالاآمد و ملک تاج الدین یلدوز از هرات که نزدیکتر بود به طمع آنکه فتح فیروز کوه شاید بدست او باشد تعجیل نمود وهردو سلطان هم از غور با لشکرغیور و همراهان خود بر آمده در موضعی از مواضع بین غور وهرات با هم مقابل شدند دو نفر از مردان مبارز غور از بین لشکر بر آمده وبروی میدان از اسپ پیاده گردیدند و بخدمت سلطان غیاث الدین زمین ادب بوسیده اجازت گرفتند که ما هردو نفر انشاء الله لشکر هرات را بسنده و کفایتیم، پس از حصول اجازه بچابکی تمام، برق آسا سوار گردیده و شمشیرها بر کشیده مرکب ها را بر انگیختندو چون بادپران و ابردمان آواز میدادندکه یلدوز کدام است، ما او را می طلبیم، در حالیکه تاج الدین یلدوز بسوار اسپ در زیر چتر خود ایستاده بود و انتظار داشت کدام یک از مبارزان لشکر او درمقابل مبارزان غور بیرون خواهد شد آن دو مبارز ومردان میدان را که معلوم گردید، یلدوز کدام است چون شیر غران و پیلان مست دیوانه وار و بصورت سرسام آور مستقیماً بر او حمله برده و بر ضرب شمشیر از بین همه مردم ملک یلدوز را ازاسپ بر زمین افگنده و به سرعت بر گشته درنزد سلطان آمده زمین ادب را بوسه کردند چون لشکر هرات آن شجاعت و چابکدستی و جلادت و عیاری مبارزان غو را دیدند درهم شکستند و منهزم گشتند، چون حق تعالی آن هردو سلطان را ظل رحمت خودگردانیده بود، چنین یک فتح و نصرتی کرامت ایشان گردانید: روز دیگر چند هزار سوار مبارز و کاردان نامزد کردند تا پیش روی لشکر قماج ملک بلخ رفتند، ناگاه بر لشکر او شبخون زدند واو را نیز دستگیر نموده بکشتند و سر قماج را بخدمت هر دو سلطان آوردند، سلطان غیاث الدین امر فرمود سر

علاءالدین قماج را در نیزه گرفته ذریعهء سوار چابک باستقبال عم اوشان ملک فخرالدین که نزدیک بفیروزکوه رسیده بود بردندو خود هم از عقب آنسوار حرکت کردند، زمانیکه سوار سر قماج را نزد ملک فخرالدین برد ملک عزیمت بمراجعت کرد، سلطان غیاث الدین و سلطان معز الدین و سوار غور هم درسیدندودر حال دو سلطان پیاده گردیده عم خود را تعظیم نمودند و عرضه داشتندکه خداوند را باز باید گشت واو را در لشکر خود باز آوردندو هردو برادر دست بر سینه بسته و با ادب در حضور عم خود بایستادند، ازین وضع وحرکت آنها حیا و شرم وندامت بر ملک فخرالدین غالب گردیدازین جهت بر آنها کلمات زشت و درشت گفته برخواست وگفت شما بر من می خندید، هردو برادر در خدمت عم خود عذر بسیار نمودند، قبول نکرده حرکت نمود آنها تا یک منزل مشایعت کرده باز گشتند، ملک غورات سلطان غیاث الدین را از اغیار پاک گردید، سلطان غیاث الدین در ابتدائی عنفوان جوانی به شکار میل و رغبت زیاد داشت در شهر زمینداور باغی ساخته بود که آنرا باغ ارم نامیده بودند.

ملک علاءالدین محمد بن شجاع الدین بن ابی علی:

ملک علاء الدین پسر ملک شجاع الدین ابی علی بود و پسرعم هردو سلطان غیاث الدین و سلطان معز الدین و از هردو سلطان در عمر بزرگ بود و تعظیم او را می‌نمودندماه ملک دختر سلطان غیاث الدین که از دختر سلطان علاء الدین جهانسوز بود به حبالهء نکاح علاء الدین بود چون سلطان غیاث الدین برحمت حق پیوست سلطان معز الدین تخت فیروزکوه وممالک غور و غرجستان و زمینداور بملک علاء الدین پسر عم خود داد و در خطبه خطاب او ملک علاء الدین خوانده شد و اخیراً در غور او حشم الملوک واقع گردیدکه در ثانی ذکر ختم الملوکی او بیا ن میگردد.

سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد:

در صفحهء ۳۶۹ طبقات نگاشته شده است که: سلطان غیاث الدین محمود بن محمد بن ابو الفتح سلطان غیاث الدین محمد سام بود چون سلطان ابوالفتح برحمت حق پیوست اورا طبع آن بود که عمش سلطان معز الدین غازی تخت پدر بدو سپارد، اما آن توقع به وفا نه پیوست سلطان غازی تخت فیروزکوه را به ملک علاءالدین داد چنانچه فوقاً ذکر شد و بلاد بست و فراه و اسفزار به غیاث الدین محمود برادرزادهء خود داد در زمانیکه سلطان غازی شهادت یافت غیاث الدین محمود از بست عزیمت فیروزکوه نمود، زمانیکه در زمینداور رسید امراء غور و امراء خلج و گرم سیر با حشم زیاد بدو پیوستند ودر سنهء شهور سنهء اثنین و ستمائه بفیروزکوه آمد و تخت پدر بگرفت و ممالک غور را درتصرف خود آورد، ملک علاءالدین از فیروزکوه بطرف غرجستان رفت ودر آنجا گرفتارگردید ودر قلعهء اشیار محبوس شد، چون اطراف ممالک غور، غرجستان، تالقان، گرزوان، قادس و گرم سیر و غیره در تصرف سلطان غیاث الدین محمود آمد سلطان تاج الدین یلدوز و قطب الدین ایبک و دیگر ملوک و امرای ترک که از بندگان معزی بودندهریک معروضی بخدمت او فرستادندو ازوی خط عتق و فرمان حکومت هند و غزنین التماس نمودند، برای تاج الدین یلدوز چتر ومثال فرستاد و ممالک غزنین در تصرف او آورد ومنال هندوستان به سنهء خمس وستمائه با چتر لعل به ملک قطب الدین داد جملهء ملوک غور و غزنین و هندوستان خطبه بنام او کردند، چون وارث ملک پدر او بود، جملهء سلاطین و ملوک آن مملکت اورا تعظیم و مطاوعت نمودند، چون یک سال از ملکداری او بگذشت، رکن الدین ایرانشاه محمود پسرعلاءالدین از غزنین به جانب غور آمد و سلطان علاءالدین محمود ازغور بیرون آمده او را منهزم نمودوبه قدری پنجهزار مرد غوری را در زمین داور زدند، بعد از مدت دو و نیم سال علاء الدین اتسز پسر سلطان علاء الدین جهانسوزکه پسر عم پدر سلطان غیاث الدین محمود بود از بلاد بامیان به خوارزم آمد و از سلطان محمد خوارزمشاه به جهت ضبط

ممالک غور طلب استمداد نمود ، ملک الجبال الُغ خان ابی محمد را باملک شمس الدین اتسز حاجب که از ملوک بزرگ ترکان خوارزمشاهی بودند نامزد مدد او نمود واز راه تالقان بالشکر های بلخ و سرخس و رودبار عزیمت غور کردند ، سلطان غیاث الدین محمود از فیروزکوه لشکر آورد و بحدود میمنه و فاریاب بموضع که آنرا سالوره گویند ، میان ایشان مصاف شد ، حق تعالی سلطان غیاث الدین محمود را نصرت بخشید ، علاءالدین اتسز و امراء وملوک خوارزمشاهی و لشکر خراسان منهزم شدند ، چون از ملکداری چهار سال بگذشت، ملک علاءالدین علیشاه پسر سلطان تکش خوارزم شاه از خدمت برادر خود مکدر شده به سلطان غیاث الدین محمود پناه جست، چون سلطان محمد خوارزمشاه را معلوم شد ، معاریف بفیروزکوه فرستاد ودر عهد سلطان غازی معزالدین محمد ، میان غیاث الدین محمود وسلطان محمد تکش خوارزم شاه عهدی بودکه در بین جانبین موافقت و موالفت باشد وبا دوست همدیگر دوست وبا دشمن، دشمن باشند ، درین وقت سواد آن عهد نامه را بخدمت سلطان محمود فرستاد که ملکشاه دشمن من است او را باید گرفت،غیاث الدین محمود بحکم آن عهدنامه، علیشاه خصم او را بگرفت و در قصریکه آنرا (برکوشک) گویند محبوس کرد و آن قصر عمارتیست که درهیچ ملک مثل آن درارتفاع و تدویر و ارکان و منظرها و رواقات و شرفات هیچ مهندسی نشان نداده است و بر بالای قصر پنج کنگرهء زرین (مرصع) نهاده است هریک در ارتفاع سه گز و چیزی و در عرض دو گز و دو همای زرین هریک بمقدار شتر نهاده، آن شرفات زرین و هما را سلطان غازی محمد سام از فتح اجمیر بر وجه تحفه بحضرت سلطان غیاث الدین محمد برادر معظم خود با بسیاری تحف دیگر فرستاده بود ، چنانچه حلقهء زرین را (با زنجیر زرین وجریزه) که دایرهء آن پنج گز بودبا دو کوس زرین که در گردون آورند ، سلطان غیاث الدین آن حلقه و زنجیر و جریزه ها را درپیش مسجد فیروزکوه بفرمود تا بیاویختند ، چون مسجد جامع را سیل خراب کرد ، آن کوسها و زنجیر و جریزه را به شهر هرات فرستاد تا مسجد جامع هرات را بعد از آنکه بسوخته بود و از همان وجوه آباد کردند.

سلطان غیاث الدین محمود پادشاه کریم و عادل و باذل بوده که از بذل وجود وسخای او شرح مفصلی را مولانا منهاج سراج در کتاب طبقات ناصری به صفحهء ۳۷۶ اظهار بیان فرموده که تکرار آن سبب طوالت کلام و عدم گنجایش این بخش است . درتاریخ مذکور است که چون به حکم التماس سلطان محمدخوارزمشاه سلطان غیاث الدین محمود علیشاه برادر او را بگرفت و محبوس کرد اتباع علیشاه چند مراتب بسلطان محمود پیام فرستادند که ما جمله درخدمت علیشاه به پناه سلطان آمده وخود را درسایهء دولت او انداخته ایم ما را بدست خصم نباید داد و الاخود را فدا خواهیم کرد و مبادا که سلطان را خوف جان باشد ، چون قضاء واجل دررسیده بود این سخن را که عرضه میداشتندتاثیری نداشت، در نتیجه جمعی ازآنها شبها درکوه آزاد که مقابل قصر برابر خوابگاه سلطان بود برآمده و مخفی نشسته بودندچون راه آن موضع رادرنظرآورده بودندشب سه شنبه هفتم ماه سفر سنه سبع و ستمائه از آن جماعت چهارتن بر بام قصر سلطان برآمدندو سلطان را شهید کردند و رفتند ، فردای آن جنازه سلطانرا در گازرگاه شریف برده دفن کردند.

سلطان بهاءالدین سام:

در صفحهء۳۷۷ طبقات نوشته شده است که: سلطان بهاءالدین سام بن سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد سام قسیم امیرالمومنین بود ، که امراء غور بعد از فوت وشهادت پدرش او رادر تخت فیروزکوه بنشاندند ، مادر سلطان بهاءالدین دختر ملک تاج الدین تمرانی بود ، بندگان ترک او را بکشتن خصمان سلطان اغراکردند و ازآن طایفه یکی ملک رکن الدین محمود پسر علاءالدین محمد بن ابی علی بود او را شهیدکردندو ملک قطب الدین تمرانی را قید کردندو ملک شهاب الدین علی مادینی را هم قیدکردند ، و امرای ترک وغوری کمر بخدمت بستند ، بعد از پنج روز چون متابعان علیشاه دیدندکه شهر آرام گرفت و

علیشاه محبوس ماند، فتنهء دیگری تدبیر کردند، مردی بسیاری در صندوقها بنشاندند، بنام آنکه خزانه از بیرون در شهر میآورند، یکی از آن میان این خبر را رسانید، صندوقها را بردر شهر بگرفتندچهل و پنج مرداز ایشان بدست آمد، سه تن از همان اشخاص بود که سلطان را شهیدکرده بودند آن هرسه تن را مثله کرده وبکشتند، دو تن را از کوه به زیر انداختند، چهل کس را در پای پیل انداختندو بغوغا بکشتند. دیری نگذشت که علاءالدین اتسز بن جهانسوز با لشکر گران که سلطان محمد خوارزم شاه باو مدد داده بود بفیروزکوه تاخته روز جمعه منتصف جمادی الاولی سنه سبع وستمائه شهر رابگرفت و دولت خاندان سلطان غیاث الدین محمد سام منقضی شد، امراء که نامزد سرکوه بودند بسلامت ماندند، علیشاه و ملک حسام الدین از دروازهء ریک بست برون رفتند و هر یک به سمتی رفت و علاءالدین اتسز بر تخت فیروزکوه بنشست، سلطان بهاءالدین و برادر کوچک او را با والده و همشیره ها و عمهء ایشان ملکه جلالی دختر سلطان غیاث الدین محمدسام جمله را بخراسان بردندوبه خوارزم نقل دادندوتا بعد از حادثهء کفار چین در خوارزم بودند و به اعزاز نیکو داشت میشدند. بعضی چنین روایت کرده اندکه چون حادثه مغل ظاهر گردید مادر محمد خوارزم شاه آن هردو شهزاده را در جیحون غرق نمود.

سلطان علاءالدین اتسز:

صفحات ۳۷۹ طبقات ناصری و ۲۱۴ روضة الصفا حکایت از آن دارند که: علاء الدین اتسز بن سلطان علاء الدین جهانسوز بود، او از پدر خورد مانده و به خدمت سلطان غیاث الدین محمد سام و سلطان معزالدین بزرگ شده بود و بیشتر ملازمت او در غزنین بخدمت سلطان معز الدین بود، راوی چنین گوید که وقتی سلطان غازی معزالدین را عارضه قولنج افتاد، چنانچه امید خلق از حیات او منقطع گردید امراء درین کار با هم اتفاق کردندکه اگر سلطان فوت کرد، علاالدین اتسز را بر تخت غزنین بنشانندچون حق تعالی از دارو خانه "و اذا مرضت فهو یشفین" شربت صحت بسلطان معز الدین فرستاد و صحت یافت، منهیان ازین حال و تدبیر بخدمت سلطان انها کردند، سلطان فرمود که علاء الدین باید از غزنین نقل نماید مبادا مکروهی به نسبت غضب انسانیت بدو واصل شود، علاء الدین در بامیان نزد بنو عمان خود رفت، درآنوقت تخت بامیان به سلطان بهاء الدین سام بن سلطان شمس الدین بن ملک فخر الدین مسعود رسیده بود، چون اتسز بدانجا رفت او را اعزاز کردندو ولایتی را بدو مفوظ فرمودندو بعد "چندرودی" دختر اورا برای یکی از فرزندان خود داد که اسم او علاء الدین محمد بود، چون حوادث ایام بساط مملکت هردو سلطان نامدار سلطان غیاث الدین و سلطان معز الدین را درنوشت و سلطان بهاءالدین سام هم برحمت حق پیوست، علاء الدین اتسز به مددگاری محمود خوارزم شاه و امراء خراسان اخیراً تخت فیروزکوه را اشغال نمود سلطان علاءالدین اتسز هم پادشاه عالم، عادل و عالم پرور بود، کتاب مسعودی در فقه محفوظ او بود هر کرا از ابنای علما مجتهد میدید به نظر عاطفت خودش مخصوص میگردانید، مدت چهار سال ملک راند و اخیراً بمصاف ملک نصرالدین حسین امیر شکار که از غزنین آمده بود بدست او بشهادت رسید وترکی از لشکر غزنین هم گرزی بر سری او زد، جنازه اش را در سنگه و جوار اسلاف او دفن کردند.

سلطان علاءالدین محمد بن ابی علی:

در صفحهء ۳۸۲ طبقات ناصری درذکر حال این سلطان چنین آمده است که: سلطان علاءالدین محمدبن شجاع الدین ابی علی بود، او را در اول عهد ملک ضیاء الدین میگفتند، چون سلطان غیاث الدین محمد سام بر تخت فیروزکوه بنشست لقب او علا الدین شد. پس از شهادت سلطان علا ء الدین اتسز فیروزکوه و ممالک غوردر ضبط امراء لشکر غزنین و غور آمد با تفاق همدیگر ملک حسام الدین حسین، عبدلملک سبزوار را به فیروزکوه بنشاندندو قلعهء فیروزکوه را عمارت کرده ودرمیان شهر وکوه و حصار برکوشک را در بند آهنین

نهادندو باره کشیدندو مقاتله درمیان نهادندو ملک علاءالدین را از حصار اشیار بیرون آوردند و به طرف غزنین بردندواین حوادث در سنهء عشر ویا احدی عشر وستمائه بود: چون ملک علاءالدین درغزنین رسید سلطان تاج الدین یلدوز او را اعزاز وافرکرد و فرمان داد تا چتر سلطان معز الدین را از سر روضهء او برگرفته و بر سر علاءالدین محمد نهادندو او را اسم سلطانی داد ودر فیروزکوه فرستاد، چون در غور باز آمدو مدت یک سال و چیزی سلطنت کرد و سکه بنام او شدو لقب سلطانی در خطبه اطلاق کردند، بعد از آن سلطان محمد خوارزمشاه عهدنامهء که در نیشاپور از وی گفته بودکه هرگز بروی تیغ نکشد در نزد او فرستاد، در شهور سنهء اثناعشر وستمائه سلطان علاءالدین محمد شهر فیروزکوه را به معتمدان سلطان خوارزم شاه تسلیم کرد و او را در خوارزم بردندو اعزاز واکرام زیادکردندودر همان دیار برحمت حق پیوست، در عهد امارت خود معتمدان خود را فرستاده بود تا درجوار حضرت سلطان بایزیدبسطامی موضعی حاصل کرده و مقد او را معین نموده بودند، چون برحمت حق پیوست بر حسب وصیت او را از خوارزم در بسطام بردند، درهمان شب شیخ بایزید رادرخواب دیدکه فرمود فردا مسافر مهمان میرسدباید که شرایط استقبال را بجای آری، خانم خانقا بامداد از بسطام برون آمد بقدر یک پاس از روز گذشت که از طرف خوارزم محفهء سلطان علاء الدین محمد رسید با عزاز تمام او را در بسطام دفن کردندو ملوک و سلاطین اهل شنسب درآن عهد بانقراض ملک او آنچه در غور بودند تا مدتی خاتمه یافتند.

در طبقهء ۱۸طبقات ناصری به صفحهء۲۱۴درمورد سلاطین شنسبانیه ولایت تخارستان و بامیان شرحی را مولانا منهاج سراج بیان فرموده که عین آن را تاریخ جلالی در صفحهء ۲۱۱ یاد آورگردیده است که تکرار مشروح آن سبب طوالت کلام است، اما نظر به اینکه سلاطین بامیان، تخارستان، غزنین وغور و هند همه از شاخ و برگ یکشجر اندو همه مؤرخین عظام ازیاد آوری عموم آنها فروگزاشات نفرموده اند، بناً بطور اختصار شمهء از ذکر احوال اوشان درین جا نیز لازم است یادآوری گردد و همچنین یک سلسلهء سلاطین عمده و نامدارکه از آل شنسب و این دودمان بعد از عصر مولانا منهاج سراج بروی کار آمده اند که تاریخ روضة الصفا و تاریخ جلالی هر یک بنوبهء خود از آنها بنام سلاطین کرت یاد آوری کرده اند، ضروریست که از هریک به مرحلهء آن ذکر و یادآوری گرددتا سلسله دودمان آل شنسب بصورت اختصار درقید قلم آمده و شجرهء این دودمان از ملاحظهء اسنادتکمیل گردد.

طبقات ناصری در صفحهء ۳۸۴ طبقهء ۱۸ جلد اول چنین بیان نموده که چون حق تعالی از دودمان شنسبیان که ملوک جبال غور بودند، سلاطین بزرگ در رسانید و چندگاه مملکت را از دیار عجم و هندوستان در قبضهء تصرف و فرمان ایشان آورد یکی از آن مملکت ها تخارستان و بامیان بودکه به همه اوقات قدیم الدهر ملوک آن سر زمین به عظمت مکان و کثرت اموال و خزاین و وفور معادن و دفاین معروف وموصوف بوده اند ودر بعضی اوقات ملوک عجم را چنانچه قباد و فیروز را مقهورکرده اند و آن دیار بمعادن زر و نقره و لعل و بلور و پیچاده و غیر اندر اقصای عالم ممالک دنیا معروف و موصوف بوده است،چون آفتاب دولت ملوک و سلاطین غور اومشارق اعلی طالع گردید، سلطان علاءالدین جهانسوز که از انتقام اهل غزنی فارغ گشت رو به فتوح آن دیار آوردو برادر مهتر خود ملک فخرالدین مسعود را در آن مملکت بعد از فتح نصب کرد واز اولاد کبار و گرام در رسیدند، آثار عدل و احسان وصیت بذل و امتنان ایشان درتمام ربع مسکون نشر گردید.

ملک مسعود بن حسین شنسبی:

صفحات ۳۵۸ طبقات ناصری و۲۱۴ روضة الصفا بیان داشته است که ملک فخرالدین مسعود بن ملک عز الدین حسین و از شش برادر دیگر مهتر بود، مادر او ترک بود و موصوف پادشاه بس بزرگ بود، چون

ازمادر سلاطین نبود او را به تخت ممالک غور جای ندادند، به نسبت آنکه پنج برادر دیگر هم از پدر وهم از مادر شنسبانی بودندو ملک الجبال قطب الدین که در غزنین شهادت یافت از زن دیگر بود که خادمهء مادر سلطان بود و ملک فخرالدین از مادر کنیزک تُرک بود، چون جهانسوز از انتقام اهل غزنین فارغ گردید از لشکر غور مهیا کرد و به طرف بلاد تخارستان رفت و در فتح آن بلاد و قلاع جلادت بسیار نمود و امرای غور در آن لشکر چندان شجاعت و مبارزت نمودند که اگر رستم دستان حاضر بودی داستان مردی ایشان را خواندی و چون آن بلاد مسلم شد ملک فخرالدین مسعود را به تخت بامیان بنشاندند و آن ولارا پدو سپردند، چون ملک فخرالدین به تخت بنشست اطراف بلاد و ممالک و جبال شغنان و تخارستان تا به درواز و بلوروا و اطراف ترکستان تا حد وخش و بدخشان همه را در ضبط آورد و ملک فخرالدین مسعود قراریکه قبلاً مذکور گردید، در زمان ابتدای دورهء سلطنت برادرزادهء خودغیاث الدین ابوالفتح قصد غور رانمود و ازقماج بلخ و یلدوز هرات مدد طلبید و حق تعالی غیاث الدین را فتح بخشید و یلدوز کشته شد و سر قماج را بخدمت ملک فخرالدین عم خود فرستادندو بعدها ملک فخرالدین را در فیروزکوه برده بر تخت سلطنت بنشاندند، در غضب شد و هردو سلطان را جفا گفت که شما تمسخر میکنید و لفظش این بود که (شما روسپی ها) بر من میخندید، مولانا منهاج درینجا تحریر میدارد که این لفظ به جهت آن آورده شد که ناظران و خوانندگان را صفات حمیدهء آن پادشاهان معلوم شودکه رحم و شفقت و حرمت وتعظیم عم خود را تا چه اندازه محافظت فرموده اند وجفای او را تا چه حد تحمل کرده اند چون هردو سلطان از مراسم به جا آوردن تعظیم فارغ شدند استعداد مراجعت عم خود مهیا نمودند ملک فخرالدین مسعود بطرف بامیان باز گشت در آنجا قوت تمام گرفت و مدام ملوک غور وسلاطین او را خدمت کردندی و حالش در امور پادشاهی به سر رسید مدتها بخوبی ملک راند و درگذشت و پسر های شایسته داشت، سلطان شمس الدین محمد و ملک تاج الدین زنگی و ملک حسام الدین علی.

سلطان شمس الدین محمد بن مسعود:

در صفحات ۳۸۶ طبقات ناصری و۲۱۴روضة الصفا آمده است که: چون ملک فخرالدین مسعود برحمت حق پیوست، پسر مهتر او شمس الدین محمد بود، او را بر تخت بامیان بنشاندندو یک خواهر سلطان غیاث الدین در حبالهء او بود که لقب او(حرهء جلالی) بود و از هردو سلطان مهتر بود، چون سلطان شمس الدین به تخت بامیان بنشست، سلطان غیاث الدین او را تشریف، تبریک و تهنیت فرستاد و اعزاز وافر واجب داشت، ممالک تخارستان و بامیان وغیره ممالک مورثی پدر اوهمه در ضبط او درآمد و در سالیکه سلاطین غور و غزنین بدفع سلطان شاه خوارزمی به ولایت رودبار مرو لشکرکشیدند، سلطان شمس الدین محمد بفرمان سلطان غیاث الدین و سلطان معزالدین غازی لشکر بامیان و تخارستان را بخدمت ایشان درفیروزکوه آورد و چون سلطان شاه منهزم شد، ملک بهاء الدین طغرل هرات که بندهء سنجر بودواز هرات منهزم به سلطانشاه پیوسته بود درین مصاف بدست لشکر بامیان افتاد و او را بکشتندو سر او را بخدمت سلطان غیاث الدین آوردند، سلطان را دفع طغرل موافق طبع افتاد و درین روز لقب سلطانی و چتر سیاه به شمس الدین محمد داده شد و سلطان خطاب گردید، واز هردو سلطان که بنی اعمام او بودند اعزاز بسیار یافت و حق تعالی او را شش پسر کرامت کرد و مدتها حکومت بدست فرزندانش ماند، سلطان شمس الدین محمد علم دوست، عالم پروربود با رعایا عدل و احسان و نیکوئی داشت بعد از او ملک و دورهء سلطنت به ملک بهاء الدین محمد سام رسید.

سلطان بهاءالدین محمد سام:

صفحات ۳۸۷ طبقات ناصری و۲۱۴ روضة الصفا حکایت از آن دارند که: سلطان بهاء الدین محمد سام بن سلطان شمس الدین محمد بن ملک فخرالدین مسعود بامیان از هردو طرف شنسبانی بود، مادر او حره جلالی دختر سلطان بهاء الدین سام و خواهر سلطان غیاث الدین و سلطان معز الدین بود سلطان بهاء الدین نیز عالم و عادل و عالم پرور بود، قاضی تاج الدین زوزنی که ملک الکلام عصر خود بود در بامیان سرای او عقد تذکیرنمود، در اثنای دعای سلطنت گفت چه کلوه گری کنم عروس ملکی را که روی سلطنت او دو خال باشد، یکی غیاث الدین و دیگر معز الدین، فلجمله حسن عاطفت آن پادشاه در حق علمای اسلام زیاده از آن بود که در دایرهء تحریر گنُجد، علامت الدنیا جناب« فخرالدین محمد » رازی رحمة الله علیه، رسالهء بهایه را باسم او تألیف کرده است و مدت ها در ظل رافت و حمایت او بود، شیخ الاسلام ملک العلما جلال الدین ورسل در عهداو بمنصب شیخ الاسلامی خطهء بلخ رسید و مولانا منهاج را در فیروزکوه طلب کرد و انگشترین «نگین فیروزه» که نقش سام بر آن ثبت کرده بودندبه نزد مولانا فرستاد و مولانا را با اعزاز تمام طلب فرمود. منهاج سراج در کتاب خودکه درین وقت خودم در سن سه ساله بودم،عَلَم و دستار و نگین همه در خریطهء امثله واعیست.

سلطان بهاالدین پادشاه بزرگ بود و مملکت او عرض و بسط گرفت، تمام ممالک تخارستان و مضافات آن و ممالک دیگر چنانچه از شرق تا حد کشمیر، غربی تا حدود ترمذ و بلخ، شمالی تا حدکاشغر و جنوبی تا حد غور و غرجستان، جمله خطبه و سکه بنام اوشد و عموم امراء وملوک از غزنین و غور و تُرک همه را بعد از هردو سلطان نظر بر او بود، چون سلطان غازی معز الدین شهادت یافت، ملوک و امرای غور و غزنین وترک اورا طلب کردند، چون سلطان بهاءالدین سام دراثر درخواست امراء و ملوک از بامیان با لشکر و حشم عازم غزنین گردید، در بین راه بمرض قولنج گرفتار گردیده نزده روز بعد از شهادت سلطان غازی برحمت حق پیوست ۱۴ سال سلطنت کرد.

سلطان جلال الدین علی بن بهاءالدین محمد:

طبقات ناصری در صفحهء ۳۹۰ و روضة الصفا در صفحهء۲۱۴ مینویسد که: چون سلطان غازی معز الدین محمد سام شهادت یافت و سلطان بهاء الدین نیز برحمت حق پیوست، وارثان مملکت دو فریق ماندنداز تخمهء شنسبانیان یک فریق سلاطین بامیان و دیگر فریق سلاطین فیروزکوه، غور، چون مرقد سلطان غازی معز الدین شهید را از درمبک روان کردند، ترکان [بندگان سلطان ملوک] و از امراء بزرگ و خزانهء دواق و کارخانه ها از دست امراء غزنین بیرون کردند و امرای غور را که در لشکر هندوستان بودند میل بجانب پسران سلطان بهاء الدین بود و امرای ترک رامیل بطرف سلطان غیاث الدین محمودبن سلطان غیاث الدین محمد سام بود که وی برادرزادهء سلطان غازی بود و امرای غور آنهائیکه در غزنین بودندمانند سپهسالار(خروش) و سلیمان شیش و غیره بخدمت علاء الدین و جلال الدین پسران سلطان بهاء الدین مکتوبات نبشتند و استدعا کردند و بدان اثر ایشان در غزنین آمدند وجلال الدین برادر خود علاء الدین را بر تخت غزنین بنشاندو خودش به تخت بامیان بازگشت، راوی ثقه چنین روایت کرده که خزانهء غزنین را قسمت کردند، قسم جلال الدین دویست و پنجا(حمل) زرعین ومرصعینه آمد که آن زر و سیم را در بامیان آورد و باردیگر از بامیان و اطراف لشکر کشیده بطرف غزنین آمد و گرفتار شد و باز خلاص گردیدودر بامیان رفت، عم او سلطان علاءالدین محمد بن شمس الدین محمد در آوان غیبت آنها تخت بامیان را گرفته بود، جلال الدین که باز گشت به اندک نفری و سواری که با او بود سحر گاهی بمغافصه بر عم تاخته وعم خود را گرفته شهیدکرد و صاحب را که وزیر او پدرش بود پوست کرد و مدت هفت سال سلطنت نمود-بعد هفت سال

محمد خوارزم شاه از لب آب (خوار) عبور کرد و ناگاه بر جلال الدین تاخت و او را بدست آورده تماماً خزاین که از غزنین آورده بودبا خزاین بامیان همه رابگرفت وجلال الدین را شهیدکرد و باز گشت. سلطان جلال الدین پادشاه وزاهد و شجاع و صاحب جلادت بود ودر جولیت بحدی بود که هیچ پادشاه زاده، شنسبانی درقوت ودلاوری و سلاح او نبود. دو تیر بیک شست درمیدان جنگ انداختی و هردو تیر خطا نگشتی و هیچ صید و خصم از تیر او نجستی. در وقتیکه ترکان غزنین اورا تعقیب کردنددر حصه، (هزار درخت) غزنین یک تیر بر تنه، درختی زده بود و ترازو کرده بود (رابرتی انگلیس ترجمه کرده که ترازو کردن تیر. جسمی را یعنی سوراخ کردن جسمی را که یک قسم آن یکطرف و دیگر قسم آن دیگر طرف باشد و شکل ترازو پیدا کند. چنانچه صاحب اصفحانی فرموده *نیم آگه از زلف بلندش انقدر دانم که از دلها ترازو گشت مژگان رسای او*). هر ترک مبارز که بدان درخت رسید تعظیم کرد و بازگشت و آن تیر زیارت گاه گشته بود. سلطان جلال الدین با این همه جلادت و شجاعت حلیم وکریم و علم پرور و عالم نواز و فقیر دوست بود.

سلطان علاء الدین مسعود:

منهاج سراج در صفحه، ۳۹۱ طبقات ناصری نگاشته است که: علاالدین مسعود بن سلطان شمس الدین محمد برادر سلطان بهاء الدین سام بود، زمانیکه جلال الدین و علاءالدین برادرزاده هایش در امور غزنین گرفتار شدند، او به تخت بامیان بنشست و وزارت را برای (صاحب) بامیانی ارزانی داشت، ممالک تخارستان رادر ضبط آورد، چون جلال الدین از غزنین خلاص شد روی بطرف بامیان آورد در حصار(کنارنگ) یکی از علمای ربانی که صاحب کشف و کرامت بود و او را امام شمس الدین ارشدگفتندی،جلال الدین برای تفاول و تبرک به زیارت او آمد او عالم ربانی و بعد از تحصیل کل علوم شرعی از دنیا اعراض کرده بود وبه عبادت حق تعالی مشغول گشته و روی بدرگاه خدای بزرگ آورده صاحب کشف و کرامت شده بود. چون جلال الدین او را زیارت کرد و از باطن مبارک او طلب استمداد نمود، فرمود که تخت بامیان را بگیرد لیکن زینهار که عم خودرا نکشی که بازت کشند. سلطان جلال الدین زیارت او کرد و بازگشت، زمانیکه او پشت بگردانیدبزبان مبارک امام ربانی رفت که بیچاره جلال الدین عم خود را بکشد واو را هم بکشندو عاقبت همچنان شد که به لفظ یگانه، روزگار رفته بود چنانچه قبلاً ذکر شد.

سلطان سیف الدین محمد سوری :

صفحات ۳۹۳طبقات ناصری و ۲۱۱روضة الصفا حکایت از آن دارد که: سلطان سیف الدین سوری پادشاه بزرگ بود، واز شجاعت و جلادت و مروت وعدل واحسان، منظر بهی و فر شهی نصیب کامل داشت، اول کسیکه ازین دودمان بروی اسم سلطان اطلاق کردنداو بود، چون خبر حادثه، برادر بزرگ او ملک الجبال بدو رسانیدند، روی به غزنین نهاد و از ممالک غورات لشکر زیاد مستعد گردانید و بهرام شاه را شکست و غزنین را بگرفت، بهرام شاه منهزم گردیده درهندوستان رفت و سلطان سوری درتخت غزنین بنشست و قراریکه قبلاً تذکر داده شد با وزیرش در غزنین به شهادت رسیدند.

سلطان معز الدین محمد:

ثقات چنین روایت کرده اند که چون سلطان علاءالدین جهانسوز ازدنیا نقل کرد سلطان سیف الدین پسرش بر تخت غور بنشست هردو سلطان غیاث الدین و معز الدین را که در قلعه وجیرستان محبوس بودند مخلص فرمود چنانچه در ذکر سلطان غیاث الدین تقریر یافته است. سلطان غیاث الدین در فیروزکوه بخدمت سلطان سیف الدین آرام گرفت و سلطان معز الدین در بامیان بخدمت عم خود ملک فخرالدین مسعود رفت. چون بعد از حادثه، سلطان سیف الدین، سلطان غیاث الدین به تخت فیروزکوه نشست و این خبر به بامیان رسید ملک فخرالدین مسعود روی بجانب معزاالدین کرد وگفت ((برادرت کاری کرد توچون خواهی کرد آیا بر

خود خواهی جنبید)) معز الدین پیش عم رو به زمین نهادو از بارگاه برون بر آمدو به همان روزعازم فیروزکوه گردید ، چون به خدمت سلطان غیاث الدین رسید بحضور او سر جاندار مقررگردید ، یکسال بخدمت او بود ، مگر بچیزی خواطر مبارکش منقسم شد ودر سنجان نزد ملک شمس الدین سنجانی رفت، یک زمستان در آنجا بود ، سلطان غیاث الدین معارف را فرستاد و او را باز آورد ولایت و قصرکجوران و استیه بدو تفویض کرد ، چون بلاد گرم سیر تماماً در ضبط آمد شهر تکین آبادکه از اعظم بلادگرم سیر بودحوالهء او فرمودو این تکین آباد موضعیست که سبب بر افتادن آل محمودسبکتگین به منازعت و ضبط آن شهر بوده است، بدست سلاطین غور و سلطان علاءالدین مسعود رباعی گفته به نزد خسرو ملک فرستادکه او بن بهرام شاه بود:

رباعی

اول پدرت نهاد کین را بنیاد | **تا خلق جهان جمله به بیداد افتاد**
هان تا ندهی ز بهر تکین آباد | **سرتاسر آل محمود به باد**

چون سلطان معز الدین ملک تکنآباد شد لشکر امرای غزنه که ز پیش لشکر خطا منهزم شده بطرف غزنین آمده بودند و مملکت غزنین را ۱۲ سال از دست خسرو شاه و خسرو ملک بیرون کرده در ضبط آورده بودند((سلطان معز الدین از تکین آباد بطرف غزنین مدام می تاخت و بر غز ها میزد و آن بلاد را زحمت میداد تا در سنهء شهور تسع و تسعین و خمسایه گردیز را فتح کرد و سوم سال بسمت مُلتان لشکر کشید و ازدست قرامطه ملتان را خلاص کرد و هم درین سال بود که منقران عصیان ورزیدندو فساد بسیارکردند ، در شهور سنهء اثنی و سبعین و خمسیمایهء فتنه و عصیان آنها را خاموش و اوشانرا سیاست فرمودو سال دیگر از راه اچه وملتان بطرف نهرواله لشکر کشید((رای بهمیدیو)) اگرچه به سال خورد بود اما لشکر و حشم و پیلان بسیار داشت ، چون مصاف شد لشکر اسلام منهزم گشت و سلطان بدون حصول مراد مراجعت کرد ، این حادثه در شهور اربع و سبعین وخمسمائه بود و دیگر سال که شهور ثمان و سبعین و خمسمائه بود سلطان غازی لشکر بطرف (دیول) برد و تمام آن بلاد کنار بحور را در ضبط آوردو اموال فراوان بستدو مراجعت فرمودودر شهور سنه ثمانین و خمسمایه لشکر بطرف لوهور آوردو جمله آن ولایت وملک را نهیب کرد و دروقت مراجعت حصار سیالکوت را عمارت فرمود و حسین خرمیل را درآنجا نصب کرد و چون سلطان مراجعت کرد ، خسرو ملک لشکر های هندوستان وحشر قبایل(کوکهران) جمع کرد و بدر سیالکوت آوردو مدتها توقف کرد و بیمراد مراجعت نمود ، بعداز آن سلطان در شهور اثنی وثمانین و خمسمائه بدر شهر لاهور آمد . چون کار دولت آل محمود به آخر انجامیده بود و آفتاب دولت سبکتگین بغروب رسیده بودو دبیر قضا پروانهء عزل خسروی و ملکی در قلم قدر آورد ، خسرو ملک طاقت مقاومت نداشت بوجه صلح پیش آمد ، تا با سلطان ملاقات کندبیرون آمد ، بمحض بیرون آمدن به ملاقات نارسیده ماخوذ و محبوس گشت، ولایت لاهور سلطان را مسلم گشت، ممالک هندوستان در ضبط در آمد سپهسالار علی کرماخ که والی ملتان بوداو را به لوهور(لاهور) نصب فرمود ، وپدر مؤلف کتاب طبقات ناصری قاضی لشکر هندوستان گشت و خلعت و تشریف سلطان را پوشیدودر درگاه مجلس علم عقدکرد ، دوازده شتر جهت نقل دادن کرسی او نامزد شد . بعد از آن سلطان به طرف غزنی مراجعت فرمود و خسرو ملک را با خود برده واز غزنین او را بخدمت سلطان غیاث الدین در فیروزکوه فرستاد و او را از آنجا به غرجستان به قلعهء بلروان حبس کردند و پسر او شاه بهرام را درقلعهء سیفرود باز داشت نمودند ، چون در سبع و ثمانین و خمسیمایه عصیان آورد و فتنهء سلطان خوارزمی ظاهر شد آنها را شهید کردندو بعد از آن سلطان لشکر اسلام را مستعد نموده بطرف قلعهء تبرهنده آمد و آن قلعه را فتح نمود به قاضی عبدالسلام نساوی تولکی سپرد و یک هزار دویست مرد تولکی وغوری بدو داد مشروط بر اینکه مدت هشت ماه قلعه را نگهدارد ، تا سلطان از غزنین باز آید اما(رای کوله پهورا) نزدیک آمده بود

سلطان پیش روی او رفت ، چون به موضع (تراین) رسید جمله راجگان بارای کوله بودند ، زمانیکه مصاف راست شد سلطان غازی نیزه بستدو بر پیلی که (رای گوبند رای) دهلی بر آن سوار بودودر روی مصاف جرات میکرد ، حمله کرد سلطان غازی که حیدر زما نی و رستم ثانی بود(گوبندرای) را در نیزه بالای پیل بر دهان او چنان زدکه دودندان آن ملعون دردهان فرو رفت وهر دو لب او چاک شد و آن ملعون بگرزگران از بالای پیل در با زوی سلطان زخم محکم زد سلطان سر اسپ باز گر دانید و عطف فرمودو از شدت آن زخم بیش طاقت بر مقاومت نماند ، هزیمت بر لشکراسلام افتاد ، نزدیک بودکه سلطان از پشت اسپ درافتد خلجی بچهء (عیاری) مبارزی سلطان را بشناخت نو ردیف او شد و او را در پشت اسپ درکنار گرفت و بانگ بر اسپ زده از میان مصاف بیرون کرد ، اهل اسلام چون سلطان را ندیدن نفیر از خلق بر خواست، تا به منزلیکه لشکر شکستهء در آنجا از تعقیب کفار ایمن شدند ، ناگاه سلطان برسید ، جماعت امراء و غوریها و معاریف که سلطان را با آن خلج بچه شیرمرد دیدندبشناختندو جمع شدند ، فوراً نیزه ها را بشکستندومحفه ومرقد ساختندوسلطان را بر سر و دیده نهاده درمنزل رسانیدند و خلق آرام گرفت و دیگر بار دین محمدی به حیات او قوت گرفت و روی بدیار اسلام آوردند و رای پهورا در قلعه تبرهنده با قاضی تولکی مدت ۱۳ ماه جنگ کرد ، سال دیگر سلطان غازی بانتقام آن سال گذشته روی به هندوستان نهاد ولشکر فراوان جمع آوری نمود که عدد سواران قرار روایت راوی که منهاج سراج از قول آن بیان داشته صدو بیست هزار برگستوان بود ، چون سلطان با چنین استعداد نزدیک (رای کوله) رسید و او قلعه تبرهنده را به صلح گشوده بود در حدود(تراین) لشکرگاه کرده، تعبیهء لشکر نمود وقلب بنه ، ورایات و علامات، چتر و پیلان و همه اشیای ثقیل رادر عقب بقدری چندکروه بگذاشت و چون صف راست کرد آهسته می آمد واز احتیاط کا ر میگرفت. سلطان معزالدین در منزل "دمبک" به شهادت رسید .از فتوحات این سلطان میتوان چنین ذکر کرد ، فتح کالیور ، مالوه، بهار ، لکهنوتی، کالنجر ، کوکران، تراین، بنورای، نبوراک کوکر ، مرد ، طوس، جناباد ، نسا ، باورد ، سبزوار ، شارستان، پنجده، لاهور ، گردیز ، سنقرقان، ملتان، قرامطه و واچه، سیالکوت، گبرهنده، اجمیر، احماد ، هانسی، سرستی، کهرام ، میرت، دهلی، کول، بنارس، تهنگر، نهرواله، بدوان، سوالک و هند .

سلطان علاء الدین محمد بن بهاءالدین بامیانی:

چون سلطان معزالدین محمد سام به(دمبک) شهادت یافت نژاد سلاطین دودمان شنسبانی دوفریق باقی ماندند ، یکی در غور ودیگری در غزنین و بامیان، مرقد سلطان غازی را مؤیدالملک وزیر محمد عبدالله سنجری با چند تن معارف امرای ترک و دیگر ملوک غور در غزنین رسانیدند و ملک تاج الدین یلدوز که مهتر و بزرگتر ملوک ترک واز بندگان سلطان بود به کرمان مقیم گردید ، پس از دو روزکه مرقد سلطان در غزنین رسید علاءالدین محمدو جلال الدین علی پسران بهاء الدین بامیانی در اثر خواهش ودرخواست ملوک غور و غزنین در غزنین رسیدندو علاء الدین را در تخت غزنین بنشاندند ، امرای غور و غزنین وترک آنچه در غزنی حاضر بودندهمه به وی بیعت کردند ، بعد از چندی که از شهادت سلطان غازی گذشت آنچه از ملوک مقتدر غوردر غزنی به عزاداری آمده بودندواپس رفتند ، جز چندتن شنسبانی که از اقارب و پیوندان سلطان علاءالدین بامیانی بودندیگری نماندو همه ملوک ترک در اطراف او بودند ، نامه ها نوشته و از ملک تاج الدین یلدوز که مهتر و بزرگ ملوک ترک بود استدعا نمودندکه در غزنین بیاید ، تاج الدین یلدوز بدان اثر عازم غزنین گردید ، علاءالدین که در مقابل او بر آمد ، نظر به اینکه همه اطرافی هایش از ملوک ترک بودند و بیشتر هم با ملک تاج الدین اطمینان داده بودند ،بنا علیه سلطان علاء الدین منهزم وگرفتار گردید ، ملک تاج الدین جمله شنسبانی ها را اجازت دادکه به طرف بامیان رفتند ، بعدها سلطان جلال الدین با لشکرگران از بامیان به مددبرادر خود آمد وتخت غزنین را در تصرف خودآورده و علاءالدین را بر تخت باز

نشاندو خودش در بامیان رفت ، ملک تاج الدین یلدوز باردیگرلشکر آورده علاء الدین را گرفتارنمودو محبوس کرد ،چون خبر به سلطان جلال الدین رسید باز هم از بامیان آمدلیک درین مراتب جلال الدین هم گرفتار گردید ، بعد از چهار ماه ملک تاج الدین یلدوز از هردو برادر عهدگرفته و آنها را جانب بامیان فرستاد. پس از چندروز در بین برادرها تفاوت حالی ظاهر شد و علاء الدین با سلطان جلال الدین موافقت نکرد و در خوارزم نزد سلطان محمدخوارزم شاه رفت ، زمانیکه سلطان محمدخوارزمشاه بامیان را تصرف نمود علاء الدین هم برحمت حق پیوست.

سلطان تاج الدین یلدوز:

در صفحهء ۴۱۰طبقات و۲۱۵روضة الصفا آمده است که: سلطان معز الدین پسری نداشت،یکی از مقربین در بار روزی بعرض حضور او رسانید که چون تو سلطانی را ، پسران بایستی تا وارث مملکت بودندی، سلطان فرمود دیگر سلاطین را یک یا دو فرزند باشد ومرا چندین فرزند است که مملکت من میراث ایشان خواهد بود ، بعد از من خطبهء ممالک باسم من نگاه خواهندداشت یعنی(بندگان ترک) و همچنان هم شد که سلطان غازی فرموده بود. سلطان تاج الدین یلدوز پادشاه کریم طبع و صاحب حلم و اعتقاد نیکو بود. تاج الدین به اثر فرمان سلطان غیاث الدین محموددرغزنین آمد وملوک بامیان را بگرفت وتخت را تصرف نمود ،دومراتب از غزنین ترک افتاد و باز تصرف نمود ، یک مراتب با قطب الدین ایبک که داماد او بود مصاف نمود ومنهزم گردید ، مدت چهل روز قطب الدین به غزنین در عیش و عشرت مشغول بود تا اینکه تاج الدین یلدوز باتفاق ترکان غزنین و ملوک ترک معزی بار دیگر غزنین را ضبط کرد و یک مراتب به مدد سلطان غیاث الدین محمود لشکر برد و حسین خرمیل را که به سلطان محمد خوارزمشاه پیوسته بودشکست داد و بعد ها به طرف سجستان لشکر برد و مدتی در آنجا بود وتا شهرهرات رفت و اخیراً با ملک تاج الدین حرب صلح نمود ، در نتیجه در لاهوربا سلطان سعیدشمس الدین جنگ نمودگرفتار و شهید شد.

سلطان قطب الدین ایبک:

صفحهء ۴۱۵ طبقات ناصری و ۲۱۵ روضة الصفا میگویدکه: سلطان قطب الدین ایبک گرچه از بندگان سلطان غازی بود لیک خدای بزرگ اورا بصفات مردانگی وجود و سخا و شجاعت وکرم موصوف گردانیده بود ،چناچه ملک الکلام بها الدین اوشی (فرغانی) در مدح این پادشاه کریم فرموده:

ای بخشش تولک درجان آورده	**کان را کف تو بجان آورده**
از شرم کف توخونگرفته دلکان	**پس لعل بهانه درمیان آورده**

قطب الدین را در اول بارکه از ترکستان بیاوردند ،در شهر نیشاپور افتاد ، قاضی القضات فخرالدین بن عبدالعزیز کوفی که از اولاد حضرت امام اعظم کوفی بود واو حاکم نیشاپور و مضافات آن دیار بود او را بخریدو با فرزندانش کلام مجید را بخواندو تیر اندازی و سواری را بیاموخت، پس از آنکه در آوان شباب رسید تجار او را در غزنین آوردندو سلطان غازی او را بخرید ، قطب الدین گرچه به همه اوصاف حمیده موصوف بود ، اما ظاهراً جمال نیکو نداشت و انگشت حنصر او هم شکسته بود که بدان سبب او را ایبک(شل) می گفتند ، یک شب سلطان معز الدین محفل جشن، عیش و طرب بیاراست ودرآن شب به همه بندگان از نقود زر و سیم انعام زیاد فرمودوآنچه از انعامات سلطان به قطب الدین رسید بیرون رفته همه را به ترکان و بندگان سلطان و دیگر خدمت گاران بخشیدکه به خود او هیچ باقی نماند . از او پرسیدندکه انعام و بخشش سلطان را افتخاراً محفوظ باید داشت. چگونه به دیگران بخشیدی گفت ما بندگان سلطانیم وجودسلطان بر

ما کافیست زر و سیم را بدیگران باید داد تادر طول عمر سلطان دعا نمایند ، چون این خبر بسمع سلطان رسید مرتبه اش را بلندتر ساخته او را به نظر عنایت و قربت در حضور خود اختصاص داد و همواره بدین قراردر ظل حمایت سلطان تضاعف می پزیرفت تا اینکه از جانب سلطان غازی درامارت دهلی تعیین گردیدودراثر فرمان فتوحات زیاد نمودو در دهلی قطب مینار را بافتخار نام سلطان غازی اعمار نمود تا اینکه پس از وفات سلطان غازی سلطان غیاث الدین محمود بن قسیم غیاث الدین محمدسام برای قطب الدین چتر سیاه بخشوده لقب سلطانی ارزانی داشت و قطب الدین شهرت پیداکرد ودر شهور سنهء سبع وستمائه در میدان کوی زن از اسپ بر زمین افتاد واسپ در بالای او غلطید و کوهء زین بر سینه اش فرورفت و برحمت حق پیوست.

ملک ناصرالدین قباچه:

طبقات ناصری در صفحهء۴۱۱و روضة الصفا در صفحهء ۲۱۵ نوشته است که: ملک ناصرالدین قباچه پادشاه بزرگ واز بندگان سلطان غازی بود درغایت کیاست و کاردانی و تمیز و دانائی بحضور سلطان غازی مدتها خدمت کرده بود و درامور لشکرداری و ملک پروری وقوف تمام داشت ودراکثر محاربات پیش رکاب سلطان غازی مبارزت ها کرده و مدام میان او وسلطان سعید شمس الدین (التمش) منازعت میبود ، فتح قلعهء اچه از افتخارات اوست ایام ملک داری او در زمین سند و اچه و ملتان ۲۲ سال بود.

بهاالدین طغرل:

در صفحهء ۴۲۱ طبقات آمده است که: ملک بهاالدین طغرل بغایت منصف و غریب نواز بود و او از بندگان خاص سلطان غازی بود واز قدیم او را تحت تربیت خود بزرگ نموده بود حصار تهنگر را که ولایت بهیانه بود سلطان غازی پس از فتح بدو تفویض فرمود و او آن بلاد را معمورگردانید و از اطراف هندوستان و خراسان تجار و معارف روی بدو آوردندو جمله را خانه و اسباب بخشید و ملک ایشان گردانیدو از وی درآن دیار آثار زیاد مانده و برحمت حق پیوست.

ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجی:

صفحات ۴۲۲ طبقات و۲۱۶ روضة الصفا حکایت از آن دارند که. ملک اختیار الدین محمد بختیار خلج بدیار لکهنوتی یکی از بندگان سلطان غازی بود ، ثقات چنین روایت کرده اند که محمد بختیار از خلج گرم سیر غور بوده است و موصوف مرد جلد و تازنده و دلیر و شجاع بود. او فتوحات و غزوات زیاد نمود و اخیراً درحال مریضی بدست علی مردان خلجی شهید شد.

ملک عز الدین محمدشیران خلجی:

در صفحات ۴۳۲ طبقات ناصر و ۲۱۶ روضة الصفا چنین بیان شده است که : محمد شیران و احمد شیران هردو برادرها از امرای خلج تراکمه و درخدمت محمد بختیار بودند. میگویند شیران مرد شجاع، جلد و نیکو اخلاق بود زمانیکه محمد بختیار شهر نودیه و رای لکهمینه را نهب کرد و حشم و پیلان او متفرق شدند ، حشم اسلام در عقب مال غنیمت رفتند ، محمد شیران مدت سه روز از لشکر غایب بود بعد از سه روز خبر آمد که شیران درفلان جنگل بیست پیل را با پیل بانان گرفته، و مراقبت آنها را دارد و لیک تنهاست. فوراً سوارهای چالاک را فرستادند محمد شیران بیست پیل و پیل بانان را حاضر نمود در نتیجه محمد شیران هم در مکسیده و سنطوشن به شهادت رسید.

ملک علاء الدین علی مردان خلجی:

درصفحات ۴۳۴ طبقات و ۲۱۶ روضة الصفا چنین آمده است که: علی مردان خلج قاتل محمد بختیار بود ، او شخص قتال وخون ریز و بیباک بود ، محمدشیران او را در ناکوتی نزد بابا کوتوال صفاهانی محبوس کرده بود ، از محبس گریخته نزد سلطان قطب الدین رفت درنتیجه روزگار به او موافقت کرد پس از فوت سلطان قطب الدین خطبه را بنام خود خواند ، چون مرد قتال و خون ریز بودهمه از او اندیشمند بودندو بعداز اندک زمانی از دست او بستوح آمدند و اتفاقاً او را کشتند .

ملک حسام الدین عوض حسین خلجی:

صفحات ۴۳۵ طبقات و۲۱۶ روضة الصفا نگاشته شده است: حسام الدین عوض از خلج گرم سیر غور بود ودر خدمت محمد بختیار بود ، چون ظاهر و باطن خوب داشت خدای بزرگ از برکت انفاس دوستان خود او را بجائی رسانید که خطبه و سکهء بلاد لکهنوتی بنام اوشد و او را سلطان غیاث الدین ثانی خطاب کردند ، سلطان حسام الدین عوض خلجی پادشاه صاحب کرم و صاحب جود وسخا بود ، صدقات و اعمال حسنهء زیادداشت، درسنهء اربع و عشرین و ستمائه شهید شد .

سلطان شمس الدین التمش:

در صفحهء ۴۳۹ طبقات و ۲۱۶ روضة الصفا آمده است که: ملک شمس الدین از بندگان خاص سلطان معز الدین غازی بود ، بمقام سلطنت و علو مرتبت رسید وازیمن و نیت آل شنسب شکوه و افتخار ابدی حاصل کرد. ملک شمس الدین که از روز اذل تاج و تخت هندوستان را دربغل داشت، او اصلاً از قبایل البری ترکستان و پسر ایلخان ترک بود ، پدرش قبایل و اقارب و اغنام زیاد داشت و شمس الدین از حسن و صورت هم بهرهء کافی داشت . در طول مدت ۲۶ سال سلطنت خویش فتوحات زیاد کرد ودایرهء فتوح شمس الدین التمش، فتح بدوان، هزیمت رای مانی، بنارس، حصار نپهور، حصار مندور، خراج دیبل، بهکر، ملتان، اچه، سیوستان، دیول، بهار، اجین، بیلستان، کالیور، بر، لوهور(لاهور) ، تبرهنده، سرستی، کهرام، لکهنوتی، نزهت، و فتح قنوج.

ملک ناصر الدین بن سلطان شمس الدین:

بملاحظهء صفحات ۴۳۵ طبقات و۲۱۸ روضة الصفا: ملک ناصر الدین محمود پسر مهتر سلطان شمس الدین التمش بود ، او پادشاه فرزانه و صاحب عقل و بذل و احسان بود ، ابتدا سلطان او رادر خطهء هانسی تعیین نمودو بعد ا ز مدتی که حسن کارروائی او را مشاهده نمود خطهء (اوده) را بدو مفوض داشت و درآن دیار آثار خیر از او زیاد است، بعد از سلطان شمس الدین وارث تاج وتخت پدر او بود ، اما چون عمر کوتاهی داشت زود برحمت حق پیوست.

سلطان رکن الدین فیروزشاه بن سلطان شمس الدین:

در صفحهء ۴۵۴ طبقات و۲۱۷ روضة الصفا آمده ا ست که: سلطان رکن الدین فیروزشاه پس از ناصر الدین محمود مهتر پسران التمش بود ، پس از فوت ناصر الدین محمودسلطان رکن الدین بر تخت نشست، در خزاین را گشوده در بذل اموال بیت المال به نا موضع و بیهوده شروع کرد ، عیش و عشهرت را پیشهء خود نمود و مصالح امور مملکت مهمل ماند ، سلطان رضیه که بر تخت نشست فوجی از ترکان در کیلوکهری فرستاد تا رکن الدین را گرفتار نموده در دهلی آوردند و او را حبس نمود ، درهمان حبس برحمت حق پیوست شش ماه حکومت نمود .

سلطان رضیه بنت سلطان شمس الدین:

درصفحات ۴۵۷ طبقات و۲۱۷ روضة الصفا تذکار است که: سلطان رضیه دختر بزرگ سطان شمس الدین التمش بود ، او همه اوصاف حمیده، که شاهان را باید موصوف بود ، ولی افسوس که از حساب مردان بیرون بود ، رضیه سلطان تمامت ایام سلطنت خود را که عبارت از سه سال و شش ماه بوددر زد وخوردبسر رسانید درنتیجه بدست ملک التونیه که مقطع تبرهنده بودگرفتار گردید وملک التونیه رضیه را در حباله، نکاح آورد و اخیراً رضیه و ملک التونیه بدست هندو ها به شهادت رسیدند .

سلطان بهرام شاه بن سلطان شمس الدین التمش:

در صفحات ۴۶۲ طبقات و ۲۱۷ روضة الصفا آمده است که: بهرام شاه گرچه قاهر و خون ریز بود ، اوصاف حمیده هم داشت، باشرم و باحیاء و بی تکلیف بود . در زیب و زینت و زیور و حُلل ذوق نداشت ودرنتیجه به شب شنبه ۲۳ ماه ذیقعده سنه، تسع و ثلانین وستمایه بدست سلطان بهرام شاه شهید شد .

سلطان علاالدین مسعود بن رکن الدین فیروزشاه:

صفحات ۴۶۸ طبقات و ۲۱۷ روضته الصفا آورده است که: سلطان علاالدین مسعود شاه، پادشاه زاده، نیکو سیرت و پا ک طینت بوددر سنه، تسع و ثلاثین وستمایه سریر مملکت دهلی بوجود او نوین شد .جمعی از ندیمان سلطان علاالدین مسعود شاه که ذاتاً جنس پاک داشتنددرمجلس او راه یافته و اخیراً طبع مبارک او را از جاده، صواب منحرف گردانیدندودرعیش و نوش وشرب وشراب متوجهش ساختندو از همین جهت اختلال عظیم به احوال مملکت او راه یافت. بروز یک شنبه ۲۳ ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه بودکه سلطان علاء الدین از اثر ناجنسان در محبس رفت و به همانجا برحمت حق پیوست چهار سال حکومت نمود .

سلطان ناصرالدین محمود :

صفحات ۴۷۱ طبقات و۲۱۸ روضة الصفا مینگارد که: سلطان ناصرالدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش است. چون پسر بزرگ التمش، ناصر الدین محمود نام داشت و طرف توجه سلطان بود و زمانیکه برحمت حق پیوست، سلطان را اضطراب زیاد دست داد. بعد از چندگاه خدای بزرگ او را فرزندی دیگری عطا نمود از غایت محبت که به فرزند مرحوم خود داشت، این فرزند کوچک خود را همان نام نهاد ، جلوس این سلطان بن سلطان برتخت دهلی در اوایل شهور سنه، اربع و اربعین و ستمایه بوده است.

ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین محمد کرت:

در صفحات ۲۱۹ تاریخ جلالی و ۲۲۲ روضة الصفا آمده است که : چون ملک شمس الدین محمد کرت برحمت حق پیوست رکن الدین پسرش در دیار عراق بود ، لابدی زیست می‌نمود و مجال باز آمدن در غور وهرات را نداشت ، شهر هرات هم در اوقات غیابت آنها رو به ویرانی نهاده بود ، در شهور سنه، سبع وسبعین و ستمایه یکی از امرای اباقاآن که اورا (تبشین آغل) میگفتند او را گذر درديارهرات افتاد ، چون به شهر هرات رسید آن شهر زیبا را ویران و بی سر وسامان دید و موجبه را پرسید ، اکابر هرات اظهار نمودندکه پس از فوت ملک شمس الدین و عدم وجود اولاداو شهر هرات روبه ویرانی نهاده است، سوال نمود آیا از فرزندان او شخصی هست که بتواند این شهر را دوباره آباد نماید همه گفتند ملک رکن الدین در عراق به امر شاه نظر بند است ، چون درین اثنا اباقاآن در دیار هرات رسیده بود(تبشین آغل) که در حضور او تقرب زیاد داشت ، بوقت لازمه بعد چند روز به عرض رسانید که اگر رکن الدین پسر ملک شمس الدین را طلب فرموده ودست عطوفت را درسر او کشیده او را بنوازد کمال بزرگواری و شهامت شاه اباقاآن بوده از آئین معدلت دور نیست، ابا قاآن

پیشنهاد (تبشین آغل) را قبول نموده امر داد تا رکن الدین حاضر دارند. ایلچی در عراق رفته رکن الدین را بحضورش آوردند، اباقاآن پس از لطف و نوازش زیاد او را بنام پدرش شمس الدین= شمس الدین کهین نام نهاد و او را طبل و علم ومنشوروخلعت فاخر بخشیده جانب هرات فرستاد، رکن الدین در اندک فرصت ولایت هرات رامثل اول آبادو معمور نمود، درشهور سنهء تسع و تسعین و سنمایه بغور رفته حصار خنسار را که مقام ابا و اجداد او بود و بعضی ویرانی ها و شکستگی ها داشت ترمیم و آباد کرده و رعایا را در عمارت و زراعت ترغیب و تحریص کرد و حصون و قلاع غورات را به کوتوالان مبارز و لایق سپرده و خودش برای فتح قندهار در آن دیار رفت و قندهار را درچهار روز فتح نموده واپس در غور آمد. بعد از چندی اباقاآن فوت کرد، ملک رکن الدین که بنام شمس الدین کهین یاد میشد پس از فوت اباقاآن. جلا ل الدین پسر خود را به نیابت خویش در هرات فرستاده و خودش در حصار خنسار مقیم گردیده و در همانجا برحمت حق پیوست.

ذکر ملک فخرالدین ابن ملک شمس الدین کهین:

تاریخ جلالی درصفحهء ۲۲۱ جلد دوم و تاریخ روضة الصفا در صفحهء ۲۲۲ جلد چهارم چنین بیان داشته که: ملک شمس الدین کهین را سه فرزند بود اول علاء الدین که او را گاهی جلال الدین هم میگفتند، دوم فخرالدین و سوم غیاث الدین. علاالدین پس از فوت پدر درخنسار حکومت داشت و ملک فخرالدین که از علاء الدین کوچکتر بود، در هنر وکاردانی موصوف و درشجاعت وپهلوانی معروف بود، در رزم و سخا بر رستم و حاتم رجحان داشت ودر انشاو اختراع و نظم و نثر از ابناء ملوک غور امتیاز داشت. ملک فخرالدین در قلعهء امان کوه که بنام دیوان دهر یاد میشود برحمت حق پیوست.

ذکر ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین:

صفحات ۲۲۴ روضة الصفا و ۲۲۳ جلالی حکایت از آن دارندکه: ملک غیاث الدین بن رکن الدین است که رکن الدین بنام ملک شمس الدین کهین شهرت داشت، غیاث الدین برادر ملک فخرالدین است، در زمانیکه دانشمند بهادر در هرات آمده و هرات را محاصره نموده بود، ملک فخرالدین در هرات بود. غیاث الدین در قلعهء خنسار از برادر خود ملک علاء الدین رنجیده بعزم اردوی ایلجاتیو سلطان که او را سلطان محمد خدا بنده میگفتند از غور برآمده و به ایلجایتو سلطان پیوست، پس از فوت ملک فخرالدین ایلجایتو سلطان ملک غیاث الدین را به ولایت هرات فرستاد، امرای چنگیز خان که در هرات بودند از آمدن ملک غیاث الدین متأثر گردیدند، زیرآنها در هرات هر چه میخواستند میکردند و ملک غیاث الدین در هرات بنوبهء خود آبادیهای نمود و دست تجاوز متجاوزها را کوتاه کرد، اخیرا امراء در نزد ایلجایتو سلطان اخبار کذب و غلط دادند که ملک غیاث الدین با اکابر هرات یکجهت و همدست گردیده اراده یی بغاوت دارند و استحکامات حرب برج بارهء شهر هرات را طور خاطرخواه تکمیل نموده است، ایلجایتو سلطان قول امرای خود را صدق پنداشته ملک غیاث الدین را نزد خود طلب داشت، ملک هم از این اطلاع غلط آنها واقف بود بدون درنگ نزد ایلجایتو رفت و مراسم حرمت و تعظیم کاکمان بجا آورد، ایلجایتوسلطان را بعد از چند روز حقیقت احوال مکشوف گردید که اطلاع منهیان و امراء غلط بوده، دو مراتبه با اعراز تمامتر ملک غیاث الدین را در هرات فرستاد، ملک غیاث الدین در هرات بیش از ایام پیش در اعمار مساجد و ترویج امر شرع شریف و تقویت علما و فضلا کوشیده کارهای خیر را زیاد انجام داد و مردم را بعبادت و دیانت تشویق نموده و برادرزادهء خود را در اسفزار والی مقرر نموده قطب الدین را که در آنجا بود گرفتار نمود و در سنهء عشرین و سبع میایه حصار با خرز را فتح کرد و بهمین سال قلعهء تولک را نیز تصرف نمود، و در سنهء احدی و عشرین و ستمائه ملک شمس الدین پسر خود را به نیابت خود در هرات تعیین نموده با دو صد تن از سپاهیان و یکعدهء اکابر غور و هرات و اسفزار عازم بیت الله شریف شد. بعد از زیارت بیت الله شریف در

مدینه یی منوره رفته و به زیارت روضهء مطهر و تربت مقدس مستعد گشت، و در وقت آمدن بعضی تحف و تبرکات برای ایلجایتو سلطان آورد، بعداز اندک عمری برحمت حق پیوست، ملک غیاث الدین را سه پسر بود. ملک شمس الدین، ملک حافظ، و ملک معزالدین حسین.

ذکر ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین:

در صفحات ۲۲۵ روضة الصفا جلد چهارم و۲۲۴ تاریخ جلالی جلد دوم آمده است که: شمس الدین در شهور سنهء تسع و عشرین و سبع میانه قایم مقام پدر گردید، او چون جوان خوش محاوره بود و هم دلیر و مردانه، اما در شرب شراب مائل بود. پدر مرحوم او مداما او را از معاشرت بام الخبائث منع میفرمود. چون بعد از پدر صاحب اختیار گردید، مجلس بزم آراسته و بجز از شراب خوشگوار و ساقیان سیمین عذار در امور ملک سر و کاری نداشت، بدین ملحوظ روزگارش بعد دو ماه خاتمه یافت. لفظا خلد تاریخ جلوس او بود.

ذکر ملک حافظ ابن ملک غیاث الدین:

در صفحهء ۲۲۵ روضة الصفا جلد چهارم و ۲۲۴ تاریخ جلالی جلد دوم چنین بیان شده است که: پس از ملک شمس الدین ملک حافظ برادرش در سریر حکومت بنشست، و او جوانی بود خوش منظر و خط خوش مینوشت. تاریخ جلالی و تاریخ روضة الصفا مؤلفه یی خاوند شاه هروی در یکنوع عبارت و بدون تغییر و تفاوت تحریر داشته اند که او را در امر و نهی زیاده اختیاری نبود. غوریان بروی مسلط گشته تحکمات میکردند، و به رای و اندیشه یی خود فیصله مهمات را می نمودند تا در شهور سنه اثنین و سبعمائه در ممر حصار او را شهید کردند.

ذکر ملک معزالدین حسین ابن ملک غیاث الدین:

در صفحهء ۲۲۵ روضة الصفا و۲۲۴ تاریخ جلالی جلد دوم آمده است که: پس از آنکه ملک حافظ در ممر حصار شهید شد، اشراف و اعیان هرات باتفاق امرای غورات ملک حسین ابن ملک غیاث الدین را با وصف صغر سن او بر سریر سلطنت پدرش بنشاندند چون او استعداد وافر و تربیهء ذاتی و فامیلی داشت و از نژاد واقعی سلاطین نامدار غورات بود، و از پدر و مادر از نژاد آل شنسب بود. بدون راه نمایی دیگران از حسن اقبال و بخت جوان خود و لطف الهی کارگرفته در اندک فرصت همه شکسته گی‌های دورهء اخوان خود ملک شمس الدین و ملک حافظ را جبیره نمود و انحرافات و خرافات را بدرجه ء اعتدال باز آورد. اعیان مملکت که در سلوک مناهج عبودیت متفرق و مختلف گردیده بودند بهمین التفات و حسن اهتمام او بصوب جاده ء استقامت متفق و موتلف گشتند در اعتلا و رونق شرع شریف و بلندبردن پایهء علوم دینی سعی کامل داشت، در تاریخ جلالی مذکوراست که در وقت حکومت او و جناب مولانا نظام الدین علیه الرحمه در تبلیغ امور دین و امر معروف و نهی از منکر مبالغه میفرمود و ملک معزالدین حسین در تحت نظریات و راهنمائی های متشرعانهء آن بزرگوار در توسعهء علوم و عرفان میکوشید، و سالار جلال الدین غوری که از بنایر سپاه سالار عباس بود و بکمال صداقت در پیش برد امور سلطنت او میکوشید، دروقت حکومت معزالدین حسین هرات آبادان گردید، و رونق ابتدائی خود راکسب نمود. در شهور سنهء ست و ثلاثین و سبعمائه سلطان ابوسعید خدا بنده برحمت ایزدی پیوست، پس ازفوت اوهرج و مرج درعراق و خراسان پدیدآمد، بسیاری از اعیان بلدان وصیت عدل و احسان ملک معزالدین حسین را شنیده، رو بدار السلطنهء هرات آوردند، و آن سلطان عادل همه را در ظل عاطفت و عنایت خود جا داده ودست شفقت و مرحمت بروی همه کشیده نوازش فرمود، بعد از آنکه امرای خراسان طغا تیمورخان را بر سریر حکومت نشاندند، ملک حسین عموما آنها را با اموال و منال بطریق آبرومندی مرخص فرموده، ابواب الفت و محبت را با طغا تیمور خان مفتوح ساخت تا اینکه درنتیجه، دختر

طغا تیمور خان را درسلک ازدواج کشید و اسباب سلطنت مرتب گردانید . و اخیراً خطبه ء هرات بنام او خانده شد و درین اوقات طایفه که آنها را تاریخ جلالی و تاریخ طبقات ناصری و روضة الصفا بنام (سر بداران) یاد کرده بنابر آنکه در خراسان پادشاه با استقلال نبود قوی حال گشتند . چنانچه تاریخ جلالی در صفحهء (۲۲۵) و تاریخ روضة الصفا درصفحه ۲۲۶ جلد چهاراین موضوع را شرح وار توضیح نموده اند و درین جا طور اختصار یاد آوری میشود . ملک زین الدین و امیر وجیه الدین مسعود باتفاق شیخ حسن صدری از حکومت طغاتیمور خان سرباز زده و با مذکور محاربه نموده او را منهزم گردانیدند . چون این خبر بملک معزالدین حسین رسید ، با سه هزار سوار به کمک طغا تیمور خان رفت. چون سربداران پنجهزار سوار بودند . عموماً مرد جنگی. لشکر ملک را منهزم ساختند . و ملک بالای پشتهء با تعداد اندک از سواران خودبالا شده و ارادهء برآمدن از معرکه را داشت، ناگاه شخصی که او را نصرالله جوینی، میگفتند زخم مهلکی بر شیخ حسن صدری زد که بدان اثر هلاک گردید . و هلاکت او سبب فتح و موفقیت ملک معزالدین حسین گشت و در عین حال مغلوبیت. باردیگر غالب گردیده سر بداران را منهزم ساخته بسیاری آنها را به قتل رسانیدند وبا این فتح و فیروزی ملک حسین شهرهء آفاق گردید ، زیرا تعداد لشکر اوکم و از سر بداران زیاد بود . تاریخ جلالی درفتح او از قول شاعر غوری که اورا (نصیرغوری) میگفتند این رباعی را درج صفحه ء تاریخ خود نموده:

رباعی

گر خسرو گرد بر دلیران نزدی — در تیغ یلی گردن ایشان نزدی
از بیم سنان سر بداران تا حشر — یک ترک دگر خیمه بایران نزدی

این حادثه در سیزدهم ماه صفر سنهء ثلاثه و اربعین و سبعمائه رو نمود . و همچنین ملک قرغن که ازنژاد چنگیزخان بود در اثر تحریک بعضی کسانیکه قلباً هوا خواه او نبودند وظاهراً لباس دوستی او را در بر داشتند ، عزم تسخیر هرات را نمود ، پس از مقاتله و مقابلهء طولانی که ازطرفین تلفات زیاد صورت گرفت و شهرهرات در آنوقت آباد و استوار بود به آسانی مسخر نمیشد . اعیان ملک قرغن بحضور او معروض داشتند که بهتر آنست جنگ رادر سال دیگر معطل نمائیم و با لشکر فراوانتر باز آئیم. چون ملک قرغن بنابر ستوح لشکری ها و زحمت و رنج رعیت پشیمان شده بود گفت واقعاً از جانبین بسا اشخاص که هلاک و پایمال شدند و ما بنابر گفته ء اشخاص مغرض درین دیار آمدیم، ورنه ما را با ملک حسین مخاصمهء جدید و مناقشهء قدیم نبود و گفت!

بد اندیش از دوست نشناختیم — دل از کین ایران بپرداختیم
رعای مسکین به تنگ آمدند — زتنگی بکام نهنگ آمدند
نه کاریست پیکار خون ریختن — نه کشته درد کردن و بیختن
سمرقند چون قندمشتن بجای — بجنگ هرات آمدن نیست رای

در نتیجه طرفین بصلح راضی گردیدند و ملک حسین بدست سفیر و میانجی ها بعضی تحفه های لازمه برای امیر قرغن فرستاد و وعده نمود که در سال آینده در دیار امیر قرغن و سمرقند خواهد رفت. امیر قرغن هم بهمین متارکه خورسند گردیده، به ماورالنهر معاودت نمود . و در شهور سنهء ثلاث و خمسین و سبعمائه، ملک معزالدین حسین بر حسب وعده ایکه با ملک قرغن نموده بود متوجه ماورالنهر گردید . چون قریب شهر رسید امیر قرغن با معدود چند در شکارگاه رفته بود . با ملک حسین هم پنجاه کس بیش نبود . چون چشم امیر قرغن بر ایشان افتاد . پرسید چه کسان اند . معلوم شد که ملک هرات است و ملک حسین هم

زمانیکه قریب رسید و بجا آورد از اسپ فرود آمده و تعظیم نمود امیر قرغن هم فرود آمده او را در بغل گرفته و به تازه روئی تمام گفت دشمنی تو مردانه بود و دوستی تو نیز مردانه است، بعدها ملک حسین را با اعزاز تمام با خود در شهر برد و با چشم قدر و عطوفت بدو مینگریست:- لیک امرای امیر قرغن همواره میکوشیدند که باید به ملک حسین آسیبی برسانند زیرا در سال گذشته از اقارب هرکدام آنها بقتل رسیده بود اما امیرقرغن قبول نمیکرد، تا اینکه مجبور گردید و ملک حسین را از قضیه آگاه نموده گفت که در نیم شب جانب هرات معاودت نماید زیرا کار از دست رفته است، ملک معزالدین حسین همچنان کرده و ناگاه وارد هرات گردید، غوریها ملک باقر را در ایام غیبت او بر مسند سلطنت بنشانده بودند، ملک حسین او را قهراً در محبس فرستاده و خودش در سریر سلطنت نشسته دو مراتبه امنیت را در هرات قایم ساخت و همچنین دیگر بار در حدود نواحی سرخس ستلمش بیک و امیر محمد خواجه با ملک معزالدین حسین مصاف نمودند، از مقدرات آن هر دو سر لشکر در ابتدای معرکه در میدان تاختند و به تیر اجل چنان کشته شدند که بجز ایشان به دیگری آسیب نرسید، "نصیرتایمن" در نسخهء جنگ نامهء ملک حسین در اینجا گفته:

نه خاکی بخون کس آغوشته شد	**نه یکمور در زیر پا کشته شد**

ملک حسین را صبح بهروزی از مطلع فیروزی دمیدن گرفت و نسیم سعادت از مهب عنایت در وزیدن آمد، و سالماً بجانب دارالنصرت هرات معاودت نمود و در تاریخ آن واقعه گفته اند:

و هجرت هفتصدو پنجاه و نه بود	**ربیع الاول آن ماه خجسته**
که شد روز دوشنبه اول ماه	**سلتمش با محمد خواجه کشته**

تاریخ جلالی تحریر داشته که مریضی ملک معزالدین حسین در شهور سنهء احدی و سبعین و سبعمائه صورت گرفت و دانست که دست ماوای طبیب های حاذق از مداوای او کوتاه است و آثار ضعف و علامات ارتحال را در ناصیهء خویش مشاهده کرده فهمیده که مرغ روح از قفس بدن بهوای کنگرهء عرش در طیران است مشاهیر و اعیان دولت را با غیاث الدین پیر علی پسر بزرگ خود طلب داشته از وضیع و شریف و اعیان و ارکان مملکت برای غیاث الدین پیر علی بیعت گرفت و ولایت سرخس را بملک محمد پسر خورد خود که او را امیر خورد میگفتند، سپرد و بغیاث الدین پیر علی آنچه لازم توصیهء پدری بود ادا فرمود، چنانچه "ناصر تایمن" به نظم آورده است!

پدر گفت ملکی چنین نامدار	**که هست از ملوک جهان یادکار**
بفرزانگی کردم و داوری	**در انگشت تو همچو انگشتری**
تو نیز آنچه آئین حزم است و رای	**بجا آر تا دیر مانی بجای**

پس از آن مکتوب عمرش بختام اجل مختوم گشت و مرکب حیاتش از صدمات حوادث ایام بسر آمد:

تاریخ وفات آن شاه اسلام پناه	**سلطان جهان معزالدین ظل الله**
چون بر خوانی و ثالث ذیقعده	**معلوم شود ز طیب الله ثراه**

در گنبد مسجد جامع که گنبد ملکان اشتهار داشت و مر قد سلطان غیاث الدین محمد سام و باقی ملکان غور و اجداد او بود مدفون شد، شاعر غوری گفته است:

تو گفتی که آنشاه والا نژاد	**خود از مادر دهر هرگز نزاد**
چنین است آئین گردنده دهر	**که بخشد بر غبت ستاند بقهر**

ذکر ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک معزالدین حسین:

در صفحهء ۲۲۹ روضة الصفا و ۲۲۷ تاریخ جلالی چنین بیان شده است که : بعد از فوت ملک معزالدین حسین ملک غیاث الدین پیر علی بر سریر سلطنت نشسته و خط سرخس را بموجب توصیه ء پدر به ملک محمد برادر خود تفویض نمود و خودش در امور ملک داری طور لازمه رسیدگی داشت و مدتی از هرگونه تشوشات فارغ بود . آخر الامر از اثر افساد مفسدین و اغوای نفس و تقویت قول مغرضین ملک محمد برادرش بروز جمعه خطیب را گفت نام غیاث الدین پیر علی را از خطبه محو کرده و خطبه را بنام ملک محمد خواند و رشته ء اتحاد و اخوت را به نفاق و نخوت مبدل ساخت. غیاث الدین پیر علی بعداز استماع این خبر طور برادری نامهء فرستاد و توصیه اش نمود ملک محمد قبول نکرده مخالفت کرد . بعد ها غیاث الدین در ایام سردی زمستان لشکر فراوان گرد آورده عزیمت سرخس نمود ، ملک محمد در حصار داری مشغول شد ، اما در اثر سرما و کثرت یخ و برف از جانبین تلفات زیاد دست داد ، در نتیجه ملک محمد از حصار بر آمده و به برادر خود بیعت کرده در حصار رفت و غیاث الدین پیر علی باز گشت.

ذکر مصاهرت ملکزاده پیر محمد بن غیاث الدین پیر علی نسبت بصاحبقران:

در تاریخ روضة الصفا در صفحهء ۲۳۰ و تاریخ جلالی در صفحهء ۲۲۷ چنین بیان شده است که:

در شهور سنهء ثمان و سبعین و سبعمائه ایلچی صاحبقرانی انارالله برهانه، در هرات نزد ملک غیاث الدین پیرعلی رسیده مکتوب دوستانه ء آورد که مختصر مضمون رسالت امنیت. میان ما و ملک دوستی قدیم است و در تضیع محبت قدیم کوشیدن خود را در معرض اعتراض آوردن است. اکنون اراده است که صداقت بقرابت تبدیل یابد ، ملک غیاث الدین در جواب گفت ما همه ارادتمندان آن حضرتیم، اگر فرزندم پیر محمد را بعبودیت قبول فرمایند شاید ، چون ایلچی معضی المرام باز گشت، صاحبقران " سونج قتلق آغا " را با تجمل و زینتی که چشم بیننده مثل آن ندیده بود به خراسان فرستاد و امرای بزرگ مثل امیر داود و امیر موندالملک را ملازم او گردانید ، چون خبر وصول او بملک غیاث الدین پیر علی رسید ، فرمان داد تا اسباب طوی و لوازم و مایحتاج عشرت را مهیا گردانیدند و از سر پل جوی نو تا سر چهارجو طاقها نصب کردند و در و دیوار شهر را به دیبای رومی و زر بفت چینی آئین بستند و چند روز متعاقب بسور و سرور گذرانیده و ملک غیاث الدین پیرعلی هر روز بنوع و طریق دیگری امراء را انعام و خلعت های شاهانه و باقی نوکران و متعلقانرا به تشریفات مخصوص ممتاز مینمود . چون ایام جشن منقضی شد ایشانرا بخو شدیی تمام مرخص فرمود.

پس از فوت ملک غیاث الدین پیر علی، پسرش پیر محمد سلطان در سریر سلطنت نشست و از جانب صاحب قرآن تقویت کامل یافت.

پیرمحمد سلطان :

پیر محمد سلطان زیاده تر اوقات د رغورات وغرجستان بسر می برد ودرشکار وعیش مشروع مایل بود . باغ ارم را که سلطان غیاث الدین محمد سام در زمینداور جهت شکار ، جای زمستانی خود آباد نموده بود آنرا دومراتبه آباد کرده و درایام زمستان بدانجا میرفت ، مدتی به نیکوئی و عدل وانصاف حکومت نمود تا برحمت حق پیوست، از پیر محمد سلطان فر زندان و بازماندگان نامدار بودند که ذکر احوال آنها را تاریخ روضة الصفا در جلد ششم یاد آوری نموده ، ولی از عموم آنها نژادی باقی نمانده است.

سلسله‌ء سلاطین غوری افغان که در خارج هم سلطنت کرده اند



سلطان شهاب الدین غوری شهنشاه افغان
۵۶۹ هجری قمری



سلطان قطب الدین ایبک
۶۰۲ هجری قمری

سلطان شمس الدین التمش
۶۰۷ هجری قمری





سلطان رکن الدین فیروزشاه
۶۳۴ هجری قمری



ملکه رضیه
۶۳۴ هجری قمری

دایرة المعارف آریانا در جلد پنجم مشاهیر دودمان غوری را قرار آتی معرفی مینماید:

۱ – شنسب بن خرنک	(حدود ۴۰ – ۸۰ هجری)
۲ – امیر پولاد بن شنسب	(حدود ۱۳۰ هجری)
۳- امیر کرور بن پولاد	(۱۳۹ -۱۵۴ هجری)
۴ – امیر ناصر بن کرور	(حدود ۱۶۰ هجری)
۵- امیر بنجی بن نهاران	(حدود ۱۷۰ هجری)
۶- امیر سوری بن... ؟	(حدود ۲۵۳ هجری)
۷- امیر محمد سوری	(حدود ۴۰۵ هجری)
۸- امیر بوعلی بن محمدسوری	(حدود ۴۲۵ هجری)
۹- عباس بن شیش برادر زاده بو علی	(۴۵۰ هجری)
۱۰ – امیر محمد بن عباس	(حدود ۴۵۰ هجری)
۱۱ – قطب الدین حسن بن محمد	(حدود ۴۶۰ هجری)
۱۲ – ملک الجبال عز الدین حسین بن قطب الدین حسن	(حدود ۵۱۰ هجری)
۱۳ – قطب الدین محمد بن عز الدین	(مقتول ۵۴۱ هجری)
۱۴ – بهاءالدین سام بن عز الدین	(۵۴۴ - ۵۵۴ هجری)
۱۵ – ملک شهاب الدین خرنک بن عزالدین	(حدود ۵۵۰ هجری)
۱۶ – ملک شجاع الدین بن عز الدین	(حدود ۵۵۰ هجری)
۱۷ – سلطان علاوالدین حسین جهانسوز بن عزالدین	(۵۴۴ -۵۵۱ هجری)
۱۸ – سلطان سیف الدین بن عزالدین	(۵۴۳ -۵۴۴ هجری)
۱۹ – ملک فخر الدین مسعود بن عزالدین	(حدود ۵۴۰ هجری)
۲۰ – سیف الدین محمد بن جهانسوز	(۵۵۱ هجری)
۲۱ – سلطان غیاث الدین محمد سام	(۵۵۸ - ۵۹۹ هجری)
۲۲ – سلطان معزالدین محمد سام	(۵۶۹ -۶۰۲ هجری)
۲۳ – سلطان غیاث الدین محمودبن غیاث الدین محمد	(۵۹۹ -۶۰۷ هجری)
۲۴ – سلطان بهاءالدین سام بن محمود	(۶۰۷ هجری)
۲۵ – علاء الدین اتسز بن جهانسوز	(۶۰۷ -۶۱۱ هجری)
۲۶ – علاءالدین درغور	(۵۹۹ - ۶۱۲ هجری)
۲۷ – ملک ناصرالدین گزیو بن شهاب الدین خرنک	(حدود ۶۱۸ هجری)
۲۸ – سلطان شمس الدین محمد بن فخرالدین مسعود	(حدود ۱۵۰ هجری)
۲۹ – سلطان بها والدین سام بن شمس الدین محمد	(۵۸۷ -۵۶۲ هجری)
۳۰ – جلال الدین ابو علی بن بها والدین سام	(۶۰۲ -۶۱۲ هجری)
۳۱ – علاوالدین مسعود بن بهاوالدین سام	(۶۰۲ -۶۱۲ هجری)
۳۲ – علاوالدین مسعود بن شمس الدین محمد	(حدود ۶۱۰ هجری)

بعضی از موءرخین امیرفولاد را ابن امیرکرور گفته اند . لیک ثابت است که امیر کرور و امیر فولاد هر دو از فرزندان ملک شنسب بن خرنک بوده اند. ملک شنسب بن خرنک در سال (۳۶) هجری بدر بار خلافت ومحضر خلیفه چهارم بار یافته وعهد ولوا ستده است. بعضی از موءرخین ماهوی سوری را گفته که آنهم از همین قبیله ونژاد بوده ولی اتفاق بر شنسب است.

امپراطوری غزنوی در عهد بهرام شاه غزنوی مورد تاخت و تا ز علاوالدین جهان سوز قرارگرفت و غزنی که از شهرهای بزرگ شرقی درقرون وسطی بود طعمه حریق شد. علت اصلی مخالفت دولت غوری با دولت غزنه از حملات سلطان محمود برغور وکشتن امیر محمد سوری الها م گرفته و باکشتن ملک الجبال قطب الدین و سیف الدین بواسطه بهرام شاه غزنوی که درعین حال خسروی هم بود آتش غضب انتقام جوئی علاوالدین حسین را برافروخت و راه خرابی غزنه را در پیش گرفت و ترا ژیدی غزنه را بارآورد

از بزرگترین شاهان غوری یکی سلطان غیاث الدین ودیگری سلطان معز الدین ملقب به شها ب الدین می باشد.

سلطان غیاث الدین ازبزرگترین سلاطین غور وشرق است که شخص علمدوست، مهربان وعادل بود. درعصر وی آخرین حکمرانان غزنوی سقوط کرد و فتوحات دولت غوری به هرطرف انکشاف یافت ازفتوحات این سلطان میتوان فتح ملک هرات، قماج، داور، فارس، کالیور، فروار، سیف برد، غرجستان، تا لقان، خردوان، جروم، تکنابار، نیشاپور، لوهور، فتح و کشتن خسرو سلطان. فتح سلطان شا ه، مروالرود، پنجده، فاریاب، خجند، نیمروز، سجستان، فوشنج، زابل، غزنی، کابل و فتح بها والدین طغرل هرات. این سلطان بزرگ که دولت غوری را به یک امپرا طوری بزرگ تبدیل کرده به سال **۵۹۹** هجری فوت کرد و در محوطه مسجد جا مع هرات که خود آنرا تعمیر کرده است دفن گردید.

سلطان بزرگ دیگر دوره غوری‌ها برادر سلطان غیاث الدین یعنی سلطان شهاب الدین غوری می‌باشد. این شخص حدود شهنشاهی غوری را در هندوستان تا سواحل گنگا رسانید و هم هند را به نور اسلام روشن گردانید. شرقاً مملکت وی تا سواحل گنگا و غرباً تا اقاصی خراسان خوارزم و باورد امتداد دا شت و جنو با به بحیرهء عرب می پیوست.

بالاخره دولت مستحکم و مقتدرغوری به اثر حملات محمد خوارزم شاه رو به اضمحلال گذاشت و اندکی بعد مورد هجوم چنگیزیان قرارگرفت.

نظری به تشکیلات نظامی غوریان:

سلالهء غوری افغانستان که خلف دود مان غزنوی و جانشین مدنیت آنها میباشد در پالیسی های نظامی خود بعضی چیزها را از آنها آموخته و به همان شیوه رفتار کردند. در ضمن نگارشات مؤرخین درین دوره باز هم بعضی اصطلاحات نظامی دورهء غزنویان دیده می شود و از روی آن چنین فهمیده میتوانیم که اصطلاحات مذکور به همان شکل ویا معادل آن در دستگاه نظامی غوریان موجود بوده اند. غوری ها قبل از تشکیل سلطنت بزرگ در کوهساران شامخی زندگی میکردند که دفاع از سر زمین اجدادی، عنوان بزرگ قاموس حیات آنها را تشکیل میداد آن همه روایاتی که مؤرخین درمورد اسلحه وقلاع مشیدهء غور از خود به یادگار گذاشته اند دلیل واضحی بر حس جنگجوئی، رزم آوری و آزادمنشی قبایل غور میباشد.

هنگامیکه این طایفه به تشکیل دولت مقتدری نایل شدند، قبایل مختلف را تحت لوا و فرمان خود میدیدند. درآنصورت پالیسیهای جدیدنظامی عرض اندام کردکه رنگ دودمانهای ماضی در آن بی دخالت نبود زیرا برای اداره، بسط قلمرو و پیشبرد زندگی اجتماعی گذشته از قابلیت های قبیلوی به اتحاد قبایل

واقوام متعددی ضرورت احساس می شد ، ازهمین نگاه روز به روز مانند دودمانهای پارینه تنوع نژادی در اردوی غوریان بمیان آمد.

غوریان درتشکیلات نظامی خود از قبایل مختلفه چون ترک، خلجی، غوری ، خراسانی وغیره افراد را شامل خدمت نمودند ، ولی توجه سلاطین بزرگ غور به غلامان ترکی که به تعداد معتنابهی ازآنها شامل اردوی غوری بودند سبب شدتا میراث فتوحات ومستعمرات وسیع آنها بایشان برسد.

سلطان شهاب الدین غوری به خریدن غلامی ترکی نژاد علاقهء مفرطی داشت وشایدیگانه سبب آن احساس ضرورتی بودکه دودمان های گذشته را نیز به تعقیب همین پالیسی مجبور می ساخت. سلطان غوردروقتیکه تاجری در قیمت شمس الدین التمش که بالاخره سلطنت یافت با وی به موافقه نرسیدامردادتاهیچکس غلام مذکور را نخرد تا اینکه تاجر مذکور به فیصلهء سلطان راضی شده غلام رابعد از چندی به وی فروخت. این شخص درآینده مقام بزرگی کمایی کرد. حقیقت سخن درینجاست که سلطان غور نیز بیباکی ودلیری غلامان ترکی را درک نموده می فهمیدکه در اثنای جنگ قوتی کوه پیکر وجنگجو بوده و به تمام معنی به سلطان وفادار می باشد. سلطان تاج الدین یلدوز، که وقتی غلام ترکی زرخریدی بود و بعد از ابراز لیاقت وکفایت اداری از طرف سلطان شهاب الدین غوری برتمام غلامان ترکی سروری یافت، برخریدن غلامان ترک ایلاغ تمام داشت وتعداد معتنابهی ازین گروه خرید و شامل خدمت عسکری ساخت واین دسته ها بجلادت و مبارزت وفداکاری درتمام ممالک غور شهرت زیادی یافتندو روزی تاج الدین به آنها پسر خطاب کرده گفت ممکن پس از من سلطنت میراث شما باشد. این گفته مافوق تصورتاج الدین جامهء عمل پوشیدچنانچه بعداز مرگ شهاب الدین متصرفات هندی وی از طرف غلامانیکه به امارت رسیده بودند مستقل شد و یک سلسله و ممالک درهندتأسیس گردید. سلطان شهاب الدین غلامان ترکی را که خریده بود بعداز ابراز لیاقت کافی خط آزادگی نوشته و به مناسب عالی میگماشت چنانچه شمس الدین التمش بعد از ابراز جلادت در جنگ کوهکران خط آزادگی حاصل داشت.

در زمان غوریان موضوع نگهداشت گارد غلامان هنوز به اهمیت خودباقی بود. صاحب طبقات ناصری در جملهء ادارات مهم یکی (سرجاندار) را می شمارد ، چون معنی لغوی جاندار ، جبه خانه رسان می باشد از آنرو بعضاً این وظیفه را بنام آمر اسلحه پنداشته اند ، در حالیکه حقیقت آن مشکوک است زیرا شخص دیگری در تشکیلات اداری غوریان بنام (سرزراد) ذکر شده که بدون شبهه متکفل امور اسلحه وجبه خانه (زرادخانه) بوده است. گذشته از آن جاندار بمعنی محافظ، گارد ، نگهبان و شبیه آن نیز در فارسی معمول است. در تشکیلات سلاطین مصر جاندار لقب یک تعداد افسرانی بوده است که وظیفهء آنها حراست درگاه و محبس مخصوصی بوده که عموماً امرای بزرگ در آن محبوس می شدند. همچنین امیر جاندارکه درینجا با سر جاندار مرادف است قوماندان این افسران بوده است، پس به این دلیل چنین معلوم میشود که سر جاندار بحیث قوماندان گارددربار غوریان یاد می شده . فرشته میگویدکه جاندارها خاصه خیل یعنی غلامان بودند ولی اینکه سرجاندار را نیز غلام دانسته اند ، تا اندازهء مسامحه آمیز است، حقیقت سخن درینجاست که گارد مذکور(جانداران) بدون شبهه دسته های غلامان بوده ولی سرجاندار همیشه غلام نبوده چنانچه بروایت طبقات ناصری هنگامیکه سلطان غیاث الدین غوری در فیروزکوه به سلطنت رسید برادرخود معز الدین (شهاب الدین) غوری را از بامیان احضار و به وظیفهء سرجاندار گماشت.

اردوی غوریان از بدو تشکیل تا مرگ شهاب الدین روز به روز بزرگتر شده و به اقتدار سلاطین غور تشکیلات متکاملی را حایز گردید. صاحب طبقات ناصری خصوصاً دروقتیکه حکومت غوریان ازطرف دو برادر سلطان غیاث الدین و شهاب الدین اداره میشد ، قشون عمومی قلمرو غوریان را بنام لشکر غور ، بامیان وغزنین به اسمای جداگانه یی ذکر میکند. تصنیف را که منهاج السراج در مورد دودمان غوری بنام

حکومت های غور، بامیان وغزنین قایل شده درحقیقت موضوعات اداری و سپاهداری را مدنظرداشته است زیرا این حکومت سه گانه بهمان طوریکه تحت لوای فیروزکوه حکومت واحدی را تحت نظر سلطان غور تشکیل میدادند ، دارای تشکیلات جداگانه ای نیز بودندو بعضاً ایجاب میکردکه درمحاربات بزرگ قوای اواین حکومات سه گانه جمع شده به یک جبهه سوق گردند . شمار سپاهیانیکه در محاربات میدان استخدام میگردیدند بصورت واضح معلوم شده نمی‌تواند . منهاج السراج و فرشته تعداد اردوی سلطان شهاب الدین غوری را دریکی از محاربات وی درهند تا ۱۲۰ و ۱۰۷هزار نفر ذکر میکنند.

تشکیلات:

اردوی غوریان ازدسته های مختلف پیاده، سواره، فیل سواران و انجینران عسکری تشکیل میافت ودرین تشکیلات خودبا داشتن بعضی قابلیت های محلی از نگاه اسلحه و تکتیک پیرو مدنیت های سلف خویش بوده اند . در ابتدا غوریان با فیل چندان آشنایی نداشتند ، بهرام شاه غزنوی، علاء الدین حسین غوری را از فیل های خود بوضع تهدید آمیزی اخطار داد ونامبرده نیزدرمقابل پیلان وی پهلوانان غور را خاطر نشان کرد . ولی همینکه غوریان بصفت جانشین دودمان غزنوی درخاکهای افغانستان تمرکز یافتند آنگاه ازآن همه انکشافات و پیشرفت هائیکه سلاطین غزنه در ساحهء نظام حاصل داشته بودند استفادهء شایانی نمودند ، خصوصاً بعداز فتوحات هند اردوی غوریان دارای تعدادکافی فیل شده بود .

درقسمت تشکیلات نظامی و رتبه های عسکری غوریان نمیتوان، فعلاً بصورت واضح صحبت کرد زیرا به همان اندازه یی که موجودیت تشکیلات معینی در اردوی غوریان محتمل است به همان پیمانه تعیین حدود رتبه ها ومسولیت های مذکور ناممکن میباشد . مأخذهای دست داشته تا حدی از رتبه ها تذکر میدهدولی در مورد رتبه های مذکو رتفصیلاتی ندارند . تنها اینقدر میتوان اظهار نظرکردکه افراد نظامی به مرور زمان در نتیجهء ابراز لیاقت به مراتب عالیتر میرسیدند . شمس الدین التمش غلام زرخرید سلطان شهاب الدین غوری بودکه بعد از چندی سر جاندار شد و بعد ازآن در نتیجهء لیاقت وابراز کفایت اداری به رتبهء امیر شکار، امیری ملک بدوان و بعداز آزادگی در جنگ کوهکران مرتبه به مرتبه بمقام امیر الامرایی رسید .

سرقوماندان عمومی قوای غور شخص سلطان بودکه درسفرهای بزرگ راساً سوق واداره‌ء اردوی سفری را به عهده میگرفت. در وقت حضر نیز امور مربوطهء نظامی را ذریعهء امرای مادون خودنظارت میکرد. گذشته از سلطان، ادارهء امور نظامی را اشخاصی به عهده داشتندکه بنام های جداگانه، مثل عارض، نایب لشکر و سپهسالار یاد شده اند .

عارض، در رأس دیوان عرض شخصی بودکه از امور رسانیدن، معا ینه، توزیع معاش واحتیاجات اداری اردو مسؤل بوده درهنگام جنگ حیثیت رٔیس نقلیه و لوازم را به عهده میگرفت.

نیابت لشکر به شخصی که نایب لشکر خوانده میشد تفویض میگردید . این شخص درایجاب حال بصفت وکیل سلطان، امور لشکری را بعهده میگرفت. طبقاتْ ناصری و اکبری درین مورد اشاراتی دارند .

سپهسالار درحقیقت در داخل چوکات رتبه های نظامی حیثیت قوماندان جبهه را میداشت. زیرا به جزء از شخص سلطان به مفهوم سرقوماندان شخص جداگانهء در تشکیلات نظامی غوریان سراغ نمی شود ، فقط نام سپهسالار بر آنهایی اطلاق میشد ، که در رأس امرای نظامی قرار میداشتند . سپهسالار ویا یکی از امرای نظامی بعضاً ازطرف سلطان به رتبهء اعزازی و امتیازی امیرالامرایی برسد . درجملهء رتبه های اداری غوریان امیر حاجب نیز ذکر شده، ولی این امرا درین وقت زیادتر به امور ملکی وتشریفات بصفت مشاور نزدیکترین سلطان گماشته میشدند . درجملهء رتبه های معاونهء دیگر درتشکیلات نظامی غوریان مقام میرآخور

موجودبوده و وظیفه نظارت وامارت حیوانات اردو را بعهده داشت. درمحاربات شخصی دیگری بنام علفچی احتیاجات اردو را از نگاه علوفهء اسپان رفع مینمود.

اردوی غوریان از خود تشکیل جداگانهء قضایی داشت وامور مربوطهء آن از طرف قاضی لشکر نظارت میشد، صاحب طبقات ناصری درین مورد اشاراتی دارد. امرای نظامی در پاداش خدمات خود از سلطان حقوق جاگیر واقطاع حاصل میداشتند. در زمان غوریان امرای نظامی بحیث والیان ویا حکمرانان ولایات داخل کشور ویا مستعمرات مقرر میشدند این امرا مسوءل اداره و امنیت، جمع خراج وبعضاً توسعه دادن فتوحات دولت غور بودند، چنانچه امرای غلام غوریها همینکه در ولایات مختلف هند، سمت حکمرانی یافتندهرکدام به نوبهء خود به توسعهء قلمرو غوری و تبلیغ اسلام کوشیدندازهمین نگاه با فتوحات تمام عمال غوریان درهند قسمت اعظم هندقبول اسلام کردند. روی این موضوع یک سلسله حکومات عسکری در ولایات مختلفه بوجود آمدکه سپاهیان آنها هرکدام از خود تشکیلات خاصی داشتند، که کیفیت آن امروز به صورت درست تعیین شده نمیتواند.

اسلحهء غوریان:

غور از قدیمترین عصر درساختن اسلحه و تجهیزات حربی شهرت زیادی داشته است. پسانتر وقتی این منطقه مرکز سلطنت وتختگاه یک سلسله امرای غوری قرار گرفت، در تجهیز وتسلیح اردوی دولت ازین سلاحها کارگرفته میشد. صاحب حدودالعالم من المشرق والمغرب که اثر وی قدیمترین کتاب جغرافیای فارسی محسوب میشود، در مورد غورتذکر میدهدکه درین ناحیه پرده(سپر) زره و جوشن و سلاح های نیکو ساخته میشود. جرجی زیدان در(تاریخ تمدن اسلام) قسمتی از اسلحهء اردوی اسلام را از ناحیهء خراسان معرفی میکندو بدون تردیداسلحهء غور درین جمله سهم بارزی داشته است. مخالفت هائیکه بین امرای غور و سلطان محمودغزنوی واقع گردید سبب شدکه امرای غوراز پرداخت سلاح وخراج ابا ورزند. صاحب طبقات ناصری مینویسد سلطان محمودغزنوی غور را شامل قلمروغزنی ساخت ولی ملک محمد بن سوری بعضاً خراج وسلاح مقرره را نمی پرداخت. ازین موضوع واضحاً معلوم میشودکه دولت غزنه ازاسلحهء ساخت غور استفادهء شایانی میکرد، چنانچه درین مورد بیهقی نیز اشاراتی دارد. در سال ۴۰۱ هجری همینکه سلطان محمودغزنوی به فتح غور رفت ابوالحسین خلف یکی از مقدمان غورهدایایی چون سپر و زره وآنچه از بابت غور باشد، بوی طور پیشکش تقدیم داشت. بهمین ترتیب بعداز فتح این منطقه درده فرسنگی هرات از غور هدیه وسلاحی که پذیرفته بودند به سلطان غزنه تسلیم دادند. از جملهء امرای غور ملک عزالدین حسین که به لقب ابو سلاطین معروف است با سلطان سنجر سلجوقی روابط خوبی داشت وهر ساله بدربار سنجر تحفی از پیداوار غور از قبیل زره، جوشن، خود(کلاه آهنی) ودیگر تجهیزات حربی میفرستاد و ممکن در چنین عصری در کوهستانات غور معادن آهن کشف و برای ساختن اسلحه بکار افتاده باشد.

از اشارات فوق برمی‌آیدکه غور از زمانه های بسیار قدیم در ساختن اسلحه وتجهیزات جنگی در مشرق زمین شهرتی داشته وصادرات عمدهء آنرا اسلحه تشکیل میداده است. ناحیه غورکه بعضاً بصورت ولایت مستقل از خود حکمرانی داشته پالیسی تدافعی را از نظردورنداشته. این پالیسی تدافعی سبب شده که امرای غور به استحکامات طبیعی تکیه کرده تحکیمات صنعی را بوجود آوردند، درتاریخ غورهر آن به قلاع مشیده وسنگر های قوی بر می خوریم که برای تأمین امنیت وتمامیت خاک غور ساخته می شدند. لشکر اسلام چندین مراتبه از پای حصارهای مرتفع غور بدون نتیجه بازگشتند، سلطان محمود غزنوی تا زمانیکه غوریان را از مواضع مستحکم ایشان به اراضی باز بیرون نکشید، نتوانست بر آنها غلبه نماید. در زمان ملک عباس بن شیث تکامل قلعه سازی را ازآن فهمیده می‌توانیم که نامبرده دردیوارهای قلعه ترتیباتی

بوجودآوردکه به یکنوع چتری شباهت داشت وحساب روز وماه را از روی آن می فهمیدند. سلطان بهاوالدین سام یکی از امرای دیگری غوری میباشدکه در ساختن قلعه های نظامی توجه زیادی داشته است، نامبرده بعدازتکمیل شهر فیروزکوه امر داد تا چهارقلعهء مستحکم در سرحدات غور درعلاقه های گرمسیر، غرجستان، کوهستان قریب هرات وقصر کجوران، آباد نمایند و این نقاط مراکز بزرگ دفاعی غور به شمار میرفتند. از روی موضوعات فوق فهمیده میشودکه در غور توجه زیادتر به استفاده از وسایط دفاعی موجود بوده وبدون تردید تجهیزات دفاعی کسب اهمیت نموده است. تاریخ فرشته ۱۰۷هزار لشکر سلطان شهاب الدین غوری را که به هند سوق کرد اکثراً با خودهای فلزی وجوشنهای محلی ملبس میداند. به احتمال قوی در علاقه های غور با بکار افتادن کدام معدن آهنی به پیمانهء بزرگی اسلحه وتجهیزات حربی میساختند. سپاهیان غور نوکهای تیر را از فولاد درست میکردند ودرهنگام تیر اندازی زه کمان را تاگوشهاکش کرده تیرهای مذکور را به مسافات دور پرتاب میکردند. زره یکی از تجهیزات فوق العاده معمول ومعروف اردوی غور بود. علاء الدین حسین مقابل بهرام شاه غزنوی صف های محاربوی خود را بشکل تام زره دار ترتیب داده بود و موجودیت همین اسلحهء خصوصی تاکتیک های خصوص را بوجود می آورد چنانچه صاحب طبقات ناصری درین مورد چنین می نویسد: "لشکر غور را ترتیبی است در استعداد جنگ پیاده که چیزی می سازند از یک تا خام گاو و بر هردو روی وی پنبهء بسیار زکرباس منقش درکشند، بشکل تخته، نام آن سلاح کاروه باشد وچون پیادگان غور آنرا بر کتف نهد از سرتاپای ایشان تمام پوشیده شود وچون صف زنند، مانندديواری باشد وهیچ سلاح از بسیاری پنبه بر آن کار نکند).

از اشارات فوق چنین معلوم می شودکه موجودیت سپر مخصوص کاروه Karawa یکنوع تکتیک خاصی را در جنگ پیاده بوجود می آورد.

سلاطین غوری پس از تأمین مرکزیت درغور برای توحید خاک های افغانستان وبسط دادن قلمرو غور به محارباتی مجبورگردیدندکه در اطراف هستهء مرکزی قلمرو ایشان به عمل آمده. در جملهء این سوقیات لشکر کشی هایی در خاک هند نیز به پیروی از شاهان سلف ومفکورهء نشر دین اسلام خصوصاً در وقت شهاب الدین غوری پیشبرده شده است. سلطان شهاب الدین غوریکه قسمت اعظم فتوحات خو را در وقت حیات برادر خودغیاث الدین غوری بصفت گماشتهء وی انجام داده است، نقشه های مکملی برای فتح هندطرح کرده بود، زیرا شهاب الدین که امارت غزنین رایافته و به خاک هند نزدیکتر بود میتوانست بصورت مکمل در آن سو سوقیاتی بعمل آرد در حالیکه سلطان غیاث الدین درفیروزکوه ادارهء مملکت را بدست داشت. بنا برآن در عهد شهاب الدین غوری سر زمین هند نسبت به گذشته زیادتر مورد تاخت و تاز قرارگرفت و دین اسلام درحوزه های وسیعی نشر شد. مشهورترین محاربات که دردوران غوری ها به وقوع پیوست جنگ زمینداور بین بهرام شاه غزنوی و علاءالدین حسین غوری است که سبب انقراض دولت غزنویگردید و سفر تراوری در سال ۵۸۸ هجری مطابق ۱۱۹۲میلادی لشکر غور به هند است. راجع به درک خصوصیات و ممیزات این محاربات رجوع شود به کتاب: مطالعهء تاریخ افغانستان ازنگاه عسکری جلد اول تالیف علی احمد (جلالی).

مدنیت دورهء غوریان:

درعصرغوریان مدنیت دورهء غزنویان به درجهء کمال رسید. ادبیات زبان دری به ذریعهء فاتحین غوری تا دهلی توسعه یافت و زبان پشتو نیز درخانواده سوریان پرورده و زبان شعر و ادب شددین اسلام را درتمام افغانستان و قسمت اعظم هندنشرکردند، صنعت وعمران که نمونهء آن مسجد جامع هرات، منار جام غور و منار قطب دهلی است، خیلی ترقی کرد، علوم وفنون نیز در مملکت فسیح غوریان با علما و شعرای نام

آور، پرورده شدند و مدنیت اسلامی (افغان وهند) که لودیان وغزنویان اساس آنرا نهاده بودند، به مراتب پختگی رسید. امام فخر الدین رازی، نظامی سمرقندی، احمدمیدانی نیشاپوری (صاحب مجمع الامثال) علی باخرزی (صاحب دمیته القصر) قاضی منهاج سراج جوزجانی (صاحب طبقات ناصری) قاضی وحیدالدین شافعی مرو رودی، صدرالدین کرامی نیشاپوری، معزالدین هروی، شیخ الاسلام جلال الدین ورساد، مولانا سراج الدین جوزجانی، ابونصر فراهی، محمد عوفی (صاحب لباب الاباب) اسعد سوری، شیخ تیمن، تایمنی، ملکیار غرشین، قطب الدین بختیار، شکارندوی (شعرای پشتو) ملک الکلام فخرالدین مبارکشاه (صاحب نسب نامه منظوم غوریان) و غیره از علما و شعرای معروف دوره غوریان اند.

زبان درباری غوریان دری و پشتو بود و چون غوریان از طایفهء سوری پشتون اند، لذا درعصر شان اقوام پشتون ازکوه های غور و جبال سلیمان به وادی های ترنک و ارغنداب، هیرمند وکابل وهریرود سرا زیر شدند و در لشکر های شاهان نیز در فتوحات هند اشتراک کردند و بسی ازقبایل وافراد و سران قبایل با شهنشاهان و جانشینان شان درهندباقی ماند، که بقایای آنها تاکنون هم در سرتا سری هند فراوان اند: از قبیل لودیان، سوریان، نیازیان، مهمندان، شیرانیان، بهریچان که اکثر آنها درهند به نام های روهیله یا پتان یاد می شوند، و این مردم حتی تاکنون هم در مناطق مختلف هندحکومت های خاص و مناطق، ریاست و نفوذ دارند.

سلاطین غوری گرایش خاصی به هنر وادب داشته و شعر دوستی شان بر احساسات کین توزی و قساوت قلبی وغریزهء رزمی آنان غلبه داشت. این مطلب ازگفتار سرپرسی سایکس بخوبی آشکار میگردد از آنجا که در باره علاءالدین می گوید: "او ازینجا لقب مذبور را دارا شدکه تمام کاخهای مجلل و عالی و زیبای محمود وجانشینان او را باکمال قساوت منهدم و ویران نمود و با خاک همه را یکسان کرد و با وجود این چکامه و اشعاری که در توصیف این ابنیه وعمارات با شکوه گفته شده بود، همه را با طلا خرید و در کتابخانهء خویش ضبط کرد." همین تمایل فطری واحساس هنر پروری و ادب دوستی آنان بودکه با وجود همه ناراحتی ها ونا امنی ها که در اثر جنگهای مداوم به آن مواجه بودند، باز هم در رشته های مختلف فرهنگی مانند خطاطی، شعر، موسیقی، پیکر تراشی وغیره آثار ارزنده یی به وجود آمدویک عده علما وادبا وهنرمندان ونویسنده گانی تربیت یافتند که در فوق ذکر شد.

اهمیت شعر و شاعران وشعر دوستی وهنر پروری غوریان بدان پیمانه بودکه حتی شعرا وعلما سعی میکردند تا معروضه ها و گفتنی های خود را درکسوت شعر بیآرایند و بدین ترتیب برتاثیر آن بیفزایند. چنانکه منهاج سراج جوزجانی هنگامی که می خواست، دختری یکی از اکابر خانوادهء خود را بزنی بگیرد عریضه یی نزد ملک ناصرالدین ابوبکر پسر معزالدین سام میفرستد والتماس می کند تا اسپی برایش داده شود و ملک اسپ مورد نیاز او را با قطعهء جوابیه یی پیشکش مینماید. به قول داکتر(نصری) او این حکایت را در (طبقات ناصری صفحه ۴۰۱-۴۰۰ چاپ اول کلکته) بدینسان نقل کند که: "...القصه از خدمت ملک ناصرالدین ابوبکر علیه الرحمه داعی اسپی التماس کرد وحمال تزویج یکی از اقربای خویش به نظم بر رای او عرضه داشت، در جواب آن قصه ونظم این رباعی بگفت وبقلم خود ثبت کرد وپشت قصه بدست داعی داد. رباعی این است:

رباعی

انشاءالله غمت زدل رفته شود — وان در گران بهای تو سفته شود
اسپی که زمن خواسته ای عذری نیست — با اسپ بسی عذری دیگر گفته شود

داعی دولت را اسپ زرده فرستاد سه ساله تنگ بست ..." در اثر همین قدردانی ها وادب دوستی ها بود که شعر وهنردردربار غور رونق پرارجی یافت و تعدادی از شاعران وهنر وران بدانجا روی آوردند و بدین ترتیب خلایی در تاریخ زرین ادب و فرهنگ ما بر جا نماند.

نظامی عروضی‌که سالیان درازی دردربارغور می زیست از وضع ادبی وهنری وعلم دوستی دودمان غوری حکایتها دارد که آئینه تمام نمائی است از اوضاع کلی فرهنگی ایندوره که داکتر (نصری) در مقاله اش تذکار داده است، چنانچه مینویسد. اوگوید: ((...درآن تاریخ که منی بنده در خدمت خداوند ملک الجبال بودم. درآن وقت مرا درخدمت سلطان طبعی فیاض وظاهری وهاج واکرام وانعام آن سلطان مرا بدانجا رسانیده بود که بدیهیه‌ء من رویت گشته بود)) وهموگوید‌که مهترزاده بلخ در محضر ملک الجبال نظامی را به سرودن شعری با البدیه تکلیف می کند و او در برابر پنج بیتی که در آن محفل میسراید مورد عنایت وانعام واقع میشود ومی گوید: ((ومرا تحسین کرد وگفت کان سرب ورساد ازین عیدتا عیدگوسفندکشان بتو دادم عاملی بفرست، چنان کردم ...در مدت هفتاد روز، دوازده هزار من سرب از آن خمس بدین دعاگوی رسید.)) (چهار مقاله ص ۱۰۸) قالب های شعری که درین عهد متداول بوده ونمونه های آن وجود دارد عبارت انداز: قصیده، غزل، قطعه و رباعی. علاوه بر انواع شعرکه در بالاتذکار رفت شاعران غور اغلب به زبان عربی یا بطور ملمع ((عربی وفارسی)) نیز شعر میسرودند. رو آوردن علما وفقها و وزراء به شعر وشاعری، بیشتر ناشی از تبعیت ملوک وامرای غورهست که اکثر آنان خود شاعر، سخنور و باذوق و با دانش بوده اندویکی ازبهترین وسایل تقرب به دربار وعامل ذی نفوذدراموراجتماعی وسیاسی همین شعر بوده است. چنانکه قطعات علاءالدین غوری یکی از بهترین مثال این امردرزمینه‌ء شعر واهمیت شاعری روزگارغوریان بوده است.

بازی ها و سرگرمیهای عامیانه‌ء درغور:

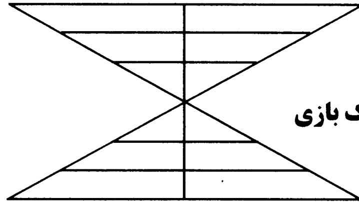
به گواهی تاریخ در سر زمین غور باستان وتاریخی مردم این دیار به ورزش علاقه ودسترسی داشتند. هرگاه تمام بازی ها و سرگرمی ها به تفصیل تشریح و توضیح گردد سخن به درازا می کشد و ایجاب تحریر فصل جداگانه یی را می نماید، غرض جلوگیری از درازای کلام فقط از مروجترین بازیهای مشهورقدیم و امروز این سر زمین چنین یادآوری میکنیم:

اسپ سواری، آب بازی، پهلوانی وکشتی گیری، شکار، کلاه زنی، نیزه بازی، چوگان بازی، بازی تیر وکمان، خنجربازی، شمشیر بازی، سپربازی، چوب بازی، اتن ملی، ریسمان بازی، توپ دنده، چشم پتکان، شیرملخ، قُسی بازی، دُره بازی، چَل بازی، پیچه کُنک بازی، کلاه بازی، کلاه پس پرتو، کلاه بردارک، گال بازی، بوجل بازی، سه تک بازی، نُه تک بازی، قطاربازی، بازی جنگ کلان، کَچه بازی، جفت وطاق، ریگچه بازی، توپ چو، کلاغک بازی، اشته بازی (تُشله بازی)، پربازی (قطعه بازی) ملا چرگگ، سنگ اندازی، تفنگ زنی (نشان زنی)، گنده برفی جنگی (برف بازی)، سنگ غلطان، کوت کوتک بازی، خانه بجینک بازی، یخمالک، سر برفی‌گشتی، خرم بارک، فرفرک بازی، خانه غَچَلی؛ کوله بازی، اسپ تازی (بشکل پایگه، جوغک ودوسره تازی).

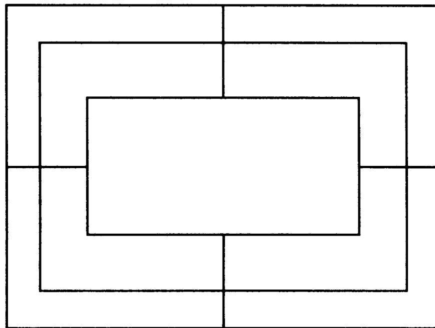
همچنان بعضی مصروفیت های دیگر از قبیل سگ جنگی، مرغ جنگی، کبک جنگی، کرک جنگی (بودنه جنگی)، گاو جنگی، قچ جنگی، تخم جنگی و غیره شامل بازیها و سرگرمی های عامیانه می باشد.

علاوه بر بازی های فوق الذکر که تا هنوز در غور مروج است، بازی های چون والیبال و دوش نیز مردمرا سر گرم نگهداشته است.

قصه خوانی، غزل خوانی، شب نشینی، افسانه وچیستان گویی، بارانی گشتی، چهاردهی گشتی، نقل گویی (حکایت وداستان گویی) کتاب خوانی و نعت خوانی از عرف و عادات غوریان قدیم و امروز به حساب می آید.

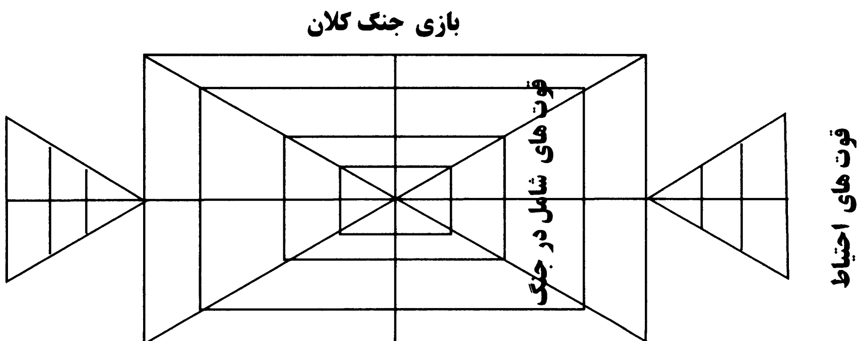


نمونه یی از میدان نه تک بازی



شکل میدان قطار بازی

بازی جنگ کلان



فصل دوم

اماکن، قلاع مشهوره و تاریخچهء معماری غور

اماکن و قلاع تاریخی:

اینک چون راجع به غورنظر اجمالی پیدا شد ، پس میخواهیم بصورت جداگانه تا جاییکه مآخذیاری کندیک یک بالای بعضی از اماکن وقلاع مشهورهء غور روشنی اندازیم تا ازیک طرف از خلال آن بصورت ضمنی شکوه وجلال شاهان و سلاطین غور به نظرجلوه نماید و حشمت و دبدبهء ایشانرا مشاهده کنیم و از جانب دیگر زمینهء برای برخ دوم این رساله یعنی وقایع وحوادث تاریخی هموارگردد و خواننده دردرک اماکن وقلاع غور که ضمن واقعات تاریخی بارها از آن نام برده خواهد شد متردد نماند.

۱ فیروزکوه:

چنانچه از آثار مورخین و جغرافیه نگاران برمی آید فیروزکوه ازجملهء معروفترین ومستحکمترین و همچنان معمورترین شهرهای غورباستان بوده است که مرکز بود وباش وپایتخت سلاطین وامرای اصلی آن ناحیت به شمارمیرفت.

منهاج سراج جوزجانی درطبقات ناصری از فیروز کوه یادمیکند ، چنانچه درشرح سلطنت ملک الجبال قطب الدین محمد بن حسین مینگاردکه چون ملک عزالدین حسین که پدر سلطان بوددرگذشت، سلطان سوری بجای پدر نشست، ولایت میان برادران قسمت کرد ودرین قسمت ولایت ورشاد(ورساد) به ملک الجبال داد و دارالملک خود ملک الجبال آنجا کرد و بعداز آن او را چنان اتفاق افتاد که موضعی طلب کرد تا قلعهء حصین وموضع شگرفی بنا کندکه آنحضرت را شاید. به اطراف معتمدان فرستاد وتا رای او بر موضع فیروزکوه قرارگرفت وقلعه وشهر فیروزکوه را بنأ فرمود.

فرشته نیز قول فوق رادر بارهء عمران فیروزکوه تایید میکند وعلاوه میکند که چون ملک الجبال فیروزکوه را بنا نهاد و دارلملک خود ساخت وجهت شکار قریب دو فرسنگ از دو طرف دیدارکشید ، قصر ملوکانه ساخته و روش سلاطین بزرگ پیش گرفت. چنانچه از سطورطبقات ناصری برمی آید ، فیروزکوه دارای قلعه ها وکشک های عالی وکاخهای مجللی بوده است که هم ازنقطهء نظر متانت وبلندی وهم ازلحاظ تجمل وزیبایی نظیری نداشته اند وما هریک رادرجای آن یاد آور خواهیم شد چون کُشک سلطانی وامثال آن.

صاحب معجم البلدان هم از فیروز کوه ذکر کرده است. اما به کمال اختصار چنانچه مینویسد: " فیروزکوه قلعه حصینی است وآبش از چشمه است."

صاحب نزهت القلوب هم محض قول فوق یاقوت را نقل میکند وچیزی بدان نمی افزاید.

بارتولد درکتاب جغرافیای تاریخی خود در باره فیروزکوه وموقعیت آن ازقول منهاج سراج جوزجانی مینگارد، که شهر فیروزکوه در زمان سلطه واقتدارسلاطین وشاهنشاهان غوری درقرن ۱۲ که بر غزنی وهرات وخراسان وتمام افغانستان کنونی وقسمتی از هند مسلط بودند ، از پایتخت ایشان به شمارمیرفت وفیروزکوه درقسمت علیای هریرود و ظاهراً در نزدیکی آهنگران واقع شده جای این شهرکه دراواخرقرن ۱۲ واوایل قرن ۱۳ یکی از پایتخت های دولت مقتدر غور و مزین به عمارات وابنیه عالی بوده دقیقاً معلوم نشده زیرا هنوز راجع به قسمت های علیای هریرود چندان تحقیقاتی نکرده اند.

محترم عثمان صدقی در رسالهء شهرهای آریانای خود در بارهء فیروزکوه معلومات ذیل را ارایه میدارد:
فیروزکوه حصارکوهی است درسر زمین غورکه ازطرف قطب الدین محمد معروف به ملک الجبال در ناحیهء

موسوم به "ورشاده" بنأ یافته بود بهاء الدین سام که در سال ۵۴۴ هجری جانشین برادرگردیده به تعمیر آن افزود و به اینصورت فیروزکوه در تمام مدت سلطنت شاهان غوری مرکزیت داشت و پایتخت بود ودر دورهٔ کشورکشایی معزالدین محمد بن سام دولت غوری ترقی زیادی نموده فیروزکوه خیلی مزین و زیبا شد ، ارگ وقصر آن خیلی باشکوه وجلال بود . اگرچه فیروزکوه موقعیت مستحکم خود را در دوره های قبل ازسلطنت غوری نیز داشت، چنانچه در موقع لشکرکشی، اعراب این منطقه مستحکم بدست ایشان نیفتاد ، درحالیکه سایر مناطق را اعراب فتح کردنداینجا همچنان مستقل ماند اما قبل ازینکه مرکزسلطنت غوریان قرارگیرد سلطان محمود بزرگ به آن راه یافت ومدت ها مطیع در بار غزنی ماند ودر ۶۱۹-۶۲۰ دراثر حملات جهانسوز چنگیز ازدست اوکتای پسر چنگیز بکلی خراب شد واکنون محل اصلی فیروزکوه مشکوک است.

فیروزکوه بر کناردریایی بنأ یافته بودکه شاید قسمت های بالای هریرود یا بالامرغاب باشد ، اما هولدج که در سال ۱۸۸۴و ۱۸۸۵آن مقامات را دیده، خرابی های وسیع تیوره را که نزد اهالی به غور معروف ودرکنار معاون فراه رود واقع است، عبارت از فیروزکوه می داند . چون موقعیت تیوره طوریست که با هرات وفراه و وادی بالای هریرود به آسانی می تواندمراوده نمایدلذا می توان گفت که موضع اصلی فیروزکوه همینجاست.

لین پول مینویسد که ولایت غور... مرکز سلالهٔ کوچکی بودکه درحقیقت استقلال داشت و قلعهٔ فیروزکوه قرارگاه افراد آن محسوب میشد .

چنانچه در بالادیده شد موقعیت فیروزکوه درحصص بالای هریرود بوده است، باوجود نظریات فوق راورتی هم درترجمهٔ طبقات ناصری با این نظریه موافقه دارد .

۲ آهنگران:

آهنگران همان قلعهٔ مستحکم وحصین غوربودکه چون مناسبات بین سلطان محمود کبیر و محمدسوری بهم خورد و سلطان محمود در سال ۴۰۱هجری با سپاه گرانی رو به آن دیار نهاد ، محمدسوری رادرآنجامحاصره نمود . چنانچه ازمحتویات تذکره "پته خزانه" برمی آید شیخ احمدی سوری شاعردربار محمدسوری (که در جنگ محمد سوری با سلطان غزنی در رکاب شاه اول الذکرحاضر وناظر واقعات بوده) آهنگران را هنگام امارت محمدسوری از عدل آن امیر آباد و معمور خوانده است. البیرونی درکتاب قانون خود شهر (رف) را مرکز آهنگران خوانده وشهر مذکوردر بین جبال غور تعیین موقع می نماید واین شهر آهنگران را از مستحکمترین قلاع غور می شماردکه درسال ۴۰۱هجری از طرف سلطان محمود فتح گردید .

حمدالله مستوفی در نزهت القلوب از آهنگران چنین یاد میکندکه غور ولایتی است مشهور و شهرستان آنرا رود آهنگران خوانند . شهر بزرگیست وگرم سیر وآب وهوایش در سازگاری وسلامت و از میوه هایش انگور و خربوزه نیکوست و موقعیت آنرا بین خطوط ۹۹طول البلد و ۳۵ عرض البلد تعیین میکند .

مینورسکی در حواشی حدودالعالم می نویسدکه نام پایتخت قدیم غوردرکتب جغرافیه نویسان غرب به مشاهده نرسیده اما آهنگران در زمان فتوحات سلطان محمود وهم چنان حملات مغل یکی از بلاد بزرگ آن ناحیت خوانده شده است وقول نزهت القلوب راجع به آهنگران با موقعیت امروزی آن شهریکیست و آهنگران امروزی در ۲۶۰ کیلومتری بطرف شرق هرات افتاده...

محترم حبیبی مینویسدکه آهنگران اکنون هم به همین نام مشهور وآثار آن پدیدار است ودر قسمت علیای هریرود در جنوب کاسی برکنار آن دریا افتاده ...ودر نقشه ورائیل (نقشه ۳۴) نیز تعیین موقع شده است.

بارتولد محقق روسی هم درجغرافیای تاریخی خود بعداز آنکه از افتخار محمدسوری سخن میراند مینویسدکه قریهٔ آهنگران شاید همان دیهی باشد که حالیا به این اسم درسمت علیای هریرود واقع است.

راورتی درترجمهء طبقات ناصری درموردتعیین محل آهنگران سخت به غلط رفته وآنرا دیهی یا محلهء که درقرب نهر آهنگ غزنی واقع است و به محلهء آهنگران مشهور است قیاس نموده است.

محترم صدقی مینویسد : آهنگران شهری از ولایت غور و پایتخت آخرین پادشاه محلی غور بودکه در قرن یازده بدست غزنویان منقرض گردید وامروز بصورت قریه یی در سمت علیای هریرودباقی است.

بدینتر تیب دیده میشودکه تقریباً اکثر مؤرخین از آهنگران غور نام برده وحصانت واستحکام آنرا توصیف نموده اند که شمهء از آن قبلاً ذکر شد.

احمد علی‌کهزاد در سفرنامهء خود به ایالت غورشرح مبسوطی از مشاهدات خود را در بارهء قلعه آهنگران تحریر داشته است که جهت معلومات مزید اینک حصهء از آنرا درینجا نقل میکنیم چنانچه می نویسد: آهنگران اولین نامی است ازقلعه های تاریخی غورکه اسم آنرا سری راه خود شنیدم. قلعهء آهنگران به ۲۲کیلومتری غرب و جنوب غرب کاسی در وسط وادی روی تپهء خاکی با فاصلهء ۵۰ متری سواحل چپ هریرود افتاده و دو پارچه دیوار شکسته روی سخرهء بزرگ سنگ در هوا بلند رفته است. از دور او بالای کمری که متذکر شدم تپهء خاکی وصخرهء بزرگ وپارچه های دیوار قلعهء قدیمه پهلوی آب های شفاف هریرود و دو مزارع سر سبز وخرم هنوز هیبتناک معلوم میشود. از برجستگی های پیرامون دو دیوار شکسته واضح معلوم می‌شودکه نفس قلعه از خود یک حصار و محوطهء اطرافی آن از خود حصار خارجی دیگری داشته وهمین استحکامات بودکه درسال ۴۰۱هجری سلطان محمود غزنوی با قوای محتشم غزنه مدت مدیدی آنرا کشاده نتوانست ...از حصارداخل وخارج وقلعه ء آهنگران همان دوپارچه دیوارشکسته نمایندگی میکند.گل وخشت خرابه های حصاریک خط برجسته ومدور دورادور قلعه وخط دیگر دراطراف محوطه آن کشیده وفاصله میان هردو را زراعت سرسبزساخته است.

آهنگران غیر از قلعه وحصار مربوطات دیگری هم داشته وخرابه های آن بصورت غندی ها بطرف شرق وجنوب قلعه منبسط است وهوای وادی آهنگران نسبتاً گرم است...آهنگران ازشمالی‌ترین قلعه های غور بوده باشندگان اینجا فیروزکوهی هستند ، در پشت خرابه های قلعه در زاویه یی جنوب شرقی عقب شاخسار درختان دیوارها وخانه های دهکدهء موجودهء آهنگران معلوم می‌شود.

۳ -شهرک:

شهرک نیزکه زمانی مسکن و مرکز شاهان وامرای غوری به حساب میرفت امروزه نیز همچنان براسم سابق خود باقی مانده است. جنرال فوریه درسیاحت نامهء خود مینویسد که شهرک زمانی شهر پر نفوس و زیبایی بوده و اینک از وسعت آن خیلی کاسته شده است و ایماقها در آن زندگانی میکنند. شهزاده سعادت ملوک که حکمران این منطقه بود بمن گفت که بنابرعقیدهء او این شهر در سالیان قدیم پایتخت سلطنت غور بوده است. اما با درنظر داشتن این نظریه باید گفت که شهرک برای مدت کمی حایز درجهء مرکزیت امرای غوری بوده است زیرا جمیع روایات وهمچنان تاریخ کتبی مملکت متذکر است که زرنی ماوای اصلی شهزادگان غوری بوده که بعداً به ملوک کرت انحراف یافته است.

بارتولد نیز در جغرافیای تاریخی خود می‌نویسد که در سال ۱۸۴۵که جنرال فوریه وارد سر زمین غور گردید یکی از شهزاده های بومی بوی گفته بود که شهر قدیم شهرک واقع در نزدیکی دولتیار پایتخت سابق غور است. محترم خلیلی در آثار هرات خود می‌نگارد که شهرک حکومت درجهء سوم وفراه رود علاقه داری مربوط آنست در حدود بین راه چخچران وهرات واقع است. طرف شرق شهرک بجنوب دریا در حدود مسجد نگار آثار تعمیرات گذشته موجود است. در موضع غوک مابین شهرک و گنج معدن نمک است. اهالی برای

احتیاج خود از آنجا نمک می برند ودر بعضی از حصص سنگ های که بر معدن سرب دلالت می‌کند، پیدا می‌شود. علاقه فراه رود به جنوب شرقی شهرک است اهالی شهرک و فراه رود هردو تایمنی هستند.

از نوشتجات کهزاد در سفر نامه اش چنین بر می‌آید: "شهرک در موضعی افتاده که آنرا کته چشمه گویند زیرا چشمهء بزرگ در آنجا واقع است. قشلاق و دهکده در نزدیک این محل نیست ولی موقعیت این نقطه سبب شده است که مرکز همینجا باشد، چون شهرک سر سرک وتقریباً میان چخچران و چشت وتیوره افتاده وموقعیت خوبی را حایز است آبادی های شهرک در اطراف کته چشمه مخصوصاً به طرف جنوب وجنوب شرق در شیله های کوه (بور) افتاده، به طرف شمال دهکده یی است موسوم به برخول که نه کیلومتر از مرکز شهرک فاصله دارد ومرکب از ۳۰-۴۰خانه می باشد.

بعضی از شیله های بندبور بنام های شیلهء (خاریز) شیلهء (فالیزک) شیلهء (شورابک) موسوم اند.

کان نمک به فاصلهء ۳۶کیلومتر از شمال شرق شهرک درمیان نقطهء اخیر الذکر وگنج در ناوهء غوک افتاده واطراف آن قریه های زیاد است که دهلیز این معدن تا ۵۰۰ متر بطور مایل در کوه پیشرفته است. در شهرک و اطراف آن سه طایفه زندگی دارند: تیمنی، پهلوان و چشتی. درخود شهرک تیمنی وپهلوان بیشتر است و پهلوان را شاخهء کاکری میدانند.

۴- مندیش:

چنانچه از آثار نویسندگان برمی‌آید، مندیش از مشهورترین حصص غور بوده است وبسا از مؤرخین در آثار خود ازینجا نام برده اند. بیهقی در ذکر احوال امیر محمدسوری از قول استاد عبدالرحمن قوال در موقعیکه امیر محمد بن محمود به امر شهزاده مسعود در قلعهء کهیتز توقیف شد و از آنجا او را به قلعهء مندیش بردند می نویسد: چون از جنگل ایاز برداشتند ونزدیک گور والشت رسیدند از چپ راه قلعهء مندیش ازدور پدید آمد و راه بتافتند ومن واین آزاد مرد با ایشان میرفتیم تا پای قلعه، قلعهء دیدیم سخت بلند ونردبان پایه های بیحد واندازه چنانچه رنج بسیار رسیدی تا کسی بر توانستی شد وامیر محمد به زیر آمد وبند داشت با کفش و کلاه ساده و قبای دیبای لعل پوشیده...ویکی بود از ندمای این پادشاه وشعر وترانه خوش گفتی بگریست و بس بدیهه یی نیکو بگفت:

ای شاه چه بود اینکه ترا پیش آمد	**دشمنت هم از پیرهن خویش آمد**
از محنت ها محنت تو بس پیش آمد	**از ملک پدر بهر تو مندیش آمد**

منهاج سراج جوزجانی در طبقات ناصری در ذکر بسطام غوری می‌نویسد که امیرسور را دختری بود و سپه سالار سام را پسری وهردو عمزادگان از خوردی نامزد همدیگر بودند وعاشق. سام وفات کرد و بعد از مرگ او پسرش را حاسدان پدید آمدند و اول پیش امیر سور سعایت کردند. عم را دل بر وی گران شد وعزم کرد تا دختر را به مَلکی دهد از ملوک اطراف، چون عمزادگان آگاهی یافتند خود را بر سبیل تعجیل به کوه پایه های غور انداختند وآنجا مقام ساختند و گفتند زو میندیش و آن موضع را مندیش نام شد وکار ایشان آنجا استقامت یافت.

صاحب طبقات ناصری اگر چه تنها بنام مندیش از دیهی ویا شهری ویا ناحیتی نام نمی‌برد اما از زارمرغ مندیش ذکر میکند. چنانچه در ذکر امیر محمد سوری بن محمد مینگارد: "...در غور پنج پاره کوه بزرگ عالیست که اهل غور اتفاق دارند که از راسیات جبال عالم است. یکی از آن زارمرغ مندیش است که قصر ودارالملک شنسبانیان در دامن آن کوه است وچنین تقریر کنند که سیمرغ، ذال ذر را که پدر رستم بود در آن کوه پرورده است وبعضی از ساکنان دامن این کوه چنین تقریر کنند که در سنینیکه میان خمسمائه وستمائه

بود ازان کوه آواز تعزیت وناله آمد ، که ذال ذر در گذشت وکوه دوم سرخ غر نام دارد هم در ولایت مندیش است بحدود تجر پس استنباد میشود که مندیش نام ناحیتی بوده است اندر غور که قلاع وقصور آنجا را نیز عقب این نام قلعه ویا قصر مندیش می گفتند ومردم آنرا مندیشیان:

صاحب طبقات ناصری باز در ذکر امیر عباس می نویسد که: " امیر عباس در ولایت مندیش به خطهء سنگه Sangah آن قلعهء اصل را که بسطام بنا کرده بود به تجدید آن عمارت فرمان داد و اوستادان کامل از اطراف حاصل کرد ودیوار ها برسم باره ازآن قلعه بر دو طرف شخ زارمرغ برکشید ودر پای آن کوه بر بالای تلی قصر بنأ فرمود به دوازده برج ودر هر برجی بصورت برجی از فلک سی دریچه نهاده، شش برج شرقی وشمالی وشش برج غربی وجنوبی وهر برجی بصورت برجی از فلک بنگاشت و وضع آن چنان کرد که هر روز خورشید از یک دریچه به نسبت آن دریچه که مطلع آن بودی در تافتی، چنانچه او را معلوم گشتی که آنروز آفتاب در کدام درجه از کدام برج است وآن وضع دلیل است بر حذاقت واستادی امیر عباس در علم نجوم ودر عهد او قصر های غور مبنی شد وکثرت پذیرفت."

عبدالحی گردیزی هم در زین الاخبار قلعهء مندیش را در جملهء قلاع محسوب میدارد که خزاین وگنجینه های شاهان در آن محافظت میشد چنانچه در ذکر ولایت مسعود بن یمین الدوله محمود نویسد: "...وامیر ایزدیار را سوی کوه پاره های غزنین فرستاد که آنجا افغانان وعاصیان بودند وبفرمود تا همه خزینه ها وگنجها که امیر محمود گذاشته بود اندر قلعه ها وجاها به غزنین آوردند چون قلعهء دیدی او ومندیش وپای لامان" محمد هوتک صاحب پته خزانه هم ضمن شرح حال امیرکرور جهان پهلوان از قصر مندیش نام می‌برد چنانچه نویسد: "گویند که امیر کرور به موسم تابستان در زمینداور می‌بود ودر آنجا قصر داشت که مانند قصر مندیش بود."

داکتر ناظم، صاحب کتاب حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی جاییکه حملهء شاهنشاه غزنه را بر غور شرح می‌دهد در حاشیه می‌نگارد که عتبی و طبقات ناصری کدن را در راه بامیان وغزنه قرار داده اند و من این موقعیت او را از مقایسهء طبقات ناصری (ص ۳۲۴، ۴۳۱و۴۳۲) که در چندین جا از کدن نام برده تعیین می‌کنم وموقعیت کدن به شمال غرب غور خیال موقعیت مندیش را در دماغ انسان تولید می‌کند.

قرار مقاله محترم کهزاد که در شماره نهم سال نهم مجلهء ژوندون نشر شده مندیش قدیم را میتوان در علاقهء ساخر یا ساغر امروزی تعیین نمود زیرا زارمرغ بلند ترین کوه مندیش که در طبقات ناصری ذکری از آن شده هنوز هم به همان نام تاریخی خود موجود است وقلهء بلند پربرف آن از نقاط دور دست دیده میشود.

از نوشتنجات فوق بر می آید که مندیش ناحیهء بوده است مشهوردرغورکه مسکن بود وباش امرای غوری به حساب می رفت وقصور و ابنیه ء عالی و مستحکم در آنجا بر پا بوده است.

۵ - برکوشک:

برکوشک چنانچه از نوشته های طبقات ناصری بر می آیداز عالیترین کاخها وقصر های غور بود که در فیروز کوه بر پا بوده است. منهاج سراج جوزجانی از شکوه و عظمت این کاخ در چندین جای سخن می‌گوید چنانچه در شرح سلطنت سلطان غیاث الدین بن محمود بن محمد سام شنسبی می نویسد: "...وآن قصربر کوشک عمارتی است که درهیچ ملک وحضرت، مثل آن قصر به ارتفاع و تدویر و ارکان ومنظره ها و رواقات وشرفات هیچ مهندسی نشان نداده است. بر بالای آن قصر پنج کنگره زرین مرصع نهاده اند هر یک در ارتفاع سه گز و چیزی ودرعرض دو گز ودو همای زرین هر یک به مقدار شتر بزرگ نهاده، آن شرفات زرین و همارا سلطان غازی معز الدین از فتح اجمیر به وجه خدمتی و تحفهء به حضرت سلطان غیاث الدین محمد سام

فرستاده بود با بسیار تحف دیگر چنانچه حلقهء زرین با زنجیر زرین وجریزه که دایرهء او پنج گز در پنج گز بود..."

مؤرخ مذکور سطری چند بعد باز می نگارد: " ... در سال دوم از ملک او غیاث الدین محمود پسر عمهء او که خواهر زادهء سلطان بود چون برحمت حق پیوست اموال وخزاین او از نقود و زرینه به خدمت سلطان آوردند سلطان فرمود تا بر قصر بر کوشک که در میان فیروز کوه بود جشنی و مجلسی و بزمی مهیا کردند ...و آن نقود را از دراهم از دریچه های قصر بیرون ریختند..."

مؤرخ فوق الذکر باز در ذکر اعمارت علاءالدین محمد بن ابی علی می نویسد: " ...وقلعهء فیروزکوه را عمارت کردند ودر میان شهر وکوه حصار بر کوشک را در آهن نهادند وباره کشیدند..."

چنانچه دیده شد برکوشک یکی از مجلل ترین کاخهای فیروزکوه بوده که در دوران سلطنت چندین تن از شاهان وسلاطین غور مسکن ایشان قرار داشته است، تا آنکه بالاخره در اثر تهاجمات و خراب کاری های چنگیز ویران و منهدم گردید.

محمد هوتک هم در ضمن ذکر امارت جهان پهلوان امیر کرور پسر امیر فولاد سوری غوری از قصر بر کوشک نام برد.

محترم حبیبی در تعلیقات پته خزانه راجع به بر کوشک شرحی نگاشته که حصه یی از آنرا درینجا نقل میکنیم چنانچه مینگارد: " کلمهء کوشک به ضمهء اول و واو معدوله وسکون یا فتحهء سوم به معنی قصر و بنای بلند وفوقانی است. که در دورهء بعد از اسلام استعمال این کلمه در پارسی زیاد بوده و قصر احنف را که در مرو از طرف احنف بن قیس ساخته شده عجمها کوشک احنف میگفتند و قصور را که در بین جبال بلند عمران میشد کوشک می نامیدند چنانچه منهاج سراج در احوال باشندگان جبال غور گوید: " و کوشکی با کوشکی جنگ داشتی."

این کلمه در بیهقی هم به نظر می آید مثلاً در هرات از کوشک مبارک نام برده اما بر کوشک از جملهء قصور معروف دورهء سلاطین غوری بود که در نُسخ طبقات ناصری بدو صورت بز کوشک به زای هوز ودر برخی از نسخ قلمی بر کوشک برای قرشت ضبط شده وهم در پته خزانه بر کوشک آمده است چون بز کوشک معنی ندارد باید بر کوشک صحیح باشد چه (بر) به فتحهء اول در پشتو به معنی بلند و بالا است که همواره در مقابل (لر) که به معنی پست وسفلی است در اسمای اماکن و قبایل آمده و کلمهء (بر) در فارسی سابقه هم به همین معنی بود چنانچه در کتاب الفهیم البیرونی دیده میشود ودر تاریخ سیستان هم (برزره) آمده (ص ۴۰۴) که بلوکی بوده از دریاچهء زره و زره علیا معنی میدهد. از مطالب فوق وهمچنان نظر به نوشتجات طبقات ناصری بر می آید که چون بر کوشک به معنی کوشک ویا قصر علیا است لذا تسمیه یی آن یا از سببی است که کوشک مذکور برفعت و بلندی نظیری نداشته ویا آنکه نسبت به آنکه قصر مذکور در فیروز کوه بر کوهی واقع بوده آنرا بر کوشک خوانده اند، تعبیر دوم اصح می‌نماید.

۶- زرنی:

نام زرنی بصورتیکه آنرا در عنوان فوق ضبط نمودیم هرگز در مآخذ قدیم تا جاییکه در دست است به نظر نخورده است، شاید از آن ذکری شده باشد یا خیر.

جنرال فریه، صاحبمنصب فرانسوی که در سال ۱۸۴۵وارد این سر زمین شده است وبه قول اکثر نویسندگان اولین اروپایی است که به جبال و نواحی صعب المرور غور داخل گردیده، در سفر نامه خود از زرنی نام می‌برد و آنرا پایتخت سابق غور می‌خواند. یکی در جاییکه به شهرک میرسد ویکی از شهزادگان آنجا که سعادت ملوک نام داشت به وی میگوید که شهرک در قدیم مرکز امرای غور بوده، راجع به این گفتار

شهزادهء مذکور فریه می نویسد که با وجود اعتراف به نظریهء فوق شاید شهرک برای مدت کوتاهی مرکزیت داشته است. چه شهر زرنی از روی تاریخی کتُبی وهم از روی روایات این مملکت ماوای اصلی شهزادگان غوری به حساب میرود که ما بیشتر هم از آن ذکر کردیم.

دوم هنگامیکه به زرنی وارد میگردد و از آن دیدن میکند. چنانچه مینگارد: " زرنی طوریکه قبلاً متذکر گردیدم پایتخت قدیم مملکت غور بود. درینجا خرابه ها یکی روی دیگری قرار دارد مساحت شهر کوچک بوده وبا حصار سنگی وخشت پخته که در بسیار حصص درهم ریخته محاط می باشد. در این وادی موقعیت خوبی برای این شهر انتخاب کرده شده، تپه های اطراف آن با درخت پوشیده، بوده که بالای شاخه های آن تاکها چنان به زیبائی درهم پیچیده اند که چون برگ واحد سبزی می‌نماید. جویبار های قشنگی که در آن تعداد زیادی ماهی خالدار بمشاهده میرسد در پیچ وخم های این منطقه دلکش سرازیر میگردد.

زرنی، چهل فرسخ از هرات فاصله دارد ونفوس آن از دوازده صد تجاوز نمی‌کند که عبارت است از سوری‌ها و تایمنی‌ها. چند فامیل گبر که برای اولین بار در افغانستان به آن مواجه گردیدم نیز دراینجا سکونت دارند..."

باید گفت که اکثر نویسندگان دیگر هم زرنی را در نوشتجات خویش پایتخت قدیم غور دانسته اند که هنگام جلال وشکوه غوریان در جنوب کوهستان غور شهری بوده آباد ومعمور. اما سخن درینجاست که هرگز درینمورد به مآخذی اشاره نفرموده اند ویا آنکه کوه وزنی ویا ورنی را که صاحب طبقات ناصری در ضمن شرح پنج پاره کوه غور که آنرا راسیات جبال می خوانند بدون ذکر سند و مآخذ زرنی خوانده و مسلهء را همچنان تاریک باقی گذاشته اند.

عین عبارت طبقات ناصری چنین است: " وچهارم کوه وزنی است که بلاد داور ووالشت کجوران در شعاب واطراف اوست..."

به هر تقدیر نمی‌توان عجالتاً وزنی (ورنی) طبقات ناصری را محض بنابر شباهت، رسم الخط با زرنی که امروز هم نام جایی است در غور وآنرا نویسندگان متعددی در نوشتجات خود ذکر کرده و پایتخت غور محسوب داشته اند یکی خواند و مطمین بود. زرنی یی که فریه وهولدچ در کتب خود ازآن نام برده اند ونویسندهء دومی بر سیاح اولی استناد ورزیده امروز هم در نقطهء شاداب وخرمی در غور بطرف جنوب کوهستانات آن به همان نام موجود ومسکون می باشد قرار نوشتجات محترم کهزاد که ازآن نواحی دیدن کرده و بعد از سرمزگان وارد آن ناحیه شده است زرنی نام دهکدهء بزرگی است که به جنوب تیوره افتاده واز راه (آنه) و(دورودی) ۶۰ کیلومتر از مرکز امرزه غور فاصله دارد و زرنی روی تپه ها افتاده واز شرق وجنوب غرب کوهها آنرا احاطه کرده به طرف شرق آن کوه پنج شاخ به طرف جنوب آن کوه غکه وبه طرف غرب کوه غچه گگ واقع است زرنی ونیلی ودرهء مزگان جنوبی ترین حاشیهء غور می‌باشد که بالای علاقه های کندالان وبالشتان وگلستان و زمینداور وگرمسیر مجاورت دارند.

نویسندهء فاضل بازهم به تعریف کوه ورنی طبقات ناصری که فوقاً ذکر شده اشاره کنان می نویسد که: "جم قلعهء موجود از مقر کجوران نمایندگی میکند. جم قلعه یکی از قلعه های نهایت حصین ومرتفع غور بوده ودر افق غربی زرنی روی اولین بوزهء کوه پنج شاخ بر زرنی وتمام داور ونواحی آن حاکمیت دارد و راجع به خزاین مدفونهء آن داستان ها نقل میکنند پس با آنچه که شرح یافت گمان میرود نام اصلی این کوه زرنی بوده ووزنی با موقعیت وکوه ها و خرابه ها وجم قلعه خود تمام شرایط طبقات ناصری را پر میکند." همچنان محترم نعیمی می نویسد که اگر نظری به جغرافیه غور بیاندازیم شهر وناحیه یی موجودهء زرنی را که هولدچ وفوریه مفصلاً از آن حرف میزنند، عیناً در همان موقعیت می یابیم که منهاج سراج ازموقعیت وزنی تعریف میکند مگر با وجود آن نمی توانیم حکم کنیم که زرنی عبارت از ورنی طبقات ناصری است.

به هر تقدیر این مسئله نیازمند تفحصات مزیدی است ومی توان امکاناتی را که در تحریف این دو نام بوجود آمده در صورتی که یکی باشند به نحو ذیل مختصر نمود:

۱ آنکه در قدیم وحال نام این ناحیه زرنی بوده و نسخ طبقات ناصری آنرا غلط قید کرده است.

۲ به مرور زمان انحراف درین نام رخداده است.

۳ در صورت عدم توحید این دو نام شاید ورنی یاوزنی نام دیگری وزرنی نام دیگری باشد که اول الذکر از صحنه خارج و فراموش گردیده ونام دومی برعکس تا ایندم زنده می‌باشد.

۷- تولک:

تولک یکی از شهر های قدیم غور وغرجستان بوده که امروز نیز منحیث دهکدهء کوچکی به همان نام قدیم خود یاد میگردد که به سمت جنوب غربی هرات در حصهء کوهستانی واقع می باشد وچنانچه از خلال اوراق تاریخ بر می آید در هنگام شکوه و جلال سلاطین وکشور کشایان غور این قلعه آباد بوده و مردان دانشمند و سرکردگان عیار پیشهء این ناحیه همیشه در رکاب سلاطین مذکور مصدر خدمات گردیده اند. مؤرخ شهیر وطن ما ابو سعید عبدالحی گردیزی در اثر مشهورش زین الاخبار که شاید آنرا در حدود سال ۴۴۰تالیف نموده است در ضمن شرح وقایع السدید ابو صالح منصور بن نوح از قلعه تولک نام می برد چنانچه نویسد:

" سرهنگی از ولایت هرات که اورا ابوعلی محمد بن العاس تولکی گفتندی عاصی شد وحصار تولک آبادان کرد وقومی بر وی گرد آمدند پس امیر ابوالحسن مر ابو جعفر زبادی را نامزد کرد تا به حرب تولک رفت واو را در حصار تولک بیافت... تا به زنهار آمد واو را به نیشاپور آورد وهمین ابو جعفر زبادی به غور شد و چند حصار از غور فتح کرد."

مؤرخ دیگری وطن ابوالفضل بیهقی هم ازین حصار نام برده است.

از مؤرخین شهیر وطن منهاج السراج بارها از حصار تولک وخدمات عیاران تولکی به سلاطین غور ذکر نموده است ، چنانچه در ذکر معز الدین وفتوحات هند ، آن سلطان غازی از قول معزالدین که یکی از معاریف تولک ودر جنگهای هند ملازم وهمرکاب سلطان بوده برخی از وقایع را حکایت میکند وباز در ذکر سلطان علاءالدین حسین می نویسد: که چون علاءالدین حسین به فیروز کوه رسید وبه تخت بنشست روی به فتوح دیگر نهاد ...واز خراسان قلعه تولک را که در حوالی جبال به نزدیک هرات است ، بگرفت ودر حصار تولک که اورا عمر سراج گفتندی وقتیکه جنگ به آخر رسید و قلعهء تولک را به صلح فتح میکرد این بیت بگفت:

بر اسپ نشستهء ورلک و فورلک　　　مقصود تو تولک است اینک تولک

به زبان اهل غور با لادوانیدن و نشیب دوانیدن اسپ را ورلک و فورلک گویند. از منسوبین تولک شخصیت های دیگری را نیز منهاج السراج در حصهء فتوحات سلطان معزالدین در هند نام می برد چنانچه می نویسد:

بعد سلطان غازی با لشکر به طرف قلعه سرهنده آمد وفتح کرد وبه ملک ضیاء الدین قاضی تولک محمدعبدالسلام نساوی داد وآن قاضی ضیاء الدین کاتب این ذکر را پسر عم جدی مادری بوده قاضی مجدالدین تولکی از لشکر هندوستان وغزنین به الیاس اویک هزار ودوویست مرد تولکی اختیار کرد و جمله را در خیل او فرمودودران قلعه نصب کرد .... مقصد از نقل سطور فوق محض این بود تا واضح گردد که تولک در عهد غوریان آباد ومعمور ونفوس زیادی در آن سر زمین مسکون بوده، چنانچه از نوشتجات محترم خلیلی در آثار هرات برمی آید تولک امروزی به سمت جنوب غربی شهر هرات به فاصلهء چهل کرور تخمیناً واقع است ودر پهلوی قلعهء که فعلاً مرکز حکومت در آنجاست پیشتر قلعهء بزرگی بوده که بنام تولک یاد میشده

وازین حیث تمام توابع وملحقات آنرا تولک می نامند. تولک در کوهستانات پر سنگی واقع است و بر دره ء های کوچک و بزرگ تقسیم می شود آبی که از کوهستانات خود تولک تشکیل می یابد تولک را آب میدهد.
رود آنرا رود کبکان خوانند آثار عتیق ونشان معمورات گذشته سوای همان قلعهء خراب در دیگر جاهای تولک کم به نظر می آید. در سمت غربی تولک غاری است که به نام غارگوش اشتهار دارد وبا وضع عجیبی ساخته شده ودر راه داخل شدن آنرا می گویند از چاهست... اهالی تولک اکثراً تایمنی وبرخی تیموری و زوری هم می‌باشد.

۸- خیسار:
نام خیسار در نوشتجات وآثار اکثر مؤرخین وجغرافیه نگاران برده شده است. یاقوت خیسار را بین غزنه وهرات تغر خوانده ومی‌نویسد که خیسار در تالیفات جغرافیه نویسان قرن دهم در بین راه هرات به غور به فاصلهء دو روزه راه از هرات ذکر می شود.
مؤرخ بزرگ وطن بیهقی چندین جای از خیسار در کتابش نام برده است چنانچه ضمن شرح لشکر کشی شهزاده مسعود از هرات به غور می نویسد: " ومنزل نخستین باشان بود ودیگر به خیسار" وباز در پایان این بحث به لشکر کشی سامانیان به دیار غور اشاره کنان می‌نگارد: وبسیار جهد کرد وشهامت نمود تا خیسار وتولک پیش نرفتند، اصطخری خیسار را به فاصلهء راه دو روزه از هرات ذکر میکند. منهاج السراج جوزجانی در طبقات ناصری جاییکه در بارهء پنج پاره کوه مشهور غور که آنرا راسیات جبال عالم می خواند می نویسد: وگویند که پنجم کوه فج خیسار است که طول و امتداد و رفعت او از حد وهم درک فهم وذهن بیرون است.
محترم گویا اعتمادی در رسالهء (ملوک کرت) در بارهء قلعهء خیسار از قول سیفی هروی معلومات خوبی نقل میکند چنانچه نویسد:
سیفی هروی در تاریخ خود از قلعه خیسار بدین صورت یاد کرده است: قلعه محروسهء خیسار که به حصانت و اعتدال هوای روح پرور وعذوبت آب خوشگوار و طیب خاک مشک آمیز وکثرت اشجار مثمره والوان فواکه وخضارت ریاحین معطره ونزاهت بساتین مثال او در شر ق وغرب کوش هیچ واصف وواقف نشنوده وشبیه اودر بر وبحر چشم هیچ سیاه و سیاح ندیده:

نی گوش دل شنیده بشبهش زهیچ کس　　　نی چشم عقل دیده نظیرش به هیچ جای

چنین شنیدم از ثقات هرات که چون چنگیز خان قلعه های جبال وحصار های امصار خراسان را فتح کرد چون کار به محاصرهء قلعهء خیسار رسید عزیمت آن کرد که از ابنای خود یکی را با سپاهی به ولایت غور فرستد تا قلعهء محروسهء خیسار را بگیرد رؤس سپاه او عرضه داشتند که در کتب پیشینیان چنین خواندایم واز پیران جهان دیده چنین شنوده که هیچ پادشاه و شهر یار و شهنشاه را بر قلعهء محروسهء خیسار دست تصرف نبوده الا ملوک اسلام غور را، چه آن قلعه در غایت محکمی و بلندیست قلل کوه های آهن نمای جوانب او بر بلندی تندی ایوان کیوان است وشرف قصر های او بر فرق فرقدان وسر سرطان وذخایر آن تا ظهور نفخ صور امکان سپری شدن نیست. هوای جان فرسای او از باد شمال عنبر بار خوشتر است ومیاه کوثر جاه او از چشمهء حیوان بهتر. لشکر به محاصرهء آن قلعه فرستادن و ولایت غور را خراب کردند از مصلحت بعید می‌نماید. چنگیز خان فرمود که نقاشان مانی دست که آن قلعه را دیده باشند وطول وعرض وبلندی وپستی او را مشاهده کرده حاضر گردانید، تا هیاکل اماکن وصور مواضع غور را با قلعهء محروسهء خیسار بر کاغذی بر کشند. چون نقش بندان ماهر و چهره کشان حاذق به نامهء قدرت و پرکار حکمت و اقلام بدایع و ارقام صنایع و رنگ آمیزی دل انگیز قلعهء خیسار را بر کاغذی منقش کرده، پیش چنگیز خان آوردند چنگیز خان یک

زمانی از سر تعجب و تفکر در آن صورت دلپذیر و نقش بینظیر نگه کرد و بر مداخل ومخارج و عقبات و هفبات جبال غور واقف گشت صعوبت مناهج وضیق طروق اطراف و اکناف یمین ویسار و اوج وحضیض قلعهء محروسه خیسار را بدید روی به امرای سپاه ومقربان درگاه کرد وگفت:

مثل اینجا واین مکان سیدید   کس ندیده است وکس نخواهد دید

محمد هوتک نیز در اثر مشهورش در ذکر فتوحات جهان پهلوان امیر کرور سوری غوری ازین قلعه نام می برد ومی نویسد: که قلاع غور و قصور بالشتان و خیسار ....همه را فتح کرد. مستر فوریه هنگام سیاحتش به بلاد غور در چند فرسنگی تیوره از خرابه ها و بقایای قلعهء خیسار که توصیف آنرا از قول سیفی هروی فوقا مشاهده کردیم در پیچ وخم های کوه ها دیدن کرده است که مطابق نوشتجات سیفی در حاصل خیزترین و زیباترین حصصی قرار داشته چنانچه مینگارد: شهر خیسار ازینجا فاصله زیاد ندارد ولیکن در آن جز ارگی کوچکی که از خشت پخته بنأ یافته و بالای تپهء خوردی قرار دارد چیزی دیگری باقی نمانده است اطراف تپه به اندازهء نشیب دارد که به مشکل میتوان روی آن بالارفت در سمت شمال مجرای آبی که فعلاً ویران شده موجود است که آب توسط آن از چلپ دالان به شهر انتقال می یافت وچند طاق آن هنوز پا برجاست... قرار قول مستر فوریه این قلعه به امر سلطان غیاث الدین ابو الفتح بنأ گردیده بود.

محترم کهزاد که هنگام سفر از قلعهء خیسار و خرابه های آن دیدن کرده در سفر نامهء خود چنین مینگارد: قلعهء خیسار که ادبای غور بنام (خونسار) و(قیصار) و عوام به اسم قلعهء دختر هم یاد میکنند. یکی از قلعه های نهایت حصین ومستحکم و بلند غور بوده وبلندی زیاد آنرا نسبتاً از خراب کاری های دست بشری محافظه کرده ویگانه قلعه ایست که تا امروز آنقدر از حصار داخلی وخارجی و بروج آن شواهدی باقی مانده، که شکل و استحکام و ابهت زمان آبادی آنرا به خوبی می‌توان تصور کرد. خیسار به فاصلهء ۳۳ کیلومتری پرچمن افتاده. فاصلهء آن از تیوره اگر از راه (دورودی) و آنه وراه یخن سفلی که ما حین مراجعت تعقیب نمودیم تخمین شود ۵۰ کیلومتر می شود. خیسار به صورت خط مستقیم بطرف جنوب غرب تیوره واقع است. در طبقات ناصری بصورت واضح از کدام قلعه به صفت واسم خیسار یاد نشده بلکه در جملهء پنج پاره کوه بلند و عالی یکی هم خیسار ویا(فج خیسار) بشمار آمده است. این کوه را امروز جهان قلعه گویند و یکی از زیباترین و قشنگترین و بلند ترین کوه های غور است، که از حوالی قریب زرنی تا کوتل (لخت) انبساط دارد و میان درهء مژگان وتولی وخیسار حایل می باشد و بقایای قلعه قدیم روی یکی از پوزه های بلند آن موجود است... اگر چه قلعه از پای کوه هم بلند معلوم میشود ولی ارتفاع آن بعد از طی مسافه های دامان کوه خوبتر محسوس می‌شود نزدیک به سخرهء که فراز آن بقایای قلعه موجود است حصهء عمودی سنگ می آید که بالاشدن بر آن مشکلتر است. ازین حصار بالاتر قسمتی است خاکی و باز صخرهء عمودی به ارتفاع تقریباً ۲۵ متر می‌آید. بالاشدن درین حصه هنوز هم مشکلتر است، روی این پوزه سنگ هایی که از دیوار های دو برج قلعه معروف بر پاست از گوشهء شمال غربی بالاشده از روی سنگ هایی که از دیوار های دو برج یکی از مدخل های قلعه جدا شده داخل محوطهء حصار شدیم یک مدخل در دیوار شمال قلعه گذاشته بودند دو طرف آن دو برج ضخیم آباد بوده که هنوز بقایای آن به ارتفاع ۶ متر ایستاده است میان این برج ها خالی است. بعداز عبور ازمیان دو برج مذکور بطرف غرب متوجه شدیم. اینجا صفحهء ضلع شرقی قلعه پیش رو می‌آید در وسط این دیوار بلند، کمانی مدوری بوده که حصهء از سمت جنوبی انحنای آن هنوز دیده می شود. دو برج نسبتاً باریک در دو طرف کمانی مدخل ساخته شده بود.

برج جنوبی آن هنوز به ارتفاع هشت متر موجود است. بعد ازین برج طرف جنوب گفته به عرض تقریباً چهار متر صفحهء هموار دیوار محوطهء اصل قلعه آباد است واز بلند ترین نقطهء موجودهء آن تا خاک های

باران آورده پای دیوار یک کمر بند بر جسته از پلستر دیده می شود ، در حصهء بین برج متصل مدخل واین کمربند دریچه ء کوچکی است. پلستر خاکی رنگ دیوار بر اصولی که تا حال در تمام قلعه ها وعمرانات حصص مختلف غور مشاهده نموده ام با خطوط افقی که فاصلهء آنها از هم ۲۰ سانتی متر میباشد تقسیم شده و فرورفتگی های مثلث نما که از زاویهء فوقانی آن نسبت به دو زاویهء دیگر کوچکتر است از تهء دیوار تا حصهء فوقانی آن لوز بزرگی تشکیل داده است. این پارچهء دیوار منتهی به برج بزرگتری میشود که در زاویهء جنوب شرقی قلعه هنوز پا برجاست. در بعضی شق خوردگی های دیوار، باران، پلستر گل زرد را از بین برده وسنگ کاری اصل دیوار کم و بیش ظاهر شده است، از مدخل دومی که در ضلع شرقی قلعه کشیده شده داخل شدیم، محوطهء مربعی پدیدار شد که هر ضلع آن ۹ متر طول دارد. در میان دیوار های محوطهء داخلی ودیوار های محوطهء خارجی فاصله ایست تقریباً به عرض ۴ متر. در دو ضلع جنوبی وشمالی سه سه اطاق کشیده شده ودر ضلع غربی که رخ آن بطرف افق وسیع وکشاده باز است نظر به وضعیت صخرهء که قلعه روی آن بنأ یافته بود، یک اطاق طولانی ودر هر زاویهء دو برج بنأ کرده بودند وهر برجی منفذی داشت. از ضلع دیوار محوطهء داخلی سه منفذ کوچک به دهلیز کشیده شده بود که متصل به اطاق غربی بود خارج از محوطه اصل قلعه مقابل جدار شرقی چهار دیوار مستطیل شکل دیده می شود که در ضلع غربی آن منفذی به شکل محراب باز است وبعضی از رفقای ما آنرا مسجد تعبیر کردند. قدری بالاتر در گوشهء شمال شرقی برج، مربع بزرگی آباد بوده که سنگ کاری و حصهء از پلستر کاری های دیوار های آن معلوم می شود. ازین بالاتر قطار بروج وحصار خارجی قلعه می آید که شش برج آن به ارتفاع عمومی تقریباً هفت متر هنوز باقی است واز گردنهء که قلعه روی آن واقع است در خمی بغل کوه خم شده رفته و باز دوری بطرف غرب زده است.

از خط این دیوار بیرون تر بقایای سه برج دیگر دیده می شود که پلان یکی آن شش ضلعی است رویهمرفته در قلعهء خیسار مخصوصاً در اصل خود قلعه سنگ پارچه های طبیعی زیاد استعمال شده و خشت خام و پخته دیده نمی شود. سنگها را با گل زرد بهم محکم کرده اند وپلستر کاری هم تماماً از گل زرد خود کوه است، خیلی محکم می باشد. حصار وبرجی خارجی تا یک اندازه سنگ کار ی شده وبالاتر خشت خام بکار رفته در قطار حصار دومی خارجی باز خشت خام با سنگ استعمال گردیده... چشم انداز این قلعه مانند بروج و حصار مستحکم آن حیرت بخش وترس انگیز است. (ده بالا) و (ده پایان) آبادی های موجود،خیسار کمی دورتر بنظرمی خورد نزدیک به پای کوه بر جستگی گنبد شکلی معلوم می شود و گویند که بقایای یکی از بروجی است که در اثر امر علاءالدین جهان سوز از مخلوط خاک غزنه وخون سادات غزنی آباد شده بوده... اینست آنچه بینندهء امروز از منفذ های نیمه ویرانه واز کنگره های حصار متروک خیسار می بیند این قلعه و موقعیت و سبک آبادی آن ذوق و سلیقه و احساسات و افکار وروحیات ملکان وسلاطین غور را در نظر مجسم می‌کند. کوه نشینان آزاد و راد مردان آزادی منش کوه پایه های غور که هیچگاه به اسارت تن در ندادند.

۹ – قلعهء سنگی و فخرآباد:

قلعهء سنگی که هم نزدیک قریهء خیسار واقع است و آنرا به جهتی قلعهء سنگی گویند که سراپا از سنگ بنأ یافته است خرابه های این قلعه هم تا حال مشهود می‌باشد. مستر فوریه در چند فرسنگی شمال شرق تیوره خرابهء سه قلعهء تاریخی را مشاهده نموده بود که عبارت اند از: قلعهء خیسار، قلعهء سنگی و فخر آباد. و چنانچه گفته آمدیم خیسار به امر غیاث الدین ابوالفتح وقلعهء سنگی به امر شاه سلطان حسین غازی و فخر آباد چنانچه از نامش برمی آید به امر امیر فخرالدین آباد شده است.

فوریه می‌نویسد که قلعهء سنگی با قلعهء خیسار نزدیک افتاده وآنرا از لحاظ سنگی گویند که از سنگ اعمار گردیده است این قلعه نیز دارای برجهای بلند می باشد احاطهء آن از سنگهای بزرگ ودرشتی صورت گرفته که بدون استعمال سمنت روی یکدیگر قرار داده شده اند و خیلی مستحکم می باشد زیرا درمقابل حوادث زمان پایداری نموده از بین نرفته است قسمت های این خرابه ها با نباتات پوشانده شده و فاقد مسکونین بوده بجز حیوانات وحشی انسان درآنجا دیده نمی شود. از ساختمان این قلعه چنان معلوم می شود که زمانی توسط دو مجرای آب که از نوع مجرای آب قلعه خیسار است به آن آب رسانیده می شد و آب در یک تانک (حوض) بزرگی که در مرکز قلعه وجود داشت ذخیره می‌گردید، قرار معلومات فریه در اطراف این قلعه ستون های در گذشته وجود داشته که این آثار باقیه نشان میداد که قبلاً بواسطه ایوان محاط شده بود در قسمت شمال شرقی سرکی به نظر می‌خورد که روی آن پارچه های سنگ بصورت مضبوط فرش شده است و گفته می شود که این سرک همچنان تا غزنی ادامه داشت. چنین سرک در آسیای مرکزی چیزیست غیر معمول که در قلعهء سنگی به مشاهده رسید. مستر فوریه می نویسد که یارمحمدخان از وجود این خرابه ها وحشت داشت که مبادا خرابه های مذکور مورد استفاده و پناه گاه باغیان قرار گیرد لذا به سردار امر کرده بود که آنرا با خاک یکسان کرده منهدم سازد.

از شرح که فوریه در بارهء قلعهء سنگی می نویسد چنان بر می آید که این قلعه هم مانند قلعهء خیسار ازجملهء قلاع برجسته ومستحکم غوریا ن بشمار میرفت که آثار باقیه و ویرانه های آن ازهنگام عمران آن حکایت می نمود.

فخرآباد:

فوریه می نویسد که فخر آباد به فاصلهء دوساعته راه بطرف جنوب وقوع دارد وباشندگان آن مغل اند که حالا جز یک قریهء بزرگ بیش نمی باشد و درآنجا نیز خرابه های زیادی وجود دارد وگفته می شود که سکه های بسیار طلا و نقره در طول ایام از آنجا بدست آمده است.

۱۰- بشلنگ:

قلعهء بشلنگ یا فشلنگ از قلاع جنگی و مستحکم غور بوده که در حصص کوهستانات شمال زمینداور یعنی در وادیهای جنوب غور وقوع داشته است. قرار برهان قاطع کلمه بشلنگ به ضم اول وفتح لام قلعهء را گویند که بر قُلهء کوهی واقع شده باشد. اما اصطخری (پ) آنرا به (ب) عربی تبدیل کرده ودر عوض ضمه کسره داده است. سلطان محمود شهنشاه کبیر غزنه در سنهء ۴۰۱هجری شخصاً به نفس خویش آنجا رفت و با غوری ها در کوه بشلنگ حرب سخت کرد و بسیاری از مسلمین کشته شدند چنانچه فرخی سیستانی این محاربهء سلطان را چنین توصیف میکند:

آنکه بر کند به یک حمله در قلعهء طاق	**آنکه بکشاد به یک تیر در ارگ زرنگ**
آنکه زیر سم اسپان سپیه خورد به سود	**به زمانی درو دیوار حصار پشلنگ**

ولی ابن اثیر و حتی دکتور ناظم، صاحب کتاب سلطان محمود درین جنگ از حصا ر پشلنگ که تاریخ سیتان و شعر فرخی شاهد آنست نامی نبرده و به عوض آن از قلعهء آهنگران که آنهم بذات خود از قلاع معروف غور بشمار میرفت ذکر می نمایند.

۱۱- خوابین:

ایالتی بوده در قسمت جنوب غورکه سلطانمحمودکبیر در حدود ۴۰۵هجری از راه بست و زمینداور بدانجا لشکرکشیدو چندین قلاع مستحکم آنرا فتح کرد و موقعیت آنرا در بین سرحدات شمالی کوهستانات زمینداور و حصهء جنوبی غورقرار میدهند بیهقی میگوید: خوابین ناحیتست ازغور پیوسته به زمینداور وآنجا کافران پلیدتر وقوی تر بودند ومضایق بسیار وحصارهای قوی داشتند. در زمان سلطان محمود ولشکر کشی های او حکومت این ناحیه متعلق به ابوالحسن خلف بودکه در لشکرکشی های شهزاده مسعود برغور سنهء ۴۱۱هجری شرکت داشت.

۱۲- حصارسیفرود:

از محکمترین حصارکوهستان غور بوده که بنای آنرا سلطان بهاءالدین محمد سام بن عز الدین حسین نهاده واز مقابله های سختی که در زمان حملهء چنگیز خانی درین قلعه به وقوع پیوسته شهرت و اهمیت آن دو بالا شده است. صاحب طبقات ناصری یکی از جنگهای این قلعه را در مقابل عساکر مغل چنین ذکر می‌کند: چون سلطانمحمد خوارزم شاه از طرف بلخ بطرف مازندران رفت فرمان داد تا ملک قطب الدین آن قلعه را عمارت کرد و فرصت اندک بود و بر بالای قلعه یک حوض بیش عمارت نتوانست، بعد از آن فرمان بدوماه لشکر مغل در آمد وبیش مجال عمارت نماند ودرآن حوض به قدر چهل روز آب به جهت اهل قلعه جمع کرد، لشکرگاه مغل به اطراف غور درتاخت و جمله مواشی غور از همه اجناس بدست کفار افتاد واهل غور ازدرمی چهار دانگ شهادت یافت، ملک قطب الدین بالشکر خود در آن قلعه پناه جست.

(منکوته نوین) و(فراچه نوین) و (البر نوین) را با لشکر انبوه به پای آن قلعه آمدند وچون ایشان را معلوم شد که اهل قلعه را آب اندک است در پای سیفرود لشکرگاه نصب گردانیدندو جنگ در آغازیدند ومدت ۵۰ روز بر آن قلعه جنگ های سخت کردند. قلعهء سیفرود بالاخره ازین محاصره خلاص گردید و مجدداً بسال ۶۱۷ هجری سپاه مغل بر آن حملهء وحشیانه آورده ومحو وفنایش ساخته.

۱۳- خلج:

خلج یکی از بلاد کوهستانی ومحکم غور است که در تاریخ افتخارات کشورما مقام ارجمندی را دارا می باشد. موقعیت آن قراریکه نامه نگاران عربی مینگارند، باید در جنوب ویا جنوب غرب مرکز کوهستانات غور بوده باشد. این شهر تاریخی از بس شهرت فوق العاده داشته تا کنون به آن نام مشهور است وهنوز هم درست بجانب غرب غور کوه ووادی ئی بنام کوه پیر خلج اشتهار دارد. خلج از آن نقاط کشور است که تا ابد اسم آن از صفحات تاریخ محو نخواهد شد، زیرا سلالهء معروفی خلجی های افغان در هند از مردمان با شهامت وغیورهمین نقطهء کوچک بوده اند. محترم کهزاد در مقالهء مختصری راجع به خلج می‌نویسد: در هند یک خانوادهء دیگر افغان بعد از موالی به سلطنت رسید واز سال ۶۸۷ تا سال ۷۲۱ پنج تن از ایشان بر تخت دهلی نشسته اند که به سلسلهء دودمان خلجی معروف اند و موئسس آن ملک جلال الدین فیروزشاه خلجی است. بعضی از مؤرخین از خارج قلم برداشته ودر اطراف تاریخ ملی ما نگارشاتی به عمل آورده اند و بدون تأمل محض به ملاحظهء اینکه یکی از طوایف ترکی ماوراء النهر به اسم خلجی یادشده سلاطین خلجی افغانستان را خلجی دودمان ترکی خوانده اند بعضی مؤرخین خود ما هم در تحقیقات خود راه افراط پیموده و از دلسوزی زیاد از خلجی غلجی ساخته اند که معرف کتلهء معروف غلزائی است حال آنکه حقیقت به گمان من غیر ازین هردو است چه خلجی ها باشنده خلج اند و خلج از نقاط آبادان ومعروفی

افغانستان مرکزی است که به صورت دقیقتر میتوان آنرا به اصطلاح امروز در غور وقرار تعبیرات جغرافیون عرب در جمله، تخوم زمینداور قرار داد و اصطخری زمانیکه از بلاد داور صحبت می‌کند موقع غور وبغنین وخلج وپشلنک را اسم می برد پس خلج یکی از شهرهای آبادان ومانند بغنین وپشلنگ از قلعه های مستحکم غور بوده، خلاصه طوریکه از غور مردمانی بر خاسته در دهلی بنام سلاطین غوری ویا موالی غور سلطنت کرده اند از خلج هم کشور کشایانی سربلند کرده و به تعقیب وطنداران سلف خود در هند حکمرانی نموده اند.

۱۴ - روزگان:

وادی روزگان که سلاسل جبال بلند آنرا احاطه کرده در زمستان سرد و برفگیر ودر تابستان هوای آن نسبتاً گرم است. روزگان دره های پوره سرد سیری دارد که با جرستان (وجیرستان تاریخی) منتهی می‌گردد وجیرستان از مناطق سرد سیر (هرودعرب) بشمار می آید.

به دوران سلطنت غزنویان و غوریان وجیرستان شهرتی بسزا داشت و مرکز ثقل اداره، روزگان بدان سوی بود. منهاج السراج در مورد متعدد این منطقه تاریخی را ذکر می‌کند ولی روزگان که مرزایان اورزگان نویسند، نیز شهرتی داشت وطوریکه مورخ مذکور اشاره می‌کند در حیات سلطان غیاث الدین بست و وجیر وگرمسیر ودرمشان و روزگان وغزنین از اقطاع ملک الحساجی علاءالدین محمد بن ابی علی بوده است.

وجیر همین اجرستان موجوده است که متعلق است به حکومت کلان روزگان. قندهار و گرمسیر همان جروم عرب است که البلاذری در فتوحات مسلمانان ذکر کرده اما درمشان تا کنون به همین نام موجود و مربوط است به زمینداور وروزگان ازهمه مشهورتر و مرکز حکومت کلان است ودر آن منطقه در بسا از جاها آثار قلاع وعمرانات قدیمه پدیدار است.

۱۵-گزیو:

مردم آنرا گیزو بکسر اول وفتحه، ما قبل آخر خوانند ودفتریان گزاب نویسند و مؤرخان آنرا گزیو ضبط کرده اند این منطقه، کوهستانی بطرف شمال غربی روزگان واقع است ودر بین آن دریا هیرمند می‌گذرد ودارای دره های صعب المرور و جنگلهای وسیع ارچه، چنار و غیره درختان کوهی است... شهر کهنه، گزیو که در بین مؤرخان مشهور است و وقتی مطاف منهاج السراج جوزجانی بوده نیز در وادی بین این کوهسار واقع بود وتا کنون آثار باقیه آن نمایان است. گزیو در بین آل شنسب شهرت داشت و به سال ۶۱۸ مقر حکم داری ملکزاده ناصر الدین ابوبکر یکی از شهزادگان غور بود و منهاج السراج مؤلف طبقات ناصری را همدرین سال گذری به گزیو افتاده بود و خدمت ملک موصوف را دریافته.

۱۶-تمزان:

به طرف غرب گزیو در سلسله جبال جنوبی غو رافتاده واز مناطق خوش آب وهوای کوهستانی است دره های شاداب و سر سبزی دارد واین ناحیت را اندر زمان قدیم نیز شهرتی بوده است.

مؤلف نا معلوم حدودالعالم بسال ۳۷۳هجری این ناحیت را تمازان ضبط کرده و گوید که مهتر آنجا را تمازان قزنده خوانند وازین بر می آید که پیش از نهضت غوریان نیز این مناطق شهرتی داشت واز ناحیت خراسان بشمار می آمد واکنون مردم آنرا به فتحات ثلاثه می خوانند.

۱۷- تمران:

بکسر اول وسکون دوم ناحیتی است معروف که بطرف غرب گزیو و تمزان افتاده... تمران و کجران متصل یک دیگرند وپوره در ناحیت جنوبی غور واقع اند، تمران نیز پیش از سلطنت غزنویان و غوریان شهرت

داشت و مولف حدود العالم آنرا از ناحیت های خراسان می شمارد وگوید که تمران وتمازان دو ناحیتی است به حدود رباط کروان نزدیک، اندر کوه ها و مهتر ایشان را تمران قزنده و تمازان قزنده خوانند.

منهاج السراج ناحیت تمران را در ردیف گزیو می نویسد. جای دیگر گوید که یکی از پنج باره کوه بزرگ غور که (اشک یادرشک یا ورشک) نام دارد در تمران واقع است که عظمت و رفعت آن زیادت از همه بلاد غور است. وبلاد تمران در شعاب و اطراف آن کوه است.

از ملاحظهء وضعیت کنونی تمران نیز بر می آید که درین ناحیت وسیع کوهستانی بلاد وشهرهای موجود بود زیرا درموقع متعدد آن ناحیت آثار و علایم قلاع کهنه دیده می شود. تمرانیان بدوران سلطنت غوریان شهرتی بسزا داشتند واز بین آنها رجال بزرگ لشکری و اداری بر آمد که بزرگترین مردان دربار سلطان غیاث الدین محمد سام بودند مانند ملک قطب الدین یوسف تمرانی ، ملک سیف الدین مسعود تمران، ملک تاج الدین تمرانی، ملک تاصر الدین تمرانی، ملک موالدین مسعود تمرانی و غیره هم.

به قول منهاج السراج دختر ملک تاج الدین تمرانی مادر سلطان بهاءالدین سام وملک شمس الدین محمد از سلاطین آل شنسب غور بود که ملکه معزیه نام داشت واین ملکه بعد از شهادت شوهر خویش سلطان غیاث الدین محمود مصدر کارنامه های بر جسته گشت ودر عصر آل کرت نیز تمرانیان مشهور بودند که از آنجمله حسن بزرگ تمرانی از رجال نامدار آن عصر است.

به عقیدهء محترم عتیق الله پژواک تمران خطهء بود که بیشتر مردم بنام تمرانی در آن ساکن بودند و اکنون آنها را تیموری گویند که شاید اصلاً تمرانی باشد ، تیموری های موجوده در حصصی تولک و فرسی غور و حوالی غربی مملکت به جنوب هرات سکنی دارند.

۱۸- والشتان یا بالشتان:

مردم، بالشتان گویند و اکنون شهرت زیاد ندارد و از مناطق جنوبی غور است که بعد از تیری و دهراوت دربین کهسار نشیب جنوبی غور افتاده و از ناحیتهای است که مقارن ظهور اسلام نیز وجود داشت مهمترین کتابی که وجود قدیم این ناحیت را به ما نشان میدهد تاریخ سوری محمد بن علی البستی است و بدو واسطه روایت ذیل از آن کتاب به ما رسیده که پسر امیر پولاد سوری درحدود ۱۳۹هجری تمام قلاع غور را که ازآن جمله بالشتان است گرفت. این روایت را صاحب کتاب لرغونی پشتانه (یعنی افغانان باستانی) که در حدود ۷۵۰هجری زندگی داشت از تاریخ سوری نقل کرد وبه ذریعهء پته خزانه به ما رسید وهمین نویسندهء لرغونی پشتانه تاریخ سوری را در بالشتان دیده بود وازین برمی آید که تا حدود اواسط قرن هشتم هم بالشتان معمور ومشهور بود. در کتب تاریخی بالشتان کنونی را والشتان ضبط کرده اند که ابدال (و) به (ب) همواره در اسمای اماکن مطرد است مانند زاول وزابل، کاول و کابل وغیره.

در دورهء غزنویان نیز از بالشتان = والشتان نامی می شنویم. بیهقی در ردیف بلاد غور گوروالشت را می آورد و همین گوروالشت است که در طبقات ناصری نیز دیده میشود ودر یکی از نسخ قلمی آن که در پترسبرگ بود غوروالشت نوشته شده و طوریکه از ضبط بیهقی برمی آید بین تکیناباد و مندیش غور واقع بود که در موقع کنونی بالشتان عیناً همین غور والشت است.

در تاریخ سیستان هم در ردیف زمینداور و بست والشتان مذکور گردیده که بلاشبهت همین بالشتان است و ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق نیز والشتان را ناحیهء از بست می پندارد که مرکز آن دیهی بود سیوار نام واین همه اسناد تاریخی دلالت دارد بر اینکه والشتان= بالشتان از بلاد معروف غور بود. منهاج السراج هم والشتان را از غور شمرده وبه سفلی و علیا تقسیم می کند وگوید: که اهالی آنجا در عهد امیر سوری مسلمان نبودند ، اما باید این نام را با والس = والشتان= والستان که بیهقی در ردیف مکران

و قصدار و طوران ضبط کرده و مقدسی بالش آورده و حدود العالم والس نوشته و البیرونی در قانون مسعودی والصیدله بالش و والشتان و الیعقوبی نیز هم چنین ضبط کرده مورد اشتباه نشود زیرا والشتان = والس = بالش در بلوچستان و سند موجوده واقع بود. که اکنون از سیو تا سیون سند در آن شامل است والبیرونی هم در قانون مسعودی سیوای ومستنگ را که اکنون در بلوچستان داخل اند و سیوان کنونی است از بلاد والشتان می‌نویسد.

۱۹-کجوران:

از ناحیت های جنوبی غور است که بعد از تمران بطرف غرب آن منطقه افتاده و رود ساخر آنرا سیراب می‌سازد وکوهستانیست سرد سیر وشاداب ... کجوران را امروز کجران گویند به فتح اول وسکون دوم و ساکنان آنرا کجرانی خوانند. البیرونی دانشمند معروف دوره‌ء غزنویان نیز آنرا بصورت کجران ضبط کرده وگوید: کجران للغور بین جبالهم، زکی ولیدی توغان یکی از دانشمندان تورک در حاشیت قانون البیرونی می نویسد که در مراجع و منابع دیگر جغرافی این نام را نیافتم.

از منابع مهم تاریخی که کجوران را در آن می‌یابیم طبقات ناصری منهاج السراج است و بعد از آن هم پته خزانه از آن ناحیت تاریخی ذکری دارد که من درینجا از هر دو منبعی که مستند و موثق است راجع به کجوران معلومات ذیل را بر میدارم:

منهاج السراج گوید: که از جمله کوه های بزرگ غور کوه چهارم ورنی (زرنی) است که بلاد داور ووالشت و قصر کجوران در اطراف و شعاب اوست. ازین تصریح منهاج السراج بر می آید که کجوران به دوران سلطنت غزنویان دارای قصر معروف بود که در جای دیگر بنای این قصر را از جمله قلاع اربعه‌ء غور به سلطان بهاءالدین سام بن حسین غوری منسوب میدارد که بعد از **۵۴۴**هجری به امر سلطان موصوف عمارت پزیرفته بود واین ناحیت با استیه که به قول یاقوت از اشهر بلاد غوربود. در عصر سلطنت سلطان غیاث الدین حوالت برادرش ملک شهاب الدین شده بود ودرمناطق حکمداری آن ملک داخل بود. کجران در ادبیات پشتو نیز شهرتی دارد و مدتها مطاف ادبای قدیم این زبان بود چنانچه یکی از مشاهیر ادبی کجران شیخ تیمن کاکر است که به قول بستان الاولیا تألیف شیخ بستان بریڅ **۹۵۶**هجری شخص عابد و زاهد بود این شاعر عابد از غور و ژوب به کجران شد ودرآنجا سکونت اختیار کرد، وی معاصر سلطان علاءالدین حسین سام غوری بود(**۵۵۴-۵۵۰**هجری).

یکی از موءرخین وموءلفان پشتو دوست محمد کاکر که کتاب غرغشت نامه رانوشته است بسال **۹۱۲**هجری به کجران رفت ودرآنجا دیوان زرغون خان نورزی (متوفی **۹۲۱** هجری) را دریافت وازین روایت پدید می آید که کجران همواره مسیر ومطاف ادبا و اهل دل بوده است.

۲۰-قره باغ:

قره باغ غور هم قرار معلومات مستر فوریه یکی از پایتخت های سابق غور بوده است. مشارالیه در سفر نامهء خود می‌نویسد که شهزاده سعادت ملوک که حکمران منطقهء شهرک بود، بمن گفت که شهر قره باغ که آنطرفتر وقوع دارد شهر قدیم بود وبا خرابه های زیادی محاط گردیده و فعلاً هم باشندگان زیادی دارد وچنان سکه های طلا و نقره در آنجا بدست آمده است که سکهء به آن بزرگی در زمانهء ما کمتر دیده می شود زیرا بنا بربیانات او قطر آن قریب سه ونیم انچ تخمین شده است، شهزادهء مذکور یکی از آن سکه ها را به میجرتاد نشان داده بود ومیجر مذکور گفته بود، که بالای آن سکه ها صورت اسکندر کبیر نقش شده است.

وجود خرابه ها در مرکز حاصل خیز مملکت نشان میدهد که قره باغ همانا شهر نساء بوده وامروز بنابر برک و کرک خود مشهور می باشد.

بارتولد در جغرافیای تاریخی خود از قره باغ نامی برده بر اقوال فوریه که فوقاً نگارش یافت استناد میورزد اما چیزی بدان نمی افزاید.

۲۱-دولتیار وچغچران:

دولتیار شرقی‌ترین آبادی مربوط ولایت غور است ومیتوان آنرا دروازهء غربی حصار کهستانی هزاره جات خواند، رباط دولتیار از "پنجو" مرکز دهزنگی **۱۵۳** کیلومتر و "ماهی" بر**۱۵۸** کیلومتر فاصله دارد. اهالی آن تایمنی ودر حدود **۲۰۰** خانوار می‌باشند. دولتیار ازنقطهء نظر اداری مربوط به حکومت درجه سوم چغچران است که مرکز آن کاسی نامدارد.

چغچران از طرف شمال محدود است به (بند سیاه توپ)، در دامنه های جنوب کوه مذکور چارصده ودردامنه های شمالی آن ماغ علاقهء مهمند افتاده است بطرف جنوب چغچران بند بایان واقع است.(یک منارهء بسیار بلند و باشکوهی در موضع بیدان به کنارهء شمالی دریا باهیبت عجیبی بر پاست. این مناره به حصهء اندرونی خود هم راه داشته وازآن راه تماشائی‌ها به نقطهء آخرین آن برای تماشا میروند روی منار با الوان مختلف رنگ داده شده و در آن بعضی از آیات کریمه واحادیث شریفه نوشته شده است) بند بایان دامنه بند واخان است که افق جنوبی را محدو د ساخته است، بعضی ها آنرا فیروزکوه یا فیروزه کوه هم می‌نامند، بطرف شرق چغچران دولتیار و به جانب غرب آن شهرک واقع است وشمال غرب آن آقا گنبد- الله یار وکورج وقادس واقع می باشد.

اهالی چغچران عموما فیروز کوهی می‌باشند، بعضی‌ها تصورکرده اند که جد آنها فیروز نام داشته ولی چنین نیست، بلکه شاخهء از باشندگان اصیل و اصلی غوراند. خود شان خود را احفاد ملکان غور دانسته و سلالهء نسب خود را به غلجی ها پیوست می‌کنند.

فیروزکوهی اسمی است نسبتی از روی شهر(فیروزکوه) مرکز سلاله های غوری یا از روی نام کوه (فیروزکوه) بمیان آمده.

بیلو در کتاب (تجسس در باب نژادهای افغانستان) تعداد ایشان را در حدود بیست هزار خانه نوشته وآنها را بدو حصهء بزرگ تقسیم میکند یکی (درازی) یا(دروزی) ودیگری (محمودی) ومی‌گوید که دروزی شاخهء مهمی آنست که تقریبا ۱۲ هزار خانه می باشد خود مردم فیروزکوهی خود را به دسته های ذیل تقسیم می‌کنند: سلطان یار _ الله یار و خدایار اولاد یک پدر و شاخهء یک قبیله اند. زای رضا، زای حسین، زای حاکم، دسته اخیرالذکر خود را اچکزائی میدانند، یارفولاد شیخ ادهم مرکز عمده رهایش فیروز کوهی های چغچران است.

تایمنی‌ها بیش از ۲۰۰ خانه در نقطهء اخیر الذکر نمی باشند ومرکز ثقل رهایش آنها جنوب غرب غور است وجمعیت تیوره مرکز حکومت کلان غور عموماً از ایشان تشکیل شده است.

فیروز کوهی‌ها و تایمنی‌ها باشندگان اصیل کوهسار غور اند و بلا شبهه در دورهء جلال وعظمت (فیروزکوه) به حاشیهء اطراف چغچران ودولتیار وبعضی نقاط دیگر هم پراگنده و متمرکز شده اند و قراریکه خود شان اظهار میکنند به کتلهء غلجی پشتانه مربوط می‌باشند هرودت پدر مؤرخین تیمنی های ما را به اسم تهامنی یاد کرده یک دفعه ایشان را بین زرنجی ها (اهالی زرنج حوزه ء وهیرمند) ویوتی ها قرار میدهد و دفعه دیگر با زرنجی ها، پارتی ها، هیرکانی ها وخوارزمی ها یکجا نام می‌برد. از مؤلفین قدیم استفن که او هم در حقیقت گفته های هرودت را تکرار میکند از آنها یادآوری میکند: تهامنی متذکرهء هرودت با مختصر

تحریفی تا امروز به صورت تیمنی باقی مانده و به شرحی که نوشته شد عدهء مختصری از ایشان در دولتیار و عدهء کثیری در کوه پایه های غور زندگی دارند.

فیروزکوهی قراریکه گفته شد اسمیست نسبی و وضعی ونسبتاً جدید شاید (اوتی های) متذکرهء هرودت ایشان باشند. تیمنی ها را به دو شاخهء بزرگ تقسیم میکنند که یکی قبچاق ودیگری را درزائی گویند و احتمال دارد، عبارت از همان درازی یا دروزی باشد که بیلو آنرا یکی از دو شاخهء فیروزکوهی خوانده. به هر حال این شاخه خواه جزئی از فیروزکوهی خواه قسمتی از تیمنی باشد. هرودت از آنها بنام دروسوئی یاد کرده و شهر معروف آنها را تیباره خوانده واین شهر همان تیوره ویا تیواره مرکز غور است که بعداً از آن ذکر خواهد شد.

۲۲-کاسی:

چنانچه قبلاً اشاره شد مرکز چغچران است و از دولتیار ۶۷کیلومتر فاصله دارد. کاسی و قشلاق های مربوطهء آن اصلاً در شمال مجرای هریرود واقع است، ولی مرکز حکومت چغچران با محوطهء بزرگ مربع آن در دهن (کندیوال) تقریباً به ۳۰۰متری سواحل جنوب رود خانه آباد شده است بطرف شرق کاسی (قطس) بطرف غرب آن (سونک) و(الند) بطرف شمال آن غلمین وبه جنوب آن هریرود جریان دارد. از مربوطات آن یکی شیلهء (کندیوال) است که از وادی کاسی به دامنه و داخل رشته (بند بایان) پیش رفته است و (اخته خانه) یکی از دهکده های مهم آنست. روی همرفته درهء کاسی را به سه حصه سفلی و وسطی و علیا تقسیم میکنند. تقریباً ۳۰۰ خانه درآن آباد است و باشندگان آن فیروزکوهی و از شاخه های خدایار وشیخ و ادهم می باشند.

۲۳- غرجستان:

غرجستان همانند غور یکی از آشیانه های سنگی کشور ماست که داخل شدن در آن از اشکال خالی نیست و در اسمای غور وغرجستان کلمات (غر) و (غرج) هردو به معنی کوه است و این خود نشان میدهد که سلاسل جبال در تشکیل اراضی این دو جا چقدر دخیل است. غرجستان وغور دختران کوه و خواهران همدیگرند و هردورولی تقریباً شبیه بهم در تاریخ افغانستان بازی کرده اند. این دو علاقه دشوار گذار مامن آزادی و کا(شارغرجستان) و (غورشاه) نون حریت و استقلال بوده ودر مواقع بسیار مشکل تاریخ امرای محلی این دو جا به عناوین پرچم آزادی را فراز قله های بلند جبال نگهداشته و تهاجم بیگانه گان را با ضربات سخت جواب گفته اند.

غرجستان یکی از قطعاتی است که مانند غور معلومات ما در اطراف آن خیلی محدود میباشد. غرجستان از طرف شمال محدود است به بند سیاه توپ و بند سر درخت تا بالا مرغاب بطرف جنوب آن گنبد افتاده شرق آنرا رود مرغاب محدود ساخته وبطرف غرب آن (دهن کوچه) مربوط (تاوس) حکومت درجه سوم قلعهء نو واقع است. غرجستان از دره های ذیل تشکیل شده:

۱-درهء قباق

۲-درهء لغرا، آب این دودره به اشپار یکجا شده وبه رودخانهء مرغاب میریزند.

۳-درهء سر تور، که آب آن بادهانه (ده تور) به رودخانه مرغاب یکجا میشود.

۴-درهء کودیان آب آن با آب جوند ملحق شده مجموع آن در نقطهء موسوم به چارچاق به رود خانهء مرغاب میریزد.

۵- درهء یولن تاغ، آب آن بدهن کوی به رود خانه مرغاب یکجا میشود.

صده ، چارصده و نوصده:

اهالی غرجستان صده درهء میوه دار را گویند واز چهار آن:

۱- صدهء مرغاب

۲- صدهء ملمبخ وگنداغ

۳- صدهء فلاخرو

۴- صدهء خفک می باشد که علاقهء بنام چارصده تشکیل و معروف گردیده و علاقه ایست گرم سیر و اشجار میوه دار زیاد دارد.

پنج صدهء دیگر عبارت است از فیاق، سرتور ، کوریان ، جوند ولغرا ویولن تاغ و عبارت است از درهء های پنج جاییکه از مجموع آن غرجستان تشکیل گردیده است. نا گفته نماند که غرجستان تاریخی مجموع چارصده وپنج صده هردو را در بر گرفته واز نوصده تشکیل شده ولی امروز چارصدهء آن بنام یک علاقهء مهم شهرت دارد. اهالی غرجستان تاجک و فیروزکوهی می باشند.

۲۴- تیوره:

معمولاً اهالی محلی امروزی کلمهء غور را در مورد تیوره استعمال میکنند اما همه میدانند که غور از خود مفهوم جغرافیایی وتاریخی و اداری جداگانه داشته. تیوره مرکز حکومت کلان غور به ۱۲۸کیلومتری گذر پام بین نقطهء انشعاب سرک غور وهرات وبه ۱۸۵کیلومتری کاسی مرکز چغچران واقع است، تیوره در قسمت وسطی درهء افتاده که آنرا درهء یخن گویند واز شمال شرق به جنوب غرب ممتد است، تیوره محوطه کوهستانی است و زمین آن سراسر تپه زار است.پیشتر گفتیم که تیوره در حصهء وسطی درهء یخن واقع است از گوشهء جنوب شرقی درهء دیگری دراینجا باز می‌شود موسوم به خواجه غار، آب های خواجه غار و یخن یک کیلومتر پایا ن تر از مقر حکومتی باهم یکجا می‌شوند در مثلثی که میان سواحل راست وچپ رود خانه خواجه غار وحصهء علیا و سفلی رود خانهء یخن واقع است تپه هایی افتاده این تپه ها به رشتهء کوهای پنج شاخ در افق جنوبی وبه کوه سفید در افق شرقی متکی می باشد چون این تپه ها از ته درهء خواجه غار و یخن بلندتر و از تهدید سیلاب ها در امان بود آبادی های قدیمه روی آنها و متصل به کوه های عقب آن آباد بود.

دو رشته کوه بلند در شمال وجنوب تیوره واقع است که عبارت اند از کوه تنگی چهک وکوه پنج شاخ. تنگی چهک کوه مذکور را شق کرده ودرهء تنگی تشکیل داده که آنرا درهء سور یا سوری گویند وبه پای قلهء بلند چهل ابدال منتهی میشود، گردنهء کوهی که میان پنج شاخ وکوه تنگی چهک افق مشرقی تیوره را گرفته آنرا کوه سفید خوانند و از آخر درهء خواجه غار تا کویان منبسط است.

چهل ابدال:

یکی از بلندترین قله کوهسار غور است که به شمال تیوره عقب جدار شمالی درهء یخن فراز دره و علاقهء سوری مانند مخروط گلابی در هوا بلند رفته این قله را جنرال فوریه تقریباً صد سال قبل دیده وبه نام چلپ دالان یکی از بلندترین قله های روی زمین یاد نموده است ...؟.

هولدج در کتاب خود موسوم به دروازه های هند این قله را به تلفظ صحیح آن چهل ابدال یاد می‌کند و می‌گوید که راه مرتفع وخوبی بطرف خواجهء چشت رفته و این راه بعد از تپه های میان زرنی و تیوره در زیر سایهء کوهء قابل ملاحظه عبور می کند موسوم به چلپ دالان یا چهل ابدالان که روایات و اسرار زیاد اطراف آنرا

فرا گرفته ارتفاع این قله همان طوریکه هولدج نوشته از ۱۲۷۰۰ فت یعنی از ۴۰۰۰ متر تجاوز نمی‌کند، در قلهٔ این کوه زیارتی است وتمام کوه وقلهٔ آن بواسطهٔ همین زیارت به چهل ابدال شهرت یافته است.

چهل ابدال و چهل ملنگ در تسمیه بعضی از کوه های غور مدخلیت دارند، چنانچه در حصهٔ سفلی درهٔ یخن بالای تیغهٔ کوهی که میان درهٔ یخن و وادی آنه افتاده کوهیست موسوم به کوه مزار ویکی از قله های آنرا چهل ملنگ گویند وآنجا هم زیارت می‌باشد. مقر حکومت کلان غور در تیوره قلعهٔ بسیار بزرگ مستطیل شکلی است که از عمران آن هم دوصد سال می گذرد. تپهٔ که این قلعه روی آن آباد شده از نقطهٔ نظر وسعت وموقعیت بهترین نقطهٔ تیوره است و قراریکه اهالی می‌گویند، پیش از تعمیر قلعهٔ بزرگ بقایای آبادیهای زیاد درینجا وجود داشت.

هنوزهم در جنوب قلعهٔ بزرگ بطرف کوه پنج شاخ آثار بعضی عمرانات پخته معلوم می‌شود. در خودی تیوره و در درهٔ یخن مخصوصاً در قسمت سفلی آن از عمرانات قدیم ودورهٔ اعتلای غور شواهدی باقی مانده در خود تیوره با آبادی هاییکه تازه از دوصدسال به اینطرف شده خرابه های قدیم از بین رفته معذالک روی تپه های شرقی و جنوبی هنوز دیوار های نیمه ویرانه و بعضی برجهاست. یکی ازین دیوارها از دور چنین معلوم می شود که از خشت پخته آباد شده باشد، اما چون از نزدیک دیده شود عبارتست از لوحه سنگ های (سلیت) طبیعی که از دامان کوه جمع شده و باگل محلی آباد گردیده این گل که با لوحه های سنگ کار شده بمراتب از گچ و چونهٔ امروزه سخت تر ومحکمتر است و فهمیده می شود که چطور با برف و بارانهای قرون متمادی مقاومت کرده است. در پای همین تپه های شرقی علاوه بر شواهد برجها، غندی هایی هم معلوم می‌شود، سر های سنگهای روی تپه معلوم میشود که شاید قبرستان قدیمهٔ بوده و تحقیق این مسایل بسته به حفریات است.

۲۵- چاردر:

چاردر ۱۲ کیلومتر از تیوره فاصله دارد. چاردر راهی است که آنجا چهار دره به چهار سمت رفته:

۱-به طرف شمال درهٔ پشکران

۲-بطرف جنوب درهٔ پشوره

۳-بطرف شرق درهٔ جوز

۴-بطرف غرب درهٔ خرنک

درهٔ جوز:

درهٔ شرقی را جوز گویند. دهکدهٔ چاردر در زمان قدیم هم آبادی داشته و موقعیت مهم سوق الجیشی آن متقاضی است که اینجا آبادی بوده باشد. برجها و خرابه ها به شکل غوندی بار اول درینجا دیده شد از روی تپه ها و بقایای برجها معلوم می شود که آبادی های متراکم درینجا وجود داشت بطرف راست متصل براه دهکده ایست ویک پارچه دیوار قشنگ با تزبینات مخصوص لوزی دیده می شود ... بعد از حصهٔ دره خشک و سنلاخ است و این وضعیت تا (کچی گرد) وازآن گذشته تا گردنهٔ خطیف که حدود اداری میان تیوره وعلاقهٔ پسابند، بایان وکاکری می باشد و ۲۱ کیلومتر از تیوره دور است ادامه دارد از گردنهٔ خطیف بطرف شرق، افق وسیعی مدنظر گسترده می شود، از گردنهٔ خطیف ببعد در امتداد پای تپه هایکه در سایهٔ کوه بلند (کلپی) افتاده غوندی‌های خورد خورد بسیار است. هکذا شواهد وبقایای خرابهٔ بعضی قلعه ها مشاهده می شود.

خطیف دهکده ایست بسیار کوچک واهالی آن تیمنی است حدود شمالی را کوه (پسنگان) و افق شرقی آخر صحنه را سلسله کوه بلند و زیبای (سنگان) گرفته است در دامنه های کوه پسنگان بقایای برج ها و آبادی های

قدیمهء (سیبک) بصورت خط مستقیم بطرف یکی از گردنه های کوه مذکور بالا رفته از خطیف تا دهکدهء یامان ۵ کیلومتر است ودر امتداد راه، سلسله غوندی های یعنی بقایای آبادی های قدیمه چندین بار قطع و باز شروع می شود.

۲۶- یامان یا یمن:

در سمت شمال غربی یامان، خرابه زار هائی موجود است که ساحهء وسیعی را فرا گرفته است اما به خرابه های شهری نمی نماند. زیرا بهم پیوست و متصل نیست بلکه واضح بقایای قلعه های مستحکم ومنفرد را نمایندگی می‌کند، که به فاصله ۱۰۰و ۲۰۰ متری یکدیگر بدون کدام ترتیب و پلان معین افتاده اند. مجموع آنرا اهالی تیمنی به علت کثرت بقایای دیوارهای نیمه ویرانه (گله دیوال) گویند. خرابه های گله دیوال شکل معینی دارد، عموماً روی تل خاک مخروطی دو پارچه دیواربه ارتفاع ۸و ۹متر دیده می شود از روی بقایای دیوارهای موجوده معلوم می شودکه برج های بعضی قلعه ها پلان مربع و بعضی دیگر پلان مدور داشته وکمان های کلان ساده در آنها کشیده بودند، که مدخل قلعه را تشکیل میداد، مواد عمرانی عموماً خشت است تهداب و قسمتی از دیوار ها سنگ کاری هم داشته است.

۲۷-علاقهء پسابند:

یامان یا یمن که راجع به خرابه های قدیم آن صحبت کردیم جزء علاقه ایست موسوم به پسابند یعنی (پشت کوه) این علاقه را از طرف غرب گردنهء خطیف و از طرف شرق کوه بلند (سنگان) و علاقه های سپین بز، اوف، تلمستان، بیلتو، خوینه، دایکندی هزاره گرفته وشمال آنرا درهء علیای یخن وکوه پسنگان گرفته واز طرف جنوب به قریه های کندالان، خواجه باز وپیرک زمینداور متصل باشد. در گرد ونواح دهکده اشجار کم وعبارت از چند دسته درخت بید است، به شهادت اهالی در زمانه های گذشته جنگل بید تمام این علاقه را از درهء سیبک تا یامان فراگرفته بود. آب باریکی که از طرف وسط وادی بطرف شرق جاری است به رود یا جوی الماس مشهور است، اهالی درهء سیبک را کرسی (کرسیاه) وباشندگان مجاور خرابه های یامان وپای‌کوه غارک را حسنجانی گویند. بطرف غرب وشمال غرب آبادی های شیلهء سیبک به جانب شکال سرخ نو و بطرف جنوب سرخ نو بالای غندی ها بقایای آبادی های قدیمهء برجستگی ئی است که آنرا تخت ملک انتر گویند، وازینجا تا سه کیلومتر دورتر به طرف شرق خرابه های شهر یامان دامنه دارد. در حصهء کچی گرد سه راهی ئی موجود است که یکی به طرف غرب به چاردر رفته و دیگر بطرف شرق به یامان میرود وسوم هم راهی است که به طرف جنوب غرب از فراز گردنه بطرف (ورشک) و(زرنی) ونیلی میرود ودرکچی گرد قلعهء قدیمی ایست ودر آن پارچهء دیواری که خیلی قشنگ است تا حال محافظه شده است کارها و پارچه های بروج و دیوارهای این قلعه ها و حتی تزئینات بالای تیرکشها از بین نرفته و هیأت فنی به کمال خوبی پلان و تزئینات و سبک عمرانی آنها را مطالعه می تواند.

۲۸-ورشک:

ورشک ۱۳کیلو متر از یامان فاصله دارد. ورشک موجوده بالای پوزهء کوهی عبارت از چند خانهء دهاتی وجْوی باریک آب و چند درخت بید است، اینجا روی پوزهء کوه خرابه های چندین قلعهء مربع شکل با دیوار های کلفت و ضخیم وجود دارد سنگ های خیلی بزرگ در تهداب های این قلعه ها کارشده وتا ارتفاع سه متر سنگ کاری منظم معلوم می شود، بقیهء دیوار ها را پلستری از گل زرد پوشانده خانه های امروزی دهکده از مواد عمرانی قلعه های قدیم آباد شده، بطرف جنوب قلعه کوهی است که آنرا (گردن یمن شاه) گویند ومحل مشق پهلوانان داستانی شاه مذکور می شمارند. ۵۰۰ متر پایانتر از ورشک بطرف غرب قلعه ایست سنگی

موسوم به قلعهء (ملک انتر) این قلعه فعلاً مربع معلوم می شود ، دیوار های آن هنوز ده متر بلندی دارد تزئینات مارپیچ هنوز در اطراف تیرکشهای دیواری سمت شرقی وشمالی آن دیده می‌شود ازینجا بعد در راست و چپ دره روی پوزه ها و بر جستگی‌ها بقایای چندین قلعهٔ دیگر موجود است.

۲۹- بشوره(پشوره):

به فاصلهء ۱۶کیلومتری یامان دهکدهء آباد دیگری موجود است، منبسطتر موسوم به بشوره، اینجا هم چهار راهی است که یکی بطرف ورشک و دیگری آن به شمال غربی بطرف چاردر می رود.وسومی در گوشهء جنوب غربی کشیده شده و به طرف سرمازود وچهارم آن بزاویهء جنوب شرقی بطرف (اریتو) رفته است. در بشوره مخصوصاً به جانب غرب بقایای آبادی های قدیمه زیاد دیده می‌شود که به شکل غندی‌های زردگون درمیان کشتزارها جلب نظر می کند.

این خرابه ها به عقیدهء اهالی محلی آثار عمرانات پیش از اسلام است. دهکدهء موجوده بیش از ۳۰ خانه نیست، از روی کثرت بقایای عمرانات گذشته گفته می توانیم که جمعیت در نقاط آبادان غور دردوهء اعتلای آن نسبت به امروز خیلی زیادتر بوده ودرهر جائی که امروز دهکدهء کوچکی موجود است درقرن ۵-۶-۷هجری قلعه های مستحکم و باشکوهی وجود داشت قلعه هائیکه تا حال در چاردر ویامان وخطیف و کچی‌گرد و ورشک و بشوره موجود است، همه تقریباً به یک سبک ساخته شده اند تنها تزئینات اطراف تیرکشها کمی باهم اختلاف دارند. از نقطهء نظر معماری قلعهء کچی گرد از نظر عظمت موجوده، قلعهء ملک انتر در ورشک قابل ملاحظه است، تزئینات هم بیشتر درهمین قلعه ها محافظه شده.

در حدود ۲۵کیلومتری یامان درزآب واقع است و انیجا را شروع درهء نیلی می خوانند. از(سرمازود)به بعد درهء نیلی می آید و۱۱کیلومتر دورتر درزآب است. درزآب از یامان ۳۶کیلومتر فاصله دارد وسبزترین نقطهء درهء نیلی است. بطرف جنوب در دامنهء کوه خرابه ها به شکل غندی ها دیده می‌شود مردم درزآب تیمنی هستند یک هیکل کوچک برنجی، سوار بالای شتر ویک دیگ چودنی ویک جام کار غزنی نزد اهالی درزآب پیداگردید که اینک در موزیم هرات محفوظ است.

بعد از درزآب اولین قلعهء دم راه قلعهء ملاها وبعداز آن سنگ لچ است در افق جنوب غربی قلل بلند وتیز جهان قلعه به هوا بالا رفته نقطهء سبزی که دورتر معلوم می‌شود زلرگه (زلرگگ) نام دارد بطرف شمال سنگ لچ کوه سیاه جلب نظر می کند ویک قلهء آن به شکل گنبد منار است و آنرا کوه مزار گویند، ازینجا گذشته زرنی می آید که در امتداد درهء مژگان واقع است. به فاصلهء ۱۶کیلومتری درزآب سنگ مزار واقع است ویک کیلومتر دورتر ازینجا چشمهء سنگ مزار در ۵کیلومتری آن کوتل فرنگی می‌باشد در حدود ۴۲کیلومتری زرنی چشمه ایست بنام چشمهء ملکی یا ملکان که به یاد ملکان غور تا حال یاد می‌شود.

۳۰- سرمژگان:

مژگان را اهالی محلی اصلاً (مشکان) تلفظ می‌کنند، ولی تلفظ صحیح آن مژگان است. وجهه تسمیهء آن بریدگی‌های تیزتیز تیغه کوهای دو طرف دره است که مانند صدها سوزن پهلوی هم قطار وبشکل تیرمژگان صف کشیده خود این دره را مژگان وقسمت علیای آن را سر مژگان وقسمت سفلی آنرا پای مژگان گویند اصلاً این دره از حدود چشمهء ملکان شروع می‌شود. درهء مژگان جنوبی‌ترین درهء غوراست وبعلاقه های نوزاد، زمینداور وگلستان فراه تماس دارد. دهکده های سرمژگان عبارت اند از: ده آبشو، قریهء شین جبین، ده نصر، ده نرغان ودهکده های پای مژگان ده خرم جان، ده خرامان، ده بالا، ده ترسان و ده سواران نام دارد ازینجا تا دلآرام سه منزل راه است. این علاقهء غور قدیم، امروز مربوط ولایت فراه می باشد.

۳۱-لروند:

لروند اسم ایست پشتو واصل آن لاربند یعنی راه بند بوده، لروند محوطهء است کوهستانی که چارطرف آنرا کوه های بلند حلقه کرده، کوهی را که بطرف جنوب شرقی افتاده کوهء بلومه گویند سمت جنوبی لروند را کوه بلندی گرفته با قلهء مخروطی و آنرا (اله زنگی) می نامند. که قله ایست خیلی بلند رشتهء کوهی که از طرف جنوب غربی لروند را محدود ساخته به کوه (ختبنه) موسوم است و کوتلی دارد موسوم به (آب سیب) که میان راه لروند وفراه واقع است. کوه سمت غرب (غرق آو) وکوه سمت شرقی (بالارنگ) و (سو) نام دارد. کهسار شمال غربی در حدود مختلف بنام های داعنه-(غربالک) یاد می شوند به طرف شمال شرق کوه ناودان افتاده وکوتلی را که سر راه لروند وپرچمن واقع است کوتل سرخ گویند. لروند چنانچه از اسم آن معلوم می‌شود حقیقتاً محوطهء است که کوه ها از چارگرد افق آنرا درمیان گرفته و سه راه بسیار باریک آنرا به علاقه های مجاور وصل می‌کند:

۱- راه کوتل لخت به طرف درهء مژگان

۲- راه کوتل سرخ به طرف پرچمن

۳- راه کوتل آب سیب و کوتل بودک به طرف فراه

لروند از جملهء نقاط گرم سیر غور است وحلقهءکوه ها از چار طرف آنرا گرم تر ساخته و قریه های آن عبارت است از قریهء ده دره ، قریه ورغمن، قریه رباط ، ده میدان ، ده برهنه، ده ترکان، صد رباط و قریهء میدان ریز. این ساحه باستانی غور قدیم اکنون از جمله واحد اداری ولایت فراه شمرده می شود.

۳۳-درهء حصار و مغارهء مسکوکات:

درهء حصار از ده ترکان درحدود ۷یا۸ کیلومتر دورتر قرار دارد ودره ایست تنگ و نهایت دشوار گذار سه کیلومتر دورتر از دهن دره طبقهء مدوری است موسوم به (تخت) ودر اطراف آن آثار دیوارها و آبادی قدیمه معلوم می‌شود. می‌گویند که دورادور آن باغی بود. اهالی موقعیت مغارهء مسکوکات را در درهء حصار قرار میدهند و گویند غاریست در جدار کوه که از بالاو پایان بدان رسیده نمی‌شود. زیرا از هردو طرف فاصله زیاد است و اگر فرضاً کسی را به ریسمان هم آویزان کنند چون دهن غار در فرو رفتگی صفحه کوه است بدان رسیده نمی شود اهالی در تیوره و هرات نقل می‌کنند که پرندگان حینیکه از غار مذکور بیرون می آیند بعضی سکه ها از آنجا پایان می افتد. این قصه نه تنها در زبانها حتی در بعضی کتب هم دیده شده که یکی از غورشاهان دارائی خود را درآنجا مخفی ساخته است. این غار بر فراز قلهء کوهی قرار دارد. بالای قله کوه بعضی پارچه های خشت پخته و تیکر شکسته که علایم آبادی هست وجود داشت. در این کوه شق طبیعی ئی وجود دارد که در امتداد شق مذکور مدخل دوغار طبیعی معلوم می شود. میرگنی که ذریعهء ریسمان بدان شق پایان رفت درهیچ یکی از غار های متذکره به جزء چنگال کبوتر چیزی دیگری نبود، اما باید گفت که به این ارتفاع زیاد قلهء متذکره که حتی برای یک دفعه هم بالاشدن بر آن حوصله می خواهد، زمانی آبادی بوده عجیب و حیرت آور است.

مسجد سنگی :

این مسجد اولین بنای سنگی وتقریباً آبادی کاملیست در غور. پلان آن مربع وهر ضلع آن دونیم متر طول دارد ، ارتفاع دیوار ها ی آن هم سه متر است. سقف آن هشت ضلعی. پلان مربع ومثمن سقف را به این اصول ترکیب کرده اند ، که برابر ثلث طول، ضلع یک یک خشت بزرگ در هر زاویهء مربع گذاشته و پلان مربع را به مثمن تبدیل کرده اند. بعد از خشت های مذکور به یک قطار خشت دیگر، لر مدور شروع سقف را به میان آورده است. قسمت وسطی سقف حالا افتاده و آنرا چوب پوش کرده اند چنین می‌نماید ، که اصلاً گنبد کوچکی در وسط سقف بوده وهنوز هم حصهء مرکزی آن که افتاده در پای محراب مسجد گذاشته شده و عبارت از سنگ مدوری است به قطر ۶۰ سانتی کمربندی دارد به ارتفاع ۱۰سانتی ودر آن رخهای کشیده اند و باز به کمر بند دیگر ۱۰ سانتی منتهی می شود. بعد ازکمربند دوم قسمت استوانه ئی می آید که شکسته. این سنگ قسمت مرکزی گنبد را تشکیل میداد. یک اطاق و یک کلکین مستطیل در دیوار شمالی و یک کلکین در دیوار جنوبی باز است دروازه درمقابل محراب در دیوار شرقی کشیده شده، صفحهء خارجی ضلع شرقی مسجد از یک کمان بزرگ ودو کمان کوچک اطرافی تشکیل شده درمیان کمان به عمق ۴۰ سانتی چوکات دروازه از سنگ تراشیده شده. دروازه در دوطرف خود دو ستون سنگ دارد ، بالای ستونها رفی است، بالای رف در سه جا دروسط ودر دو گوشه یک یک جوره مرغابی کوچک روبرو نول به نول تراشیده شده است، خود چوکات دروازه تزئینات مارپیچی دارد ، پله های دروازه معلوم نیست که از چوب یا از سنگ بوده، بالاچوکات دروازه سه - چهار قطار تزئینات دیگر است واحتمال دارد که در یک قطار آن نوشته های هم بوده باشد ، که متأسفانه در اثر نفوذ آب باران خوب تشخیص نمی شود. این مسجد از خشت های سنگی و پارچه های ترا شیدهء سیاه رنگی ساخته شده، از سوراخی که در وسط سقف تولید شده وآنرا باچوب وگل پوشانیده اند آب باران تراوش کرده وبه سقف و حصهء بالای دیوار کمی تاثیر نموده است. تزئینات و سبک معماری آن به اصول متداول عصر شکوه غوری سر نمی خورد ، همین قسم تزئیات آن روح اسلامی هم ندارد. وضع مجسمه های مرغابی‌ها بالای دروازهء مسجد چیز خارقه وعجیب است خوردی مسجد هم سوالی را در خاطر تولید می‌کند. چیزی که راجع به این مسجد می توان قیاس کرد آنست که این مسجد از آبداد قبل از اسلام بوده وآنرا بعدها به مسجد تحویل داده اند و محرابی در آن کشیده اند ویا اینکه مسجد ذریعهء کدام معمار هندی بدست غوری‌ها ساخته شده است. اینجا را زیارت ملکان هم گویند واحتمال می رود که مدفن کدام یک از ملکان غور بوده وقبر به کدام مناسبت درکدام موقع هموار شده باشد وکوچکی محوطهء مسجد هم این نظریه را تائید می‌کند.

از ملکان تا پرچمن ۱۴ونیم کیلومتر فاصله است اما راه آن سخت ودشوار می باشد پرچمن وادیست که بیشتر سه طرف شرق، شمال وجنوبی آنرا کوه ها گرفته و به طرف غرب که آبهای غورسیر می‌کنند و به فراه رود می ریزند ، هموار تر است. به طرف شمال غربی پرچمن به فا صلهء ۳۰-۴۰ کیلومتر کوهی است موسوم به "بخدابه " بطرَف جنوب آن کوه تیغه وبطرف شرق کوه نیل وبطرف شمال شرق کوه دیگریست موسوم به کوه شوره.

در میان سادات اینجا شخصی روشناس موسوم به سید محمدهاشم آقا پنج عدد سکهء نقره یی آورد که به موزهء هرات محفوظ است و سکه های مذکور عبارت از قران و روپیهء امیر تیمورگورگانی بود. پرچمن غربی‌ترین نقطهء غور است وخیسار به طرف شرق آن واقع است در یک کروهی قلعهء خیسار چشمهء اذان واقع می‌باشد ویکی از جاهائی است، که در زبان اهل غور وحتی در بعضی مأخذ قلمی هم ازآن ذکری رفته. آب آهکی وقتی از چشمه خارج می‌شود آهک آن منجمد شده ویکنوع فلس تشکیل میدهد.

در ۲۷ کیلومتری قلعهء خیسار دورودی واقع می‌باشد و از دورودی به فاصلهء ۴۰ کیلومتری تیوره واقع است در بین راه آبی است ، بنام آب آنه از مدخل درهء آنه یک سلسله برجها وقلعه های قدیمه می آید ودر مدخل دره دو برج، مانند دروازه آباد بوده ودر سواحل چپ رود خانه در بالای پوزهء تپه قلعه دیده می‌شود ، با بروج مختلف الشکل در کنار راست رود خانه میدان وسیعی است، که بپای کوه مزار منتهی می‌شود ودرین قسمت در زمانه های قدیم آبادی های متراکمی وجود داشته که هنوز شواهد و بقایای آن از بین نرفته. در دهات آنه خرابی های زیادی به مشاهده می‌رسد ودر تیوره تیمنی‌ها به تعداد زیادی سکونت دارند.

۳۳-بامیان:

غور به مفهوم عمومی خود چنانچه از خلال اوراق تاریخ بر می آیدر حصص شرقی خود شا مل بامیان و حصص اطراف آن نیز بوده است....که امراء و سلاطین غوری چنانچه فیروزکوه و غزنین و هرات را در مرور زمان پایتخت خود قرار داده بودند ، دستهء از ایشان در بامیان نیز بنام دودمان شنسبانیه ویا ملوک شنسبانیهء بامیان حکمرانی داشته، این دستهء حکمرانان سوری غوری را ملوک تخارستان نیز خوانند. چه ایشان هنگامیکه بامیان را مرکز حکومت و امارت قرار دادند آهسته آهسته بر جمیع تخارستان که شامل بود ، بر علاقه های جنوب آمو دریا وسمت شرقی بلخ و حصص جنوب هندوکش دست یافتند. لذا بامیان وشهر های مشهور دیگر آن ناحیت که بعداً به ذکر آن خواهیم پرداخت از جملهء شهرهای مشهور غور شرقی بوده، که هنگام جلال وعروج ملوک شنسبانیهء بامیان مرکزیت علمی، ادبی ، دینی و بالاخره مرکزیت سیاسی را دارا بوده اند. درینجا باید ملتفت بود که اگر چه تاحال در حصص غور وسطی وغربی هرگز تحقیقاتی به عمل نیامده است، اما حفریات و تحقیقاتی که در غور شرقی صورت گرفته است وتا اندازهء حتی ازآن رهگذر تاریخ دورهء اسلامی آن هم روشن گردیده می‌توان از آن راجع به غور وسطی و غربی نیز حدسی زد و انتظار بسا چیزها را در زیر سنگ وخاک آن کشید. اما اینکه حصص وسطی ومشرقی غور خصوصاً در حصص وسطی خود وهمچنان حصص مشرقی بعداز حملات وهجوم مغل موسوم به هزاره و هزاره جات گردید.

اسم بامیان در بنداهش پهلوی بامیکان است و(موئیزدو خوائین) مؤرخ ارمنی هم این قطعه را به عین نام یاد کرده است.

در ادبیات و مأخذ چین بامیان به اسماء و تلفظ های مختلف آمده چینی‌ها در قرن پنجم مسیحی اینجا را بنام فان یانگFan-yang خوانده اند وبه اسمای (فان ین)Fan yan و (وانک ین) و (بانک ین) هم یاد نموده اند. هرکدام ازین اسماء به تلفظ موجودهء (بام-یان) – بامیان نزدیک است. هیوان تسنگ زائر مشهور چینی این دورهء مشهوررا (فان-ین-نا) خوانده است، پروفیسر هاکن با نقل و قول از دانشمندان چون ژاک مار ، کوارت و پول پلیو به این عقیده است که حرف (ک) در دوره های تازه ترمبدل به (ی) شده و اسم بامیان از بامیکان تشکیل اختیار کرده است. اسم بامیان درمأخذ اسلامی هم بهمین ضبط و تلفظ که الان معمول است بسیار دیده شده است... هنگامیکه بین دودمان بزرگ و قوی این سر زمین یعنی غزنویان وغوریان آتش کینه ونزاع شعله زدن گرفت واین دو خاندان شاهی کشور در اثر علل ناچیزی کمر به امحای یک دیگر بستند و خساره ها ی زیادی اعم از مالی وجانی بر یکدیگر وارد ساختند. همان بود چنانچه در تاریخ مشهور است که علاءالدین غوری در پی انتقام خون برادران رو به غزنه نهاد ودرین هنگام دولت مقتدر غزنی هم دارای آب وتاب سابق نبوده و رو به زوال میرفت ، چون علاءالدین بهرام شاه غزنوی را در چندین مقام شکست وبر غزنی قبضه نمود ، دامنهء فتوحاتش را تا بامیان ادامه داد و برادر بزرگ خود را که در تاریخ بنام ملک فخرالدین مسعود بامیانی مشهور است، منحیث ملک بامیان و تخارستان در آنجا نصب کرد. پس ملک مذکور را میتوان بدینترتیب اولین ملک سوری و قافله سالار ملوک شنسبانیه بامیان حساب کرد.

چنانچه از نوشتجات منهاج السراج وموءرخین دیگریکه از او نقل می‌کنند برمی آید ، ملک فخرالدین مسعود بامیان بر تمام تخارستان قبضه نمود وشغنان وبلور سرخس و بدخشان ونواحی آنرا تحت نفوذ آورد وتا سال۵۵۸در ایالات مقبوضه حکمرانی داشت. این ملک باری با وجود ایالات متصرفه طمع تسخیر فیروزکوه وغو رنمود . اما در مقابل شهامت ومروت برادر زاده های خود شهاب الدین ومعزالدین مجبور شد واپس به بامیان بر گردد ، بعد از او پسرش ملک شمس الدین محمود بر تخت بامیان جلوس کرد و بلخ وجرم ودرخش و چغانیان همه در قبضهء او در آمد . این ملک را با پسران عم که ایالات غور را در تصرف خود داشتند مناسبات نیکو بود ودر اثر خدماتی که در رکاب عم زاده گان اجراء فرمود از طرف سلطان غیاث الدین لقب سلطانی یافت وتا حدود ۵۸۶ حیات بود .

بعد از او ملک بهاءالدین سام مدت ۱۴سال سلطنت کرد وبه قول منهاج السراج مملکت او عرض و بسط گرفت وتمام ممالک تخارستان ومضافات آن با ممالک دیگر از مشرق تا حد کشمیر واز غرب تا حد ترمذ وبلخ و از شمال تا حد کاشغر وجنوب تا حد غور وغرجستان جمله خطبه و سکه بنام او شد .

چهارمین پادشاه سلسلهء شنسبانی بامیان سلطان جلال الدین علی بن سام بود که بعد از چندی عمش سلطان علاء الدین مسعود در غیاب او تخت بامیان را از او تصاحب کرد و بر سر این مسأله بدست برادر کشته شد ، این ملک بعد از هفت سال بدست محمد خوارزم شاه کشته شد . بدینترتیب امرای شنسبانیه تقریباً مدت ۶۹ سال کم یا بیش بر بامیان وتخارستان واطراف ونواح آن دیار حکمفرما بودند بعد از ملوک شنسبانی بامیان بدست خوارزم شاهیان افتید تا آنکه ایشان هم در اثر حملات وحشیانهء چنگیز و چنگیزیان منقرض گردیدند. بامیان امروزی یکی از جملهء سه ولایت مرکزی کشور به حساب می آید .

۳۴- شهرغلغله وشهرضحاک:

قرار نوشتجات محترم کهزاد در مقابل جدارکبیر پیکرهای بودائی تپهء زرنیخی رنگ نیمه مخروطی در سواحل راست آب باریک بامیان جلب توجه میکند ، که عبارت از بالاحصار شهر غلغله است دا منهء شهر بمراتب از احاطهء بالاحصار وسیعتر بوده شواهد آبادی های سواد شهر روی اراضی زراعتی فلات در میان کشت زارها وبه طرف دهکدهء سید آباد کم و بیش باقی مانده است. اسم غلغله در مأخذ دیده نشده بلکه قلعهء بامیان یا قلعه های بامیان به این حصار و حصارهای دیگر از قبیل ضحاک و سرخشک اشاره شده است. شهر غلغله بعد از تأسیس سلطنت شنسبانیهء غوری بدست سلطان علاء الدین محتملاً در جریان سلطنت اولین امیر شنسبانی ملک فخرالدین برادر بزرگ علاءالدین حسین بمیان آمده و مرکز بزرگی یافته است. باشندگان این شهر در بین قرن ۶ ودر اوایل قرن ۷هجری در سموچ و آبادی های مستحکمی که با باره وبروج از خشت خام وپخته و سنگ تعمیر میشد زندگانی میکردند. بعد از اینکه علاءالدین محمد خوارزم شاه بین سالهای ۶۰۷ و ۶۱۱هجری اردوی غوری و غزنوی را شکست داد ، پسرش جلال الدین منکبرنی در شهر غلغله مرکزیتی قایم کرد ، تا اینکه هجوم وحشت ناک چنگیز از صفحات شمال به جنوب هندوکش سرایت کرد .

چنگیز به اکثر احتمال از راه درهء شکاری وارد شد و در شهر ضحاک که خرابه های آن در ۱۷کیلومتری قبل از بامیان وقوع دارد درنقطهء تقاطع آبهای بامیان وکالو باسالخوی شهر مواجه شد وچون موتی جن پسر چغته یی نواسهء چنگیز به قتل رسید قسم یاد کرد ، که در شهر آینده زنده جانی را اعم از انسان وحیوان امان ندهد. شهر غلغله بعد از مقاومت بسیار شدید در سال ۶۱۸ هجری قمری مطابق ۱۲۲۲مسیحی با خاک یکسان شد. فاتح مغل شهر را آتش زد و آنانیکه از شعله آتش جان بدر بردند از دم تیغ خلاصی نیافتند و بالاخره حصار آزادگان وکانون علم و فضل پادشاهان علم دوست و ادب پرور شنسبانی و

خوارزم شاهی را به زبان و اصطلاح خود (ما اوبالغ ویا ماو بالیغ) یعنی شهر مغضوب ونحس لقب دادند. بطرف جنوب شرق خرابه های غلغله در داخل دهکده، سید آباد بدنه، قلعه، مستطیل شکلی با دیوار های بلند موجود است که در زبانزد اهالی به قلعه، دختر مشهور می‌باشد. از دامان ارگ غلغله تا ایندم هم مردم ضمن بردن خاک مسکوکات و بعضی اشیای خورد و ریزه و بعضی ظروف تیکری و فلزی می‌یابند. حفریات مختصری هم برای دو سه روز در سال ۱۹۳۱از طرف پروفیسر هاکن درینجا صورت گرفت ودر نتیجه بعضی پارچه های گلی سبز رنگ با نوشته های کوفی ویک عده، اسناد خطی روی کاغذ پیدا شد که در اطاق بامیان در موزه، کابل تا چند سال قبل محفوظ بود.

پرو فیسور مینورسکی قسمتی از اسناد مذکور را در طی مقاله، که در سال ۱۹۴۳در مجله، انجمن شاهی برطانیای کبیر و آیرلند نشر شده مطالعه کرده و تاریخ آنها را رویهم رفته ۶۰۷هجری قرار میدهد(۱مسیحی)۱۲۱ در سال مذکور علاء الدین محمد خوارزم شاه متوجه سرحدات قلمرو غور وغزنه می شود و ده سال بعد عملیات تهاجمی مغل به بامیان میرسد بنا بر این اسناد مذکور مربوط به آخرین سالهای سلطنت دودمان شنسبانی غوری در بامیان می باشد و حتی دریکی از اوراق اسم سلطان جلال الدین علی بن سام که چهارمین پادشاه شنسبانی بامیان است هم خوانده می شود که به امر محمد خوارزم شاه کشته می شود.

علاوه بر اسناد مذکور دو یادگار دیگر هم ازحصار غلغله در موزیم کابل موجود بود، یکی یک دروازه، چوبی که در سمت علیای پله های آن به رسم الخط کوفی الملک الله نوشته شده ودیگر یک جلدکتاب خطی معروف به فال نامه که مجموعه، مرکب از چندین رساله میباشد و بعضی یادداشتهائی هم دارد،که یکی آن در سال ۵۸۳ تحریر شده ومصادف به زمانی دومین پادشاه شنسبانی ملک شمس الدین محمود پسر ملک فخرالدین است که تا سال ۵۸۶ حیات وسلطنت داشت.

شهر ضحاک:

به فاصله، ۱۷کیلومتری شرق بامیان در نقطه، التصاق آبهای بامیان به آب دره، کالو روی پوزه، های بلند وسرخ رنگ کوه برجها و دیوارها وتپه های قلعه افتاده که یکی از مستحکمترین قلاع جنگی بوده. حفریات علمی تا حال در خرابه های شهر ضحاک صورت نگرفته و از مطالعه، بعضی از تیکرها ومختصر کاوش های مقدماتی حدس زده می شود، که اینها قبل از دوره، اسلام هم آبادی هائی بوده که تا عصر ترکان غربی هم میرسید. در دوره، شنسبانی های غوری بامیان، طبعاً اینجا حصار مستحکمی عرض وجود کرده و از مقاومت آن در مقابل چنگیز خاطره، فراموش ناشدنی ئی به یادگار مانده است. موتی جن نواسه، چنگیز درهمینجا در سال ۶۲۸هجری (۱۲۲۲مسیحی) کشته میشود و ویرانی آنهم در همین تاریخ آغاز می‌یابد چنگیز قلعه را ویران می کند و باشندگان آنرا سراسر هلاک میکند. این مناطق غور قدیم اکنون ملحق به ولایت بامیان است.

باغ ارم:

امراء و سلاطین غوری چنانچه در ساحه، علم وادب، پرورش علما و ادبا، صنعت و حرفت و همچنان در مورد فتوحات و کشورکشائی، تصاحب خزاین و گنجینهای پربها وغیره اسباب تجمل و امثالهم از شاهان و سلاطین آنروزه عقب نمانده، بلکه در بسا موارد به مراتب از دیگران پیش رفته بودند، چنانچه در سطور گذشته مطالعه نمودیم ایشان در ساحه، عمرانات و بنأهای مجلل و قصور با شکوه و قلعه های مستحکم نیز شهره، آفاق بودند، که می توان درینمورد قصر کجوران و روئین، قلعه، خیسار، قلعه، مندیش، قصر

شورسنگ، قصر بندار و قصر فیوار و کوشک سلطانی را بطور مثال یاد آورگردید، صرفنظر از عمرانات و آبادی هائی که توسط شاهان این سلسله در شهر هرات، غزنه و حوالی آن و همچنان بامیان صورت گرفت از جمله تفرجگاه های سلاطین این دودمان، همانا یکی باغ ارم در زمینداور است. ناحیت زمینداور در آنزمان چه از نقطهء نظر سوق الجیشی و چه از رهگذر سرسبزی و شادابی ونقاط دیگر دارای شهرت عظیمی بوده است و تقریباً جمیع مؤرخین و جغرافیه نگاران در آثار خود از آن ناحیت نامبرده اند. بناً علیه این ناحیت بین سلاطین غزنی و امرای غوری از جملهء نقاط به شمار میرفت که جانبین می خواستند به هر قیمتی که میسر میشد بر آنجا و نواحی آن قبضه نمایند ... و ازینجاست که به تناسب قوت و اقتدار نظامی امراء و سلاطین این دودمان بزرگ شاهنشاهی وطن، این ناحیت گاهی در قبضه یک جانب می بود و زمانی از جملهء متصرفات جانب دیگر محسوب می گردید، بهر تقدیر پیش از آنکه در بارهء باغ ارم، شهرت و بزرگی آنکه محور این مبحث را تشکیل میدهد، از اقوال نویسندگان چیزی نقل کنیم، بهتر است راجع به قصر و همچنان آمد وشد جهان پهلوان امیر کرور سوری در آن ناحیت معلوماتی را که توسط پته خزانه (گنج پنهان) محمدهوتک به ما رسیده است متذکر گردیم.

محمد هوتک در اثر فوق الذکر در ذکر جهان پهلوان امیر کرور پسر امیر فولاد سوری غوری بعد از معرفی شد، مشارالیه و سلسلهء فتوحات او مینگارد:"...گویند که امیرکرور به موسم تابستان به زمینداور می بود ودر آنجا قصر داشت که عیناً مانند قصر مندیش بود و در آنجا به شکار و عشرت می پرداخت."
در اصل متن پشتوی پته خزانه که ترجمهء آن عیناً از صحفه ۳۲کتاب مذکور در بالاضبط شد در جای کلمهء تابستان (دوبی) قیدگردیده است. مدون فاضل کتاب مذکور در حواشی آن مینگارد که شاید دوبی غلط باشد زیرا زمینداور دارالملک زمستانی سلاطین غور بود و (دوبی) معنی تابستان را میدهد(ص ۳۱و۳۲پته خزانه) پس معلوم می‌شود که امراء و شاهان غوری از قدیم به زمینداور رفت و آمد داشته و ناحیت مذکور به استثنای برخی از اوقات در تصرف ایشان بوده وآنجا را منحیث دارالملک زمستانی خود بکار می‌بردند و چنانچه از لوازم سلطنت بود در هنگام سرما ناحیت مذکور را مرکز قرار داده ودر عمارات عالیهء آن به سرمی بردند. در تفرجگاه های که خود ساخته و پرداخته بودند به شکار و عیش و همچنان تمرینات حربی و امثال آن می‌پرداختند، اینک میرویم بالای شرح باغ ارم واقع در زمینداور:

تایمنی شاعر مشهور زبان پشتو که بدبختانه از آثار واشعار او جز بیتی چند در مدح وستایش سلطان غیاث الدین غوری چیزی دیگری در دست نیست ضمن بیت چند که بما رسیده است، در زمینداور باغی را بنام باغ ارم توصیف می‌کند و آنرا مانند فیروزکوه آبادان می خواند که ما عیناً ابیات او را از جلداول (پشتانه شعرا) درینجا نقل می کنیم:

ما د ((داور)) په مځکه ولید ((ارم))	دا دجنت په څیر وو بښ ښه خورم
د ((فیروزکوه)) به دور ودان دنیا	ښکلی هر گل څه ښه خندان دنیا
دلته کرونګي دي غړونه کوي	اوبه بهیږي سرودونه کوي
هر سړی گوری چپ ولاړوی حیران	کړی ننداری د خداوند د بستان (۲)

یعنی من در زمین داور ارم را دیدم (مقصد باغ ارم است)که چون جنت خرم وشاداب به نظر می خورد. مانند فیروزکوه آبادان است وهر گلی زیبا و قشنگ آن تا چه خوب و خندان است درینجا آبشارهای هستند و نوحه میکنند، آبها جریان دارند و سرود می‌سرایند، هر کس را بینی که حیران به پا ایستاده وخداوند بستان را تماشا میکنند. چنانچه از سیاق کلام شاعر موصوف درک می‌شود، مشارالیه این باغ را به چشم سر

مشاهده کرده است. فرشته در ذکر امارت ملک الجبال قطب الدین محمد بن حسین مینگارد که چون فیروز کوه را بنأ نهاد ودارلملک خود ساخت و جهت شکار قریب دو فرسنگ از دو طرف دیوارکشیده جابجا مقر ملوکانه ساخت و روش سلاطین بزرگ در پیش گرفت...

قاضی منهاج السراج در طبقات ناصری در طی ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین غوری در بارهء این باغ معلومات مفصلی مینگارد که قسمتی از آنرا درینجا نقل می کنیم:

ثقات چنین روایت کرده اند که سلطان غیاث الدین در اول جوانی معاشر عظیم بود وشکار دوست واز حضرت فیروزکوه که دارلملک او بود تا به شهر زمینداور که دارالملک زمستانی بود، هیچ آفریدهء را مجال نبودی که شکار کردی ومیان آن دو شهر چهل فرسنگ بود وهر فرسنگ را میلی فرموده بود تا بر آورده بودند. در زمینداور باغی ساخته بود آنرا باغ ارم نام نهاده والحق در میان دنیا مثل نزهت و تراوت آن باغ هیچ پادشاهی را نبود و طول او به قدر دو میدان وار زیادت بود و جمله چشمه های آن باغ به درختان صنوبر و ابهل و انواع ریاحین آراسته و سلطان فرموده بود تا در جوار آن باغ میدانی ساخته بودند، طول وعرض آن میدان مثل طول و عرض آن باغ بود وهر سال یک کرت فرمان دادی تا زیادت از پنجاه و شصت فرسنگ از شکاریان بره کشیدندی و مدت یکماه بایستی تا هر دو سر بره نرک شکار به هم پیوستی زیادت از ده هزار شکاری از وحوش و بهایم و سباع از همه اجناس در آن میدان آوردندی. در روزگار شکار سلطان بر قصر باغ بر آمدی و مجلس بزم مهیا فرمودی وبندگان و ملوک یگان یگان سوار در آن میدان برفتندی و شکار میکردندی در نظر مبارک اوطاب ثراه وقتی خواست تا درآن صحرا به شکار رود فخرالدین مبارکشاه بر پای خاست واین رباعی بگفت، سلطان عزیمت شکار، فسخ کرد وبه عشرت مشغول شد وآن رباعی اینست:

رباعی

اندر می معشوق و نگار آویزی	**به زان باشد که در شکار آویزی**
آهوی بهشتی چو به کام تو درست	**اندر بزی کوهی به چه شکار آویزی**

محترم عبدالروف بینوا طی مقالهء راجع به داور یا زمینداور دربارهء موقعیت امروزهء این باغ مجلل چنین اظهار نظر میکند: (فعلاً در داور موجوده باغی به این نام وجود ندارد ونه درخت های صنوبر است ولی کمی دورتر طرف سرحد غور علاقهء کوهستانی و شادابی بنام (باغران) وجود دارد که هر شیلهء کوه وهر درهء سرسبز و پر از هرنوع درخت آن یک باغ ارم را تشکیل میدهد. آبشارهای طبیعی، گلهای رنگارنگ خود روی کوهی تمام دامنه های کوه های بلند را مزین گردانیده و آوازهای دلکش مُرغکان آزاد فضای آنجا را به احتزاز آورده است و شکار خوبی هم دارد. ممکن که در همین علاقه کدام باغی بنام ارم مسمی گردانیده و رفته رفته از حیث اهمیت باغ شاهی اسم تمام علاقه (باغ ارم) وبه مرور زمان باغران حالیه شده باشد.)

آقای کهزاد در سفر نامه اش در امتداد کوه بابا و هریرود درین باره مینگارد که شکار بز کوهی در دورهء اعتلای غور یکی از مشغولیت ها ی بزرگ شاهی بود و مخصوصاً سلطان شهاب الدین غوری یکی از شیفتگان این شکار بود وایام شباب و جوانی را در کهسار جنوب غور به شکار حیوانات کوهی می‌گذرانید.

قرار شرح طبقات ناصری ...بین حضرت فیروزکوه وشهر داور...کسی را اجازهء شکار نمی‌داد و این علاقه را که کهسار مژگان در میان آن می آید مخصوص شکار گاه شاهی ساخته بود. مرغهای شکار مخصوص در هر ناحیه داشت، علاوه برین در زمینداور باغی ساخته بود نهایت بزرگ و قشنگ موسوم به باغ ارم، که از خود میدان شکار وسیع و قصر مجلل مخصوص تماشای شکار داشت ...و هزاران تن شکاری حیوانات مختلف مخصوصاً بز کوهی را از شاخ های کوه ها از حدود (اریتو) گرفته تا کوتل (لخت) منتهالیه غربی درهء مژگان به طرف زمینداور می‌بردند.

سوری طایفه و قبیلهء مشهوری بوده است که از ازمنهء باستان در جبال غور حکمرانی داشته ودر طی دهور رجال وسلاطین بزرگی از بین ایشان قد علم نموده که بر افغانستان وهم چنان هند ونواحی دیگر این سرزمین حکمرانی نموده و شاهنشاهی بزرگی تشکیل داده اند

تقریباً ۴هزار سال قبل هنگامی که مهاجرت وکوچ آریائی ها از باختر شروع گردید از ایشان قبایلی در امتداد هریرود و فراه رود در حرکت افتادند . تا آنکه جبال شامخه، هوای دلکش و آبهای فراوان وجاری کوهستان غور ایشان را شیفتهء خود ساخته ودر آن سر زمین متمکن گردیدند . به قول اکثر نویسندگان قبیلهء مطلوب همانا سوری‌هاست که ازان آوان به بعد در غور روبه ازدیاد گذارده در آن سر زمین به مدارج اعتلا وترقی نایل گردیدند.

صاحب طبقات ناصری واضحاً از بسطام ودو پسرش سور وسام نام می برد . تا جاییکه مدارک تاریخی واضح میسازد ایشان عبارت اند از اجداد سوری های غور. فردوسی نیز چنانچه پیشتر متذکر گردیدیم بسطام را در شاهنامهء خود سر غوریان می شمارد و از سوری‌ها توصیف می‌کند.

در بارهء آنکه کلمهء سور یا سوری چطور بمیان آمده اندکی اختلاف نظر موجود است که شمهء از نظریات را ذیلاً نقل می کنیم:

آقای کهزاد می نویسد : هنگامیکه تقریبا ۴ هزار سال پیش در اثر مهاجرت قبیلهء از آریائی ها حرکت وبه سر زمین کهسار و هزار چشمه واصل شد وکوه پشت کوه ایشان را مجبور ساخت، که اینجا را به تلفظ اولیه خود گیری یا غیری یعنی کوه یا کوه ها بنامند وغور همان نام قدیم است که با مفهوم صحیح و اصلیهء خود تا حال باقی مانده. این قبیلهء آریائی همان قبیلهء (سوری) است که در ترکیب اولیهء اسم آنها کلمهء (سوریا) آفتاب دخیل است ومعنی سرخی که در کلمهء (سور) پشتو محافظه شده هم در اول وهله از حرارت وسرخی سوزان آفتاب نمایندگی میکند. واگر کسانی در غور (زوری) یاد می‌شوند . عبارت از سوری‌ها باشند آنوقت گفته میتوانیم که تا موقع ورود عربها در حصص غربی غور در (جبالزور) دارای بزرگترین و مجللترین معبد آفتاب بودند.

محشی فاضل پته خزانه در تعلیق ۱۱تحت عنوان سوری و امیر پولاد مینگارد که سوری طایفهء معروف بوده در غور که اکنون هم موجود بوده و زوری نامیده می‌شود این نام نهایت قدیم است ومورخین و جغرافیه نگاران عرب هم آنرا بصورت (زور و زوری) ضبط کرده اند. اولین مؤرخی که در دورهء اسلامی نامی از (زور) می برد ، احمد بن یحی الشهیر به بلاذری است (حدود ۲۵۵هجری) که در ضمن فتوحات سجستان و کا بل از آن یاد آوری میکند.

مؤرخین مابعد مانند ابوزیداحمد بن سهل بلخی متوفی (۳۲۲ هجری) که کتاب الاشکال یا صور الاقالیم خود را در (۳۰۹هجری) نوشت وبعد از او اصطخری معروف در (۳۴۰) هجری آنرا به نام المسالک والممالک تهذیب کرد نیز ذکر از بت و معبد جبلزور آورده اند که یاقوت در معجم البلدان خود از قول آنها عین روایت بلاذری را نقل وکوه وصنم مذکور را بدو صورت (زور) و(زون) ضبط می‌کند وبصورت خلص در یک کتاب دیگری خود گوید : (زور) بضمه وسکون دوم بتی بود در بلاد داور ... اسم (زور) در عصر بعد از اسلام توسیع می یابد وبه صورت سور وسوری تبدیل می شود وبه این نام قبایل و بلادی معروف میگردد. مثلاً زورآباد شهر معروفی بود که اکنون هم به همین نام در جنوب سر خس واقاصی گوشهء شمال غربی سرحدات افغانی ولایت هرات موجود است ویاقوت بصورت (زورآباد) از نواح سرخس ضبط کرده ولی از قدیم مربوط به هرات بوده و ابوبکر عتیق بن محمد السور آبادی الهروی از مشاهیر علمی این شهر تاریخی وطن ماست که در عهد الپ ارسلان (۴۵۵-۴۶۵) هجری می زیست و تفسیر السور آبادی از آثار جاوید علمی وی است.

به هرتقدیر میتوان نظریات فوق را که اگر چه در ظاهر مخالف یکدیگر می نمایند آشتی داد. واز آن نظریات وهمچنان نظریات و اقوال نویسندگان دیگر این حقیقت را به اثبات رسانید که سوری های غوری برخلاف نوشتجات برخی از نویسندگان که قبلاً از ایشان متذکر گردیدیم دارای اصل و نسب خالص آریائی می باشند، نه آنچه ایشان ساخته وپرداخته اند. صاحب پته خزانه (گنج پنهان) به استناد تاریخ سوری در ذیل شرح حال امیر کرور بن امیر فولاد سوری غوری به ملوک غوری اشاره کنان می‌نگارد که این امراء از قرن های زیادی در غور و بالشتان وبست بودند واز اولاد همان سور نامی اند که از نژاد سیماک بود. نا گفته نماند که برخی از محققین ونویسندگان غرب که در مورد مطلوب، تفحصات و تحقیقات بیشتری کرده ومحض به نقل اقوال پیشینیان اکتفا نه ورزیده اند نیز در آثار خود این حقیقت را که باشندگان کوهستانات غور افغان بوده و نسب آریائی دارند واضحاً بیان داشته اند. چنانچه کلونل جی لی ملسن در اثرش که راجع به تاریخ افغانستان نوشته است در قسمت غوری‌ها می‌نگارد:

در بارهء نسب وشجرهء خاندان غوری پروفیسور دورن ومونت ستارت الفنستون ودی گنگویس وغیره مطالعات زیادی کرده اند و از توازن وشنجش تحقیقات ایشان برمی آید که غوری ها دارای نسب خالص افغان می باشند. همچنان الفنستون در اثرش موسوم به تاریخ هند به وضاحت می نگارد که در بارهء اصل و نسب خاندان غوری بسا تحقیقات و تتبعات بدست می آید، اینست که خاندان غوری وهمچنان رعایا وتابعین ایشان افغان بوده اند. مئولف مذکور بازهم در اثر دیگرش موسوم به (شرحی در باره سلطنت کابل) این معنی را بار بار می پروراند.

ازین قبیل نویسندگان متعددی وجود دارد که چون در مورد غور می نگارند بدون آنکه در بارهء اصل ونسب غوریان به ایشان ترددی دست دهد، ایشان را بنام افغان یاد می کنند، مثلاً ستانلی لین پول که از مشاهیر مستشرقین است، در کتابش موسوم به طبقات سلاطین اسلام می نویسد که ولایت غور بین هرات وغزنه از خیلی قدیم مرکز سلسلهء کوچکی بوده که در حقیقت استقلال داشته. محمود غزنوی در سال ۴۰۱هجری(۱۰۱۰ع) این ولایت را تحت اطاعت خود آورد واین در موقعی بود که (افغانان غوری) تحت ریاست محمد بن سوری بسر می بردند. چناچه ....مستر برون و ولیم بیل و فوریه وعدهء دیگری از مؤرخین غوری‌ها را به وضاحت افغان می‌شمارند.

در آغاز فتوحات عرب در ضمن اسمای طوایف افغانستان در غور از قبیل سوری وغوری وگاهی از قبایل بنام بنی افغان نیز در تاریخ های مسلمین ذکری شده است. به هر تقدیر نمی‌توان درین مورد از جمیع نویسندگان نام برد واز ایشان نقل وقول کرد.

منار جا م وخطر سقوط آن:

در ۶۲ کیلومتری شمالشرق ولسوالی شهرک ولایت غور در قریه، موسوم به جام جائیکه دریای جام به دریای خروشان هریرود میریزد در زاویه یی تلاقی آن دو دریا منار قشنگ و باعظمت به ارتفاع ۶۳.۳ متر واقع است. منار جام از حیث عظمت معماری، تزئینات و نوشته های کوفی خود بعد از منار قطب دهلی که دارای ۷۳متر بوده از عجایب هفت گا نه دنیا محسوب میشود. این منار در سال ۱۲۰۲-۱۱۹۳میلادی اعمار گردیده است. اولین کسی که به کشف منار جام در قرن بیستم موفق شد عبدالله ملکیار والی هرات بود کشف دوباره، منار جام توسط اندری موریک دانشمند بلژیکی در ۱۷ اگست ۱۹۵۷ اتفاق افتاد. اندره ماریک در رساله ا ش راجع به منار جام نوشت که، منار بواسطه، تمایلی که پیدا کرده است مشرف به سقوط میباشد



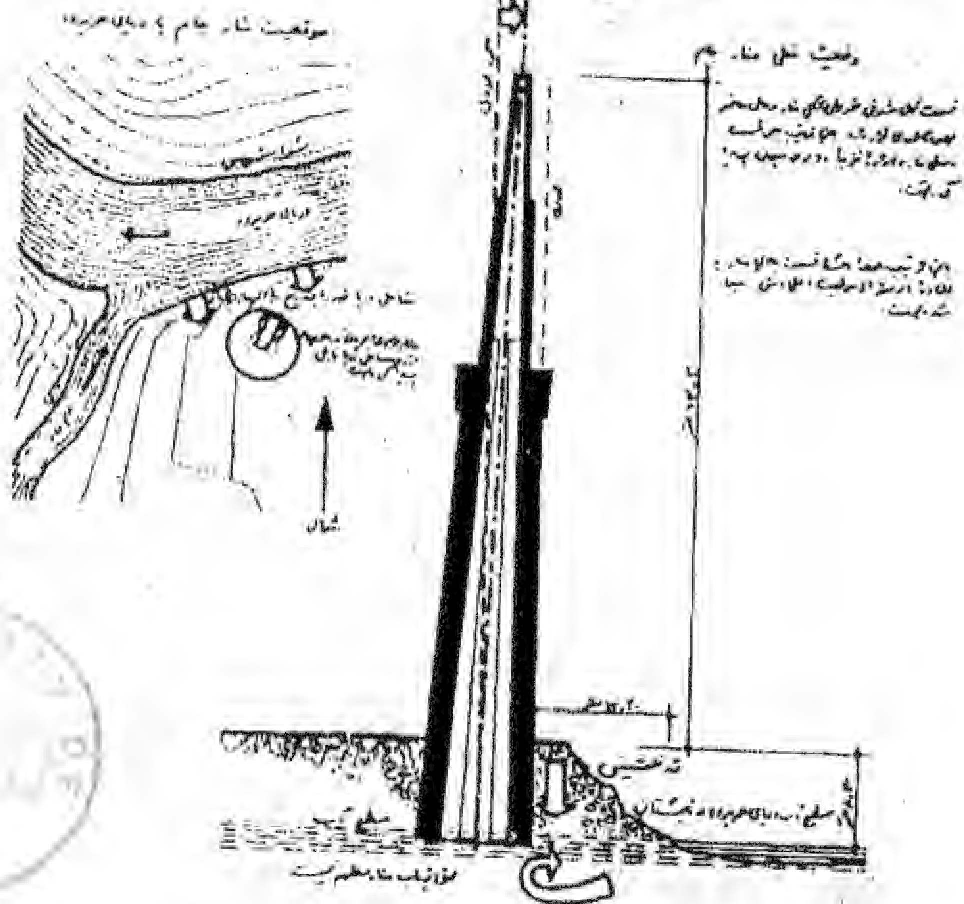
منار سلطان غیاث الدین محمد سام غوری در جام که بعد از منار قطب دهلی به ارتفاع ۶۳.۳۰ متر از بزرگترین منار های جهان محسوب می شود(۹۸ ۱۰ ۱)

اندریو برنو مهندس ایتالوی ۸ رسم تخنیکی منار جام را با جزئیات آن ارائه نمود. اندازه گیری و تحقق معماری که کورت شمیت و ورنر هیبربرگ در سال ۱۹۷۱ در پای منار جام انجام دادند. همین نظریه را مبنی بر سقوط منار جام تائید کردند. اما خوشبختانه این اثر تاریخی کشور تا هنوز پا بر جاست. درین اواخر روز نامه، بهار به قول از آژانس خبری آریانا در قسمت اعمار مجدد دیوار محافظوی منار جام نگاشته است که دیوار محافظوی و بند آب حفظ و نگهداشت منار تاریخی جام از خطرات ناشی باران و سیلاب ها، مجددا اعمار گردیده است. روز نامه علاوه می‌نماید که کار اعمار دیوار محافظوی توسط موسسه، باز سازی بیام غور با همکاری مردم منطقه تکمیل گردیده است.

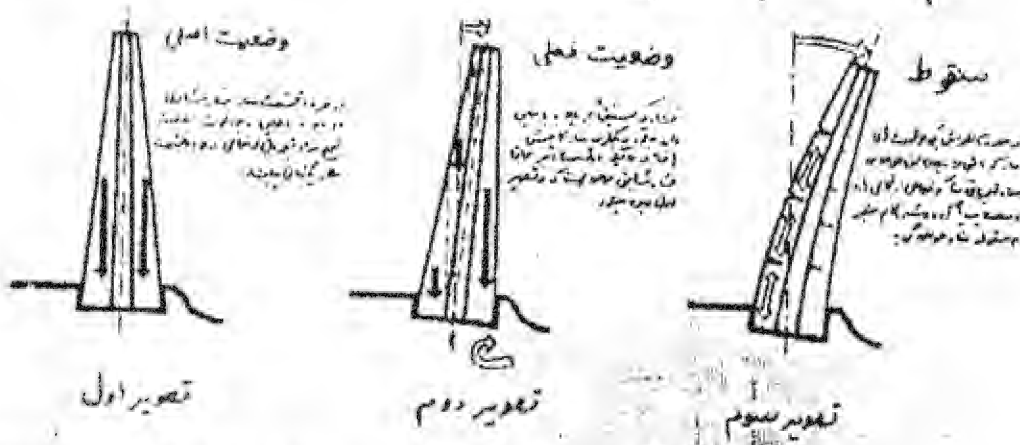


و اینهم یک تصویر دیگر از منار جام در کنار دریای خروشان هریرود (اول اکتوبر ۱۹۹۸ میلادی)

خطر سقوط منار جام







نقشهٔ شمارهٔ (۹): نقشه فوق وضعیت فعلی منار جام و احتمال سقوط آن را نشان می‌دهد. توسط مهندس آلمانی ورنر هیبر برگ ترسیم شده است.

(اقتباس از مجلهٔ آریانا، شمارهٔ اول، ۱۳۵۲)

تاریخچهء معماری غور:

در نیمهء دوم قرن دوازدهم میلادی حکومت غوریان به وجود آمد و در مد ت کمی یکی از قدرتهای عمدهء آسیا گردید. از سالهای ۱۱۶۲ -۱۱۶۳ قدرت ایشان رو به فزونی گذا شت. در این زمان سلطان غیاث الدین محمد بن سام حاکم وقت بود. در سال وفات غیاث الدین پهنهء سر زمین غوریان از غرب خراسان را در بر می گرفت و از شرق تا نواحی خلیج بنگال میرسید.

و اما در سال ۱۲۱۱ حکومت غوریان منقرض شد و سر زمین غور که مرکز کشور کشاییها بود و پایتخت افسانوی آن فیروزکوه نام دا شت به د ست خوارزم شاه فتح شد. بطوری که موءرخ غوریان، جوزجانی می‌نویسد: فیروز کوه در سال ۱۲۲۲ با حملهء اوکتای (اکتای) پسر چنگیز خان از صفحهء روزگار محو و باخاک یکسان شد.

امروزه در نواحی مرکزی افغانستان چهار نقطه وجود دارد، که یاد آور هنر معماری غوریان ا ست. این آثار عبارت اند از دو ساختمان گنبد خشتی، بقایای مجتمع مسکونی بزرگ و مدرسهء علمیه شاه مشهد، منارهء جام و مسجد کوچک سنگی لاروند. معماری و مصالح بکار رفته در مسجد سنگی کاملاً با آثار دیگر عهد غوریان که آجرنما هستند فرق میکند. طبق نظر ماکس کلیمبرگ که مسجد لاروند از کشفیات او ست این مسجداز کار های هنر مندان آجر کار هندی است که در عهد غوریان بدین منطقه آورده شده بودند.

گزارش های را آندره مریک از منار جام که معروفترین اثرمعماری دورهء غوریان ا ست، تهیه کرده است. آندره مریک که در سال ۱۹۵۹ این بنای تاریخی را معرفی کرده ا ست، بر این باور است که منارهء یاد شده تنها یادگاری است که از پایتخت نا بودشدهء غوریان، فیروزکوه، بر جای مانده است، و نشانگر وجود این پایتخت است. البته با وجودی که با این نظر مخالفت های شده است ولی هنوز و بطور کلی بر قوت خود باقی ا ست. جوزجانی با وجودی که مفصل ازین شهر نام می‌برد ولی تذکراتی در زمینهء ویژگیهایی جغرافیائی این محل ندارد. احتمال دارد جوزجانی نشانه های جغرافیائی را امر بدیهی برای دانشمندان همزمان خود دانسته باشد.

مریک بقایای دژ نسبتاً بزرگی را در بخش شمالی مناره، دلیل بر قصر شهر فیروزکوه در آن زمان میپندارد. دلایل متقنی که حاکی از واحه شمردن جام با فیروزکوه باشد، هنوز در دست نیست. دژ محل و بازار کم عرضی که وجود دا شته، بعید است از جاذبه های صددر صد شهر فیروزکوه بوده باشد. موقعیت جغرافیائی جام در کنار شهر غور که تنها راه ارتباطی آن کوره راه بوده است، که در تمام ایام سال از آن ا ستفاده نمی شده ا ست این فکر را تقویت میکند که این محل از نظر سوق الجیشی، نظامی و رساندن آذوقه مشکلات متعدد می توانسته است دا شته باشد. تصور وجود پایتختی درین نقطه به دلیل کم وسعت بودن محل، دور از ذهن است. حتی مناره هم به طور یقین دلیل بر وجود مسجدی در کنار خود نیست.

در کنار ابنیهء تاریخی که در با لااز آنها یاد شد ویرانه های دیگری در نزدیکی شهر غور دیده میشود که کمترین توضیحی از آن در دست نسیت ویا تحقیقی با وجود وسعت زیاد درآن باره نشده است. البته بعضی از این خرابه های بسیار که در اطراف تیوره دیده میشوند مدتها ا ست که کشف شده اند. توماس هولدیش بر این باور بود که در سال ۱۹۱۰ در حدود خرابه های تیوره محلی برای فیروزکوه پیدا کرده باشد.

در ا قامت کوتاهی که در سال ۱۹۷۵ در تیوره و یامان دا شتم، متوجه شدم که بر روی زمین خرابه ها و ساختمانهای همشکلی زراعت شده بود. دو سال بعد از آن سال بیش از ۱۴۵ بنای ویرانه در شاه جوی، دهانهء بوم، پسا بند، نورک ودر اراضی جنوبی تیوره ثبت شد.

با بر رسیها و تحقیقات و ثبت ویژگیهای (تاریخی) منطقه بر روی نقشه و بنابر بردا شت آلفردجاناتا آثار باستانی دیگری دراراضی بخش علیای فراه رود برای پژوهش های بعدی مشخص شده است.

بعد از کشف خرابه های دیگری در بین شهرک و تیوره درسال ۱۹۷۸ ، شکل بخشی مشخصی از شهر غور معین شده است. حال اگر دستاوردهای سه نفری را هم که به محل مورد نظردا شتیم بدین معلومات اضافه کنیم محدودهء شهر غور مشخص و حدود آن تعیین میشود. خرابه های تاریخی بیشتری را می‌توان در بخشهای شمالی و جنوبی دهانهء بوم، جنوب تیوره ویامان، غرب تیوره و در مسیر فراه رود پیدا کرد.

در نقشه برداری غور بیشتر ساختمان ها را از ا ستحکامات نظامی میدانند. از دلایل این نظر، سوراخ های دیوارهء قطور دژها است که برای تیر اندازی پیش بینی شده بوده است. هیچ بنای بر جایی درین ویرانه ها وجود ندارد که بتوان بطور یقین آن را شناساند و یا مورد ا ستفادهء آنرا در قدیم نام برد. با وجودیکه دیواره هایی تا ۲۰ متر ار تفاع کشف شده است ولی هیچگاه نمی توان به ارتفاع و بلندی واقعی آنها پی‌برد. حتی پایه های ۹۰ درصد از ساختمانها که ا کنون قابل تشخیص ا ست، قاصر از توصیف شکل خود ساختمان است، یعنی معیار تشخیصی درین زمینه وجود نداشت. بنابرین درشروع کار سردرگمی عجیبی دیده میشد. شناخت و رده بندی هر بنایی مستلزم مطالعه، بردا شتها و گزارشات متفاوت و گوناگون بوده و یا از طرح ها و شکلهای مختلف منتج میشد. پس از بر رسی و نمونه برداری از بخش وسیعی از بنأهای معمولی، به اشکال و معماری های نه چندان متنوعی رسیدیم. انواع و ا شکال بنأ ها محدود بود و کمتر تنوع و تفاوتی در شکل آنها پیش می آمد. در نقاطیکه دید بهتری دا شتند و در کنار بنأهای عظیم مناره های مربع القاعده و یا استوانه ئی شکل دیده میشد. مساحت داخلی برجها بسیار کم و بمشکل، قابل اندازه گیری بود. ازین برجها تنها برای نگهبانی استفاده می شده است.

نسبت ا نواع بنأهای که زیر بنای آن به شکل نیم دایره است زیاد است. علاوتاً اشکال دیگری از بناهای نیز مشاهده شده است که به شکل مدور دیده میشوند. در بعضی از موارد دیوارهء مجزایی (دراین معماری) دیده نمی شود. هیچ دلیلی وجود ندارد که بناهای مورد نظر را از بیوتات پنداریم، بلکه بیشتر می‌توان آنها را از ا ستحکامات قلعه به شمار آ ورد.

پهنای ساختمانهایی که در زیر بنای صلیبی شکل دارند محدود است، البته فرق ا ست بین بناهای که شکل زیر بناهایی (مربعی با گوشه هایی که از طنین بیشتر صدا میکاهند) دارند ویا (صلیبی+ شکل) و (صلیبی شکل با دیواره های نیم دایره هستند).

تمام بناهای نظامی تا آ نجا که پیدا بود چند طبقه بودند. پشت بام بیشتر ساختمانها پوشیده از کاه گل بود. سقف ساختمانها قرارگاها بیشتر به شکل نیمه گنبدی دیده میشود. سقف اطاق های دیگر ساختمانهای صلیبی شکل را ضربی زده اند. اطاق های مرکزی با سقفهای گنبدی پوشیده شده بود. حصارهای ساختمان بویژه در گوشه ها با دیوارهای بلندی کشیده است. دیوار های خشتی را بعد از ساختن با گل و یا کاه گل می‌پوشانند. رومالی پایه های عمودی ساختمان که از سنگ ساخته شده و بروی آن کاه گلی کشیده شده ا ست در اثر باران و رطوبت زمین از پایین ریخته است. نمای خارجی دیواره های دژ را مثلثهایی که کنده کاری شده اند تشکیل میدهد. این مثلثها در مجموع در محیط متوازی الاضلاع های که کنده کاری شده اند تشکیل میدهند و در مجموع در محیط متوازی الاضلاع های که بر روی دیوار های بلند دیده میشوند خود نمایی میکنند. همچنین نقش و نگار یاد شده بر روی اغلب نماهای بیرونی ا ستحکامات و د ژها در غور نمایان است در اطراف سوراخها ی نورگیر نقشهای قدیمی تکه کاری و یا شکلهای هندسی یافت میشوند. در بعضی از موارد نقش را ست گوشه ای را می بینیم که در اطراف آن زایده های دایره یی شکلی وجود داشت

.در این جا شباهت به معرق کاری های سامره با این نقوش قابل اغماض نیست. البته نقشهای مزبور به معماری آسیای میانه میماند.

با بررسی و دقت در معماری استحکامات غور ودر پستی و بلندی های شهر به نتیجه های ذیل میرسیم:

۱ - استحکامات محور های دره.

۲ - حصارکشی در دره ها به شکل دیواره.

۳ - محصورکردن بعضی از منطقه ها مانند اماکن مسکونی وقصرها.

برای مثال میتوان از آبادانی تنگه نورک نام برد، محلی که در روزگار دیرین هم مانند امروز ساختمانها چندان متراکم و درکنارهم نبودند و حصاری به دور آن ها کشیده می شد. محله ها با وجودی که دیواره ها نسبتاً و یژگیهای بارزی نداشت، دفاع ازساختمانها با عدهء قلیلی ممکن بود. معاری داخلی اماکن مسکونی به طوری بودکه ساکنان آن با استفاده از اطاقها و انبارهای متعدد قادر بودندکه بدون اینکه به خارج نیازی داشته باشند مدتها درآن بسر برده و استقامت کنند. امکان نفوذ به داخل استحکامات موقعی به وجود می‌آمدکه متجاوزین مبادرت به محاصره میکردند و یا در دراز مدت راههای نفوذی در دیوار ها ایجاد میکردند. ساختمان ها و فاصلهء آنها با یکدیگر طوری تنظیم شده بودکه درهیچ نقطهء از تنگهء نورک متجاوزین با تیر وکمان کاری از پیش نمی بردند. در جمعبندی که از مشاهده ها و تقسیم بندی‌ها و یا زمان نگاری ما نتیجه میشود، به نکته های ذیل میرسیم:

معماری حصار ودیواره های غورطبق دستورالعملی واحدی بوده است. چنین استنباط می‌شود که ایجاد و احداث دیواره های یاد شده، در یک مقطع زمانی بوده است. معماران وکار شناسان احداث دژها و استحکامات تنها می‌توانند غوریان باشند، زیرا درآنزمان یعنی پس از استیلای چنگیز خان هیچ حکومت جزء غوریان بر سر جای خود باقی نماند و قدرتش حفظ نشد. غوریان که در سر زمین خود حکومتی داشتند بعد از استیلای سلاطین غزنوی که ابرقدرت زمان بودند همه به اسلام گرویدند. بهمین مناسبت سلیقهء معماران قبل از اسلام هم در معماری ابنیهء غور دیده می شود.حال اگر بدین نظریه اعتماد باشد می‌توان معماری آن زمان را به سه بخش تقسیم کرد:

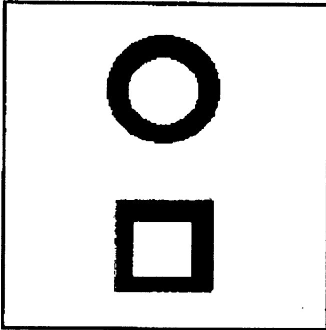
۱ - ابنیه فرهنگی جام، چشت شریف، شاه مشهد و لاروند همگی در خارج از اراضی محصور شده قرار دارند این ابنیه یادگار مناسبتهای تاریخی، مذهبی و یا در اثر وقایعی بدون اینکه مستقیم تحت تاثیر غوریان باشند و یا در سر زمین آنها باشند به وجود آ مده اند.

۲ - دیواره ها ود ژ ها ، به طوری کلی حافظ سر زمین و استحکامات غوریان بوده و بویژه حافظ اماکن مسکونی و قلاع بوده اند. منظور از قلعه درین جا دیواره ها و برج ها و باره هایی است که نزدیک به یکدیگر و در منطقه یی بسیار محدود ساخته شده اند.

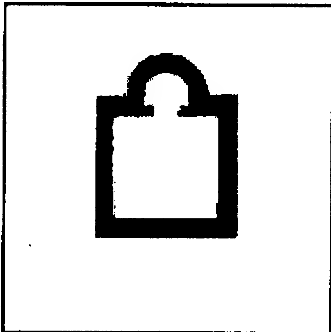
۳ - اماکن مسکونی، از ساختمان ها وآبادیهای آن زمان هیچ کدام پا بر جا و دایر نیست. اهالی و ساکنان غور می بایستی مانند امروز نیمه یکجا نشین بوده و زمستانها را در روستا ها گذرانده باشند. آ بادیهایی بزرگ و یا شهرکها بسیار کم دیده شده است، یکی ازین آ بادی ها به عنوان مثال شهر شیر بست بوده است. شهر شیر بست در بخش علیای فراه رود واقع است. دره شیر بست به وسیلهء دیواره های مستحکمی که بر پشت بلندی های آن احداث شده است، محصور است. در بخش جنوبی برج و با روی عظیمی دیده میشود که تا دیوارهء بلند دره کشیده شده است. در آنطرف رود خانه و در مقابل این استحکامات منطقهء وسیع از ویرانه ها وجود دارد. طول این منطقه به صدها متر میرسد.

آ ثار و بقایای بسیاری از کاشیهای قدیمی و آجرهای کوره پزی که بر روی زمین پراکنده اند ، حاکی از شهر ویا حداقل روستایی آ باد است. شهر شیر بست نشانه های بسیاری از شهر فیروزکوه که جوزجانی آن جا را پایتخت غوریان می‌دانسته دارد. ا ما این نشانه ها دلایل صد در صد بر این ادعا نیست. آ ثار و بقایای تاریخی به فرضیهء ما که وجود شهری در این نواحی وبه قول جوزجانی با ویژگیهای فیروزکوه است نزدیک است، و اما با و جود آثار بالا، از نظر مریک که سلاطین غور در اطراف جام در چادر زندگی می کرده اند کمی دور می شویم.

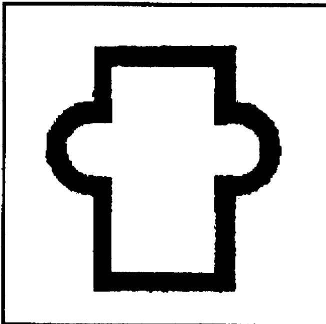
ملوک غور با همه نا آرامی هایی که در حیات سیاسی خویش داشتند بازهم همانند توجه به مسایل فرهنگی، آبادی و عمران سر زمین خود را از یاد نبرده بودند وقلعه ها وشهر های زیادی عمار کردند که ذکر ومعرفی همهء آنها بحث را به درازا می کشاند. آنچه بایستی گفت این است که عمارات وکاخهای غوریان از مهندسی ممتاز و سبک خاصی بر خوردار بود که تعریف یکی از آن را منهاج سراج جوزجانی به این شرح بیان کند..(وان قصر بر کوشک عمارتیست که در هیچ ملک وحضرت مثل آن قصر به ارتفاع وتدویر وارکان ومنظره ها و رواقات وشرفات هیچ مهندسی نشان نداده است. بر بالای آن قصر کنگرهء زرین مرصع نهاده اند هریک در ارتفاع سه گز وچیزی ودر عرض دو گز و دوهمای زرین هر یک به مقدار شتر بزرگ نهاده، آن شرفات زرین وهمای را سلطان غازی معز الدین از فتح اجمیر بوجه خدمتی و تحفه به حضرت سلطان غیاث الدین محمد سام فرستاده بود.) آنچه بیشتر در مهندسی غوریان باعث اعجاب و حیرت میشود. نمونهء کار آنها است که به قول محترم(نصری) معین الدین اسفزاری در کتاب خود (روضات الجنات ص **۳۷۵**) بدین طریق از آن وصف میکند(.. ودر غور مسجد (لوپاچ) است از بقاع متبرکه است و از عجایب اینکه از بیرون مسجد از هر طرف دست مردم به بام رسد واز درون مسجد پنج گز ارتفاع دارد. وحال آنکه تهء مسجد با زمین بیرون مسجد مساوی مینماید وستونهای او را چندان که میشمارندچهل عدد ویا یکی کم ویا یکی زیاده می آید و چنین گویند که تا حال غایت عدد آن تعیین نشده که چند ستون دارد. علاوه بر عمارات و ابنیه هایی که در بالانام بردیم، بسا مدارس وخانقاه ها ومساجد وعمارات دیگر نیز درین دوره اعمار گردیده که هریک از مهارت خاص مهندسی ومعماری نمایندگی می کند و بیانگر پیشرفت این دانش در زمان غوریان است.



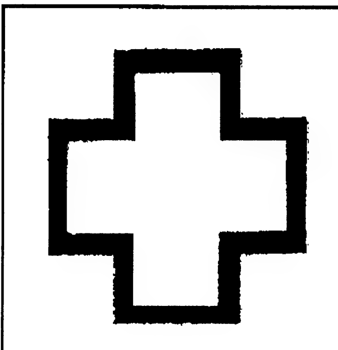
شکل (۱) : زیر بنای برج مراقبت استوانه یی یا چهارگوش



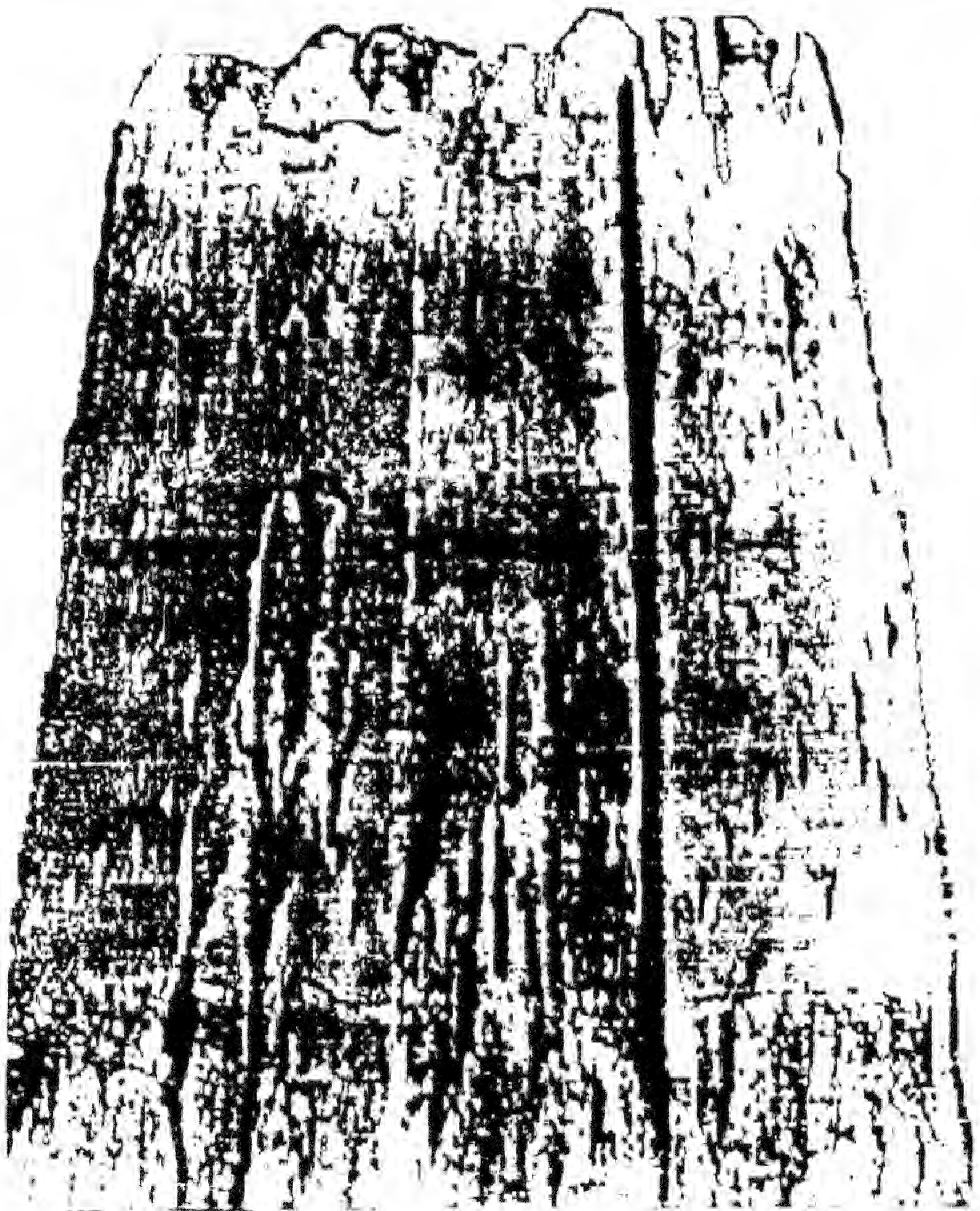
شکل (۲) : زیر بنای برج چهارگوش قوس دار.



شکل (۳) :تالار گنبد خشتی با بارو های استوانه یی



شکل (۴) :ساختمانی با زیربنای صلیبی شکل



نمائی از برج مراقبت در غور

فصل سوم

کتیبه ها وکتابخانه های غوری

کتیبه های غوری:

تزئینات عصرغوری ها همه آجر تراشیده بوده که انـواع نقـوش و اسـلیمی را بـه تیشـه و سوهان میترا شیدند و بـه صـورت منبت و پنجره بـه دیـوار نصب مـی نمودنـدو انـدک کاشـی فـیروزه ئـی بـه آن ممـزوج بکـار میبردند . که بعضی ازین تزئینات تا چند سال قبل دردرگاه گنبد ملک غیـاث الدیـن بـاقی بـود که متأسفانه بـه هیچ صورت نگهداشت آن ممکن نشـد ، کـه بـه مـرور ایـام، مـردم بیدانـش در جـوار آن گنبـد ، خانـه سـاخته و زیـر پایه های آنراکاویده و خالی نمـوده بودنـد. چندانکه پایـه هـا مقـدار یک مـتر بـه زمیـن پایـان شـده بـود و درحـال رکوع بود. چندانکه خانه هـای اطـراف گنبـد را (کـه مـردم جهت نشـیمن خویـش سـاخته بودنـد) برداشـتند ، پایـهء ایوان درگاه سر به سجده نهاد. بـه سـال ۸۹۸ کـه سـال آغـاز تـألیف روضـات الجنـات اسـت، هنـوز مسـجد جـامع هرات بهمان وضع بنای سلا طین غوری وکرتی و ترمیم عصـر شـاهرخی بـاقی بـوده و بعضـی از تزئینـات وکتیبـه هـای کوفـی عصـر سـلطان غیـاث الدیـن محمدبـن سـام از تـاق و رواق آن بـه نظـر میرسـیده و ظـاهراً مـدروس و شکسـته و ترمیم طلب بوده و پنـج سـال بعـد ازیـن تـاریخ، مرحـوم امـیر علیشـیر نوایـی بـه ترمیـم اساسـی آن کمـر محکم بسته ودر مدت یک سال تمام شکستگی های آنرا مـر فـوع سـاخته و درو دیـوار آنـرا بـه کاشـی هـای هفـت رنگ آ راسته و به سال ۹۰۴ مطابق جمله (مرمت کرد) کار ترمیم و تزئین آن به اتمام رسیده.

درین ترمیم بعضی از کتبه های عصر سلطان غیـاث الدیـن بـا بعضـی از بقایـای تـز ئینـات آن در زیـر کاشیهای رنگیـن و یـا آ سـتر کـاری عصـر امـیر علیشـیر مسـتورگردید. معیـن الدیـن محمداسـفزاری درکتـاب نفیس خویش روضات الجنات فی اوصاف مدینته الهرات پس از توصیف و تعریف ایـن مسـجد مـی نویسـد: (و تاریخ بنای این بقعهء معموره (یعنی مسجد جامع) کـه بـه روی ایـوان مقصـوره بـه خـط کوفـی مثبت شـده، کـه سنهء سبع و تسـعین و خمسـمائه اسـت تـا اکنـون کـه سـنه سـبع و تسـعین وثمانمائـه میـگذرد روز بـه روز آثـار معموری و آبادانی و رواج امور شریعت و مسلمانی در تضاعف و تزاید است مصرع: چنین خود هست و تا بـادا چنین باد)

ظاهراً القاب سلطان غوری و تاریخ بنای این مسجددر ایوان مقصـوره و چندجـای دیـگر از رواق هـای مسجد نوشته بود. اکنون نیز یکی ازین القاب در داخل ایـوان مقصـوره بیـن تـاقی کـه شبسـتانهای جنوبـی را بـه ایوان مقصوره وصل می‌نماید ، بالای‌گچ و صنعت گچ بری باقی مانده که به خط کوفی عـالی چنیـن نوشـته است: (السلطان المعظم، شهنشاه الاعظم، ما لک رقاب الامم، مولی الملـوک العـرب العجـم، سـلطان ارض الله، حـافظ بلادالله، معین خلیفتـه الله، غیـاث الدنیـا والدیـن ، معزالاسـلام المسـلمین ، نظـام العـالم ، ابوالفتـح محمـد بـن سام قسیم امیرالمومنین انارالله برهانه) بدین ترتیب کتبـه هـای عصـر غوریـان راتـاکنون درولایـت غـور، هـرات و دیگر حصص امپراطوری غوریان میتوان مشاهده نمود.

محـترم داکـتر (نصـری) درمقالـهء خویـش تـاریخ فرهنـگ دوره هـای غـور وملـوک کـرت از خطـاطی دورهء غوریان چنین تعریف مینماید: خط وخطاطی دریـن دوره جلـوهء خـاصی داردکـه مجموعـهء از نمونـه هـای آن چنـد سال قبل به کوشش آقای مایل هروی به چاپ رسیده است. علاقمنـدان میتواننـد از روی آن بـه عظمت هنر خط درین دوره پی ببرند.

کتابخانه های غوری:

در آوانیکه دولت آل ناصر درغزنین وشمال هندوستان واز آل سلجوق درخراسان، فارس وماورا لنهر، نواخته میشد، درکوه پاره های غور، دودمان دیگری بنام آل شنسب اساس سلطنتی را پی انداخته بودند، که بعدها به حیث دولتی فاتح، مقتدر وقاهر عرض وجودکرد. تعیین تاریخ معینی برای تأسیس دولت آل شنسب، سخت دشوار است، زیرا خانوادهء غوری ها نفوذ محلی و تاریخی داشته از مدت ها قبل، به حیث رئیس قبیله وعشیره امور محل را اداره میکردند از آنجا که گستردن سلطه برای فاتحان، درین منطقهء کوهستانی و صعب العبور طاقت فرسا بود. گر چه فاتحان عرب درحواشي غورفتوحات کردند، لیکن به فتح کامل آن فایق نیآمدند، یگانه فاتحی که درین راه پیروزی را به دست آورده غور را فتح وابن سوری را مغلوب و محبوس کرده، حصار آهنگران را درهم کوفت، سلطان محمود غزنوی است. و ابن سوری بنأ به گفتهء جوزجانی، ملک محمد سوری، نام داشت. از فحوای بیهقی معلوم میشودکه سلطان دو بار یکی در سنهء ۴۱۰هجری و بار دیگر در سنهء ۴۱۱هجری غور وغوریان را مورد تاخت وتاز پیروزمندانه خودقرار داده است. اما رویهمرفته امارت غور درخاندان آل شنسب باقی ماند، تا اینکه با استفاده از ضعف و انحطاط دولت غزنوی، به قدرت سیاسی ونظامی خود افزودندوسرانجام بساط غزنویان را بر چیدند وخویشتن را حاکم بر قلمرو آن دودمان کردند.

فرهنگ پروری وعلم دوستی که سنتی ازگذشتگان خراسان بود، از خصایص بارز غوریان شمرده میشود، ایشان ادبا، شعرا و دانشمندان را دردر بارخود جلب وبا بخش صلات گرانبها ایشان را به گفتن شعر و تألیف کتاب ترغیب و تشویق می‌نمودند، از جملهء کسانیکه از عطایای غوری ها بهره مند شدند امام فخر رازی (۵۴۴-۶۰۶هجری) بود که از اجله نویسندگان وفحول دانشمند و اندیشمندان شمرده میشود. علاوه بر امام رازی، دانشمندان دیگری مثل عروضی سمرقندی صاحب چها مقاله، منهاج السراج جوزجانی، صاحب طبقاتی ناصری و ادبای چون ابوالقاسم رفیعی وابوبکر جوهری وعلی صوفی که صاحب چهار مقاله ایشان را از هم قطاران خود شمرده است ریزه خوار خوان کرم سلاطین غور بوده اند.

مدت سلطنت آل شنسب نسبت به سلاله های بزرگ خراسان کوتاه بود وآفتاب اقبال شان، در اثر حوادث متبادر زودتر افول کرد، لیکن درهمین مدت اندک داعیه یی فرهنگ گستری خود را به کردند و به منصهء اجرا گذاشتند. ایشان مدارس تأسیس کردند ومراکزبزرگ تدریس را درهرات، غزنه، بامیان و غور تقویه نمودند، وبا وجود مشغولیت های نظامی وگرفتاری های جهانگشایی ولشکرکشی های متداوم برهندوستان واطراف واکناف خراسان. در راه اشاعهء دانش وعلم وپروردن دانشمندان وعالمان وایجادکتابخانه ها وکانون های دیگری علمی وفرهنگی، توجه زیادی مبذول کردند، که همت جانشینان محمد سام غوری در پی انداختن این مراکز، کتب وآثار نقش سازنده داشته و بدرقهء راه راهیابان و راهنمایان را که شایان مسیرفرهنگ و ادب خراسان بوده است.

مؤلف کتاب سیر تاریخی کتاب خانه ها در افغانستان مینویسد که هرات در زمان غوریان از داشتن پنجاه باب کتاب خانه برخورداربوده و دانشجویان ودانش پژوهان از کتب محروسهء آنها مستفیض می شدند. وی عمده ترین کتاب خانه های دوران غوریان را چنین معرفی میدارد:

کتابخانهء علاالدین جهانسوز:

این پادشاه نسبت آتش زدن شهر غزنه، که عروس البلادش میگفتند، ملقب به جهان سوز شد. وی در سال **۵۴۵** هجری غزنهء معمور راهفت روز متوالی سوختاند. پس ازآن رهسپار غور شد، این پادشاه در فیروزکوه کتاب خانهء داشت که کتب نادر ودر خور اهل دانش در آن گرد آورده شده بود. احتمال داردکتب زیاد این کتابخانه را سلطان غوری از کتابخانه های غزنین، با خود برده باشد.

کتابخانهء سلطان شهاب الدین غوری:

سلطان شهاب الدین غوری از شاهان بزرگ وپیروزمند تاریخ این سر زمین است، وی درهندوستان علاوه بر قلمرو غزنویان مناطق وسیع دیگری را نیزفتح کرده وسرانجام در سال ۶۰۲ هجری قمری از طرف معاندین به عز شهادت فائز آمد. او کتاب خانه یی را پی انداخت که به نام خود او مسمی گردید ودانشمندان از کتب آن بیشتر بهره مند میشدند.

کتابخانهء اکبردرزمینداور:

زمینداور نام قدیمی ایالتی است که امروز قندهار نامیده میشود. این خطهء وسیع درآوان باستان و زمان آل ناصر وآل شنسب از بسا جهات مقام شاه مخ داشت. درین ناحیه کتابخانهء بنام اکبر فعال بوده و نیاز مندان را با عرضه کردن آثارش در خود میپذیرفت.

۱ کتابخانهء مدرسهء شهرافشین غرجستان:

این مدرسه در شهرافشین، که از شهر های پر جمعیت ودرینهء غرجستان بود، دانشجو میپذیرفت و به قول صاحب طبقات ناصری امام صدرالدین علی هیصم نیشاپوری مدرس این مدرسه بود. وی را با سلطان غیاث الدین غوری، نسبت گرویدن آن سلطان به مذهب شافعی، میانهء نا خوش آیندی دست داد، از آنروزیست را درغرجستان برای خود مناسب ندیده به نیشاپور رفت. سپس خوبی رابطه ومهرورزی سلطان او را دوباره به غور آورد در مدرسهء مذبورکتاب خانه یی بود که جوزجانی از آن یادآور می‌شود.

۲ کتابخانهء فخرالدین مبارکشاه:

فخرالدین مبارکشاه بن الحسن مروالرودی، از جهره های بزرگ سیاسی، علمی و ادبی زمان غوریان است. عوفی از وی سخت به نیکی یادکرده واز جمله نبشته است: (مائدهء انعام او برای غربا نهاده بود ودر سرای او اصناف فضلاء کشاده فیروزکوه بوسیلت اکرام وانعام او کعبهء زوار وقبلهء کبار شده بود، یکی از کرایم عادات ومحاسن صفات او آن بودکه بر درسرای او دربان نبود وبر مائده کرم او میان عفات وکفاتوصوفی وکوفی وگله دار و عمامه پوش وقلندر و زرق فروش تمیز نبود....) این مرد جواد و کریم، در بذل دانش نیز شیوهء جوانمردانه را دارا بود، به قول ابن اثیر در منزل اوکتاب خانه وشطرنج بود، علما کتاب مطالعه میکردندوجهال شطرنج می باختند. و در سال ۶۰۲ هجری درست سه ماه بعداز شهادت سلطان شهاب الدین غوری داعی اجل را لبیک گفت.

۳ کتابخانهء مدرسه هرات:

مسجد جامع هرات که امروز از مفاخر تاریخی ما محسوب است وبه قول زمچی اسفزاری سلطان غیاث الدین غوری، این بنای مبارک را در سال **۵۹۷**هجری اعمارکرده و آنرا مرکز تدریس برای امام فخر

رازی قرار داد. امام فخرالدین رازی (محمد بن عمر بن الحسین الرازی) در پانزده رمضان سال ۵۴۷هجری به قولی ۵۴۴هجری در ری تولد شد ودر دوم عید فطر ۶۰۶هجری درهرات وفات کرد.

براون تاریخ تولدش را چار رجب ۵۴۳هجری وانمودکرده و سی وسه اثر را، با استناد تاریخ ادبیات عرب از بروکلمان محصول اندیشه وخامه او میداندکه در آن جمله دایرت المعارف امام رازی است، که به زبان دری در سال ۵۷۴هجری تألیف کرده است. این مدرسه را کتابخانهء بودکه هم شاگردان از آن بهره مند می شدند، هم استاد در حل نیازمندی های علمی اش از آن مستفیض میشد.

سلاطین غور درهند مراکز بزرگ فرهنگی تأسیس کردند، که در واقع دنبالهء کارهای مثمری بوده که آل ناصر آغازکرده وتا حدی به قوام رسانده بودند، جا نشینان آل شنسب در نیم قارهء هند نعل باالنعل مشی فرمان دهان غوری را پیش از آنکه بساط سیطره غوری ها توسط خوارزم شاه از فیروزکوه وغزنین برچیده شد، تعقیب کردند. ایشان در آن سر زمین کتابخانه های را بوجود آوردندودر معرض استفاده اهل فضل ودانش قراردادند.

از دود مان های که در بحبوحهء چپاول وغارت مغول ها در این سر زمین به تأسیس سلطنت وامارت موٴ فق شدند سلسلهء آل کرت بود، کرتها از اعقاب آل شنسب بودند، مٶسس این دود مان را قسماً میتوان امیر عز الدین مقدم مرغنیی(متوفی ۶۳۶ هجری) دانست که در شهور سنهء ۶۳۵ هجری از طرف اوکتای قاآن به حکومت هرات، وبرای آبادکردن آن شهر ویران شده، فرستاده شد. و قسماً میتوان ملک شمس الدین کرت را شمردکه در سال ۶۴۳ هجری حکومت هرات را به دست گرفت. ودر قوام بخشیدن وثبات آوردن بر ارکان آن کوشید ومدت سی وسه سال باکمال صلابت ومهارت از این مرکز بر تمام خراسان و افغانستان حکومت خود را ساری وجاری کرد و فرمان درین باره از منگوقاآن (متوفی ۶۵۷ هجری) بدست آورد که مناطق ذیل را احتوا میکرد: (به ملکی شهر هرات حمیت عن الافات وتوابع چون جام، باخرز وکوسویه وخره وفوشنج و آزاب وتولک وغور وفیروزکوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب ومرجق تا آب آموی و اسفزار وفراه وسجستان وتکیناباد وکابل وتیراه و سبستان و افغانستان تا شط سند و حدهند....) در حکومت آل کرت باید بیشتر توجه به رشد ادب و فرهنگ کرد که به اثر مساعی دود مان های زیر حمایهء مغول، صورت گرفت وگر نه به گفتهء عباس اقبال: (این سلسله ها هیچکدام اهمیت سیا سی، اقتدار ملکی مهمی بهم نرسانیده اند وغالب اعتنای که به احوال ایشان میشود بمناسبت دخالت است که در تاریخ ادبیات و تربیت اهل علم و ادب داشته اند واگر آثار و نوشته های فضلا و شعرا نبود، نام غالب ایشان از میان رفته بود.) رویهمرفته سلسلهء کرت که زمان دولت شان در بخش های نامبرده تا ۱۴۰ سال به درازا کشیداز آن دودمان های علم پرور وادب دوستی است که در تاریخ نام نیک شان برای ابد مخلد میباشد، ایشان در احیاء کردن مراکز فرهنگی خراسان و ترغیب و تشویق نمودن ادبا، شعرا، دانشمندان، اهل فضل و هنر، مساعی جمیله به خرچ دادند. و رونق ازدست شده فرهنگی و ادبی خراسان را دوباره بدست آوردند و آنرا تا آنجاییکه امکانش میسر بود تقویه کردند و نیرو بخشیدند.

راجع به کلمهء کرت مٶرخین را اتفاق نظر نیست. محترم الحاج محمد نسیم(پروانه) که مدت زیادی وقت خویش را به مطالعهء تاریخ غوریان وقف کرده است می‌نویسدکه: (کرت، در غور تیوره موضعیست که به مرور زمان بنام ته کرت تغییر یافته آثار تعمیرات و بروج اعصار قدیم زیاد دیده می شود وبعضی از مٶرخین کرت را بمعنی باردیگر ترجمه نموده اندکه بعد مدتی یک کرت دیگر از نژاد آل شنسب درغور حکمروایی را آغاز نمودند، لیک صحیح آنست که کرت موضع است در غور) در زمان این خانواده کتابخانه های درهرات و دیگر شهرهای خراسان تأسیس شدکه ذیلاً نگاشته میشود:

۱- کتابخانهء ربیعی فوشنجی:

صدر الدین متخلص به ربیعی فوشنجی از شعرا و سخنوران چیره دست زمان فرمانروایی کرتهای هرات است. وی در سال ۶۷۱ هجری تولد گردید. پس از آنکه شاعر شددر دربار ملک فخرالدین کرت، به سخنوری پرداخت. و احتمالاً در مدت شش سال کرت نامه را بر وزن وسبک شاه نامهء فردوسی سرود. وی رادرهرات کتابخانهء بوده که از آثار آن خودش و اقربانش استفاده میکردند. زیرا ملک فخرالدین کرت همهء ضروریات مادی و معنوی این شاعر را تهیه دیده وبرای فراغت خاطر وی آماده کرده بود، که ممکن است داشتن کتاب خانه یی نیز شامل مٔواد طرف ضرورت او باشد:

۲- کتابخانه ملک فخرالدین کرت:

ملک فخرالدین کرت (متوفی ۷۰۶هجری) از شاهان فضل پرور، سخنور وسخن شناس، عالم دوست وشاعر پرور بود. وی علما وشعرای زیاد را بدر بار خود جا داده، واز عطایا وتحایف و هدایای خویش ایشان را دلگرم میکردی. تشویق وترغیب وترحیم این پادشاه، دانشمندان ودانش پژوهان را به کارهای فرهنگی، علمي وادبی وامیداشت. بنابر فرهنگ پروری های این ملک میتوان به داشتن کتابخانه هایی نیز دردربار او انگشت نهاد واز آن نام برد، و امکان دارد که از برای استفاده خود درکاخ سلطنتی کتابخانه را نیز پی انداخته باشد.

سیفی هروی از پرورد گان خوان الطاف وکرم این پادشاه است وی درمدح این فرمانروایی هرات قصاید وغزلیات وقطعات زیادی سروده است.

۳-کتابخانهء مدرسهء غیاثیه:

این مدرسه منسوب است به ملک غیاث الدین پسر ملک شمس الدین کهین وبرادر ملک فخرالدین کرت. وی یکسال بعد از مرگ برادر در سال ۷۰۷هجری از طرف اولجایتو پادشاه ایلخانی مغول، به جای برادرش به امارت گیسل گردید. وی در زمینهء رشد فرهنگی خراسان قدم بر قدم برادر نهاد. سیفی هروی از سجایای اخلاقی و امیال فرهنگی او توضیحات مزیدی میدهد وجلد اول کتاب خود را که همین تاریخنامهء هرات است، بنام همین پادشاه پایان داده مسجل میسازد وجلد دوم را که تا حال متأسفانه دیده نشده، وعده میدهد، درین دوره هرات ازداشتن مدارس زیاد بر شهر های دیگر خراسان می بالدوهر مدرسه دارایی کتابخانه یی مشحون از نفایس کتب بوده ومدرسه غیاثیه که ملک غیاث الدین آنرا در سال ۷۲۰بنا کرده، یکی از آنها می باشد.

۴-کتابخانهء سیفی هروی:

سیف بن محمد یعقوب الهروی متخلص به سیفی هروی، شاعر ادیب ومؤرخ چیره دست قرن هفتم ونیمهء اول قرن هشتم هجری میباشد. اوشاعر توانایی است، و بنابه گفتهء خودش در سلک ممد وحین ملک فخرالدین شامل بوده ومنظومه یی در بیست هزار بیت انشاء فرمود و بنام جمال الدین محمد سام، از بهادران وسپهداران پرتوان دورهء سلطنت ملک فخرالدین آن منظومه را(سام نامه) نامیده است. این مؤرخ شهیر را درهرات کتابخانه یی بوده که با مراجعه با آثار آن نیازمندی های علمی خویش را مرفوع میکرد، علاوه بر آن آرشیف دولتی نیز در دسترس موصوف قرار داده شده بود.

۵- کتابخانهء خانقاه ملک حسین کرت:

ملک معزالدین حسین کرت، پسر ملک غیاث الدین کرت است وی کامگارترین وپیروزمندترین فرمان دهان آل کرت بود وبقول (اسفزاری) (آنچه اورا درحین اقتدار آمدهیچ یک را از ملوک کرت میسر نشده) این ملک در سال ۷۳۰ سریر آرایی سلطنت هرات شد وبه روز پنچشنبه ذی القعدهء سال ۷۷۱هجری جهان فانی را وداع کرد. او درهرات خانقاه های بناء کرد که هرکدام مدرسه و کتابخانه یی داشت که عبارت اند از: خانقاه سر خیابان و خانقاه جدید.

ادب دوستی و فرهنگ پروری از خصلت های مبرز همهء ملوک کرت، بوده وهرکدام بنوبهء خویش دراین راه گامهای محکم و استواری به جلو برداشته اند، گرچه بعداز مرگ سلطان ابوسعید واپسین ایلخان مقتدر در سال ۷۳۶ هجری، دودمان کرت از قدرت دیگری تبعیت نه نموده، تا حدی دارای استقلال سیاسی بودند، لیکن این استقلال دیری دوام نکرده، بلکه در سال ۷۸۵ هجری آخرین پادشاه این دودمان به امر امیر تیمور گرفتار و با وابستگانش مقید به سمرقند فرستاده شده طومار خانوادهء ابوبکرکرت برای همیش از امارت و فرماندهی در پیچیده شد.

با اندوه بی پایان بایدنوشت که بعد از اضمحلال دولت غوریان وخانوادهء کرت وسقوط شأن وشوکت غوریان قدیم، غور دیگر رونق وجلال خویش را از دست داد که دو باره به هیچ وجهی احیاء نگردید. غورامروز مبتنی بر معلومات مؤلف کتاب (سیر کتابخانه ها در افغانستان) دارای یک کتابخانهء عامه در شهر چخچران بوده که در سال ۱۳۵۲ شمسی بنیاد آن گذاشته شد. تعداد کتب آن نیز معلوم نیست. مسلماً در پهلوی هر مکتب لیسه و متوسطه نیز کتابخانه های تأسیس شده بود که مورد استفاده استادان و شاگردان قرار میگرفت. ممکن یک تعدادکتابخانه های شخصی نیز در غور امروزی وجود داشته باشد که معلومات درباره دردست نیست و محترم غلام فاروق نیلاب رحیمی از کتابخانه مولوی محمدغوری نام برده است.

فصل چهارم

مشایخ ومزارات غور

بزرگان، مشایخ و علمای غور:

سر زمین غور علما، مشـایخ و بزرگان زیادی را پرورانیده است ، زیرا غور تاریخ کهن دارد و از شمار مراکز عمده وتاریخی کشور محسوب می‌شود. درین کتاب مشکل است که تمام بزرگواران غور را معرفی نمود ، ولی تا حدود امکان سعی خواهیم کرد بطور خلاصه مشایخ مشهور این دیار را معرفی بداریم:

حضرت میرسید علی شاه:

متخلص به غریب مشهور به آقاصاحب شهید ابن میر عبدالعظیم ابن میر سیدعبدالخالق، این شیخ بزرگوار و این سید تاجدار از صغر سن مجذوب الحال بوده و اکثر اوقات به لباس شاهی ملبس بوده و مشرب موسوی داشته و پیشهء ملامتی . چنانچه خود آن بزگوار درین ابیات اشاره فرموده اند .

موسوی مشرب غریب و بینوا — **می نماید مر شمایان را خبر**
ملامت مشربم در نزد هر کس — **نه آنم واقف رمز ضمیرم**

جناب شان ادای فریضهء حج نموده و کرامات و خرق عادات ظاهری و باطنی زیاد داشتند ، که در بین مردم شهرت دارند . دیوانه ها ، مفلوج ها و مریض ها به اثر دعای شان و یا به ضرب عصایش علاج و شفاء می‌یابیدند . زمانی سفر هرات نمودند ، نائب الحکومه وقت هرات، سعدالدین خان علالتی داشت و از اثر توجه آقا صا حب شهید شفا یابید . سپس مرید و معتقد شان شد چنانچه تا حال اولادهء او با سلسلهء آقاصاحب مخلص بوده و عقیده منداند . دیوان غزلیات بغایت لطیف و دیگرکتب مملو از عشق و محبت از طبع سر شار شان به جا مانده است . راه سلوک و عرفان را از حضور والد بزرگوار خود واز طرف دیگر ازحضور جامع کمالات حضرت شاه ولی الله صاحب پرچمنی کسب نموده ، تاب گفت و گویا اوشان راکس نداشته حکام، قضات و مامورین را تاب مجلس شان نبوده ا ست . درضمن گفتار شان از شهادت شان یادآوری نموده بودند. در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی بعمر۷۳ سالگی شربت شهادت نوشیدند. مزارشان درقریهء سرخ الوان مربوط پسابندغورات است . درینجا نمونهء کلام شانرا نقل می کنم .

به ظاهر بوریا پوش وحقیرم — **ولی در کار باطن چون امیرم**
ملامت مشربم در چشم هرکس — **نه آنم واقف رمز ضمیرم**
نیم کهنه پلاس سال خورده — **درحقیقت چون لباس از حریرم**
نسب اندرنسب زین پشت درپشت — **رسد در ذروه ماه منیرم**
اگر مستم اگر شاهم اگر شیخ — **گناهم نیست تا ایندم صغیرم**
نقیب وقت را بیشک عزیزان — **باین طفلی وبیباکی وزیرم**
مرید من مساز از من کناره — **جوانم نیز دراین رمز پیرم**
غرض ازگفته هایت ای (غریبی) — **چه باشد گوی برگوی فقیرم**

آقا صاحب میرسید عبدالعظیم :

میر سید عبدالعظیم ابن میر سید عبدالخالق و پسر ارشد شان بوده ا ست . طریقت را نزد پدرخود کسب نمود در جود و سخا و حلم حیا شهرت بسزای داشتند . در سال ۱۳۰۳هجری قمری وفات نموده در جنب مرقد حضرت مولانا صاحبی صاحب در قریهء سرخ سرای پسابند دفن گردیدند .

سید میر عبدالخالق مشهور به صاحبی صاحب :

حافظ کلام الله انیس محققین سیدمیر عبدالخالق مشهور به حضرت صاحبی صاحب ، متخلص به آثم ابن آخند صاحب ملا محمدعیسی از جملهء مشایخ بزرگ و معروف و محقق معرفت و مجدد راه سلوک و طریقت و پیشوای علم شریعت و از خاندان سادات حسینی غورات اند . مولانا صا حب محصل علم شرائع و جامع کمالات و حقایق بوده اند . سلوک و راه عرفان را به طریقه نقشبندیه مجدیه قدس الله اسرارهم از حضورجامع کمالات و حقایق آگاه شاه امان الله صاحب پرچمنی تحصیل نموده و به صحبت حاجی الحرمین جناب حاجی دوست محمد صاحب نیز مشرف شده اند . فرید وقت ومقتدای عصر بوده ، کتب مملو از علوم شرایع معارف وادبیات سر شار فیض آثار شان که نمونهء از عشق و محبت سرشار شان ا ست باقی مانده و عبارت اند از : آلهی نامه (دارالمنظوم) گلشن العارفین، گلشن التوحید ، مجموع الدوائر ، دیوان خورد ، دیوان کلان، عشق نامه، محبت نامه، نصیحت نامه، خضرنامه، وعظ نامه، مطلع الانوار، مجموعهء منتخب و صد مواعظ.کتب شان مملو از راه سلوک، معرفت وحقیقت ا ست . گویند حضرت صاحبی صاحب چهار وپنج کاتب داشتند که هنگام بیخودی از سر شب الی آخر شب شعر می سرودند ونثر می‌گفتند وکاتبها به سرعت می‌نوشتند. هرگاه کاغذ خلاص می شد به روی ظرفها و چوبها نوشته می‌کردند ودر هنگام روز جمع آوری و پاک نویس می‌کردند .

سبک و شیوهء شعر شان به اشعار مولانا جلال الدین رومی بلخی شباهت دارد. صاحب خرق عادات بوده ، عمر گرانبهای شانرا صرف راه معرفت و عرفان نموده با سوز و عجز گریه عادت داشتند. چنانچه از مطالعهء آثار شان این تاثیرات واضح می شود. در ولسوالی پسابند یک باب مکتب لیسه به نام لیسهء صاحبی صاحب نام گذاری شده بود که بنده نویسندهء این کتاب نیز از جملهء فارغان این مکتب است . وفات صاحبی صاحب در سال ۱۲۹۱هجری قمری اتفاق افتاده و مزار شان در قریهء سرخ سرای پسابند زیارتگاه خاص و عام ا ست .درینجا نمونهء از کلام شانرا ازکتاب گلشن العارفین تقدیم خواننده گان میسازم.

دلا عزت اگر خواهی بیا با دیدن درویش — **به نور فیض حق بنگر براه وروزن درویش**

همیشه صورت درویش را بنگر بچشم دل — **که فیض رحمت الله هست دایم برتن درویش**

به نقصانت چوفرماید بکن زودومپرس ازوی — **زگوهرهای حکمت نیست خالی دامن درویش**

زنارغیرت ایشان نمی سوزی چرا ظالم — **زدریا پرس چون انداخت از خود سوزن درویش**

گراز آفات میترسی به درویشان پناه آور — **که سهام حوادث را بگیرد جوشن درویش**

مکن با حضرت ایشان دلیری ای جوان خوب — **که سیف الله پنهان ا ست در پیراهن درویش**

کسی منکر زدرویش است اومنکرزالله است — **خبرکن (آثما) بد بخت را از مسکن درویش**

اخلاص باشندگان غور و حوالی آن به این شیخ بزرگوار به حدی بوده که زمینهء ایجاد سروده هایی فلکلوریک را به بار آورده است که درینجا چند نمونهء آنرا از رباعیات عافل بر گزیده ایم :

من از بزم وصالت دور تاکی **به تن رنج و بدل مخمور تاکی**
زآب سرخسرا دورم فگندی **به درزآب و به آب شور تاکی**

صبا درد دل ما را دوا کن **قدم رنجه بسوی سرخسرا کن**
ز خاک آستان حضرت غوث **بیاور توتیای چشم ما کن**

حاجی الحرمین سید میر عبدالباقی:

مشهور به حاجی آقا ابن سید علی شاه غریب ابن میر عبدالعظیم ابن میر سید عبدالخالق، این سید بزرگوار از صغر سن تحت تربیهء پدر بزرگوار خود قرارگرفت و از جانب دیگر کسب سلوک طریقه را از حضور جامع کمالات حضرت شاه ولی الله صاحب پرچمنی وهم به صحبت حضرت مولوی غوث محمد صاحب مشرف شد و از حضور بزرگواران مذکور اذن خلافت واشاعهء طریقت حاصل نموده و پنج مراتب به زیارت بیت الله الکرام و به زیارت حضرت خیر الانام مشرف شده اند. به هرجا که تشریف می‌بردند، خورد وکلان بیخود ومستانه به رکاب شان میدویدند. از اهالی ولایت غور، بلخ، هلمند، قندهار و میمنه مخلصان ومُریدان زیادی دارند. گاهی در قریهء بولدی ولسوالی پسابند غور موضع مولوف پدری شان وگاهی در قریهء حاجی کوچه (اسکاوچه) بود وباش و سکنا داشتند. از هردو موضع لنگر ارثی آبا و اجداد خود را جاری داشته خانهء گرسنه گان، بینوایان، آستانهء مستمندان و تکیه گاه یتیمان وفقیران بوده، مریضان ومفلوج ها به اثر توجه شان به امر اوتعالی صحت یاب میگردیدند.

حضرت خلیفه ملامحمدامین صاحب سرسبد (رح):

این بزرگوار از جملهء خلفای حضرت مولانا صاحبی صاحب اند که نزد اوشان کسب طریقت نموده واکثراً در خدمت اوشان بودند. از آنرو حضرت مولانا خلیفه ملامحمدامین را فرزند خویش خوانده بودند. صاحب تصرف وجذبهء قوی بودند. کسی را طاقت ومجال گفت وگو با آنها نبود، مجذوب الحال و بیخود بودند، بی ادبی را تحمل نمی‌کردند. در وقت بیخودی میان آتش می‌نشست و هیچ تاثیری بر وی نمی‌کرد. همچنان خرق عادات زیاد ازوی نقل کنند. همصحبتان شان ازوی فیض بسیار گرفتند. اصلاً به طایفهء فیروز بودند. چنانچه گفته اند:

همان فیروزه درعالم نگین است **جناب حضرت صاحب امین است**
(حاجی سید اکبرجان)

نسیما گوی سلام لاتعدد را **جناب صاحبی سرسبد را**
توکه مخمور از جام الستی **بگیری دست این سوخته کبد را**
(فگار)

خلیفـــه نـــام تـــو محمـــد ا مینـــه	**مـگر ننـــگی شـــما شـیخ هـــا همینـــه**
بـه جنبـان سلسـله تـو پـیری پـیران	**تـا مریــد مقصـد خـودرا بـه بینـه**

(یکی از مخلصین)

موصوف در سال ۱۳۳۵ قمری فوت ومزار شان در قریهء سرسبد ولسوالی تیورهء غور میباشد. گویند در سال وفات شان قبلاً گفته بود که (امسال از جهان نقل می خورم)

حضرت حاجی ملا محمدصاحب سین(رح):

حاجی صاحب موصوف از سلسلهء خاندان جلیل القدر سادات حسینی غور بوده وبه حج کعبته المکرمه و زیارت رسول اکرم (ص) مشرف گردیدند. محصل علوم متداوله وعلوم باطنی بوده، اکثراً غورات از زبان ومجلس پر فیض شان بهره مند گردیده ودر قرائت کلام الله یگانهء روزگار خود بودند. زهد و تقوایش نظیر نداشت. گویند تمام حرکات واخلاق آن بزرگوار طبق طریقهء محمدی بمشاهده می‌رسید و در مجالس پر فیض شان عالم و فاضل، پیر و جوان مایل و شوق فراوان داشتند. خرق عادات از ایشان زیاد به ظهور رسیده. تاریخ فوت شان به سال ۱۳۰۰ هجری شمسی مصادف بوده، مزار شان در قریهء پای مزار قریب مزار خواجه اسحاق ولی می باشد.

حضرت ابو حمزه خراسانی (رح):

این بزرگوار به خواجه وجهه الدین مشهور بوده و از سلسلهء خاندان سادات ویکی از مشایخ و متقدمین، صاحب علوم ظاهری وباطنی بوده و در زهد ورع ومقام توکل یگانهء روزگار خویش بود. طریقت را از نزد مولانا شیخ احمد النامقی الجامی مشهور به شیخ احمد زنده فیل کسب نموده بودند. مزار این بزرگوار در قریه یی مسمی به خواجه وجهه الدین که مرکز ولسوالی پسابند غور است قرار دارد. حضرت مولاناصاحبی صاحب در کتاب گلشن العارفین ا حوال شان را به تفصیل بیان کرده، مرحوم فگار صاحب در کتاب راحت القلوب آنرا آورده، اما درینجا فقط چند مصرع آن بیان میشود:

حکایت کند راوی بـــی ریـا	**ازان حـال مرغـوب مـرد خـدا**	**که منسوب اوهم خراسـانی ا سـت**
ابوحمزه مرد بیا بـانی اسـت	**بخواجه وجهه الدین هست اورا لقب**	**زسادات عـالی ا سـت اورا نسـب**

حضرت خواجه محمود (رح):

لقب او رکن الدین، مشهور به شاه سنگان اصلاً از ده شنجان خاف است، لذا بنام شاه شنجان نیز شهرت دارد. این شیخ بزرگوار مرید حضرت سلطان العارفین خواجه مودود چشتی (رح) بودند. در کسب ادب فرزانهء روزگار شان بودند. وفات موصوف در سال ۵۷۵ اتفاق افتاده ومزار متبرکه اش درقریهء سنگان ولسوالی پسابند ولایت غور است. حضرت مولانا صاحبی صاحب در کتاب گلشن العارفین شرح حال وی را مفصل در یک قطعهء نظم بیان داشته که درینجا چند مصرع آغاز آن برای قارییـن محترم تقدیم میدارم:

مریدیکـه دارد ادب نـزد پـیر	**چوآن شاه سنگان بود او امـیر**	**که نام همان شیخ محمود بـود**
مرید او به سلطان مودود بـود	**لقب ازشرف داشت اورکن دیـن**	**به دین نبی بود حبـل المتیـن**

میر حسین سادات (رح):

سید حسین ابن سید عالم ابن سید حسن اصلاً سادات وسکونت شان گریو غور که فعلاً به گرواسفور شهرت دارد می پاشد. به علوم ظاهری و باطنی وارد بوده است. در شرح حال وی در کتاب نفحات آمده است که وی مرید شیخ بهاوالدین ذکریا است که در میان مردم نیز چنین شهرت دارد. اما در برخی از کتب دیگر آمده است که وی مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح است، و وی مرید پدر خویش صدرالدین و او مرید بهاوالدین ذکریا است.

میر. حسین سادات را مصنفات بسیار است. بعضی منظوم چون کتاب کنزالرموز وزادالمسافرین و بعضی منثور چون سرخقه الارواح و روح الارواح وصراط المستقیم. او دیوان بغایت لطیف دارد، سوالات منظوم و بنای گلشن نیز از اوست. گویند یکصدوهفده سال عمر نمودند و بالاخره در ششم شوال المکرم سال ۷۱۸هجری قمری از دنیا چشم پوشیدند. قبر وی در مصرح هرات بیرون گنبد مزار عبدالله بن طیار است. موصوف در کتاب کنز الرموزخویش در مدحت پیر خود چنین فرموده اند:

شیخ هفت اقلیم قطب اولیا
جان پاکش منبع صدق یقین
منکه روي ازنیک وبدبرتافتم
کردپرواز آن هما یش زاشیان

واصل حضرت ندیم کبریا
ازوجوداوبه نزددوستان
این سعادت ازقبولش یافتم
آن بلند آوازه عالم پناه
صدر دین آن دولت مقبول حق
نه فلک بر خوان جودش چون طبق

مفخر ملت بهار شمع دین
جنت الماواشده هندوستان
رخت هستي چون بیرون
بردازمیان
سرور عهد افتخار صدر ها

حضرت مولوی غوث محمد جان:

مولوی غوث محمد جان مشهور به حضرت صاحب تولی متخلص به لاشی ابن شاه ولی الله ابن پیر امان الله جامع علوم ظاهری و باطنی اند. کسب معرفت و طریقت را از حضور پدر بزرگوار خود حاصل نموده، صاحب کمالات شریعت و طریقت اند. حضرت شاه ولی الله وی را جهانگیر نام نهاده بودند. کتب زیاد در علوم تصوف و احکام تدوین و تألیف نموده ودیوان ابیات دارند.برخی از کتب موصوف به چاپ رسیده است. در ابتدای حال سفر بخارا و ترکستان نمودند. گویند زمانیکه به خاک روس داخل شدند، در هرجا اهالی مجذوب الحال به رکاب شان میدودندواز اوشان استقبال می نمودند. روسای ولایات کیفیت را به مرکز اطلاع دادند، که یک نفر ایشانی از افغانستان درینجا آمده مردم همه شیفته وگرویده او شده اند. مرکز شان هدایت داد که ایشانی مذکور را واپس به افغانستان اعزام نمائید.خرق عادات وکرامات زیاد از وی نقل کنند. در سال ۱۳۳۵هجری شمسی چشم از جهان پوشیدند. نمونهء کلام شان را درینجا مرقوم میدارم:

از تو نتواند بریدن کس به آسانی مرا
گر نمیداند کسی آخر تو میدانی مرا

غیر تو کس را ندارم چون روم من ازدرت
بی کس وزار حزینم کن تو درمان مرا

روز اول با توکردم عهد غیر تو دیگر
هم نه بگزینم نه پیوندم تو چون جانی مرا

من ز عشاقان خاص آستانم ای شها
لطف باشد ازسگان کوی خود خوانی مرا

همچوسگ درآستانت روزو شب غوغا کنم
بلکه تابد برسرم آن ماه تابانی مرا

من سپردم خویشرا بر تو نگار نازنین
دستگیرم شورها ده زین پریشانی مرا

عشق تو رسوای عالم کرد ای بدر منیر
دستگیر من بهر جا باش سلطانی ما

مـن اسـیر عشـق تـو بنـگر توازلطـف عمیـم
وارهان از قید حاسـد چـزن تـو جانـانی مـرا
هر چه آید در سری مـن سـر نـه پیچـم ازدرت
عاشـقم دلـداده ام برهـان زحـیران مـرا
سر نتـابد ز آسـتان درگهـت ایـن (لاشـی) ات
گرچـه عمـری بـگذرد ای دلـبر جـانی مـرا

به نسبت وفات این بزرگوار مرثیه مخمس را مرحوم محمد رسول (فگار) نیز سروده ا ست

حضرت محمدمعصوم شاه (رح):

حضرت محمد معصوم شاه (رح) ابن شاه ولی الله ابن شاه امان الله ، صاحب علم،معرفت، حقیقت و طریقت بوده، مرید ، معتقد وخلفای زیاد دارند. راه سلوک را به طریقهء نقشبندیه مجددیه از حضور والد بزرگوار خود کسب کرده اند. در علم تصوف و انشراح مکتوبات مجدد الف ثانی یگانهء روزگار بوده است. مکتوبات به اسم خواجه محمد حکمران وقت غورات که در آن تمام سیروسلوک راه معرفت را بیان فرموده اند از آ ثار شان میباشد. در منطقهء فیض آباد نورآباد و تحت پرچمن سکونت داشتند. مزار شان در نورآباد پرچمَن ا ست.مرحوم ملا عبدالهادی ازمخلصان شان بوده ابیات ذیل را طور نامه به اوشان فرستادند:

صبا عرض منـی ناشـاد راگوی
جناب شاه فیـض آبـاد را گوی
سلام بیعدد چون ریـک صحـرا
مـران ذولعزوالامجـاد راگوی
سلام مشکسا چون مشک عنـبر
مران سر حلقـه اوتـاد را گوی
به معصوم ولی آن شـاه دوران
خرابی حال بـی بنیـاد را گوی
بشد عمرم نشد مقصود درچنـگ
تو عمـر رفتـه بربـاد را گوی
سراسر حال سـاهی حزیـن را
مـران سـرو قـدآزاد را گوی

اخلاص و ارادت مردم متدین غور به بزرگان، مشایخ، علما و اکابر دین ومنجمله سادات زمینهء بعضی اشعار مردمی و فلکلوریک را به میان آوده است. چنانچه در وصف این شیخ بزرگوار گفته اند:

بـرادر هـا بیـائید کـه هـم سـفر شـیم
بریـم از رود پـرچمـن گودر شـیم
بشـینیم بـه حضوزشـاه معصـوم
اگر دیـوا نـه ایـم دیوانـه تـر شـیم

حضرت شاه ولی‌الله (رح):

حضرت شاه ولی‌الله صاحب پرچمنی خلف الصدق حضرت پیر امان الله صاحب اند ،که بعد از وفات پدر شان در راه توسعه وترویج طریقهء شان کوشش و زحمت زیاد کشیده وخلفای زیاد تربیه نمودند. صاحب استقراق وخرق عادات و کرامات بوده اند. در سال ۱۳۰۰هجری شمسی فوت نمودند. مزار شان مقابل ده پرچمن ا ست. نسبت اخلاص و ارادت زیاد مردم غور به حضرت شاه ولی الله زمینه پیدایش این چهار بیتی به میان آمده که سینه به سینه در بین اهالی نقل میشود:

زیـارت میکنـم ا ول ولـی را
دوم پـیر قـوی گنـدم علـی را
زیـارت میکنـم هـر جـا مـزاری
بـه سـرخ الـوان آقـای مـیر سـید علـی را

پیر امان الله صاحب پرچمنی(رح):

یکی از مشایخ بزرگ ومعروف غورات اند. پیش از جناب شان طریقهء حضرت آخند صاحب ملاگندم علی در ولایت غور رواج داشت واما حضرت پیر امان الله بعد از کسب طریقهء نقشبندیه مجددیه نزد حاجی الحرمین حاجی دوست محمد صاحب در سرهند به اجازهء شان از قندهار به پرچمن غور آمدند وبه اجازهء آنها در ترویج طریقهء نقشبندیه سعی فراوان به خرج دادندکه در نتیجه به اندک زمان تعداد زیاد مردم به وی مرید ومعتقد شدند. گویند پیرش به وی نوشته بود که (در هر جا که تو باشی دیگر پیری ، پیری کرده نمیتواند) به اثر توجه این بزرگوار در تمام اکناف و اطراف ولایت غور، برخی مناطق هرات، میمنه، مزار شریف و قندهار طریقهء نقشبندیه مروج شد.

وی در سال ۱۳۹۵ هجری قمری وفات نمودند. مزارشان در قریهء تولی پرچمن است. کتاب جامع سلوک مجددیه از تألیفات شان است که به طبع رسیده است. مناجات ذیل از آن حضرت ا ست:

خالقا بیچارهءراه توام	**همچو مور لنگ درراه توام**	**بی تن وبی دولتی بی حاصلی**
بینوا وبی قراروبیدلی	**دین زدستم رفت ودنیاگم شده**	**صورتم مانده ومعنی گم شده**
من نه کافر نه مسلمان مانده ام	**در میان هردو حیران مانده ام**	**نه مسلمانم نه کافرچون کنم**
مانده سرگردان ومضطرچون کنم	**یارب اشک و آه بسیاریم است**	**گرندارم هیچ این باریم است**
هم تنی زندانی ام آلوده شد	**هم دلی محنت کشم فرسوده شد**	**مانده ام در چاه زندان پای بست**
در چنین چاهم که گیرد جزتودست	**پاک کن ازراه صحن جان من**	**بس بشو ازاشک من دیوان من**
	گرچه بس آلوده در راه آمدم	
	عفو کن گر خبث از چاه آمدم	

حاجی ملامحمدغوث بر زوی (برزیری):

حاجی ملا محمد غوث متخلص به (خایف) بعلوم متداول دسترسی‌داشت،طریقت را نزد شیخ محمدابراهیم مسکونهء دامان سرهند که از سلسلهء خلفای عثمانیه و حضرت حاجی دوست محمد صاحب بودند کسب نمودند. وجد وجذبهء قوی داشتند وعدهء زیادی از مردم مرید و معتقد شان بودند. طبع روان داشتند ، در عجز و شکستگی بی‌همتای روزگار خویش بودند. کتب سراج الطریقت، احسن المقاصد ، مکارم الاخلاق ودیوان نهایت لطیف از تألیفات شان میباشد ، که به طبع رسیده است. دربین مردم پشتون مشهور به ژل آقا میباشد. در سال ۱۳۳۳هجری قمری فوت نمودند ومزار شان در موضع مألوف شان است. درینجا یکی از منظومه های شانرا که در مذمت نفس گفته اند ، نقل میشود:

وفاازنفس بد دانانجوید	**زسرگین بوی نسرین کس نبوید**	**نه بیند نور مه را کس به دیجور**
ززنگی کی سیاهی میشوددور	**چوباران برزمین شوره بارد**	**برآردخاروخس گل بر نیارد**
چه گویم وصف نفس پربلارا	**که باخود میخورد جوروجفارا**	**برآردنارودواوروزن او**
بلامیریزد ازمامن او	**به نعمت هاکند اوخود حکایت**	**به زحمتها زحق داردشکایت**
شودازشومی اوجذب حالات	**بدل هازورسد قبض خیالات**	**مکدرباطن ازوسواس نفس است**
درونهازخمی از وسواسنفس است	**سیه دلهازذکرکاسداوست**	**جگرپرخون زذکرفاسداوست**
زکیداوفتد انسان به خواری	**ازوبیند همه کس غمگساری**	**ازومردم فتدهردم به چاهی**

نگهـــدارد مگرفضـــل آلـــهی	**بدست آتـــش وندرخرمـــن خـــود**	**جـــاهرریزداوازدامن خویـــش**
زنـادانی بیکـــدم گم کنـــدراه	**به گمراهی خودهـــم نیســت آگاه**	**بیا (خایف) به قتـــل نفسکوشـــیم**
کفن رنگین بخون بـــروی بپوشـــیم	**که موت قبل موت ازمقبلان اســـت**	**جهاد اکـــبر صـــاحب دلان اســت**
فنـا ســازیمش از تیـغ نـــهانی	**زذکـــر فکرتحصیـــل لســـانی**	**بتوفیـق خـــدا وهمـــت پـــیر**
	بر آید نفس از ظلمـــت بـــه تدبـــیر	

مستوره‌ء غوری(رح):

این صبیه‌ء پاک طینت از نژاد سادات بوده، نامش حورالنساء و مشهور به بی بی سفیدپوش ومتخلص به مستوره از پرچمن غور می‌باشد. عشق، جذبه و محبت شرشار داشته است. از گرفتن شوهر اباورزیده حیات شرین خود را وقف محبت، عجز ونیاز به درگاه بی‌نیازنمود.

این شاعره ء نام آورکشور تقریباً ۱۷۳سال قبل چشم بدنیا گشود اودختر میر سیداعظم در یکی از دهات غور زندگی میکرد. مستوره با زبان شرین شعر خودش را چنین معرفی مینماید:

نسب از خواجه زورم بـــود حـــور النســا نـــامم	**تخلص گشته مستوره بـــه ملـــک غـــور مـــاوایم**

مستوره طبع روان و شیوا داشت اغلب اشعارش حمد ونعت وحصه‌ء نیز عشقی میباشد. خود شاعره فقط اسم دیوانش را تحفتة العاشقین ومفرح السلمین گذاشته است. مستوره در ۴۰ سالگی روز دوشنبه ۲۰رجب در سال ۱۳۴۵شمسی ندای ارجعی را لبیک گفت ودر کوه زور دفن گردید. محترم استاد فگار در رساله‌ء گلزار سادات وفات شاعره را در سال ۱۳۰۴هجری به عمر ۳۴ ساله گی ثبت کرده است. این چند سطر ذیل از آشعار اوست:

دل عشـــاق گرد عـــارضت مســتانه مـــــیرقصد	**بلی چون شمع روشن شد دوصد پروانه مـــیرقصد**
بـــه هرجـــا پرتـــو نورتـــو انـــوار خـــدا باشـــد	**یکی در مســـجد ودیـــگر در میخانـــه مـــیرقصد**
مگرنقاش در بـــت خانـــه زد نقـــش جمـــال تـــو	**که ازشوق تو می بینم بـــت و بتخانـــه مـــیرقصد**
مرا دیروز واعظ وعظ تـــرک عشـــق وی میکـــرد	**شکست امـــروز پیمـــان وســـر پیمانـــه مـــیرقصد**
دلم چون دام زلف دانه‌ء خـــال تـــو مـــی بینـــد	**زتـــرس دام میلـــرزد زشـــوق دانـــه مـــــیرقصد**
که باشـــد در پســـی پـــرده لـــوای دلـــبری دارا	**زآزارش به بین مســـتوره را دیوانـــه مـــیرقصد**

مکتبی بنام مستوره‌ء غوری در گذر خوابگاه شهر کابل نام گذاری شده است.

حاجی سید محمد اکبر جان (رح):

حاجی سید محمد اکبرجان ابن میر عبدالعظیم ابن میرعبدالخالق صاحب مسکونه‌ء سنگان ولسوالی پسابند غور بودند. موصوف مجلس پر فیض وهمیشه چشم گریان داشتند. تخلص شان اسیری بود مرید ومعتقد زیاد داشتند. در سال ۱۳۳۰هجری قمری فوت ومزار شان در محل سکونت شان قریه‌ء سنگان است.

حاجی ملا محمد عمر (رح):

سکونت شان قریهء یخن علیای ولسوالی تیورهء ولایت غور بوده وجهت تحصیل علوم متداوله بداخل کشور سفرها نموده است. همچنان برای ادای حج و زیارت رسول اکرم (ص) پای پیاده مسافرت کرده ومدتی را در آن خاک مقدس بود باش نموده وهفت بار به ادای حج مشرف شده است. بعداً به وطن مألوف خود برگشته است. در خط نستعلیق ید طولای داشت قطعات خط او نهایت زیباست. به لسان های غربی و فارسی فصاحت وبلاغت بسزای داشت. راه سلوک را کسب کرده بود. طبع روان داشت. دیوان با اشعار بس دلجسپ و نثر های بغایت لطیف از وی به یادگار مانده است. بسا اشعار با حروفی بی نقطه ویا با نقطه ویک شعر به زبان گنگی دارد. در سال ۱۳۳۰ فوت شدند ودر مقبرهء یخن علیا مدفون گردیدند. درینجا قطعهء شعرشان نقل میشود:

یارب چه شودکزشرف خاک مدینه — **شایسته شود بخت به ادراک مدینه**
در فضل چه نقص است که نا شسته رخی را — **پاکیزه کند آب شرفناک مدینه**
یارب چه شود کز مژه جاروب کند چشم — **آغشته شود برخس وخاشاک مدینه**
محروم مکن سائلی از درگه امید — **یارب به طفیل جرم پاک مدینه**
فارغ نشود این عمر از رابطهء او — **تا روزپیشین گشته جگر چاک مدینه**

خلیفه ملا الف (رح):

سکونت اصلی شان قریهء جوز چهاردر بود. ابتدا کسب سلوک طریقت را از حضور ریس المحققین میر عبدالخالق صاحب حاصل نموده دارای خرق عادات وکرامات بودند، در سخاوت شهرت کافی داشتند. ازینرو حصرت صاحبی صاحب او را حاجی لنگر می‌گفتند. بعد از فوت حصرت صاحبی صاحب، نزد حضرت پیر امان الله صاحب کسب سلوک نمودند. در اطراف تیوره وزهء نوروز ارادتمندان زیاد داشتند. مزار شان در قریهء جوز چاردر زیارتگاه عام و خاص است و بنام زیارت خلیفه صاحب مشهور میباشد.

خلیفه ملاعبدالرحیم(رح):

پسر خلیفه ملا الف اند. در توسعهء سلوک طریقت وتربیه مریدان پدر بزرگوارش سعی زیاد به خرچ دادند. صاحب جذبه بودند. کمالات را از حضور مولانا صاحب غوث محمدجان پرچمنی حاصل نمودند. در حلم وحیا وعجز واخلاق شهرت بسزا داشتند.

آخند زاده ملا عبدالکریم(رح):

یکی از علمای متبحر غورات بوده، شاگردان زیادی از آنها در علوم متداول بهره گرفته اند. در علم تصوف و راه معرفت نیز کسب سلوک نموده بودند. طبع روان داشته دیوان غزلیات پرکیف دارند. اردتمندان زیادی داشتند ورجائی تخلص میکردند. علم باطنی را از حضور جامع کمالات شاه ولی الله صاحب تحصیل نمودند. مسکن اصلی شان پشورهء غوربوده ودر گرزوانک ترکستان فوت ودر آنجا دفن شده اند.

حضرت مولوی حبیب الله(رح):

مولوی صاحب ملا حبیب الله مشهور به آخند صاحب کلان در قریهء یخن علیای تیوره غور تولدیافته اند. اکثراً در ولایت هرات به تحصیل علوم متداوله پر داخته بودند. چندی به خدمت حاجی ملا محمد صاحب سین شرفیاب بوده از برکت صحبت آن بزرگوار منور به نور عرفان بوده و کثرت اخلاص به خاندان سادات خاصتاً به اولاد حضرت مولانا صاحبی صاحب داشتند. دارای جذبهء خاص وسوز وگداز بودند. در تلاوت کلام الله لهجهء نهایت شرین وسره داشتند. در تدریس علوم خصوصاً علم نحو دست بالای داشتند. در مجالس واجتماع علما واهالی از قوت بیان مؤثر وموعظه های دینی باصلابت بر خوردار بودند. وجد وبیخودی صوفیانه وعارفانه داشتند. در سال ۱۳۳۳هجری شمسی در قریهء یخن علیا فوت و تابوت شان را حاملین بحالت مجذوب الحال الی مقبرهء یخن علیا انتقال دادند. شاگردان زیادی از برکت تدریس وتربیهء شان بدرجهء کمال رسیدند.

آخند ملا ابراهیم(رح):

این عالم بزگوار متخلص به دونا از قریهء نرمی تیورهء غور بودند. ایشان مرید خلیفه ملا محمدامین صاحب سرسبد بودند. وی جامع محامد زهد وگوشه گیر از خلق بوده طبع روان داشتند. آثار پر کیف شامل نعت و ابیات عجز آور از ایشان باقی مانده. مقبرهء شان در شلهء بلوچا قرار دارد.

سید عبدالله (رح):

از جملهء مشایخ متقدمین بوده مزار شان در تحت ولسوای تولک قرار دارد. طوریکه در لوح مزار شان مطالعه شده است وی ابن سید فضل ابن سید جعفر ابن بسط الحسین ابن علی مرتضی(رض) است.
تاریخ وفات شان سال ۴۸۱هجری بوده وسیدصلاح الدین پسر شان به تاریخ ۵۳۴ فوت ودر جنب پدر خود مدفون اند.

شیخ ابواسحق(رح):

مزار این بزرگوار در قریهء تگاب اشنان(تگاب اشلان یا تگاب اوشان) تولک قرار داشته ویکی از مشایخ بسیار اسبق بوده ودر میان مردم بنام ابواسحق شامی شهرت دارد. مزارشان زیارتگاه اهالی است.

شیخ محمد ساغری(رح):

وی یکی از مشایخ متقدمین غور بوده که با ابوالحسن سرکی وشیخ شیروانی وابوالعباس سهروردی وشیخ ابو اسامه وابوالخیر حبشی وابوسعید شیرازی در مکة المکرمه و روضهء رسول اکرم (ص) هم صحبت ومجاور بوده اند. در نفحات آمده است که حضرت خواجه انصار(رح) فرموده اند که شیخ محمد ساغری آنست که بر سر قبر مصطفی(ص) رفت گفت من مهمان تو ام آمده ام یا رسول الله! یا آنست که مرا سیر کنی و رنه قندیل ها را درهم شکنم. یکی به وی آمد او را دعوت کرد خرما وخوردنی ساخته بود او را سیر کرد بعد گفت رسول خدا را چه گفته بودی؟ وی می خندید آنچه گفته بود به وی گفت وپرسید تو از کجا می‌گویی؟ گفت خفته بودم مصطفی(ص) در خواب گفت مرا مهمان بس بد خوی می آید برو او را ببر و سیرکن و ویرا بگو که جای بدل کن که اینجا جای آرزو نیست. شیخ محمد ساغری با ابوالخیر حبشی ملقب به طاوس الحرمین همصحبت بودند ودر سال ۳۸۳ ازجهان چشم بوشیدند.

گویند هر زمانیکه ابوالخیر موصوف به روضهء رسول الله (ص) در آمدی گفتی اسلام علیک یا رسول الله ! جوابش آمدی علیک اسلام یا طاوس الحرمین. مزار شیخ محمد ساغری در ده تیتان ساغر است. مزار وی زیارتگاه خاص و عام است.

محمد بصیر شاه(رح):

فرزند معارف آگاه حضرت محمد معصوم جان پرچمنی بوده ونهال تربیت یافته دست پدر بزرگوار شان بودند. این جوان مجذوب الحال بوده ودر عنفوان جوانی جهان فانی را پدرود گفتند. استاد فگار به مناسبت وفات شان مرثیه یی را سروده اند که مصرع اول آن این است:

زداغ هجراو اینجـــا منـــی افـگار میگیریـــم   شب وروز از فراقش دامن کوهسار می گیریـــم

ملا عبدالهادی(رح):

ملا عبدالهادی ابن ملا الف متخلص به ساهی مسکونه یخن علیا در اوایل سن به تحصیل علوم متداوله پرداخت. بعد از فراغت چند سالی به تدریس علوم مشغول گردیدوسپس به امور افتا درمحاکم محلات غورات شامل کار شد. کسب سلوک طریقت را نزد محمد معصوم شاه حضرت صاحب پرچمن حاصل نمود. مجلس مملو از وعظ ونصیحت داشتند، وجد ،گریه وعجز شامل حال شان بود. در ایجاد نظم و ادبیات طبع نهایت رسا داشتند. از آثار شان کتابی بنام منظومهء ساهی وجود دارد. در سال ۱۳۴۷هجری شمسی چهاردهم ماه دلو بعمر نود سالگی فوت شدند. درینجا نمونهء از شعر شان نقل میشود:

دلا برخــــــیز اندرطــــــاعت صبــــــح   کــــه داری چنـــد روزی فرصـــت صبـــــح

ملا محمد یخنی(رح):

آخند صاحب ملا محمد ابن ملا عبدالهادی ابن ملا الف بعد از تحصیل علوم متداوله به تدریس اشتغال ورزیدندودرضمن تدریس علوم ، جهت کسب طریقت به حضور جامع کمالات وحقایق حضرت صاحب مولوی غوث محمد جان شتافت ومرید ومعتقد شان گردیدو از نزد شان اذن خلافت یافت. جذبهء شان قوی بود ، زهد و ریاضت خاص داشتند. اکثراً شبها را به نماز و روز ها را به روزه سپری می‌نمودند ، از خلق کناره جویی میکردند. طبع روان داشتند واز آثار شان کتاب موجود است. بعمر ۵۷ سالگی در دهم جدی سال ۱۳۴۵هجری شمسی دنیای فانی را پدرود گفتند ومزار شان درمقبرهء یخن علیا زیارتگاه عام وخاص است. نامه یی را که به طور منظوم به حاجی آقا فرستاده بودند ، مصرع اول آن چنین است:

ای قــاصد خـــوش خـــرام دانــــا   بـــرگو بـــه جنـــاب حـــاجی آقـــا

استاد محمد رسول فگار (رح):

این نویسنده وشاعر در سال ۱۲۹۷هجری شمسی در قریهء یخن علیای ولسوالی تیورهء ولایت غور در یک خانوادهء متدین وبهره مند از علم ودانش چشم به جهان گشود. پدرش آخند ملا عبدالهادی متخلص به ساهی ومشهور به مفتی صاحب مدت زیادی را محاکم ولایت غور بحیث کفیل قضا ومفتی اجرای وظیفه نموده بود. محمدرسول فگار در سن هفت سالگی تحت تربیه وآموزش قرار گرفت. وی نزد استادان خویش آخند صاحب ملایارمحمد ، آخندصاحب ملا محمدیخنی ، آخند صاحب ملاحبیب الله مشهور به آخندکلان،

مولوی صاحب ملا محمداکبر ورایی ومولوی ملا عبدالله ساغری که همهء شان اشخاص متقی، زاهد وپرهیزگار، عالم وخدا پرست بودند کسب تحصیل نمود. از خواندن ونوشتن کتابهای دری شروع تا تعلیم کتب عربی، علم فقه، صرف، نحو، منطق، تفاسیر واحادیث را نزد همین استادان خویش به پایان رسانید. از سال ۱۳۱۴ هجری شمسی به بعد برای اولین بار در مربوطات ولایت غور که در آن وقت مربوط ولایت هرات بود به تعداد چهار مکتب رسمی تأسیس وشروع به فعالیت نمودند. درسال ۱۳۱۶هجری شمی فگار صاحب رسماً بحیث معلم در مکتب تگاب اشنان ولسوالی تولک مقررشد. ازآن به بعد بحیث معلم واکثراً سرمعلم عمدتاً در مکاتب تیوره، لیسهء ساغر، لیسهء یخن علیا ولیسهء صاحبی صاحب اجرای وظیفه نمودند. درتأسیس وعمار تعداد زیادی از مکاتب در ولایت غور فگار صاحب نقش وسهم خویش را ایفاء نمودند. مجموعاً طی ۳۶سال خدمت در معارف کشور به تعلیم وتربیهء فرزندان هموطنانش مصروف بودند که از برکت تربیه وتدریس سالم شان بسا جوانان ومردان صالح، عالم ووطن دوست تقدیم جامعه گردیدند.

موصوف شش رسالهء منثور ومنظوم را در سالهای مختلف حیات شان به رشتهء تحریر وتألیف در آورده است. در نهم حمل ۱۳۷۴هجری شمسی بعمر ۷۶ جهان فانی را وداع گفت وبجوار رحمان شتافت. روحش شاد ومدفنش روضهء رضوان باد. آمین.

مزارات غور:

در ولایت غور مزرات و زیارات زیاد وجود دارد، که با کمال تأسف باید گفت که تا هنوز شرح حال وسوانح آنها به طور مفصل بدست نیامده وما نا گزیر فقط به نام بردن آنها اکتفاء میکنیم وعبارت اند از:

مزارات پرچمن:

مزار شیخ نعمت الله، مزار سلطان ابراهیم قتال، مزار حضرت سید کمینهء کرک، مزار شیخ شهاب الدین مشهور به حضرت شیخ، مزار حسین صاحب ابدال، مزار حضرت سیدتاجدار، مزار حضرت سلطان باهوش سادات، مزار خواجه گل محمد، مزار میر اقبال صاحب، مزار خلیفه ملا احمد مشهور به پای لق.

مزارات تیوره:

مزار خواجه محمدگنجان، مزار خواجه محمددرویش مشهور به خواجهء بزرگ، مزار سیدعبدالحمید یادگارمشهور به پیر مندیل سفید در قریهء سین، مزار ملا اعلی، مزار مولانا صاحب ملا عبدالکریم، مزار آخند ملا جانی، مزار خواجه ابدال ذکریا در یخن سفلی، مزار مولوی ملا محمد دراز در آنه، مزار ملاملهم در استوان، مزار حاجی ملا عبدالواحد در زهء نوروز، مزار آخند زاده ملا عبدالله، مزار آخند زاده ملا ابراهیم در پشوره، مزار میر محمد صدیق، مزار حاجی عبدالواحد دریگین، مزار خلیفه ملا عبدالخالق در عباس سلطان، مزار ملا شهاب الدین ازخلفای صاحبی صاحب در قریهء تکه سقل.

مزارات تولک وفارسی:

مزار شش یار، مزار خواجه محمدسبز پوش، مزار خواجه محمد در بر پل، مزار اقه محمد راه خشک، مزار خواجه معین الدین در چد رود(رح).

مزارات ساغر:

مزار شیخ محمود، مزار شیخ محمد شجاع، مزار شیخ مهرالدین کامل، مزار شیخ شهاب الدین، مزار سید مصطفی پای لوچ، مزار میرمصطفی سرلوچ، مزار ملنگ رحیم (رح).

فصل پنجم

زیربنای اقتصادی ووضع امنیتی غور

زیر بنای اقتصادی غور:

از لحاظ اقتصادی مردمان غورامروزی مشکلات ویژهء خود را دارند، زندگی مردم نهایت رقت باراست، مردم وسایل معیشت ناچیزی دراختیاردارند. اکثریت مردم درحالت بخور و نمیر بسر میبرند. زیربنای اساسی اقتصادی این مرز و بوم را زراعت ومالداری تشکیل میدهد. علاوتاً پیشبرد صنایع دستی نیز یکی از مدارک عمدهء عایداتی برای هرفامیل بشمارمی‌آید. بافت قالین، قالینچه، گلیم، جاینماز، جرابهای نخی، دستکش های پشمی، نمد و برکهای کُرکی رواج داشته ومدرک عایداتی است، لیکن این حرفه ها خصلت خانوادگی داشته وازکیفیت نهایت پایین برخوردار است. چنانچه قالین بافته شده در ولایت غور درمارکیت های کشور بنام کار تایمنی شهرت داشته و از جملهء کم ارزشترین بافت بشمار میرود، با وصف زحمت زیادی که در تهیهء آن بعمل می آید. چون مردم نحوهء رنگ آمیزی تارها را ندانسته، قالین ها درست دیزاین نگردیده و به معیارهای مارکیت امروزی برابرنمی باشد.

صنعت خامک دوزی، گنددوزی نیز ازجملهء منابع درآمد فامیلها حساب شده میتواند، صنایع دستی فوق زیادتردر بین اناث مروج بوده، ۸۰ درصد زنان درین امورمهارت داشته و مصروف کار اند. قرار احصائیه ء های بدست آمده ۶۰ درصد مردم توان و قدرت خریدن وسایل کار و مواد مورد نیاز را ندارند و بشکل اجورهء فی واحدکار مینمایند. مزد کاربطور اوسط فی متر مربع قالین مبلغ دوصد هزار افغانی برآوردگردیده است.

یکی دیگر از منابع مهم عایداتی ساکنان ولایت غورکه اکثراً زراعت پیشه اند جمع آوری حاصلات تریاک نظر به موسم در ولایت هلمند، قندهار وارزگان است. در موسم جمع آوری حاصلات اکثریت مردان جوان به ولایات متذکره رفته و از مدرک جمع آوری تریاک مزد خوبی بدست می آورند.

قرار احصائیه های اخذ شده از اهالی به وسیلهء سرویران مؤسسه هم آهنگی کمکهای انسانی امور زرع، خیشاوه و شیره گیری تریاک ولایات متذکره خیلی زیاد مربوط به دهاقین ولسوالی های تیوره و پسابند ولایت غور میباشد.

صادرات عمدهء ولایت غور را قالین، گلیم، زیرهء کوهی، میوهء خشک، خستهء زردآلو، بادام، محصولات حیوانی چون روغن زرد، قروت، پشم، پوست و روده تشکیل میدهد. علاوتاً یکمقدار تولیدات مازاد گندم، جواری، تخم شبدر، چوب دستک نیز به ولایات همجوار چون قندهار، هلمند و زیادتر به هرات صادر میگردد.

واردات عمده عبارت از تکه باب، پاپوش، چای، شرینی، شکر، صابون، گوگرد، تیل، روغن نباتی و غیره مواد وارداتی است. در تجارت باشنده گان غور کمتر عادت داشته و دارند، اکثریت دکانداران و تاجران که مصروف فعالیتهای تجارتی اند از ولایات همجوار و همچنان مردم ولسوالی پغمان ولایت کابل اند. تقریباً ۸۰ درصدتاجران و دکانداران باشنده گان اصلی ولایت غور نبوده از سایر مناطق کشور اند.

پیداوار محل به قیمت ارزان جمع آوری گردیده و صادر میگردد. مگر اشیای وارداتی به قیمتهای بلند بالای مردم به فروش میرسد. این پروسه تاثیرات ناگواری بالای سطح زندگی خانواده ها بجا میگذارد.

جدول شماره ۲: صنایع رایج دستی را در ولایت غور نشان میدهد.

نام محل	نوع صنایع
چخچران	تارریسی، قالین بافی، گلیم بافی، برک بافی، دستکش بافی، خیاطی، بنائی، آهنگری، مسگری
لعل و سر جنگل	تارریسی، قالین بافی، گلیم بافی، برک بافی، دستکش بافی، خیاطی، بنائی، تهیه کرک
پسابند	قالین بافی، گلیم بافی، گند دوزی، خامک دوزی، لحاف دوزی، آهنگری، نمد سازی، خیاطی و اسپار سازی
تیوره	مسگری، آهنگری، قالین بافی، گلیم بافی، کلالی، جوراب بافی، دستکش بافی، خیاطی، نجاری
ساغر	قالین بافی، گلیم بافی، جاینماز بافی، گلدوزی، گند دوزی، خیاطی، نجاری، اسپار سازی
تولک	قالین بافی، گلیم بافی، نمد سازی، گلکاری، خیاطی، مهره دوزی و جوراب بافی
شهرک	قالین بافی، گلیم بافی، جوراب بافی، گند دوزی، خیاطی، بنائی، مسگری، آهنگری و اسپار سازی

درخور تذکر است که صنایع فوق الذکر بشکل بسیار ابتدائی در بین مردم مروج بوده و تعدادکمی از مردمَ به استثنائی قالین بافی و گلیم بافی به آن اشتغال دارند.

وضع قوای بشری:

غوردارای نیروی بشری مناسب است. اشخاص ماهر و غیر ماهردر سراسر ولایت غوردستیاب میگردد. ولسوالی تیوره و ساغراز لحاظ نجاری، بنائی، آهنگری، و مسگری جای خوبی در سطح ولایت دارد.

ولسوالی تولک، پسابند و شهرک در بافت قالین، گلیم، دستکش و جورابهای نخی در سطح ولایت غور از شهرت خوبی بر خوردار است.چخچران و ولسوالی لعل و سرجنگل در صنعت برک بافی، خیاطی، آهنگری، مسگری و تارریسی مقام خوبی را داراست.نسبت هوای سرد و برفباری‌های زیاد مردان در شش ماه زمستان بیکار مانده به ناچار راهی ایران میشوند. بدین ترتیب غرض کاریابی بهتر بعضی کسبها و مهارتها را در بخش گلکاری، نجاری و سایر حرفه ها کسب کرده اند. لاکن این همه نیرو کار آزموده جوابگوی نیاز مندی های مردم منطقه نمی باشد.

قلت داکتران، قابله ها، دایه های محلی، دریوران، معلمان، میخانیکها، ساعت سازان، رادیو سازان، معماران کاملاً ماهر و تعلیم یافته در سراسر ولایت کاملاً محسوس است.

سهم زنان در فعالیت های اقتصادی و اجتماعی خانواده های غور:

در جامعهء غور و خانواده های آن داشتن اولاد زیاد یکی از علایم وقار و حیثیت اجتماعی خانواده به حساب می آید. والدین خانواده های بزرگ در مقابل خانواده های کوچک با وصف هر گونه مشکلات اقتصادی و محدودیت ها، خود را خوش وقتتر و با رسوختر تصور می‌نمایند. بنابرین تمایل وگرایش تبعیضی به ارتباط جنس دختر و پسر ریشه ها و شاخه های عمیق دارد. ترجیح دادن پسر نسبت به دختر یکی از ویژه گیهای درونی جامعهء غور را وانمود می‌سازد. در تعامل خانواده گرائی قوت دفاعی خانواده وابسته بتعداد مردهای فامیل است. علاوتاً مرد نان آور خانواده و وارث عمده و اساسی فامیل به حساب می آید. بنابرین خانمهای حامله اکثراً دورهء حاملگی خود را به امید و آرزوی بدنیا آوردن پسر سپری می نمایند. وقتیکه طفل به دنیا می آید. هرگاه از جنس پسر باشد درآنصورت دنیای پدر و مادر پر از مسرت و خوشی می گردد و قناعت طبیعی و اجتماعی والدین حاصل می شود. در چنین حالت به اقارب و دوستان مژده های تولدی انتقال می‌یابد و خبر دهنده شیرینی دریافت میدارد، مراسم خوشي، تقسیم شیرینی و فیر تفنک برپا می‌شود. هرگاه کودک نوتولد دختر باشد، در چنین حالت عواطف والدین خاصتاً مادر درتضادهای دوگانگی قرار می‌گیرد: از یک طرف بدنیا آوردن یک کودک برای پدر و مادر یک مؤفقیت و لطف خداوند(ج) تلقی میگردد و باعث خوشی همه اعضای فامیل می شود. از سوی دیگر والدین در نا آرامی روانی قرار می‌گیرند، زیرا دختر وارث بالفعل نام و نشان، ثروت و دارائی والدین شده نمی تواند، از نگاه زور و قوت قومی دارای اهمیت خاصی خانوادگی در آینده بوده نمی تواند. در جوانی دختران در کنار مادران شان یک جزء مهم از نیروی کار زنانه فامیلها به حساب می آیند. رعایت حجاب، حیا، آداب و روش اجتماعی، آموزش احکام دینی، مهارتهای فنی و صنایع دستی از خصوصیات مطلوب شخصیت یک دختر محسوب می‌گردد.

در نامزدی دختر، پول طویانه و مصارف گزاف عروسی که به معیار مهر شرعی هیچ ارتباط ندارد، یکی از شرط های مهم رضایت والدین دختر محسوب می شود. مطابقت سن، صحت، تعلیم و تربیه و اخلاق پسر معمولاً معیارهای است که بعد از پول و شرایط مطلوب طویانه حایز اهمیت می باشد.

در دورهء زندگی زن در خانهء شوهر مکلف به اجرای وظایف ذیل است:

- تولد و پرورش طفل
- تغذیهء کودک با شیر مادر و مواد غذایی معمول
- مواظبت از صحت، پاکی، و ضرورت های استراحت و آرامی اطفال
- تربیهء دینی کودکان
- اجرای تمام امور منزل و کمک درکارهای خارج از منزل با شوهر

از گفتار فوق بدین نتیجه میرسیم که زنها در غور نقشهای عنعنوی خویش را در جامعه قرار آتی حفظ نموده اند:

- در عرصهء کار و تولید: زن منحیث رُکن قوی محور اقتصادی خانوادهٔ های غور نقش خویش را حفظ نموده است.
- در عرصهء روابط اجتماعی: زنهای غور در جشن های عروسی، تولد و سایر مناسبت ها با پوشیدن لباس های نو و تازه و خواندن آوازهای محلی و نواختن دایره به صورت خاص و جدا از جشن مردها اشتراک می ورزند. درین مراسم معمولاً تبادلهء تحفه ها صورت می گیرد، سنت و عرف تبریک گفتن ها نیز بجا می شود.

- در حالات غم و مرده داری: زنها در مراسم تسلیت به بازمانده گان میت به شکل یک جمعیت جداگانه از فاتحه داری مردها اشتراک می ورزند. درین اشتراک زن ها برخلاف مردها به صورت مبالغه آمیز با آواز بلند گریه نموده و اظهار غم شریکی می نمایند و همچنان با بردن غذا به خانه متوفا غم شریکی خویش را نشان میدهند.
- در عرصه، آگاهی از اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنهای غور خیلی عقب مانده تر از زنهای شهری می باشند. همچنان سطح آگاهی زنهای غور از علل امراض و معیار های بلند مرگ و میر اطفال و مادران به مقایسه با زنهای شهری خیلی پایین می باشد.



تصویری از یک خانواده در غور

وضع امنیتی غور:

ولایت غور که درقسمت مرکز افغانستان واقع است، باهیچ کشوری خارجی و همسایه مرز مشترک ندارد و منطقه یی است صعب العبور، لذا در دهه های اخیر مورد توجه زمامداران سیاسی کشور چندان قرار نداشته است. هکذا مورد توجه خارجیان نیز نبوده است. با وصف آنهم مردم این ولایت در دوران جهاد علیه قوای شوروی و حکومت وقت به صفوف مجاهدین بسیج بوده و تمام تنظیمهای جهادی به شکلی از اشکال درقرا و دهات حضور داشته و دارند.

تاکنون مردم غور خصلت تنظیمی خویش را کم و بیش حفظ نموده اند. بابمیان آمدن تحریک طلبان در افغانستان بخش نا رضاء مردم که نسبت به تنظیم های جهادی نا امید شده بودند بدور تحریک گرد آمده وسلطه طالبان را در سال ۱۳۷۵ در ولایت غور تا ءمین نمودند.

اکنون که طالبان عنان حکومت را درولایت غور بدست دارند. نیروهای مخالف نیز وجود داردکه بصورت مسلحانه در ساحه موجود بوده و سرگرم فعالیتهای سیاسی و نظامی علیه امارت اند. در ولسوالی تیوره ولایت غور قریه جات ذیل تاکنون که سنهء ۱۹۹۸ میلادی است درمخالفت با امارت اسلامی قراردارد. قریهء سرتای، چشمهء میران، ده تای، اوتای، پای حصار، سرجنگل، حوض سیاه، عاشقان، پشتای، سیب تلخ، لارغه، زرگرگ، ورجه، خذبه گگ، دوکشک قریه های متذکره تاکنون تحت ادارهء تنظیم جمعیت اسلامی قراردارد. شخصی بنام داکتر محمد ابراهیم که یکی از قوماندانان جمعیت بوده، به امارت تاکنون مخالفت داشته و ادارهء قریه های متذکره را دردست دارد.

ولسوالی لعل وسرجنگل که اکثریت مطلق نفوس آن مردم هزاره و اهل تشیع اند بصورت کل تحت کنترول حزب وحدت اسلامی قرار دارد. درسایر واحدهای اداری ولایت غور تسلط طالبان قایم است.

بصورت کل وضعیت امنیتی راههای مواصلاتی خوب است. چون تحریک طالبان سلاح را جمع آوری نموده اند.

از لحاظ امنیتی ۹۰ درصد امنیت غور تأمین است و شرایط کار برای احیای مجدد فعلاً آماده است.

فصل ششم

نفوس

خصوصیات نفوس:

مبتنی بر معلومات الحاج محمد نسیم(پروانه) که ازکتاب طبقات ناصری مولفهء مولانا منهاج سراج جوزجانی که در مورد سلاطین غور وغوریها ، ازآن عمده ترکتاب درتواریخ نیست اقتباس کرده مینگاردکه: برای اینکه موصوف از پدر وپدر کلان بدربار سلاطین با ایمان وعلم دوست وعالم پرور غورات بسربرده و بیشتر واقعات مهم وتاریخی آن عصر و زمان را که موصوف به چشم سر دیده از مشاهدات خود می‌نویسد: در مقدمهء طبقهء (۱۷) بحث خاندان اهل شنسب که سوابق و سوانحات آن دود مان را توضیح و بیان داشته درصفحهء (۳۱۹) جلداول طبقات ناصری طبع مطبعهء دولتی کابل که در سال ۱۳۴۲شمسی نشر گردیده مینگارد ، که دود مان سلاطین غوری در زمان خلافت حضرت خلیفهء چهارم [حضرت علی رضی الله تعالی عنه] مشرف به دین مبین اسلام شده اند ، وازحضور حضرت خلیفه چهارم عهدی و لوایی به آنها اعطا گردید که در خزانهء غور موجود بوده وهر یک ازین خاندان که در سریرامارت جلوس میکرد ، آن عهد ولوا تمیناًوتفاولاً بوی سپرده میشد ، چناچه تاریخ روضة الصفا ، فرشته ، طبری، سیفی وغیره نیز برآن متفق اند وتاریخ جلالی (ص ۲۰۰) جلد دوم علاوه کرده، اینکه زمانیکه حضرت خلیفه چهار(رضی الله عنه) از اسلام غور مستمع گردید برزبان مبارک آمد که [هم متیا من] بسوی راستی میل کننده گان اند ، بعد از آن تمیناً وتفاولاً این قوم غیور غورات را بنام قوم تیامنی ها یاد میکردند ، تا اینکه ار اثرکثرت استعمال ومرور زمان تیامنی‌ها بنام تایمنی ها تبدیل گردیدند. بعضی از مؤرخین تایمنی‌ها را یک قوم جداگانه یادکرده اند چنانچه تاریخ روضة الصفا تایمان را یک طایفهء دیگر دانسته که آنها از جملهء آل شنسب نیستند ، در آن صورت آل شنسب از نژاد ضحاک عرب وقوم تایمان شاید یک قوم دیگر باشند ، والا عموماً به افتخارکلمهء (هم متیامن) راه راست گیرنده گان ویک وجود ندارد. نسب نامهء سلاطین غازی ومجاهد غورکه از طرف شاعر و مؤرخ مشهور وطن مبارک شاه مروزی غوری به لباس نظم پوشیده شده بیان میداردکه بوقت خلافت بنی امیه خلفای بنی امیه برای اینکه خاندان نبوت مبادا خلافت را از اوشان تصرف نمایند ، اشخاص زنده سر و اهل بیت را قتل و حبس دوام میکردند ، وهمواره در پی استیسال اوشان بودند ، واز برای قطع وبوجود آمدن تنفر بین اهل بیت و اهل اسلام که درآن وقت و زمان در تحت اثر خلفا بودند وامارت وسلطنت را بدون امر و اجازهء خلفای بنی امیه صحیح نمیدانستند امر صادرکردند که همه واعضین و خطبا در روز های جمعه و عیدین در منابر به اهل بیت لعنت بگویند ، نعوذ بالله منها ، همه دول دنیا این امر شنیع را قبول کردند تنها وتنها سلاطین با دین وداد غورات بودند ، که از اثر غیرت و دین داری و ایمان قوی و خلل ناپزیر خود قبولدار چنین امر شنیع نگردیدند ، چنانچه فخرالدین مبارکشاه درین باره چند بیت گفته که قول او گواه این مقال است:

بیت

اسلام بر هیچ منبر نماند	**که بر وی خطیبی همین خطبه خاند**
که بر آل یسین (ص) بلفظ قوی	**نکردند لعنت فصیح و مریح**
دیار بلندش ازان شد مصئون	**که از دست هر ناکسی شد بیرون**
ازین جنس هرگزکس ازوی نگفت	**نه در آشکار ونه اندر نهفت**
نگفتند کس لعنت خاندان	**ازین بر همه عالمش فخر دان**
مهین پادشاهان با عدل وداد	**ازین فخر دارند بر هر نژاد**

- استبداد وغلظت، استیلا وعظمت، تمرد وگردن کشی در طبعیت ومزاج تماماً قوم وقبایل غوریان مرکب بود، مدام در بین دو قبیله خصومت وقتال بودی و هر سال طرفی از اطراف غور مخالفت نموده، از ادای واجبات سر تافتی، (و تا بدین عهد که اخیر دولت سلاطین است حال آن طوایف بدین قرار مشاهده می‌شود) مولانا منهاج سراج جوزجانی از ملاحظهء معلومات خودش که از سوابق قبایل و طبایع غورات معلومات داشته تا عصر و زمان خود واز مشاهدات خود تحریر داشته درست است اکنون نیز وضع عموماً قبایل غورات را میتوان بدین قرار مشاهده کرد وحدت واتحاد در سرتاسر غورات دیده نمی شود.

غورامروزی مانند سایر ولایات افغانستان ولایت کثیر الملیت است . اقوام مختلف درین ولایت سکونت دارند، عادات، رسوم و رواج های مختلف درین منطقه رایج است. لهجهء صحبت مردم زیادتر به لهجهء مردم و باشنده گان هرات مشابه است، اقوام عمدهء که درین ولایت سکونت دارند تاجک ها ، مغل ها ، پشتون ها و هزاره ها ست.

مؤرخین معاصر ساکنین غور را چهار ایماق نامیده اند به ترتیب ایکه ایماق زوری، ایماق جمشیدی، ایماق فیروزکوهی و ایماق تایمنی، اما عوام مردم غور را بنام تایمنی‌ها یاد مینمایند. قرار احصائیه های قبلی چار ایماقان فقط ۴ فیصدنفوس افغانستان را تشکیل میدهند.

اکثریت مطلق مردم غور به زبان دری تکلم مینمایندو پیرو سنت اند. تنها ولسوالی لعل و سرجنگل بصورت کل قوم هزاره بوده و ازاهل تشعیع هستند. از لحاظ نفوس غورنزدهمین ولایت افغانستان است .طور اوسط تعداد اعضای‌هر خانواده متشکل از ۷ تا ۹ نفر است. نظر به مناطق مختلف از سه تا نه نفردرهرکیلومتر سکونت دارند.

جدول شماره ۳: موقعیت، مساحت، تعداد نفوس، قراء و کثافت نفوس غوررا نشان میدهد

نام محل	مساحت به کیلومتر مربع	تعداد نفوس		تعداد قراء		تراکم نفوس در في کیلو متر مربع		سال
		وزارت داخله	وزارت زراعت	وزارت داخله	وزارت زراعت	وزارت داخله	وزارت زراعت	
چخچران	۱۱۷۶۴	۲۶۳۱۶	۵۵۳۷۰	۱۱۲	۱۵۵	۲,۵	۴,۷	۱۹۵۹
لعل وسرجنگل	۵ ۵.۱۱	۱۷۶۵۲	۲۴۲۲۷	۱۱۴	۴۴۴	۳,۴	۴,۷	۱۹۵۹
شهرک	۸۵۰۶	۱۳۰۹۴	۳۸۲۶۵	۸۰	۹۹	۱,۵	۴,۴	۱۹۵۹
تولک	۲۹۵۶	۹۳۶۲	۲۱۰۵۰	۵۹	۷۷	۳,۱	۷,۱	۱۹۵۹
تیوره	۲۹۲۱	۱۹۶۶۸	۲۸۳۰۵	۴۶	۷۹	۶,۷	۹,۶	۱۹۵۹
ساغر	۲۷۷۱	۶۴۱۸	۱۵۷۲۲	۳۰	۳۳	۲,۳	۵,۶	۱۹۵۹

علاوه از منابع وزارت داخله و وزارت زراعت و آبیاری منابع دیگری نیز نفوس افغانستان و منجمله ولایت غور را احصائیه نموده است.

معلومات جدول زیر از منابع مختلف دیگریست که از احصائیه نفوس غور بیانگر است و همچنان رشد نفوس رادر سالهای مختلف نشان میدهد.

جدول شماره ۴ : رشد نفوس در بین سالهای ۱۹۵۸- ۱۹۹۰- ۱۹۹۶

نام محل	۱۹۵۸	۱۹۹۰	۱۹۹۶
چغچران	۲۶۳۱۶	۱۱۰۴۴۱	۱۰۴۰۰۰
شهرک	۱۳۰۹۴	۵۱۵۵۰	۵۴۷۰۰
ساغر	۶۴۱۸	۲۳۲۷۷	۲۴۷۰۰
تیوره	۱۹۶۶۸	۵۹۹۶۴	۶۳۶۰۰
لعل و سرجنگل	۱۷۶۵۲	۸۱۰۶۲	۸۶۰۰۰
تولک	۹۳۶۲	۳۵۰۷۲	۳۷۲۰۰
پسابند	۱۲۹۵۹	۵۶۶۳۷	۶۰۱۰۰
مجموع	۱۰۵۴۶۹	۴۱۸۰۰۳	۴۳۰۳۰۰

(اطلس افغانستان چاپ سال ۱۹۷۵، نفوس افغانستان چاپ UNDATA سال ۱۹۹۱، احصائیهء نفوس افغانستان چاپ احصائیهء مرکزی سال ۱۹۹۶)

اثرات جنگ بالای نفوس و محیط:

جنگ و رویاروی دو دههء اخیر ویرانی و خرابی زیاد بجا گذاشت، آبادی های اندکی که درغور وجود داشت از بین رفت. وضع خرابی که داشت خرابتر شد، زیرا در دوران جهاد مردم بدور تنظیم های جهادی جمع شدند و تا کنون در بعضی ازقراء و قصبات غور تنظیم های جهادی سابق بشکلی از اشکال موجود است. در محاذات علیه پوسته های دولتی و همچنان جنگ های ذات البینی تنظیم ها تعداد زیاد مردم کشته شد. در تعداد یتم ها و بیوه ها افزایش به میان آمد. تعداد معینی از جوانان و نوجوانان معلول و معیوب گردیدند، تمام ولسوالی ها مکاتب کلینیک ها و دیگر تاسیسات عام المنفعه دولتی که وجود داشت تخریب گردید و یا شدیداً خساره مندگردیده اند.

بدینترتیب تمام برنامه های تعلیمی و تربیتی از بین رفت. جوانان امروز تا سن سی سالگی و پاینتر از آن ۹۹ درصد بی سواد مانده اند. تعداد محدودیکه با سواد اند تنها سواد حیاتی داشته و درکنج حجرهء مسجد آنرا فرا گرفته اند.

جنگ های تنظیمی سبب ایجادکینه وکدورت در بین مردم گردیده است. اثرات این دشمنی و دشمن داری اکنون قابل لمس است و تا دیر مدتی باقی خواهد ماند.

جدول شماره ۵: اثرات جنگ را بالای نفوس منطقه نشان میدهد.

نام محلات	فیصدی تعداد کشته شده گان	فیصدی تعداد معیوبین	فیصدی تعداد بیوه ها
چخچران	۵	۲	۲
تولک	۴	۳	۳
تیوره	۳	۴	۲
شهرک	۳	۳	۱
ساغر	۲	۱	۱
پسابند	۲	۱	۱
لعل و سرجنگل	۲	۲	۱

موقعیت ماین ها:

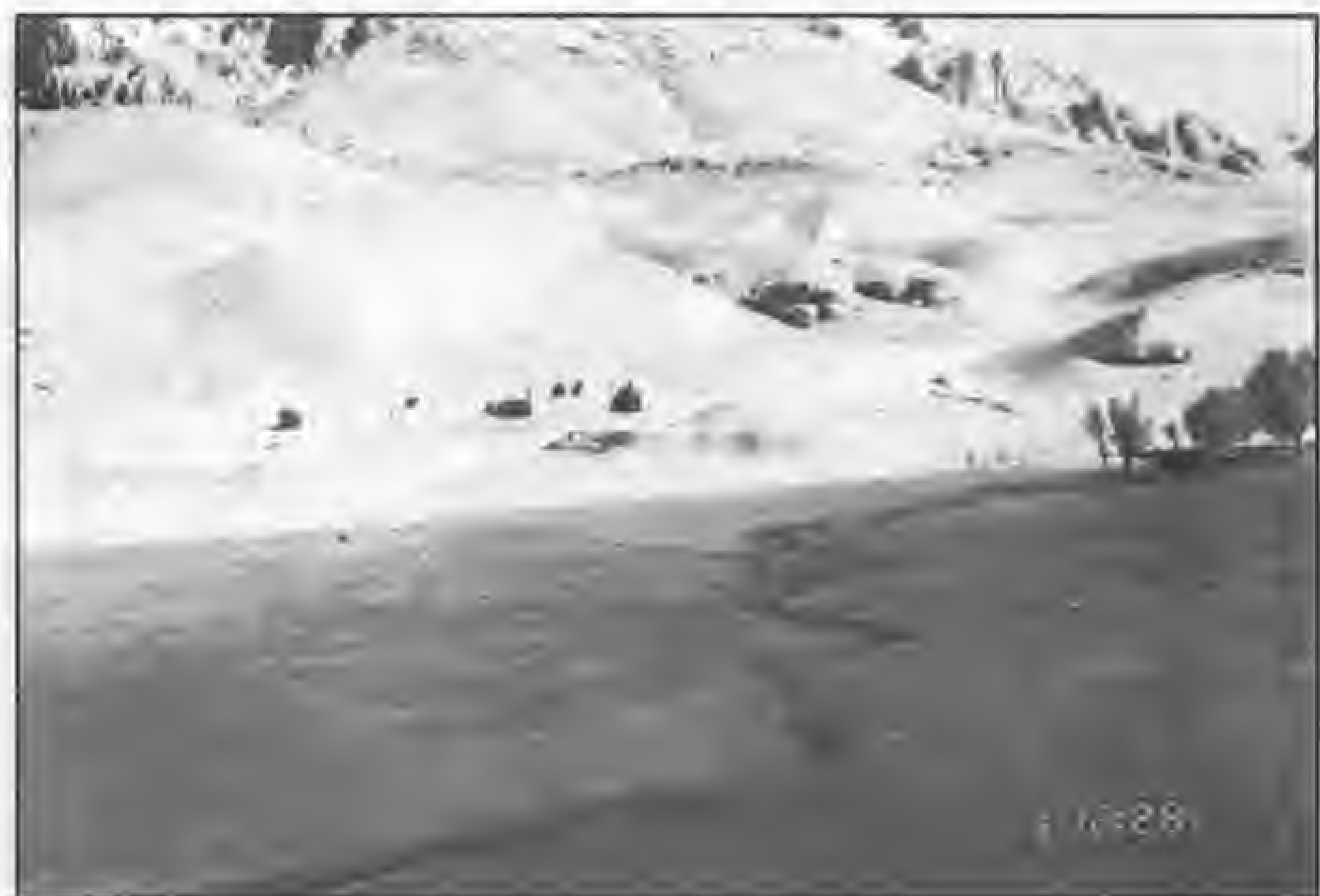
جنگ چهارده سالهء افغانستان در حقیقت جنگ ماینها بوده است. زیرا در سراسرافغانستان بیشتر از ۳۰ ملیون ماین ضد وسایط و پرسونل کشت گردیده است. خوشبختانه که نسبت صعب العبوری وکوهستانی بودن منطقه، دور بودن موقعیت غور از مسیر ترانزیت عمومی سبب گردیده است که ماین ها به پیمانهء وسیع در آن کشت نگردد، فقط در مرکز ولایت شهر چغچران که مرکز ادارهء دولت بود یک تعداد ماینها در محلات معین فرش گردیده بود، چون موقعیت و نقشهء آن برای ارگانهای ذیربط معلوم بود بعد از سقوط حکومت دکتور نجیب الله پاک کاری گردیده است. اکنون در مربوطات ولایت غورقرار معلومات از سروی های اجراء شده اثری از ماین ها دیده نشده است.

تصاویر زیر خرابیهای ناشی از جنگ های دو دهه اخیر را در ولایت غور نشان میدهد













فصل هفتم

تهیه وتدارک مواد غذائی

وضع تهیه مواد غذائی:

شغل عمدهء باشندگان غور را زراعت و مالداری تشکیل میدهد ، بیشتر از ۸۰ درصد مردم مصروف کشت حبو بات و سبز یجات اند ، درکنارکشت و زراعت، دام پروری نیز مروج بوده و بـه درجهء دوم قرار دارد ، لذا غذای مردم را زیادتر نـان گندم، جو اری، جو، عدس، نخود ، کچالو، پیاز ،بر نج، و سبزیجات تشکیل میدهد .

در ولایت غور میو ه جاتی چون انگور ، سیب، زردآ لو، بادام، خر بوزه، تربوز و سایر میوه جات پیدا میشوند ،که در تغذیه و خوراک مردم کمک میکند . مالداری مصروفیت درجه دوم است ، روی این ملحوظ یک بخش غذای مردم را شیر ، ماست، قیماق، روغن زرد ، مسکه، پنیر ، قروت وگوشت تشکیل میدهد . مگرگوشت همه وقت برای مردم میسر نیست، زیرادر قرا و قصبات غور قصابی و جود ندارد و صرف درمرکز ولایت و مرکز وا حدهای اداری آن چند قصابی موجود است. اما در فصل خز ان و زمستان تقریباً اکثریت مردم گوسفند و یا گاو لاندی را نگهداری مینمایندو در موسم زمستان از گوشت خشک شدهء آن استفاده میکنند .

استفاده ازگوشت مرغ و تخم آن در غور به پیمانهء وسیع مروج است ، زیرا هر فامیل بطور اوسط ۵ – ۱۰ قطعه مرغ را غرض تخم گیری نگهداری مینمایند . در سطح هر ولسوالی ولایت غور ۲-۳ مارکیت (بازار) وجود داردکه مواد خوراکی درآن یافت میشود . تولیدات مازاد مردم نیز درهمین بازارها به فروش میرسد . آنچه از جملهء پیداوارغور نیست، از مارکیت های عمدهء ولایات همجوار چون هرات هلمند و قندهار ببازارهای ولایت غور انتقال میگردد و ضروریات مردم ازینطریق تا جایی مرفوع میشود .

مشکلات زیادتر مردم غور درقسمت اشیای وارداتی آنهم در فصل زمستان و خاصتاً ۴-۵ ماه ایست که نسبت برفباری، هوای سرد و آب خیزیها ، راههای مواصلاتی جهت عبور و مرور بروی ترافیک مسدود است، درین موقع مردم به قلت اشیای وارداتی چون تکه باب، پاپوش ، چای، شکر ، نمک، تیل خاک، تیل دیزل، شیرینی باب وغیره اشیای ضروری دچار میشوند ، غذاهای معمولی و مروج مردم عبارت از شوربا ، آش، قروتی، شیر روغن میباشد . در فصل زمستان خلاوک و قلور از غذاهای عمدهء محلی شمرده میشود .

بعد از رفع حاصل در فصل خزان، غوریان را رواج بر این است که تمام حاصلات بدست آمده خویش را به بخش های مختلف مطابق ضرورت خویش تقسیم میکنند که یک بخش آنرا برای کشت فصل آینده به قسم تخمیانه برداشته و نگهداری میکنند و بخش دیگر آنرا برای آرد نمودن جدا نموده برای بهار آینده نگهمیدارند و قسمت زیادتر آنرا بعد از رفع حاصل در آسیاب برده آرد مینمایند ودر کندو های گلین و آهنین و زیادتر اوقات در جوالهای مخصوص جا بجا نموده که به آن (قنار) گفته میشود . در فصل سرما و زمستان آرد تهیهء شده را خمیر نموده و نان پخته مینمایند . ذخیره کردن آرد در جوالها و کندو ها از سببی است که در فصل زمستان هوا سرد است ، امکان آسیاب کردن گندم میسر نیست، مردم از آرد تهیه شده و ذخیره کرده خویش استفاده میکنند .

جدول شکاره ۶: قلت موادخوراکی(میوه جات وسبزیجات) رادرولایت غور نشان میدهد

نام محل	کمیاب بودن میوه ها و سبزیجات
چغچران	میوجات: انگور، سیب، زردآلو، انجیر، توت وغیره سبزیجات: پالک، گلپی، گندنه، بادنجان رومی، بادنجان سیاه، و سایر
لعل و سرجنگل	میوه جات: انگور، سیب، انجیر، انار، توت، چارمغز و غیره. سبزیجات:پالک، گندنه، بادنجان سیاه، گلپی، پیاز، وسایر سبزیجات.
شهرک	میوه جات: انار، خربوزه، تربوز، انجیر، پسته، بادام. سبزیجات: گلپی، گندنه، پیاز، مولی سرخک، بادرنگ، پالک. حبوبات: نخود، لوبیا، عد س، برنج، ماش.
تولک	میوجات: انگور، چهارمغز، سیب، انار، پسته، بادام، تمام انواع میوه های خاندان سیتروس. سبزیجات: پالک، گندنه، پیاز، بادنجان رومی و سیاه، بامیه، مولی سرخک، مولی سفید وغیره
تیوره	میوجات: ناک، انار، پسته، بادام وتمام انواع میوههای خاندان سیتروس. سبزیجات: پالک، مولی سرخک، مولی سفید، کرم، کاهو، بامیه، گلپی.
ساغر	میوه جات: پسته، بادام، تمام انواع میوه های خاندان سیتروس. سبزیجات: کرم، کاهو، گلپی، مرچ.
پسابند	میوجات: انگور، انار، ناک، پسته، بادام، تمام انواع میوه های خاندان سیتروس سبزیجات: کرم، کاهو، بامیه، مولی سرخک، مولی سفید، گلپی.

نوت:
اکثریت مردم غور به میوه های خاندان سیتروس مانند: کینو، مالته، سنتره، لیمو، چکوتره، نارنج وغیره آشنائی ندارند، زیرا درختان خاندان سیتروس در منطقه زمینه آن مساعد نمی باشد.

نرخ موادغذائی درولایت غور:

قیمت ونرخ موادخوراکی و غذائی در سطح ولایت غور اندکی تفاوت دارد. زیرا پیداوار تمام مناطق یک نواخت بوده و فقط ولسوالی ساغر نسبت به دیگر ولسوالی‌های مربوط ولایت غور، زمین کمتر داشته و میوه جات مثل: انگور، سیب، زردآلو، چارمغز، انجیر وغیره را به ولسوالی های دیگر در مقابل گندم فروخته وگندم مورد نیاز خود را تأمین مینمایند. (به جدول صفحهء بعدی مراجعه شود)

جدول شماره ۷: نرخ اشیای مختلف را درولسوالی های مختلف ولایت غور نشان میدهد (۱۹۹۸ میلادی)

نرخ اشیا و مواد خوراکی به اساس کیلو گرام / افغانی							
جنس	چغچران	تیوره	شهرک	تولک	ساغر	لعل و سرجنگل	پسابند
گندم	۳۲۰۰	۶۶۶۶	۴۸۸۸	۶۰۰۰	۷۵۰۰	۳۰۰۰	۴۸۸۸
روغن نباتی	۳۸۳۳۴	۳۸۴۰۰	۳۸۳۳۴	۳۸۳۰۰	۳۸۴۰۰	۴۰۰۰۰	۳۸۲۰۰
برنج	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰	۲۵۵۶۰
نمک	۷۰۰۰	۷۰۰۰	۱۵۰۰	۷۰۰۰	۷۰۰۰	۹۰۰۰	۱۰۰۰
گوشت گوسفند	۲۰۰۰۰	۳۵۰۰۰	۲۵۵۶۰	۲۵۰۰۰	۲۳۰۰۰	۲۰۰۰۰	۲۵۰۰۰
چای سیاه	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰
شکر	۱۸۰۰۰	۲۰۰۰۰	۱۸۰۰۰	۱۸۰۰۰	۱۴۰۰۰	۲۲۰۰۰	۱۴۰۰۰
تیل خاک / دیزل	۱۴۰۰۰	۱۷۵۰۰	۱۷۰۰۰	۱۷۰۰۰	۱۷۵۰۰	۲۲۰۰۰	۱۷۰۰۰
کرایهء انتقالات	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵	۲۲۲۵
کچالو	۱۶۰۰	۳۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	–	۳۰۰۰
پیاز	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰	۴۴۰۰
خربوزه تربوز	۳۱۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰	۳۰۰۰

فصل هشتم

زراعت ومالداری

منابع وسیستم های زراعتی غور:

ولایت غورکوهستانی و در عین زمان زراعتی است. اکثریت مطلق مردم غوردهقان و زارع اند، اما زراعت درین ولایت نهایت ابتدائی است. باشنده گان غور زمین های زراعتی خویش را بوسیلهء گاو قُلبه مینمایند. درطی دو دهه اخیرکه رشد نفوس تقریباً درولایت غوردو برابرگردیده است، ساحهء زمینهای قابل کشت به نسبت کوهستانی بودن منطقه کم است. ۹۵درصدباشندگان ولایت غورمالک زمین اند و بالای زمین خویش کارمینمایند، مگرمقدار زمینداری هرخانوارکم است، ازینکه استعمال کود کیمیاوی رایج نیست و پاروی حیوانی(کود حیوانی) نیزکمتر دستیاب میگردد، لذا سطح حاصلدهی زمینهای زراعتی بسیارکم است. بصورت عموم حدود ۶۰ درصد زمینهای مردم را مزارع للمی و ۴درصد آنرا زمینهای آبی احتوا مینماید. کشت در زمینهای للمی یک سال در میان ودر زمینهای آبی با تناوب گندم، جو، جواری، شبدر، کچالو، پیاز، فالیز(خربوزه وتربوز) صورت میگیرد. قلبهء زمین توسط گاو، اسپ و گاهی مرکب انجام میشود. تراکتور و استفاده از آن تا هنوز رایج نیست.کشت عمده و اساسی درولایت غورگندم بوده، جو، جواری، رشقه، شبدر، شاخل، کچالو، پیاز ،کدو، خربوزه و تربوز نیز کشت میگردد. کشت سبزیجات رواج نداشته صرف بعضی اقلام ناچیز کشت میشوند.

درولایت غور بصورت عموم دردو فصل سال غله جات کشت میگردد، بهاری و خزانی یعنی ماهای(حمل وثور-عقرب و قوس).

تخمهای اصلاح شدهء بذری تا کنون درغورا نتقال نیافته و ترویج نگردیده است واستفاده از کودکیمیاوی رایج نیست. چون ۶۰ درصد زمینهای زراعتی للمی است، اختلاف مقدار بارندگی در سالهای مختلف تأثیرات زیادی بالای مقدار محصولات دارد.

کمبودآب وموجودیت آفات زراعتی به نامهای سیاقاق، سرخی، پوچک، و سرمازدگی علت عمدهء کاهش حاصلاتی زراعتی درغور بحساب می‌آید. ولایت غوردرمجموع دارای ۳۶۴۲۴۰ جریب زمین(۷۲۸۴۸هکتار) آبی و ۴۹۱۸۵۰جریب زمین للمی است.

مجموع زمین های تحت کشت سالانه، درغور ۸۵۶۰۹۰ جریب زمین برآورد شده است، علفچرهای غور شامل ۱۶۳۵۵۰۰جریب زمین تخمین گردیده است. باوجود اشتغال اکثریت مردم به پیشهء زراعت غذای کافی برای مردم تهیه نمیگردد، زیرا:

۱- اکثریت زمینهای غورللمی است و وابسته به موسم سال و سطح بارندگی میباشد. در صورتیکه بارندگی زیاد و به موقع باشد حاصلات مردم خوب و در غیر آن حاصلات خوب نمی‌دهد.

۲- موجودیت امراض مختلف وگوناگون نباتی از قبیل سیاقاق، سرخی، پوچک، سرمازدگی همچنان لاغر بودن زمینهای زراعتی سبب تقلیل حاصلات زمینها می‌گردد.

۳- فقدان ماشین و آلات زراعتی در منطقه سبب گردیده تا قلبه بوسیلهء حیوانات صورت گیرد، واضح است که قدرت قلبه مزارع زراعتی بوسیلهء حیوانات پایین بوده و ازطرف دیگرکشت وکار ناوقت شده درفصل خزان دچار سرمازدگی میشود و از طرف بهارکشت به قدرکافی صورت نمی‌گیرد.

۴- چون درولایت غور وقت و زمان کشت کردن محدود است(۲۱مارچ-۲۱ اپریل) ازطرف بهار موجودیت برفها وبارانهای سنگین و متواتر بهاری مانع عمده، کشت است و از طرف خزان چون غور زمستان زود رس دارد ، لذا سبب سرمازدگی حاصلات مردم میگردد چنانچه در سال ۱۳۷۶در حدود ۴۰ درصدحصلات آبی وللمی مردم زیربرف گردیده بود

جدول شماره ۹ مجموعه یی از ساحه، زمین داری رادر غور نشان میدهد

شماره	ساحه، زمینداری به اساس(جریب)	
۱	مجموع زمینهای قابل استفاده	۲،۴۹۱۵۹۰
۲	مجموع زمینهای آبی	۳۶۴۲۴۰
۳	مجموع زمینهای للمی	۴۴۱۸۵۰
۴	مجموع زمینهای که سالانه تحت کشت قرارمیگیرد	۸۵۶۰۹۰
۵	مجموع علفچرها	۱،۶۳۵۵۰۰

خشکسالی و قحطی از خصوصیات عمده، غور بشمار میرود ، زیرا اقلیم غور در ساحات مختلف فرق دارد . در صورت عدم بارندگی و بروز خشکسالی نه تنها قحطی وکمبودی دربخش موادغذائی و خوراکی برای انسان ها به میان میآید ، بلکه منابع آبی خشک گردیده ، علفچرها تخریب شده ، سبب بمیان آمدن قحطی برای حیوانات نیز میگردد ، بنابرین مردم مجبور میشوند تا حیوانات خویش را به قیمتهای بسیار نازل به فروش برسانند . قحطییکه در سال ۱۹۷۳درولایت غور رخ داد یکی ازخطرناکترین قحطی درتاریخ غور امروزی بشمار رفته است. زیراعده، از مردم و اهالی غور اولادهای خوردسال خود را برای دیگران در مقابل اعاشه واباطه، آن بخشش نمودند



گوشه از زراعت در ولایت غور

سیستم های آبیاری:

سیستم آبیاری در ولایت غور یکی از فاکتور های عمدهء زراعت است، بصورت عموم درآبیاری زمینهای زراعتی از آب چشمه ها، کاریزها، جوی‌ها(کانالها) استفاده میگردد. در غور غرض آبیاری زمین های زراعتی نیروی انسانی زیادی بکار میرود، زیرا ساحهء غور کوهستانی و سرد بوده و از جانبی هم برف باری زیاد صورت گرفته که سبب از بین رفتن جوی‌ها، پر شدن کاریزها و حتی لمبش و لغزش کوه ها شده سبب تخرب منابع آبی کانالها، بندها شده و گاهی هم سیلابها بسته شدن و حتی کور شدن چشمه ها را باعث میگردد، لذا همه ساله نیروی زیاد انسانی مصروف پاککاری، چشمه ها، کانالها و بسته نمودن بندهای آب گردان میگردد. بطور اوسط در ولایت غورهر فامیل دارای ۴ - ۵ جریب زمین بوده و در چغچران هر فامیل۱۷ تا۱۸ جریب زمین را آبیاری مینمایند. بزرگترین زمیندار در ولایت غور تا ۱۶۰ جریب زمین داشته و مشغول آبیاری آن است.

جدول شماره ۱۰: اوسط ساحهء تحت آبیاری خانواده ها را در غور نشان میدهد

تعداد اعضای فامیل	۵-۲	۹-۶	۱۳-۱۰	>۱۳	اوسط	اعظمی
چغچران	۹,۰۹	۲۳-۹	۱۰,۳۱	۴۳,۹۲	۱۶,۷۶	۱۶۰
ساغر	۴,۸۸	۲۶-۴	۶,۹۵	۳,۶۱	۵,۰۶	۵۰
تیوره	۳,۲۶	۳	۵,۸۹	۵,۶	۳,۷۳	۲۰,۵

جدول شماره ۱۱: اراضی للمی تحت کشت را در غور نشان میدهد

تعداداعضای فامیل	۵-۲	۹-۶	۱۳-۱۰	>۱۳	اوسط	اعظمی
چغچران	۱۰	۱۷,۳۲	۱۴,۶۲	۳۲,۶۳	۱۸,۶۹	۱۰۰
ساغر	۱,۱۲	۲,۶	۷,۸۸	۳,۸۹	۱۴,۱۹	۴۰
تیوره	۲,۲۲	۷,۶۴	۳,۷۱	۵,۸	۵,۰۶	۲۰

توزیع آب و آبیاری ارضی به مناطق مختلف غور فرق میداشته باشد.

بزرگترین منابع و ساختمان جهت آبیاری در چغچران جوی(کانال) و آب باران و برفهاست که از ارتفاعات بلندکوه ها به سوی زمینهای زراعتی سرازیر میشوند که اغلباً ۶۵ درصدزمینهای زراعتی را آبیاری میکند. تقریباً در هرقریه ۲۸۰جریب زمین بوسیله آب باران آبیاری می شود.

در ولسوالی ساغر تعداد چشمه ها زیاد بوده و زمینهای زراعتی بوسیلهء آب چشمه ها آبیاری میگردد طوریکه از سر چشمه ها جوی مستقیم بالای زمینهای زراعتی کشیده شده و امتداد دارد.

حدود ۱۳۵جریب زمین درهرقریهء ساغر بوسیلهء آب چشمه آبیاری میشود. در تیوره آبیاری زمین های تحت کشت زیادتر از طریق جوی(کانال) که ازدریا بسته میشود، صورت میگیرد و یک قسمت زمینها بوسیلهء کاریز نیز تحت آبیاری قرار دارد.

مؤثریت استفاده از آب درتیوره به سطح پاینتر قرار داشته و فقط ۱۲۳ جریب زمین درهر قریه تحت آبیاری قرار دارد.

جدول شماره ۱۲ : وضعیت زمین های آبیاری شده در ساحه های مختلف

	چغچران	ساغر	تیوره
منابع عمده آبیاری	کانال	چشمه	کانال / کاریز
اوسط زمین های آبیاری شده در هرقریه (جریب)	۳۱۱	۴۰۷	۱۸۷
فیصدی اراضی متروکه	۱۵	۶۴	۴۱
فیصدی مؤثریت آب	۶۵	۵۰	۳۴









تولیدات تریاک:

کشت و تولیدتریاک در سر زمین غوردربین دهاقین تاکنون مروج نیست، اما مردم و زارعین غوردرقسمت کشت، خیشاوه و جمع آوری حاصلات تریاک درولایات هلمند، قندهار و ارزگان سهم فعال دارند، زیرا از موقع کشت تا جمع آوری حاصلات مناطقی که فوقاً ذکر شده همه ساله دهاقین تیوره و پسابند را بخود جلب مینماید.

ازینکه دهاقین ولایت غور به نحوهء کشت و جمع آوری تریاک بلدیت حاصل نموده اندو از سوی دیگر چون زمینهای زراعتی غور کم حاصل بوده غلهء مورد نیاز را تهیه کرده نمی توانند، درصورت عدم مساعدت به مردم غور و کمک به آنها و مصروف نمودن آنها بکارهای مفید دیگر احتمال قوی ترویج کشت تریاک در ولایت مذکور متصور است.

تخمیانه وکودکیمیاوی:

توزیع و تکثیر تخمهای اصلاح شده بذری وکودکیمیاوی درولایت غور تاکنون از طرف دولت و یا از جانب کدام موٴسسه صورت نگرفته است، اگر چه در مرکز ولایت غور ادارهء بنام مدیریت ترویج زراعتی وجود داشت. این اداره فقط بشکل نامنهاد موجود بوده و عملاً کدام فعالیتی را در مربوطات ولایت غوردر زمینه انجام نداده است. بصورت عموم مردم از تخمهای معمول ایکه درطی سالها تجربهء خودی دهاقین به دست آمده کشت می نمایند.

شکل تهیهء گندم زراعتی طوری است که هرگاه زمینی یکی از زارعین حاصل بهتر داد دهقانان قریه، گندم آنرا در مقابل گندم دیگری تبادله نموده، مقدار مورد نیاز کشت خویش را برای فصل آینده تهیه مینمایند.

استفاده ازکودکیمیاوی بکلی تاکنون رواج نیافته است، حتی عدهء از اهالی بدین عقیده اند که استعمال کودکیمیاوی زمین را خراب نموده و رشوت خور میسازد، یعنی اینکه اگر سال آینده کودکیمیاوی میسر نشد زمین حاصل نمیدهد. مردم جهت بهتر نمودن حاصلات خویش، صرف ازکودحیوانی استفاده مینمایند. چون سطح مالداری مردم رو به کاهش است و از جانب دیگر قلت و نبودن چوب سوخت و هیزم باعث گردیده تا یک قسمت از پاروی حیوانات را درعوض چوب سوخت وهیزم به منظور پخت وپز و تسخین منازل در فصل سرما بکاربرند، ازین سبب است که کودحیوانی نیز برای زمین های مردم غور به حدکافی وجود ندارد، پس سطح حاصلدهی زمینهای باشندگان غور پایین است. غرض بلند بردن حاصلات زمینهای مردم و مستعد نمودن زمینهای زراعتی لازم پنداشته میشود تا مردم به تخمهای اصلاح شدهء بذری و کودکیمیاوی آشنا شوند.

طرزبرداشت محصولات زراعتی (غله) درغور:

درو وبرداشت محصول:

درغور فصل درو معمولاً از ماه اسد وسنبله شروع میشود. چون هوای منطقه سرد است، بنا براین کشت درهرموقع سال قبل که صورت گرفته باشد، یعنی چه در ماه عقرب وقوس وچه درماه حمل و ثور خواهی نخواهی ازماه اسد فصل درو آغاز میگردد. معمولاً کشت جوقبل ازکشت گندم درو میشود. زیرا جو ذاتاً" ذود رس است وهرگاه آن را هنگامیکه هنوزساقه اش مرطوب است درو نکنند، حاصلش نقصان می پزیرد و

خوشه ها کله شکن شده بزمین میریزند. کشاورزان بعد ازدرو مزارع جو به درو مزارع گندم می پردازند. غالباً فصل دروگندم به ماه سنبله مصادف میباشد.

چگونگی درو:

عمل درو توسط داسهای مخصوص که در غوربه آن (منگال) گفته می‌شودصورت می‌گیرد. سه شکل (منگال) یاداس درغور مروج است. داس للمی درو، داس آبی درو، داس چمن دروکه آنرا (اولنک درو) نیزگویند. داس ها بصورت عموم به شکل هلال وسیعی است، که دارای دستهء کوتاه و نوک باریک و تیغ پهن و تیزکه غالباً دردست راست گرفته می شود، میباشد و با دست چپ (قوده) (قبضه) های گندم و جو را ازقسمت پایین ساقهء آن قطع میکنند، هرچار ویا پنج (قوده) که به طرز خاصی روی زمین بافت می خورد (دسته) گفته میشود. در حالات که مزارع گندمزار خیلی وسیع وکاملاً پخته شده، و امکانات دروکامل آن ازتوان یک نفر بدر باشد و بیم آن برودکه با وزش ملایم باد خوشه هاکله شکن شده و ضایع می‌شود، عمل دروگری ازطریق دروگران به طور (حشر) یعنی درو دسته جمعی نیز انجام میشود. درین حالت سه وقت غذا برای دروگران داده می‌شود. چون دروگندم و جو در گرمای تابستان اتفاق می افتد معمولاً کار درو ازساعت چهار و یاپنج صبح آغاز می شود و تا ساعت دوازدهء قبل از ظهر ادامه می‌یابد و پس ازیک وقفهء دوساعته مجدا" ساعت دوی بعد از ظهر شروع شده و تا ساعت شش شام ادامه می‌یابد.

دسته برداری وخرمن:

پس ازختم درو و دسته نمودن گندم زارعین درصدد جمع آوری محصولات بر می‌آیند. ابتدا محل خرمن ازلحاظ نزدیکی به قریه و محا فظت آن تعیین می شود. معمولاً یک قسمت زمین را آبیاری نموده بعداً لگدمال می‌نمایند که آنرا بنام (ته خرمن) میگویند. سپس جمع آوری محصولات از جایی آغاز می شودکه درو آن اول آغاز شده بود. طرز دسته برداری گندم و جو طوری است، که دسته ها از زمین با ابزار مخصوص که آنرا (منگال قوده ئی) می‌گویند برداشته شده بالای ریسمان می‌گذارند و بعداً آنرا بوسیلهء همان ریسمان بسته می‌نمایند که به آن پشته (پشتاره) میگویند. زارعین پشتاره را پشت نموده الی خرمن جا انتقال میدهند. بعد از انتقال گندم درو شده به محل قبلاً تعیین شده، عملیهء انباشتن و شکل دادن خرمن به صورت دایروی ویا مستطیل و مربع آغاز می‌شود که آنرا خرمن میگویند. هرگاه خرمن جا از محل درو ودسته دور واقع شده باشد عملیهء انتقال گندم و جو، شکل دیگری به خود میگیرد، یعنی اینکه گندم و جو دسته شده در داخل ابزار مخصوص که بنام (قونج) یاد می شود جا بجا نموده بعداً بوسیله گاوهای قلبه ئی و یا مرکب به خرمن جا انتقال داده می شود. این عملیه درقسمت انتقال محصولات للمی زیادتر صدق نموده و معمول است.
خرمن مدت مدیدی در شعاع آفتاب قرار داده می شود و یومیه پشتاره ها یعنی گندم و جو جمع آوری شده درخرمن جا بالای یکدیگر انداخته می شود که آنرا (کوت) میگویند. بعداً کوت بشکل دایروی دو باره ترتیب می شود ویک راه و یا محورعبوری در آن بازگذاشته می‌شود، تا هنگا میکه مالک خرمن مطمئین شود که خرمنش کاملاً خشک شده و آمادهء کوبیدن و میده کردن است. درصورت حصول اطمینان چند راس گاو از همسایه ها طلب نموده ترتیبات (جغل) را گرفته یک و یا دو نفر دیگر را نیز درکار خرمن کوبی حشر می‌نماید تا در عملیهء خرمن کوبی کمک نمایند.

طرز خرمن کوبی:

پس از آنکه تمام محصولات از زمین جمع آوری ودر یک محل مطمئین و نزدیک به دیه گردآورده می‌شود، که این پروسه را بنام خرمن نمودن یاد می‌نمایند. خرمن برای مدتی در شعاع آفتاب قرار داده می‌شود تا پخل آن خشک گردد. بعداً به تدریج همه روزه خرمن بشکل حلقه، (دایره) کلان ترتیب گردیده تاآنکه آن مقدار پخل که در زیر قرار داردخشک شود تا وقتیکه زمینه، خرمن کوبی مساعد شود. طرز خرمن کوبی طوری است که توسط پای گاو، اسپ و مرکب صورت می‌گیرد. عملیه، خرمن کوبی کار آسان نبوده ونیست. موافقه، مالک و یا صاحب گاو باید پیش از پیش گرفته شود. پس ازحصول موافقه، صاحب گاوها به بستن (جغل)، کوبیدن خرمن آغاز می شود. از میان جغل (مجموعه، گاوان خرمن کوب) همان گاویکه در مرکز خرمن می ایستد و به دور خود می چرخد بنام گاو(گال) یاد می‌شود و گاویکه در انجام جغل قرار می‌گیرد و دایره، حرکت و گردش آن وسیعتر است (سرگال) گفته می‌شود. سرگال از میان جوانترین و چاق ترین گاوهای جغل انتخاب می شود ولی گاو(گال) بر عکس از مسن ترین گاوان جغل انتخاب می شود. البته گاو سرگال در مدت خرمن کوبی چندین بار تبدیل و به اصطلاح محلی(آلش) می‌شود، تا ازهستی بکلی ساقط نشود. پخل (ساقه، گندم و جو) در وقت گردش جغل سبب سائیدن سم گاو ودر نتیجه، لنگ شدن گاوان جغل و مخصوصاً گاو سرگال زودتر می شود.

عمل میده کردن خرمن طوری است که یک ویا دو نفر دهقان توسط ابزار مخصوصی که بنام ([1]چک) ویا دو شاخ که از آهن ویا چوب ساخته شده است. دسته های گندم یا جو را مسلسل گرفته زیر پای جغل می‌اندازند. جغل باگردش مداوم خود که یک نفر دهقان آنرا به جلو میراند، خرمن را در زیرپای خود میده می‌کنند. درجریان گردش جغل یک ویا دو نفر قسمت میده شده، خرمن را زیروروی میکنند تا عمل خرمن کوبی به زودی و به خوبی صورت گیرد.

کاه کوی (خرمن کوفته شده، کاه و دانه):

کاه کوی دراصطلاح کشاورزان غور به معنای کوفتن و میده کردن خرمن. جداکردن دانه ازکاه بوسیله، باد است. کشاورزان پس ازعمل خرمن کوبی به مرحله، دیگری از پروسه، تولید میرسند. برای جدا نمودن کاه از دانه ابتداً بمنظور ذخیره کردن کاه، در جهت مقابل وزش باد به فاصله، تقریباً ده متر دورتر چند اصله خاده چوب به روی زمین نصب و بر پا میشود. سپس از دو قسمت خرمن به عمل (چک زدن) یعنی جداکردن کاه ازدانه توسط چار شاخ مبادرت می ورزند. درهر باریکه چار شاخ بالامیشود، مقدار کاه و دانه به هوا پرتاب میشود و باد هم کاه را از دانه جدا نموده، در پای کاه بندی برده می خواباند.



بدین ترتیب عمل جداکردن کاه از دانه ادامه می یابد تا آنکه بکلی دانه از کاه جدا شده ودانه در جایش وکاه در جایش خرمن گردد



سرخ کوی (کوبیدن باردوم خوشه های نا میده شده):

با وجود آنکه کاه بوسیله، کاه کوی از دانه جدا می‌شود، ولی هنوز هم خوشه های شکسته و دانه دار و بندکهای ساقه، گندم و جو در محصول دیده میشود که آنرا(کفه) می‌گویند. اکنون لازم است تا زارع این کفه را از دانه، گندم و یا جو جدا کند. پس اینبار نیز نظر به مقدارگندم و خرمن تعدادی از گاوها را به شکل جغل بسته نموده بالای خرمن می‌گردانند. جهت جلوگیری از ضایعات گندم و خطرات ناشی ازآن برای گاوها، دهن گاو را با ابزار مخصوص که از خمچه های درختان بافته می شود و بنام(لوشه) یاد می‌شود بسته می‌نمایند.
درجریان چرخاندن گاوها بالای خرمن جهت جلوگیری از ملوث و آلوده شدن گندم با پاروی حیوانات از ابزار دیگری که از خمچه های درختان بید تهیه شده(جولی) گویند، استفاده می‌شود که به وسیله، آن سرگین گاوها راگرفته دورتر از خرمن پرتاب می‌نمایند. بعد از ختم سرخ کوی خرمن را باد می‌نمایند تاگندم ازکاه جداگردد. بعداً گندم را بشکل دراز ترتیب می‌نمایند که آنرا(ماهی یا ما-ین) گویند. سپس غله را توسط ابزار دیگری محلی که بنام(چغل) مشهور است بیخته می شود. پس از بیخته شدن به شکل دایروی روی هم توده و انباشته می شود که آنرا (راش) می‌نامند. محصولی که اکنون به شکل راش در آمده، مُهر مخصوصی می‌خورد واز چند جای نشانی می‌شود.

طبق سنت خرمن کشی ازطرف شب و معمولاً به شب چهاردهم ماه که آسمان صاف و مهتابی باشد صورت می‌گیرد. طبق معمول یک مقدارگندم را در پیش روی راش قرار میدهند که آنرا(حق الله) می‌نامند و برای ملا امام و یا یکی از اقارب نزدیک و یافقرا میدهند. خرمن بوسیله، چغل پیمانه می‌شود، به چغل اول یک هزاربرکت گفته می‌شود و به چغل دوم دو هزار برکت گفته شده و به همین ترتیب ادامه می‌یابد. عشر و حق برگر در سر خرمن داده می شود.

باغداری:

سرزمین غور برای باغداری مساعد است. اما نسبت نبودن مارکیت مساعد و نزدیک و همچنان نسبت عدم آشنائی دهاقین محل با نحوه، تربیه، تکثیر و نهال پروری، باغداری تاکنون درین ولایت طور لازم رشد نیافته است.

تنها در ولسوالی ساغر، قسماً تیوره وناوه، کمنج شهرک تا حدودی مردم به باغداری آشنائی دارند.

درختان مثمر درین ولایت را چارمغز، زردالو، شفتالو، سیب، انگور، بهی، بادام، توت، انجیر، انار دربر میگیرد. از زردآلو معمولاً کشته ساخته شده به مندوی های هرات بفروش رسانیده میشود. فروش خسته زردآلو نیز منبع عاید پول نقد برای باغداران آن محسوب میگردد.

در سایر نقاط ولایت، باغداری چندان رایج نبوده چنانچه در شهر چغچران، قراء و قصبات مربوط آن غرس درختان غیر مثمر نیز کم صورت گرفته است.

در بخش باغداری نیز مانند سایر بخشها مردم کدام تعلیمات در هیچ زمان و دوران ندیده اند آنچه را که اعمار کرده اند، فقط نتیجه، فعالیتهای اماتوری و ابتکاری خود مردم بوده است. آشنائی مردم به ایجاد قوریه به حداقل است. پیوند و شاخه بری را نمیدانند. شاخه بری فقط هنگام صورت میگیرد که شاخه خشک شده باشد.

گوشه، از باغداری
در ولایت غور







مالداری:

مالداری از زمانهای بسیار قدیم در سرزمین غور رواج داشته است، زیرا غور منطقهءکوهستانی بوده دارای وادی های و سیع و مملو از علف است، که زمینهء خوبی را برای دام پروری مساعد ساخته است. هر قریه یک یا دو رمه گوسفند و یا بز داشته و از هر ۱۰ خانوار حدود ۹ خانوار آن یک گاو شیری، هر فامیل بصورت اوسط یک الاغ برای حمل و نقل محصول و رسیدن به بازار، تقریباً از جملهء هر ۱۰ خانوار، ۳ خانوار آن یک راس اسپ برای مسافرت دارند. بطور اوسط هر خانوار ۱- ۲ گاو قلبه ئی، ۴ - ۸ قطعه مرغ خانگی دارند.

پشم، کرک، قروت، روغن زرد، گوشت، و پوست محصولات قابل ذکرا ست که ازناحیهء مالداری به عواید فامیلها کمک میرساند، البته معمولاً پشم بصورت نخ و قالین بفروش میرسد،همچنان یک بخش غذا های معمولی مردم را محصولات حیوانی در بر می‌گیرد.

علوفهء حیوانات در فصل بهار و تابستان علوفهء کوهی و در فصل زمستان کاه، علف، رشقه، شبدر، گیاهان خشک شده و بسیار کم، جوتشکیل میدهد. زمستانی های طولانی معمولاً مشکل کمبود ذخیرهء علوفه وکاه را بمیان میآورد.

امراض معمول حیوانات در غور کرم های Enterotxemia و Arthrax میباشد.

چون مالداری به سیستم عنعنوی بوده، حیوانات در مقابل امراض وقایه و تداوی نمیگردند، گرچه بعضی کلینیکهای حیوانی مربوط کمیتهء هالند درین اواخر در بعضی مناطق ولایت غورمصروف فعالیت است، نظر به وسیع بودن ساحهء غور وموجودیت راه های صعب العبور همه مالداران دسترسی به این کلینیکها را ندارند و نتیجهء سروی ها نشان داده است که میزان مرگ ومیر دربین حیوانات به پیمانهء وسیعی گسترش دارد.

همچنان امراض دیگری دربین حیوانات به اصطلاح محلی موجود ا ست که سبب مرگ ومیر حیوانات میگردد، دربین گوسفندان مرض بنام ترقک و دربین گاوها امراض بنامهای گاومرگی و طبغ و دربین مرغها امراض بنام های شلک و چیخک سالانه ۲۵ تا ۳۰ درصد حیوانات را از بین می‌برند.

درین رابطه ایجاد کلینیکهای وترنری و قایهء حیوانات درمقابل امراض اهمیت بسزائی برای مالداری و عواید فامیلها دارد.

جدول شماره ۱۳: سطح دام پروری را در غور به اساس خانوارنشان میدهد.

به سطح فامیل	گاوشیری	گاوقلبه ئی	الاغ	اسپ	گوسفند	مرغ
هر ۱۰خانوار	۹	-	-	-	-	-
هر فامیل	-	-	۱	-	-	-
هر ۱۰ فامیل		-	-	۳	-	-
هر فامیل		۱ – ۲	-	-	۵ - ۱۰	۴ - ۸

نرخ حیوانات نیز در سطح ولایت غور و واحد های ادارای‌آن اختلاف و تفاوت های معین میباشد، زیرا در بعضی از ولسوالی های ولایت غور مانند چخچران، لعل و سر جنگل نسبت قلت و فقدان(کاه) در موسم زمستان حیوانات خویش را ارزانتر نسبت به سایر ولسوالی ها به فروش میرسانند.

جدول شماره ۸: اوسط واختلاف قیمت مواشی را در غور نشان میدهد (سال ۱۹۹۸ میلادی)

نام محل	گاو	گوسفند	بز	مرغ	مرکب
چغچران	۴۰۰۰۰۰۰	۶۰۰,۰۰۰	۴۰۰,۰۰۰	۳۵۰۰۰	۶۰۰,۰۰۰
شهرک	۴۰۰۰۰۰۰	۸۰۰,۰۰۰	۴۵۰,۰۰۰	۴۰۰۰۰	۶۰۰,۰۰۰
لعل و سرجنگل	۳۵۰۰۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰	۴۰۰,۰۰۰	۳۰۰۰۰	۴۵۰,۰۰۰
تولک	۴۰۰۰۰۰۰	۸۰۰,۰۰۰	۴۷۰,۰۰۰	۴۰۰۰۰	۴۵۰,۰۰۰
ساغر	۴۵۰۰۰۰۰	۸۰۰,۰۰۰	۴۵۰,۰۰۰	۳۵۰۰۰	۵۵۰,۰۰۰
تیوره	۵۰۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰	۶۰۰۰۰	۷۵۰,۰۰۰
پسابند	۶۷۰۰۰۰۰	۸۰۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰	۳۵۰۰۰	۷۵۰,۰۰۰

نوت: قابل ملاحظه است که قیمت اسپ های یابو در ولایت غور به طور اوسط ۸،۰۰۰۰۰۰ است و قیمت اسپ های چابک و تک رفتار به طور اوسط ۳،۰۰۰۰۰۰ تا ۴،۰۰۰۰۰۰ افغانی میبا شد.

نمونه از مالداری در غور

مارکیت، تجارت ومزدکاردرغور:

قسمت مرکزی افغانستان را جبالی تشکیل میدهند که ارتفاع آنان از سطح بحر ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ متر است و محصور بین چند سلسلهء کوه است ، دره های بسیار پرپیچ و خم دارد که مشکلات عبور و مرور فروان را ایجاد می‌کنند. راهها و موانع صعب العبور طبیعی همراه با فقدان امنیت درست همواره بزرگترین مشکل مردمان این سرزمین بوده است.

ولایت غور تا اوایل دههء ۶۰ به ولایت هرات مربوط میشد و راه ارتباطی آن، جادهء مرکزی خیلی مناسب هرات - شیندند و کابل بود. در آنزمان مرکز ولایت غور ولسوالی تیوره امروزی بود ، که از هرات دستور میگرفت. این محل دارای بازار کوچک بود و اکنون دور از جادهء اصلی و در نزدیکی مرز غربی ولایت غور قرار دارد. مرکز فعلی ولایت غور چخچران است، این نام به نواحی شمالی بند باین "بایان" گفته میشود که این مرکز بعد از تاسیس به این نام مسمی شد.تا اواخیر دههء ۵۰ در محل کنو نی شهر چخچران تنها قلعهء کاسی که مرکز حکومت بود قرار داشت. این قلعه شامل چند دوکان و مسافر خانه هم بود ، که در دههء ۳۰ ساخته شده بود. بنای شهر در سال ۱۹۶۳ گذاشته شد. در سال ۱۹۷۱ از ۳۰۰ دوکان در دست ساختمان ۲۰۰ تای آن تمام شده بود. اوج معاملات و داد و ستد زمانی است، که عشایر پشتون برای کوچ تابستانی خود بدین نواهی روی میآورند. بیشتر اهل کسبه و صنعت کاران بازارچخچران از اطراف (کابل-هرات-میدان) بدین محل آمده اند ، با وجودیکه چخچران مدت ها در زمینه های مختلف با هرات ارتباط داشته است، کابل هم که فاصلهء مشابهی را با این مرکز دارد. در دهه های اخیر روابط نزدیک و رو به افزایشی در کار داد و ستد و تجارت با آن بر قرارکرده بود. چنانچه در زمینهء ساختمان تجارتی دو طبقه یی و اپارتمانی چخچران به تجار کابل تعلق داشت. در خانه های پراگندهء مناطق مسکونی که در بخش غربی و ناحیه شرقی بازار قرار دارد ، کارمندان و کسبه کاران بازار زندگی میکنند در حالیکه اهالی محل که از کمی در آمد در مضیقه هستند در روستاهای کاسی که در شمال شهر کنونی وا قع ا ست روزگار میگذرانند.

بدین ترتیب در ولایت غور از زمانهای سابق تا کنون مارکیت ا ساسی و رشدیافته یی وجود ندا شته واکنون هم موجود نیست. زیرا منطقهء غور کوهستانی- صعب العبور بوده و زمستان آن نهایت سرد و طاقت فرساست. چون تقریباً زمستان شش ماه طول میکشد ، لذا سبب کم رشد بودن مارکیت ها(بازار) گردیده است. ازینکه غور راه های مواصلاتی نهایت خراب دارد ، این مسله‌نیز تاثیرات منفی خویش را بالای رشد مارکیتها به جاگذا شته است. جون ولایت غور سرحد مشترک به کشورهای همسایه نداشته و ندارد ، لذا از لحاظ رشد مارکیت عقب مانده است.

چونکه پیداوار ولایت غور تقریباً یک نواخت است، بنابراین پیداوار مذکور در داخل ولایت کمتر دربین خودی اهالی بفروش میرسد. اکثریت این پیداوار در مارکیتهای عمدهء هرات، هلمند و قندهار بوسیلهء تاجران جمع آوری و صادر میگردد. مواد مورد نیازیکه از بیرون باید وارد شود به وسیلهء تجار محلی ویا بیرونی وارد می‌شود.

در شهر چغچران حدود ۳۰۰باب دکان در بازار موجود است که مواد مورد ضرورت اولیه درآن قابل دریافت میباشد و مرکز عمدهء تجارت و تبادله در ولایت غور محسوب میگردد. مرکز ولایت یعنی شهر چغچران از دیگر واحدهای اداری چون: شهرک، تولک، تیوره و پسابندوساغر بدورافتاده است. علت دیگری است که سبب رشد کم مارکیت در غور و خاصتاً شهر چغچران گردیده است، درشهر چغچران فقط یک خبازی موجود است.

تعداد زیادتر ولسوالی ها نسبت نزدیک بودن به هرات و هلمند اکثراً مواد صادراتی خویش را به آن ولایت ها میفروشند.

در ولسوالی ساغر فقط ۵۰ باب دوکان وجود دارد که مواد مورد ضرورت اولیه در آنها قابل دریافت است. این مارکیت مرکز عمده، داد وستد و تبادله جنس به جنس و همچنان خرید وفروش بشمار می آید.

مواد مورد نیازیکه در ساغر یافت نمی شود از مارکیت های عمده، شهر هرات وارد میگردد. در ولسوالی تیوره حدود ۱۰۰ باب دکان در دو بازار تیوره موجود است که مواد مورد ضرورت اولیه، اهالی و باشندگان در آنها قابل دریافت میباشند.

قابل ذکر است که این دو بازار متذکره یکی آن در مرکز ولسوالی موقعیت داشته و دومی آن درقریه، یورسمه ۹ کیلومتری مرکز ولسوالی تیوره موقعیت دارد. بازار مذکور در بین اهالی بنام بازار(قیوم خان) مشهوراست.

ولسوالی پسابند ولایت غور با دا شتن دو مارکیت(بازار) که یکی آن در قریه، کاکری(رنو) واقع است و بازار مذکور در حدود ۴۰ باب دکان است، اکثریت مواد مورد ضرورت اهالی در آن یافت میگردد، آنچه در محل پیدا نمی شود چون به هلمند نزدیک است از مارکیت های ولسوالی موسی قلعه-باغران(پای سنگ) و بالاخره مارکیت عمده، قندهار وارد میگردد. بازار کاکری سابقه نداشته و فقط بعد از سال ۱۳۶۰ هجری شمسی ایجادگردیده است.

بازار دومی این ولسوالی در مرکز سابق ولسوالی ناوه خواجه وج الدین موقعیت دارد، این مارکیت نیز حدود ۴۰ باب دکان مختلفه دارد، مارکیت مذکور سابقه بیشتردارد، قابل ذکر است که بعد از سقوط رژیم در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی تعداد از دوکانداران به محل دیگری که بنام نورک یاد میگردد، دکان های خویش را انتقال داده تاکنون در همان جا مصروف فعالیتهای تجارتی میباشند. اکنون تعداد دوکان های نورک تا ۱۰۰ باب دوکان رسیده است، درین اواخر مارکیت مرکز ولسوالی نیز دوباره احیا و در خدمت مردم قرار دارد.

در ولسوالی شهرک ولایت غور نیز دو مارکیت (بازار) موجود است. مرکز ولسوالی شهرک درعین زمان مارکیت عمده، تجارتی، مرکز دادوستد و خریدوفروش به سطح ولسوالی است.

این مارکیت تقریباً ۷۰ دوکان داشته اشیائی مورد ضرورت مردم بصورت عموم در آن یافت میگردد، آنعده اشیاء و سامانیکه از جمله، پیداوار محل نبوده زیادتر آن از مارکیتهای شهر هرات وارد میگردد.

مارکیت یا بازار دومی ولسوالی شهرک در منطقه دولینه موقعیت دارد. این مارکیت دارای حدود ۳۰ دکان بوده مانند سایر بازارها فعالیت مینماید.

ازینکه این مارکیت در منطقه، دولینه موقعیت دارد نقش گدام را نیز ایفأ مینماید، زیرا تعداد دکانداران که بشکل انفرادی در قریه جات دور افتاده از مراکز تجارتی و بازار قرار دارند و سرک موترو نیز در قریه جات وجود ندارد، اموال تجارتی خویش را از مارکیت های هرات - قندهار و هلمند تا دولینه رسانیده و در دکانهای موجود در دولینه گدام نموده و بعداً به قریه جات بوسیله، حیوانات انتقال داده میشود، همچنان اموال صادارتی خویش را الی دولینه آورده از آنجا به شهرهای هرات - قندهار انتقال میدهند.

در ولسوالی تولک نیز یک مارکیت (بازار) در مرکز ولسوالی وجود دارد. بازار مذکور حدود ۶۰ باب دوکان مختلفه دارد این بازار بزرگترین بازار در سطح ولسوالی بشمار میرود. اشیائی مورد ضرورت مردم بصورت عموم درین بازار یافت شده میتواند. آنچه که پیداوار محل نیست مانند سایر ولسوالی های ولایت غور از مارکیت های دیگر عمدتاً از هرات وارد میگردد. پول فزیکی و بانکنوت های مروج افغانی در ولایت غور کم یافت ا ست، تا هنوز درین ولایت بیشتر تبادله، جنس به جنس صورت میگیرد. بطور مثال یک رأس

گاو شیری در مقابل ۵۴۰ کیلوگرام گندم خرید و فروش میگردد به عبارت دیگر یک رأس گاو شیری در مقابل ۷۷ سیر کابل گندم خریدوفروش و تبادله می شود.

چون گندم پیداوار عمدهء غور را تشکیل میدهد، بناً واحد قیاسی در اکثریت نقاط ولایت غور گندم قرار دارد. گندم در مقابل چای، صابون، شکر، تکه، پاپوش و غیره تبادله میگردد.

قالینچه و جاینماز بافته شده در غور به دکانداران در مقابل ا شیائی مصرفی و ضروری دیگر تبادله می شود.

علاوه بر مارکیت های فوق ذکر یک تعداد دوکانهای متفرقه نیز دربین قریه های ولایت غور موجود است، اما این دکانهای کوچک تمام ضروریات اهالی قریه را رفع کرده نمی‌توانند، زیرا این دوکانهای پراگنده به سرمایهء نهایت کم مصروف کاراست.

جدول شماره ۱۵ : بیانگر تعداد مارکت ها(بازار) در ولایت غور است.

شماره	محل موقعیت	نام مارکت (بازار)	تعداد مارکت	تعداد دکان
۱	چغچران	شهر چغچران	۱	۳۰۰
۲	شهرک دولینه	مرکز ولسوالی بازار دولینه	۱ ۱	۷۰ ۳۰
۳	تیوره	بازار مرکز	۱	۴۰
۴	قریه یورسمه	بازار قیوم خان	۱	۴۰
۵	خواجه وهاج الدین قریه کارکری	بازار پسابند تورکی	۱ ۱	۴۰ ۴۰
۶	ساغر	بازار ساغر	۱	۵۰
۷	لعل وسرجنگل	معلومات حاصل نگردیده	-	-
۸	تولک	بازار مرکز تولک	۱	۶۰

مزدکار روزانه، در سطح ولایت غور فرق مینماید. شیوهء پرداخت مزد در اکثریت نقاط غور تقریباً مشابه است. اما دربین اهالی غور ضرب المثل است که میگویند (مزدور بی حق (بی مزد) شده مگر بی نان نه)

بدین ترتیب مزدکار روزانه توأم با سه وقت نان همراه است. زیادتر در کارها بین اهالی رواج روز، یک من گندم و سه وقت نان و غذا معمول است. اما در بعضی از مناطق پرداخت پول نقد نیز مروج است. به اجاره گرفتن کار نیز دربین اهالی تا حدودی مروج است. در عرصهء کار دربین اهالی ولایت غور رواج های دیگری نیز معمول است. غرض اجرای کارهای عمده مانند: دروکردن، خرمن کوبیدن، گلکاری، علف دروکردن، قلبه کردن، مردم حشروار کار مینمایند. یعنی اینکه به تعداد ضرورت مردم بکاردعوت گردیده و بدون مزد و اجرت یک روز و یا بیشتر از آن به شکل داوطلبانه کار مینمایند. مالک کار فقط سه وقت نان یعنی ناشتای صبح، نان چاشت و شام مردم را(بنام حشری) گفته میدهد.

رواج دیگری نیز درعرصهء کار دربین اهالی مروج است و آن اینکه کاردر مقابل کاریعنی یک روزیکنفر همرای شخصی کار نموده و روز دیگر برعکس شخص اوّل به نفر دوم در کارهایش اشتراک مینماید.

بدین ترتیب روحیهء کار رضا کارانه زیادتر ازکار در مقابل مزد دربین روستائیان غور مروج است. این نوع همکاری سبب همبستگی، اتحاد و اتفاق مردم وحسن نیت آنها نسبت به یکدیگر میگردد. بدین ترتیب پنج نوع رواج کار دربین اهالی و باشندگان غور زمین مروج است.

۱-کار به شکل حشر، اتحاد دواطلبانه، که خیلی معمولیت دارد.

۲- کار بشکل اجاره.

۳- کار در مقابل کار.

۴-کار در مقابل مزد یعنی اخذ پول نقد.

۵-کار در مقابل جنس گندم، جواری وغیره.

جدول شماره ۱۶: اجرت و مزد کارکارگر را درغور نشان میدهدسال ۱۹۹۸ میلادی.

نام محل / موقعیت	مزد روزانه کار	حقوق اضافی
چغچران	۳۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا
ساغر	۵۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا
تیوره	۵۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا
شهرک	۴۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا
پسابند	۴۰۰۰۰ - ۴۵۰۰۰	سه وقت نان / غذا
تولک	۵۰۰۰۰	سه وقت نان / غذا

فصل نهم

خطوط مواصلاتی، ترانسپورت و ارتباطات

خطوط مواصلاتی و ساختمان راه ها:

از لحاظ خطوط مواصلاتی و ساختمان راه ها ولایت غورنهایت عقب مانده است، زیرا غور ساحهء کوهستانی و سرد بوده که درقسمت مرکزی افغانستان واقع است، باهیچ کشوری همسایه مرز مشترک ندارد، لذا دراتوار گذشته و اکنون چندان مورد توجه دولت های مرکزی قرار نداشته است.
تنها در زمان ریاست جهموری سردارمحمدداود پلان گردیده بود، تا سرک، هرات، غور، بامیان و کابل بشکل اساسی ترمیم و اسفلت گردد که متأسفانه با کودتادی ۷ ثور ۱۳۵۷این پلان تحقق نیافت.
سرک ها و راه های مواصلاتی عمده ایکه به ولایت غور منتهی میگردند عبارت اند از:

سرک هرات - چشت شریف - چغچران:

این سرک که از مناطق کوتل مشهور(یمه گگ) که یکی بلندترین و خطرناکترین کوتل ها است، عبورمی‌نماید .طول این سرک خامه وکم عرض به ۳۰۰ کلیومتر میرسد. از هرات الی چخچران ۲-۷روز مسافرت را دربر میگیرد. علاوتاً درمسیر راه دو کوتل دیگر بنام های اساله گگ و تلخ آب نیز قرار دارد. این کوتلها بصورت کل در ولسوالی شهرک ولایت غور موقعیت دارند. قابل ذکر است که درمسیر سرک هیچ نوع پل و پلچک اعمار نگردیده است.

سرک فارسی- چغچران:

طول این سرک نسبت به سرک یمه گگ زیادتر بوده، ۴۲۰ کیلومتر امتداد دارد. مسافرت از طریق این سرک ۳-۴ روز را دربرمیگیرد. این سرک نیزنهایت صب العبور است. سرعت وسایط به طور اوسط میتواند ۱۵-۱۰ کیلو متر در ساعت باشد. در مسیراین سرک نیز پل و پلچک اعمار نگردیده است، لذا وسایط به بسیار مشکلات از دریاها و سیلبرها عبور مینمایند.

سرک - فراه-غور

این سرک بنام سرک دلاآرام شهرت دارد ازمنطقهء دلارام ولایت فراه به سوب غور به طول بیشتر از ۴۰۰ کیلو متر امتدا داشته، البته این فاصله از طریق ولسوالی پرچمن ولایت فراه-تیوره غور الی شهرچخچران است. این سرک نیز ازجمله سرکهای کم عرض، خامه، بدون اعمارپل و پلچک بوده و نهایت خطرناک است. سفردرین سرکها بوسیلهء موترهای لاری نوع ذیل وگاز ۶۶ روسی صورت گرفته و برای مسافرین خطرناک است. مسافرت ازطریق این سرک ۴ تا ۵ روز را دربر میگیرد.

سرک هلمند-غور:

این سرک که بنام سرک(کوندالان) نیز یاد میگردد، اساساً ولایت غور رابا هلمند وقندهار وصل میسازد. یکی ازجملهء سرکهای است که جدیداًبوسیلهء اهالی غوراحداث گردیده است. ازجملهء کوتاه ترین راه ها بین ولایت غور و هلمند محسوب میگردد.

طول این سرک درحدود ۳۰۰ کیلومتر است. این سرک بالاخره ازطریق ولسوالی پسابند - منطقهء دو لینه به شهر- چغچران میرسد .

کوتل کوندالان و دره‌ء تنگ سوخته وسگاب ازمشکلترین نقاط در مسیرسرک جدید محسوب میگردد. عرض این سرک کم بوده، پلهای اساسی وپلچکهای مسیر سرک احداث نشده است . در موسم باران ها وبرفباریها وهمچنان آب خیزی ها اکثراً سرک تخریب میگردد، لذا مشکلات زیادی رابرای مسافرین به بارآورده وهم سگتگی زیادی را در پروسهء انتقال مواد مورد نیاز مردم بمیان آورده است.

سرک بهسود :

این سرک که ازکابل - ولایت میدان(وردک) به ولایت غور شهر چغچران میرسد و بسیار به ندرت مورد استفادهء مردم قرار میگیرد.

سرک متذکره برای ولسوالی لعل وسرجنگل وشهر چغچران مورد بهره برداری است.این سرک ازکابل الی شهر چغچران مسافهء مشابهی با سرک هرات وچغچران دارد، زیرا فاصلهء این سرک نیز حدود ۴۵۰ کیلومتر است. چون غور سرد سیر است. لذانسبت سردی، برفباری و آب خیزی ها مدت۵-۶ ماه(فوس-ثور) عبرومروربه روی ترافیک بسته است.

جدول شماره ۱۷ : محلات-فواصل و زمان طی مسیرها رانشان می دهد.

محلات از	محلات الی	فاصله به کیلومتر\km	زمان \ ساعت	اوسط سرعت \ Km
هرات	شیندند	۱۲۰	۳.۵	۳۴
هرات	فارسی	۲۳۳	۹.۵	۲۴
هرات	تولک	۳۰۰	۱۴.۵	۲۰
هرات	شهرک	۳۶۷	۱۹.۵	۱۸
هرات	دولینه	۴۲۴	۲۳.۵	۱۸
هرات	چخچران	۴۹۷	۲۷.۵	۱۸
هرات	تیوره	۵۴۹	۳۰.۵	۱۸
کابل هرات	چخچران	۱۴۱۲	۷۸.۴۴	۱۸

ضمن تشریح خطوط مواصلاتی و ساختمان راه ها ازیک سلسله کوتلهای موجود در ولایت غور نام برده شد. علاوه برآن یک سلسله کوتلهای دیگری نیز وجود دارد که سبب ایجاد مشکلات در ساختمان سرکها و راه هاگردیده است.

این کوتلها بشکل پراگنده در سرتاسر ولایت غور و ولسوالی های مربوط آن موقعیت دارد. همچنان کوتلها مانع عمدهء عبور و مرور برای اهالی منطقه نیز محسوب میگردد. بنابرین درینجا لازم دانسته شد تا تصویر کلی تری از کوتلهای ولایت غور ارایه گردد.

جدول شماره ۱۸: تعداد، ارتفاع و موقعیت کوتلهای عمده ولایت غور نشان میدهد.

نام کوتل	ارتفاع	موقعیت کوتلها
کوتل زار مرغ	-	این کوتل دربین ولسوالی ساغر و ولسوالی تیوره ولایت غور موقعیت دارد.
کوتل لخت	-	موقیعیت این کوتل در ولسوالی تیوره ولایت غور است.
کوتل دربند سفید	-	این کوتل در نزدیکی دولت یار قریب شهر چغچران واقع است.
کوتل غوک	-	موقعیت این کوتل در ولسوالی شهرک ولایت غور است.
کوتل کذک	-	این کوتل نیز در ولسوالی شهرک ولایت غور است.
کوتل گنبد	**۲۷۴۰ متر**	این کوتل دربین مرکز شهرک وقریه جام ولسوالی شهرک موقعیت دارد.
کوتل جام	-	موقعیت این کوتل در قریه مشهور جام ولسوالی شهرک است.
کوتل صدبرگ	**۳۴۰۰ متر**	این کوتل دربین ولسوالی لعل وسرجنگل ولایت غور و ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان قرار دارد.
کوتل درواز	**۲۳۰۰ متر**	این کوتل دربین علاقه داری فارسی ولایت هرات و ولسوالی تولک ولایت غور موقعیت دارد.
کوتل تلخاب	-	این کوتل دربین ولایت غور و هرات در مرز مشترک واقع است.
کوتل خوک کشته	-	این کوتل نیز بین ولسوالی لعل و سرجنگل ولایت غور و ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان موقعیت دارد.
کوتل غالک	-	این کوتل در شمال شرق جام بین دهانه بیدان و بره خانه واقع است.
کوتل فرنگی	-	این کوتل در **۵** کیلومتری چشمه سنگزار و **۲۲** کیلومتری قریه درزآب و **۴۷** کیلومتری محله یامان تاریخی موقعیت دارد.

نظام ترانسپورتی:

در ولایت غور قبلاً نیزکدام ترانسپورت منظم وجود نداشت و اکنون هم ترانسپورت منظم وجود ندارد. درمدت شش ماه ایکه عبور و مروربروی ترافیک بازاست، بطور اوسط روزانه یک عراده لاری باربری درین ولایت وارد ویا خارج میگردد. مسافرین را نیز سرباری با خودگرفته انتقال میدهد.

خطوط مواصلاتی و انتقالاتی صرفاً چخچران را با ولسوالی ها و ولایات هم جوار چون هرات- فراه - هلمند ارتباط میدهند. از ولسوالی ها به سوی قریه ها تعداد سرکهای موجود بسیارکم است. کرایهء انتقالات بوسیلهء همین لاری‌ها بطور مثال از هرات الی چخچران و واحدهای اداری آن فی من ولایت غور مبلغ شش هزار افغانی میباشد. کرایهء فی نفر بوسیلهء همین موترهای لاری مبلغ دوصدهزار افغانی است. باید خاطر نشان نمود که ، من ولایت غور = **۴,۵** کیلو گرام است.

بدین ترتیب کرایهء فی کیلو گرام اموال تجارتی مساوی است به مبلغ **۱۳۳۳** افغانی.

نمایی از خطوط مواصلاتی در ولایت غور









وضع وسایل ارتباط جمعی:

ولایت غور ازلحاظ داشتن وسایل ارتباط جمعی از سابق چندان وضعیت خوبی نداشت. یک اداره بنام مدیریت مخابرات به سطح ولایت درشهر چخچران موجود بودکه در رابطه به خدمات ارتباط جمعی کما بیش فعالیت می نمود.

در سابق یک دستگاه مخابره درمرکزولایت وجود داشت که ارتباط مخابراتی ولایت را با مرکز یعنی کابل تأمین می‌نمود. هکذا دستگاه مذکورارتباط غور را به هرات وسایر ولایات افغانستان که در جوار غور بوده برقرار می‌کرد.

علاوتاً لینهای تلفون به تمام واحدهای اداری غور فرش گردیده بود ،درمسیر لین های فرش شده نقاط اتصال وجودداشت و اشخاص بنام گوشکی دارتوظیف بود و ارتباط ازین طریق با سایر مراکز و ولسوالی‌ها تأمین می‌شد.

درقسمت پُست باید گفت که درهر ولسوالی شخص بنام داکی (پسته رسان) از جانب دولت مقرر بود و خط ها را به آدرس های ذکر شده انتقال میداد.

دراواخیر سال ۱۳۵۸ تعدادی از واحدهای اداری ولایت غور ازتسلط حکومت مرکزی خارج گردیدکه در اثر جنگها و تصادمات مسلحانه تمام پایه ها و لین های تلفون از بین رفتند. همچنان دستگاه های کوچکی سنترالهای تلیفون که وجود داشت نیز تخریب گردید.

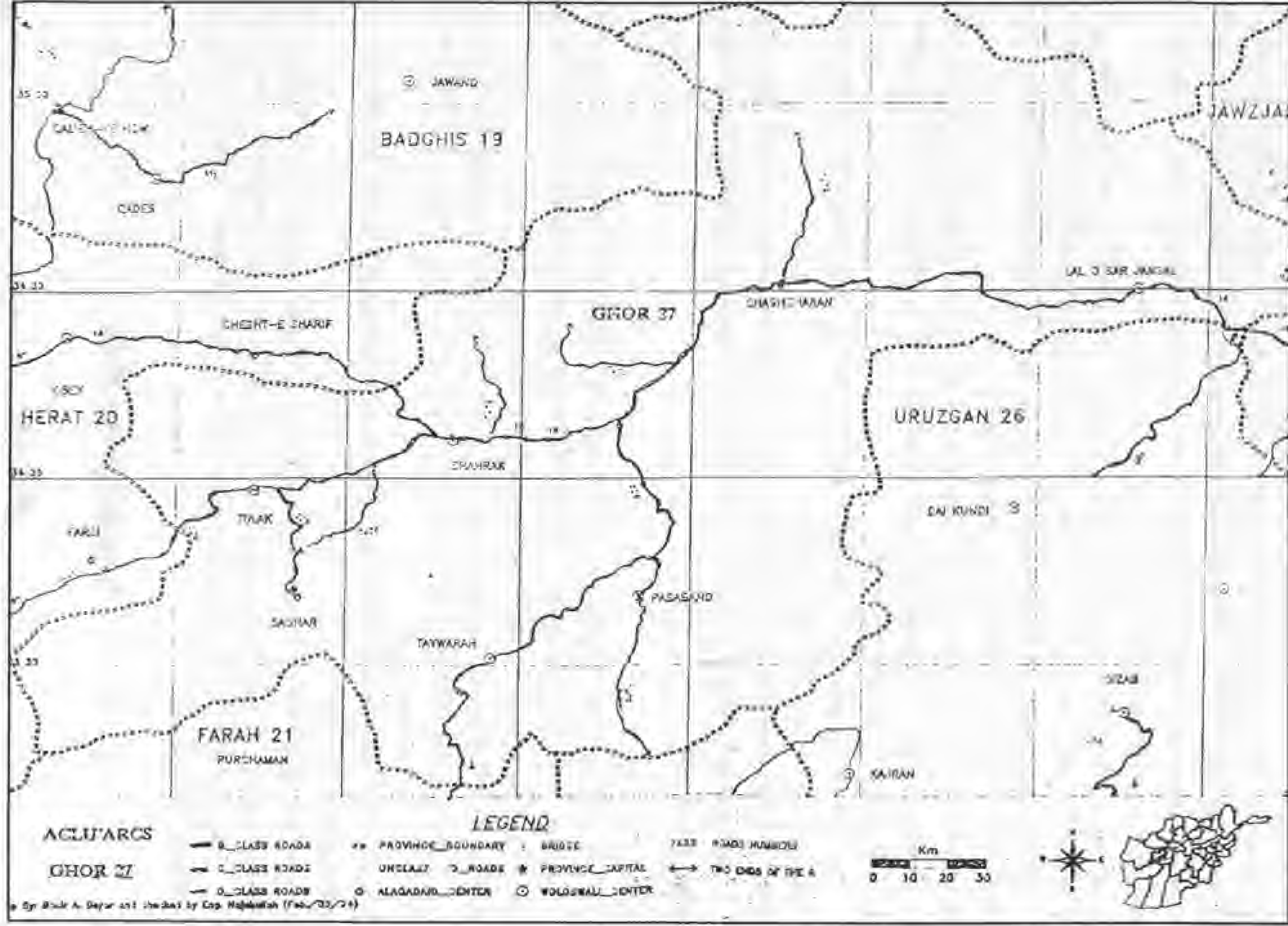
اکنون در تمام واحدهای اداری غور نه تلفون وجوددارد و نه مخابره و نه هم داکی.

صرف در مرکز ولایت (شهر چخچران) یک دستگاه مرسله و آخذه وجود دارد که دراختیار کارمندان نظامی امارت اسلامی قرار دارد. آن هم اکثراً نسبت مشکلات تخنیکی ونبود انرژی غیر فعال است. درعرصه نشرات بایدگفت تاکنون کدام نشریه یی درولایت غور به نشر نمی رسد. تلویزیون و نشرات تلویزیونی درغور تأسیس نگردیده است. تا سقوط حکومت داکتر نجیب الله فقط یک دستگاه کوچک آخذه رادیویی در مرکز ولایت فعال بود ، که روزانه۲-۳ ساعت نشرات می نمود که اکثراً نشرات آن پخش آهنگهای موسیقی بود. اکنون این دستگاه نیز نسبت مُشکلات تخنیکی وعدم موجودیت افراد فنی و مسلکی از نشرات بازمانده است.

نقشه های خطوط مواصلاتی را در صفحات بعد ملاحظه نمایید.



Map 5. Accessible Roads in Ghor


JAWAND
BADGHIS 19
JAWZJA
CADES
CHESHT-E SHARIF
GHOR 37
CHAGHCHARAN
LAL O SAR JANGAL
HERAT 20
URUZGAN 26
CHAHRAK
TULAK
DAI KUNDI
PASABAND
SAGHAR
TAYWARAH
FARAH 21
PURCHAMAN
KAJRAN
LEGEND
ACLU/ARCS
GHOR 27
B_CLASS ROADS
C_CLASS ROADS
D_CLASS ROADS
PROVINCE_BOUNDARY
ALAGADARI_CENTER
PROVINCE_CAPITAL
WOLOSWALI_CENTER
TWO ENDS OF THE A
Km
0 10 20 30

فصل دهم

ساختمانها و تاسیسات موجود

تهیهء انرژی و قوهء برق:

درولایت غور برق وجود ندارد، تنها یک دستگاه کوچک حرارتی درشهر چخچرن وجودداشت که بعد از اضمحلال حکومت داکتر نجیب الله نسبت کمبود مواد سوخت ازفعالیت باز مانده است. بصورت عموم اهالی و ساکنان غور منازل خویش را به وسیلهء چراغ های ارکین (الکین) و یا به اصطلاح عام به وسیلهء چراغ های(موشک) تنویر مینمایند.

انرژی مواد سوخت جهت پخت و پز وهمچنان تسخین منازل از هیزم های جمع آوری شده کوهستانات و چوب درختان غیر مثمرتهیه میگردد.

درین او اخر مشکل تهیهء مواد سوخت خاصتاً هیزم درولایت غور از جملهء مشکلات خیلی مهم شمرده می شود. زیرا غور نهایت سرد و جنگلات کوهی بصورت عموم از بین رفته است. ملاحظات و سروی های اخیر نشان داده است که مردم این دیار از ناحیهء قلت هیزم شکایت دا شته اند.

در پروژهء سلما درنظر گرفته شده بود تا تمام قسمتهای مرکزی افغانستان و منجمله غور را نیز از لحاظ انرژی برق تأمین نماید. بعد از سال ۱۳۵۸ کار پروژه سقوط نمود. متأسفانه که امورانجام شدهء پروژه نیز تخریب گردیده است.

تهیهء آب آشامیدنی:

غورکوهستانی است که در آن برف و باران زیاد میبارد، این برف و باران منابع خوبی تهیهء آب بشمار میرود. دریاهای مشهور افغانستان چون هریرود- فراه رود- خاش رود- مرغاب رود و قسماً هلمند رود ازکوهستانات پربرف و بلند غور سرچشمه میگیرد.

آب آشامیدنی و آب جهت آبیاری زمین های زراعتی این سرزمین را آب چشمه ها-کاریزها-دریاها- جوی ها وکانال ها و آبهای ایستاده تشکیل میدهند.

استفاده از آب چاه ها در ولایت غور بندرت دیده می شود. دریای هریرود شهر چغچران را بدو حصه تقسیم نموده است و تعداد زیاد مردم وباشندگان غور دراطراف دریای هریرود وسایر دریاها دریاچه ها بود و باش دارند، ازینرو اکثریت مردم از آب همین دریاها استفاده می‌نمایند.

قبل از سال ۱۳۵۷ شبکهء آبرسانی شهر چغچران تکمیل گردیده بود. آب آشامیدنی شهریان چغچران ازیک چشمهء دورتر از شهر بوسیلهء نلها به شهر رسیده بود و شهر نیز نلدوانی گردیده بود. اما دراثر جنگهای دو دههء اخیر مخزن آب تخریب، شبکهء نل داوانی ازبین رفته و پروسهء آبرسانی به شهر چغچران بطورکلی قطع گردیده است. اکنون شهریان چغچران از آب دریای هریرود استفاده مینمایند.

مطابق توضیحات داکتر غلام نبی (یگانه) که به حیث مسئول صحت عامهء ولایت غور ایفای وظیفه می‌نماید، اکثراً واقعات بسترشدن مریضی های قی، اسهالات و امراض پرازیتی چون آمیب، جاردیا، انواع کرم ها، ملاریا، محرقه و دیگر امراض انتانی ازآلوده بودن آب های مورد استفاده مردم تعریف کرده است. سایر باشندگان ولسوالی‌ها و قریه های ولایت غور نیز که ازآب جوی‌ها، کانالها و دریاها استفاده مینمایند

نیز دارای مشکلات فوق ذکر هستند. تنها عدهء اندکی از مردم که در مغاره های کوه ها در جوار چشمه ها بود و باش دارند، ازآب چشمه ها استفاده مینمایند.

مُشکلات شهر چغچران از ناحیه آب آشامیدنی نهایت زیاد است، زیرادر موسم زمستان که هوا سرد میشود، یخ روی دریا ضخیم شده و اهالی همه روزه یخ را شکستانده ویا سوراخ نموده آب مورد نیاز خویش را بدست میآورند. این یک مشکل بزرگ برای باشندگان شهر وخاصتا طبقهء اناث به حساب میآید، زیرا اکثراً طبقهء اناث درقسمت انتقال آب به خانه مؤظف اند.

سرپناه و ساختمان های عامه:

ازلحاظ سرپناه باشندگان غور بدو شکل (شیوه) زندگی مینمایند. یعنی زندگی قشلاقی و زندگی صحرائی (خیمه). خانه های مردم غور بصورت عموم از خشت خام ساخته شده ویادیوارهای آن پخسه ئی میباشد. این دیوارهای پخسه ئی را بنام (دای) یاد مینمایند. پوشش خانه ها بصورت عموم از چوب است. نصب کلکین عموماً بسیارکم رواج دارد، زیرا ازیک طرف مردم چندان به صنعت ساخت کلکین و دروازه های کلان و خوب آشنائی ندارند و از سوی دیگر چون غور زمستان بسیار سخت را سپری مینماید، لذا مردم تصوردارند که کلکین ها باعث سردی خانه میگردد، پس برای هراطاق فقط یک سوراخ خورد مانده و آنرا با شیشه مسدود مینمایند تا شعاع آفتاب بداخل خانه شده بتواند.

تمام باشندگان ولایت غور بصورت عموم دارای سرپناه گلی میباشند. به کرایه دادن خانه رواج نیست، چون اکثریت مردم مالک خانه اند.

خانه های باشندگان برق ندارد، اتاقهای داخل حویلیها اکثراً در مساحت کم آباد گردیده و سبب ازدهام اعضای خانواده میگردد. بگونهء مثال در هر اطاق قرار معلومات بدست آمده از ۳ - ۶ نفر بودوباش مینمایند. خانه های مردم با قالین، گلیم، سترنجی، نمد فرش میباشد. دیگدان فلزی که بنام سه پایه یاد میگردد تقریباً در هر خانه نصب است، بکمک این دیگدان فلزی پخت و پز صورت میگیرد، اکثریت خانواده ها آشپز خانهء جداگانه ندارند، بلکه درهمان اطاق ایکه استراحت میکنند و نان می خورند، پخت و پز نیز مینمایند. خانه های تعدادی ازمردم که بنام خانه های قدیمی یاد میگردند، چون مساحت اش زیاد است دارای یک و یا دوستون در داخل خانه میباشد تا باعث ثابت و استوار نگهداشتن خانه گردد. در زاویه های چنین خانه های کلان ۱ - ۲ محل غرض نگهداری چوچه های گوسفندان (بره ها وبزغاله ها) در زمستان تهیه گردیده است. در موسم زمستان مردها برف پاکی و زن ها مصروف پخت و پز- قالین بافی و دوخت میباشند.

در تابستان اکثریت مردم از قشلاق ها به صحرا رفته خیمه های پلاسی خویش را برپا مینمایند. رفتن وکوچیدن مردم به صحرا سه علت دارد:

۱- چون درتابستان درقشلاق ها کیک و انواع دیگری حشرات را پیدا میشود.

۲- مردم سعی مینمایند تا از جوار و همسایگی زمین های زراعتی خویش دورتر قرار گیرند، تا کشت و کار ازگزند حیوانات بدور باشد.

۳-در تابستان چون تمام بندها و نهرها جهت آبیاری زمین های زارعتی بسته میگردد اکثراً رود خانه ها خشک میشوند، لذا مردم در صحرا در جائیکه چشمه وجود داشته باشد و آب صحی آشامیدنی موجود و میسر باشدکوچ مینمایند.

بدین ترتیب باشندگان غور مدت ۶ ماه را در سرپناه زمستانی و مدت ۶ ماه دیگر را به سرپناه تابستانی سپری مینمایند.

تعداد ساختمانهای عامه در ولایت غور قبل از سالهای جهاد بسیار کم بود. متأسفانه در جریان دو دهه اخیر داشته های اندک این سرزمین از تهداب ویران گردید. تمام تعمیرهای مکاتب، کلینیکها، تعمیرهای مربوط ولسوالی و ادارات دولتی بصورت کل، طوری ویران گردیده که گمان از بودن تعمیر در آن ساحات به ذهن نمیرسد. از جمله، ۱۵۳ مکتب در سراسر غور فقط ۳ مکتب تعمیر آن تاکنون قسما باقی است که در شهر چغچران موقعیت دارد. مسافی آن بصورت کل صدمه دیده و یا از بین رفته است.

تنها در شهر چغچران ۳ باب مکتب، یک باب شفاخانه، ترمینل میدان هوائی تعمیر ولایت، تعمیر شاروالی و بعضی تعمیرات خورد و کوچک دیگری که موجود است که آنهم در اثر جنگهای دو دهه اخیر خساره مند گردیده است.





تصاویری از سرپناه های زمستانی در غور





تصاویری از سرپناه های تابستانی در غور

فصل یازدهم

صحت و حفظ الصحه

حفظ الصحه محیطی و امراض معمول:

ارایهء خدمات صحی در ولایت غور از سابق چندان وضعیت خوبی نداشته، مردم اکثراً مریضان خویش را جهت تداوی به ولایات هلمند و هرات انتقال میدهند و گاهی به کابل جهت تداوی نیز می برند.

حفظ الصحهء محیطی و خانوادگی رعایت نمیگردد، آب صحی آشامیدنی برای همه مردم میسر نیست که این مسایل اثرات ناگوار خود را بالای صحت مردم به جا گذاشته و می گذارد.

در ولایت غور امراض شکل موسمی دارند. در تابستان امراض چون محرقه، ملریا، قی، اسهالات، بیشتر شیوع دارد، مگر در زمستان امراض، سینه تنگی، سیاه سرفه، سرمازدگی امراض تنفسی حاد، سینه بغل دامن گیر مردم اعم از خورد وبزرگ میگردد.

بصورت عموم امراض معمولیکه سبب مرگ و میر خورد سالان میگردند عبارتند از سرخکان، سیاه سرفه، تیتانوس نوزادان، سینه بغل و اسهالات. همچنان در بین بزرگ سالان امراض تنفسی، توبرکلوز علت عمدهء مرگ ها میباشد. علاوتاً امراض روماتیزم، شب کوری به پیمانه وسیع در بین مردم شیوع دارد.

سهولتها و امکانات صحی درغور:

چغچران که مرکز ولایت غور است فقط یک شفاخانه دارد، شفاخانهء مذکور گنجایش ۵۰ بستر را داردکه اکنون ۲۰ بستر در آن موجود وفعال است. درشفاخانه فعلاً یکنفر داکتر داخله، یک نفر داکتر جلدی، یکنفر نرس انستیزی دو نفر فارمسیست، یکنفر معالج دندان و ده نفر کارکن صحی (که از شش ماه تا سه سال ترننگ شده اند) کار مینمایند. روزانه درین شفاخانه بین ۴۰ - ۸۰ مریض معاینه و تداوی می شود.

ادویه ایکه از طرف یونیسف هرات بصورت غیرمنظم برای شفاخانه اکمال میگرددبرای مریضان توزیع مینمایند. لابراتوار در شفاخانه وجود ندارد، امکاناتی نگهداری خون موجود نیست.

بخش x- Ray سابقه با یک ماشین در شفاخانه موجود است، که در حال حاضر غیرفعال میباشد. عملیاتخانهء شفاخانه از نظر فرنیچر و وسایل ناکافی بوده و روشنی برق در آن موجودنمیباشد.

ادویهء خدمات در داخل کلینیک رایگان است. معاش پرسونل توسط صحت عامه ماهانه سه صد هزار افغانی بصورت غیرمنظم پرداخته میشود. علاوه بر شفاخانهء ۵۰ بستر، یک تعداد نهاد های دیگری نیز در عرضه خدمات صحی وجود دارد که ذیلاً نام میبریم:

الف- کلینک سره میاشت (IRC):

درین کلینیک یک نفر داکتر مردانه، یکنفر داکتر زنانه، یکنفر نرس پانسمان و کمک های اولیه، یکنفر فارمسست، یکنفر مبلغ صحی مردانه و یکنفر مبلغ صحی زنانه مصروف فعالیت میباشند.

بطور اوسط روزانه حدود ۴۰ نفر مریض در اتاق معاینهء زنانه و ۴۰ نفر مریض در اتاق معاینهء مردانه معاینه و تداوی میگردند. ادویهء این کلینیک از طریق ادارهء سره میاشت هرات بصورت غیر منظم اکمال میگردد. تمام خدمات درین کلینیک برای مریضان بصورت رایگان عرضه میگردد.

جدول شماره ۱۹ : کارمندان صحی و مراکز صحیه در سطح ولایت غور را نشان میدهد.

نام \ تعداد	چغچران	شهرک	تولک	ساغر	تیوره	پساband	لعل و سرجنگل
شفاخانه	۱	-	-	-	-	-	-
کلینک	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
دکتوران ذکور	۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱
دکتوران اناث	۱	-	-	-	-	-	-
نرس	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱
فارمسیست	۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱
داکتور دندان	۱	-	-	-	-	-	-
مبلغین صحی	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱
کارمندان صحی	۱۰			۲	۳		
مراجعین روزانه .	۸۰-۴۰	۱۵-۲۰	۱۰-۲۰	۵-۱۵	۳۰-۵۰	۲۰-۵۰	۳۰-۴۰

ب - دواخانه های شخصی:

در شهر چغچران به تعداد ۸ دواخانه (ادویه فروشی) شخصی وجود دارد، که چهار ادویه فروشی آن نسبتاً دواخانه های بهتری اند. دواهای اساسی اکثراً درین دواخانه ها موجود بوده و تمام این دواخانه ها از مارکیت عمدهء هرات و قسماً قندهار اکمال میگردند. ادویه مختلفهء چنایی، ایرانی و پاکستانی در بازار قابل دریافت است.

جدول شکاره ۲۰ : تفاوت نرخ ادویا ت را بین شهر هرات و شهر چغچران نشان میدهد.

قیمت فی تابلیت در شهر هرات	قیمت فی تابلیت در شهر چغچران	اسم ادویه
1500	1500	Cap. Ampicilin – 500 mg
600	800	Tab. Cotrimozalze – 480 mg
400	400	Tab. Raracetamol – 500 mg
900	1000	500 mg–Cap. cheoramphenecl

منبع : سروی ۱۹۹۸ هم آهنگی کمک های انسانی

قیمت تمام انواع دیگری ادویه جات با مارکیت عمده، هرات فرق و تفاوت کلی ندارد. قیمت ادویه در سطح ولایت غور و تمام ولسوالی های آن بصورت عموم مانند نرخهای شهر چغچران است و اختلاف کلی در تفاوت نرخهای ادویه موجود نیست.

ج - معاینه خانه های شخصی

دکتوران موجود در شهر چغچران و ولسوالی های آن بعد از وقت رسمی معاینه خانه شخصی دارند که مراجعین را معاینه نموده، ادویه ایکه در اختیار دارند به مریضان تجویز مینمایند. هر داکتر از خود دواخانه، شخصی نیز دارد. فیس بصورت عموم برای هر معاینه **۵۰۰۰** افغانی مشخص شده است.

در تمام مراکز واحدهای اداری غور تاسال **۱۳۵۷** مراکز صحیه ایجاد گردیده بود که توسط دولت حمایه میگردید. این مراکز صحی در اثر جنگهای دو دهه اخیر بصورت کل از بین رفته است که حتی در بعضی از ولسوالیها آثاری از آن باقی نمانده است.

در جریان سال **۱۳۷۷** از طرف اداره، یونیسف مراکز کوچک صحی در تمام ولسوالی های غور و مرکز آن ایجاد گردیده است. لیکن این مراکز صحی کوچک جوابگوی نیازمندیهای صحی منطقه نمیباشد. بنا باشندگان غور به ایجادو توسعه، مراکز صحی ا شد ضرورت دارند.





تصاویری از کلینیک های ویران شده به اثر جنگها در غور

فصل دوازدهم

معارف در غور

وضع تعلیم و تربیه در غور:

در عرصهء تعلیم و تربیه، ولایت غور یکی از جملهء ولایات فقیر افغانستان بشمار میآید. تعلیم و تربیه عنصر مهم در پروسهء آماده نمودن کادر های محلی در کشورحساب میشود.

از تمام احصائیه های حاصله از سروی های اجرا شده بوسیلهء هم آهنگی کمک های انسانی و سایر مؤسسات خیریه و مؤسسات ملل متحد نشان میدهد که اکنون ولایت غور در عرصهء تعلیم و تربیه یکی ازجمله ولایت های پسماندهء افغانستان است.

بصورت مجموع در سراسر ولایت غور ۱۵۸ مکتب موجود بوده است (مطابق ارقام سال ۱۳۵۷) از جمله ۵ مکتب آن لیسه، ۹ مکتب آن متوسط ، ۱۳۸ باب آن مکاتب ابتدائیه و دهاتی بوده اند . در سال ۱۳۵۷ مجموع شاگردانیکه مصروف فراگیری دروس بوده اند ، تعداد شان به ۲۲۰۰۰ نفر میرسید. اما اکنون در سراسر ولایت غور فقط یک مکتب در شهر چغچران با تعداد ۷۰ نفر شاگرد فعال میباشد.

تمام مکاتب ایکه تا سال ۱۳۵۷ در غور وجود داشت دارای تعمیر، میز، کتب، و در سطح لیسه ها و متوسط ها دارای لابراتور کیمیا و بیولوژی بودند. در جریان دو دههء اخیر و در نتیجهء جنگهای خونین و تباه کن اندکی دست آوردهاییکه در عرصهء تعلیم و تربیه وجود داشت، بصورت کل تخریب گردید و ازبین رفته است. فعلاً در سطح ولسوالی های ولایت غور و قریه های مربوط آن کدام تعمیر، میز، چوکی و لابراتوار از مکاتب باقی مانده است. دو دهه میشود که پروسهء تعلیم و تربیه در ولایت غور متوقف است.

جنگ و بی نظمی های ۲۰ ساله اثرات نهایت ناگوار بالای پروگرام های تعلیمی و تربیی در سطح ولایت غور بجا گذاشت، زیرا ۹۹ درصد جوانان تا سن ۲۷ سالگی بی سواد باقی مانده اند. این پروسه تراژیدی بزرگ برای اطفال ، جوانان و بالاخره محیط و منطقه بشمار میآید. این جوانان بی سواد همه مصروف مزدوری و غریب کاری در هلمند، قندهار و هرات و بیرون از مرزهای کشور اند. بدین ترتیب از لحاظ تعلیم و تربیه ولایت غور بزرگترین فاجعه را متحمل گردیده است.

جدول شماره ۲۱ : تعداد مکاتب و شاگردانرا تا سال ۱۳۵۸ هجری شمسی نشان میدهد .

مجموع تعداد مکاتب	۱۵۸
لیسه	۵
متوسطه	۹
ابتدا ئیه	۱۳۸
مکاتب نسوان	۴
مجموع تعداد شاگردان	۲۲\۰۰۰

از سال ۱۳۵۷ بدینسو مکتب های فوق کاملاً ازبین رفته و تخریب گردیده اند و فقط از آنجمله دو لیسه و یک متوسطه در مرکز ولایت شهر چغچران به شکل خساره مند موجود است.

جدول شماره ۲۲: تعداد لیسه های فعال غوررا تا سال ۱۳۵۷ را نشان میدهد .

موقعیت لیسه ها	نام لیسه ها	نام لیسه نسوان	تعداد
شهر چغچران	لیسه علاوالدین غوری	لیسه نسوان مرکز	۲
ولسوالی ساغر	لیسه شیخ احمد ساغری	لیسه نسوان ساغر	۲
ولسوالی تیوره	لیسه یخن علیا و چادر	-	۲

از لیسه های فوق تنها لیسهء سلطان علاوالدین غوری و لیسهء نسوان مرکز الی سقوط حکومت داکتر نجیب الله قسماً فعال بود ، چون شاگردان این دو لیسه را شاگردان مکاتب ولسوالی‌ها تشکیل میدادند لذا نسبت برهم خوردن برنامه های تعلیم و تربیه، از ختم سال ۱۳۵۸ بدینسو تعداد شاگردان این لیسه ها نیز به حداقل رسید .

بعد از سقوط رژیم کمونستی دو لیسهء مذکور نیز در شرف سقوط شد و اکنون فقط لیسهء علاء الدین غوری قسماً فعال است و تعداد شاگردانش فقط ۷۰ نفر میباشد ، این لیسه یگانه مکتب فعال در شرایط کنونی در سطح ولایت غور است. قابل ذکر است که در سال ۱۳۵۸ فرمان ارتقاع مکاتب متوسطه به لیسه، مکاتب ابتدائی به متوسطه و مکاتب دهاتی به ابتدائیه از طرف حکومت وقت صادر گردید ، اما درهمین سال مکاتب در تمام ولسوالی های ولایت غور به استثنای مرکز ولایت (شهر چغچران) مسدود شدند .

وضع اداری مکاتب:

ادارات مکاتب و حمایهء مکتبها در ولایت غور مانند سایر ولایات افغانستان از طریق دولت تحقق میافت، نصاب تعلیمی دولتی در تمام مکاتب بصورت توحیدی و یکنواخت جریان دا شت.

میز، چوکی و سایر لوازم ضروری چون تباشیر، تخته سیاه، لابراتوار و غیره از جانب وزارت معارف تهیه و از طریق مدیریت معارف به اختیار استادان و شاگردان مکتب قرار داده می شد .

کتاب برای شاگردان مکتب از جانب ادارهء مکتب تهیه و توزیع میشد . کتب بصورت عموم رایگان به اختیار شاگردان گذاشته میشد . تایم تدریس در تمام مکاتب غور یکسان و یک تایمه بود . که از ساعت ۸ صبح درس آغاز و به ساعت ۱۲ بجه روز دروس ختم میگردید .

تنها شاگردان دوره دهاتی یعنی از صنف اول تا سوم به ساعت ۱۱ نیم بجه قبل از ظهر رخصت میگردیدند . تعداد داخلهء هر صنف تا ۴۰ نفر شاگرد میرسید .

در لیسه مدیر لیسه ، معلمین، ملازمین واجیران، تحویل دار از جملهء کارمندان اداری مکتب به شمار میرفتند و هر صنف دارای یک نفر نگران بود . در مکاتب متوسط، ابتدائی و دهاتی سرمعلم، معلمین، ملازمین، تحویل دار کارمندان اداری مکتب بشمار میرفتند . معاشات هئیت اداری مکاتب از جانب دولت تادیه میگردید .

اکنون که فقط یک مکتب در شهر چغچران با دا شتن ۷۰ نفر شاگرد فعال است، معاش معلمین را که بطور اوسط سه صد هزار افغانی بطور ماهوار میشود بصورت غیر منظم از جانب امارت ا سلامی پرداخته می شود . فعلاً مضامین که زیادتر تدریس میگردد . علوم دینی است.







تصاویری فوق مکاتب ویران شده‌ء غور را نشان میدهد

خلاصهء از موارد مهم پیرامون ولایت غور

موقعیت جغرا فیائی:

ولایت غور از شرق با ولایات بامیان و ارزگان و از غرب با ولایت هرات و فراه و از شمال با ولایات جوزجان - فاریاب و بادغیس واز جنوب با ولایات ارزگان - هلمند و فراه در ارتباط است. مساحت این ولایت ۳۵۱۱۰۰ کیلو متر مربع بوده ودر حدود ۳۳۳۱۰۰۰ نفر نفوس دارد. مرکز آن شهر چغچران است که ازکابل از طریق ولایت هرات ۱۱۴۱۲ کیلو متر فاصله دارد.

ولسوالی ها و مراکزاداری:

ولایت غور دارای۶ ولسوالی و ۴۹۵ قریه میباشدکه ولسوالی های آن عبارت اند از: شهرک- ساغر- تولک- غوروتیوره- پسابند- لعل و سرجنگل.

ترکیب جمعیت و ساحه ولسوالی ها:

۱- چغچــــران: دارای ۱۱۱۷۶۳ کیلو متر مربع مساحت بوده که درآن ۴۶۶ قریه واقع شده ودرحدود ۱۰۳۱۴۰۰ نفر نفوس دارد(مطابق آمار امریکائی ها ۷۹۱۸۵۴ نفر). مردم آن به زبان دری صحبت می‌کند.

۲-شهرک: دارای ۸۱۵۰۶ کیلو متر مربع مساحت بوده که درآن ۲۵۲ قریه وا قع شده ودرحدود ۴۸۱۲۰۰ نفرنفوس دارد(مطابق آمار امریکائی ها ۳۸۱۹۸۴ نفر). مردم آن به زبان دری صحبت می‌کنند.

۳-ساغر: دارای ۲۱۷۷۱ کیلو متر مربع مساحت بوده که در آن ۱۰۳ قریه واقع شده است ودرحدود ۲۱۱۸۰۰ نفر نفوس دارد. مردم آن به زبان دری صحبت می‌کنند.

۴-تولک: دارای ۲۱۹۵۵ کیلو مترمربع مساحت بوده که درآن ۱۹۲ قریه واقع شده است ودرحدود ۳۲۱۸۰۰ نفر نفوس دارد. مردم آن به ز بان دری صحبت می‌کنند.

۵-غوروتیوره: دارای ۲۱۹۲۱ کیلو مترمربع مساحت بوده که درآن ۱۹۳ قریه واقع شده ودرحدود ۵۶۱۰۰۰ نفرنفوس دارد(مطابق آمار امریکائی ها ۴۵۱۶۸۴ نفر). مردم آن به زبان دری صحبت می‌کنند.

۶-لعل و سرجنگل: دارای ۵۱۱۱۵ کیلومترمربع مساحت بوده که درآن ۴۳۴ قریه واقع شده ودرحدود ۷۵۱۸۰۰ نفر نفوس دارد. مردم آن به زبان دری صحبت می‌کنند.

۷-پســابند: دارای ۴۱۷۲۴ کیلومترمربع مساحت بوده که درآن ۲۸۶ قریه واقع شده ودرحدود ۵۳۱۰۰۰ نفرنفوس دارد(مطابق آمار امریکائی ها ۴۰۱۳۸۵ نفر). مردم آن به زبان دری صحبت کنند.

زراعت:

ولایت غوردارای ۲۱۶۰۳۱۰۰۰ جریب زمین قابل کشت بوده که ازآن جمله ۲۸۴۱۰۰۰ جریب آبی - ۲۴۱۱۰۰۰ جریب للمی ، برای حبوبات- ۱۷۱۰۰۰ جریب، برای سبزیجات - ۳۱۰۰۰ جریب، برای نباتات - ۸۱۰۰۰ جریب، برای میوه جات ۱۱۲۱۰۰۰ جریب، برای جنگلات- ۱۱۶۳۵۱۰۰۰ جریب، برای علفچرها ۳۰۳۱۰۰۰ جریب متفرقه اختصاص یافته است.

خصوصیات آبیاری:

ساحهء ۳۲ \ ۱۰۳۲ ۳۶۴ جریب آبی این ولایت توسط ۸۰۴ کانال ونهر - ۵۷۰ چشمه- ۴ کاریز - و ۳۶۳ حلقه چاه آبیاری می گردند .

خصوصیات زمینداری:

درین ولایت ۱۰۰۰ \ ۳۹ نفر سند مالکیت زمین داشتند ، اوسط زمینداری ۹/ ۲۱ جریب بوده.

مالداری:

ولایت غوردارای ۰۰۰/ ۴۳۴ راس گوسفندعادی - ۰۰۰/ ۱۱ راس گوسفندقره قل - ۱۷۷/۰۰۰ راس بز - ۱۸۵/۰۰۰ راس گاو وگاو میش - ۰۰۰ / ۴۱ مرکب - ۹/۰۰۰ راس اسپ و ۰۰۰/ ۱۱۴ قطعه طیوربوده است.

اطلاعات وکلتور:

تاحال نشریه ئی درین ولایت منتشر نمی شود .

معارف:

درسال ۱۳۴۹ درین ولایت ۱۲۱ مکتب- ۳۱۷ / ۱۱ متعلم و ۳۰۷ نفرمعلم وجودداشته که ازجمع ۲۰۰/ ۵۵ طفل بین ۷ الی ۱۲ سال ۲۱ درصد شان شامل مکتب بودند .

خصوصیات صحی:

در سال ۱۳۴۹ درولایت غوربرای هر ۰۰۰/ ۳۳۳ نفر یک داکتر و برای هر ۲۰۰/ ۲۲ نفریک تخت خواب شفاخانه وجود داشته، یعنی در کل ولایت ۱ داکتر و ۱۵ بستر بوده.

خصوصیات شهری:

چغچران: بنأهای این شهر پس از سال ۱۹۶۳ شروع به آباد شدن نهاده ودر سال ۱۹۷۳ میلادی بازار شهر فقط ۲۰۰ در بند دکان داشته است. قبل از اینکه چغچران مرکز غور شود ، مر بوط ولایت هرات بود .
غور با وجودقدامت تاریخی خودکه روزگاری مرکز تمدن منطقه بود و پادشاهان سلسله غوری ازاین دیار بر خواسته اند. بازهم منطقهء محروم ودورافتاده درکشور به حساب می آید. ولایت غور تا اوایل دهه ۶۰ میلادی وجود نداشت و تابع هرات بود ودر آن زمان مرکز ولسوالی غور تیوره بود .
ولایت غور را میتوان درقطار عقب مانده ترین ولایات کشور قرداد چراکه نه صنعت دراین ولایت رشد نموده ونه زراعت در آن رونق داشته است. ارتبا ط غور با مرکز بیشتر توسط طیاره صورت می‌گیرد و چغچران هنوز هم از سرک پخته و حتی راه های ارتباط زمینی محروم است. به نسبت محرومیت بیش ازحد خصوصیات غور معلومات چندانی وجود ندارد .

جدول شماره ۲۳ : مساحت و چگونگی‌نفوس غور را نشان میدهد .

ولایت	مساحت به کیلو متر مربع	نفوس تخمینی در سال ۱۹۹۰	تعداد مهاجرین کل ولایت		نفوس موجود در سال ۱۹۹۰
			مقیم ایرانس	مقیم پاکستان	
غور	۳۸۷۵۷ \ ۹	۳۱۸ \ ۳۷۸	۱۵ \ ۵۰۰	۳۸۲	۳۰۲ \ ۴۹۷
چخچران	۱۱۷۶۳ \ ۸	۷۹ \ ۸۵۴	۳ \ ۹۰۰	۳۸۲	۷۵ \ ۵۷۲
شهرک	۸۵۰۶ \ ۲	۳۸ \ ۹۸۴	۱ \ ۹۰۰	-	۳۷ \ ۰۸۴
ساغر	۲۷۷۱ \ ۳	۱۷ \ ۷۶۶	۸۰۰	-	۱۶ \ ۹۶۶
تولک	۲۹۵۵ \ ۹	۲۶ \ ۴۴۰	۱ \ ۳۰۰		۲۵ \ ۱۴۰
غوروتیوره	۲۹۲۱ \ ۲	۴۵ \ ۶۸۴	۲ \ ۲۰۰	-	۳۴ \ ۴۸۴
لعل وسر جنگل	۵۱۱۵ \ ۲	۶۹ \ ۲۶۶	۳ \ ۴۰۰	-	۶۵ \ ۸۶۶
پسابند	۴۷۲۴ \ ۳	۴۰ \ ۳۸۵	۲ \ ۰۰۰	-	۳۸ \ ۳۸۵

فصل سیزدهم

معرفی مختصر ولایت غور

Ghor Province Summary

اسم ولایت: غور	شماره‌ء کود: ۲۷	اسم مرکز ولایت: چغچران
Province Name: Ghor	**Code No: ۲۷**	**Centre Name: Chaghcharan**
Area (Sq. Km۲)	۳۸۷۵۸	مساحت (کیلو مترمربع)
Total No of Wols.in the Province	۶	مجموع ولسوالی های ولایت:

Distrabution of Wols. by Admin. Grades					تقسیمات ولسوالی ها به اساس درجه اداری:
Total	Grade ۴	Grade ۳	Grade ۲	Grade ۱	No of Woleswalis
مجموع	درجه ۴	درجه ۳	درجه ۲	درجه ۱	تعداد ولسوالی ها:
٦	۲	۳	۱		

Total Popolation (MAI)	۲۰۷۴۸۷	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت وآبیاری
Total Population (MAI)	۱۰۵۴۶۹	نفوس به اساس معلومات وزارت داخله

Maps Inclusive: ۴۰۵ F/ ۴۰۶E/ - نقشه های مشتمل:

۴۱۰ E -F / ۴۱۱ B – C – D –E- F / ۴۱۲ A – B C – D – E – F

۴۱۶ A – B –C—D –E / ۴۱۷ A – B – C – D – E -F

۴۱۸ A - B – C –D –E / ۵۰۱ E / ۵۰۷ A- B-C-D-E –F

این ارقام مربوط است به مجموع نفوس واحد های اداری ولایت ، البته سال اساس تخمین نفوس هر یکی از واحدهای اداری متفاوت است.

This is the total of woluswali population for alol Minor Civil Divisions in the province. Individual MCD's have different year base for these figures

معرفی مختصرولسوالی مرکز ولایت

Woluswali Summary for Markaz –I-Walayet

اسم ولسوالی: مرکز ولایت	شماره‌ء کود: ۲۷۰۱	اسم مرکز: چخچران
Woluswali Name: Markaz Walayet	Code No: ۲۷۰۱	Centre Name: Chaghcharan
Area (Sq. Km۲)	۱۱۷۶۴	مساحت (کیلو مترمربع)
Altitude of the MCD Center.	۲۲۵۰	ارتفاع از سطح بحر (متر)
Lat. and Log. of the MCD Center.	۳۴°.۳۱ N ۶۵°. ۱۵' E	طول وعرض البلد مرکز
Inclusive Maps:	۵۰۵ F / ۴۰۶ -E / ۴۰۶ F ۴۱۱-A / ۴۱۱ B / ۴۱۲-A / ۴۱۲ -B ۴۱۱-C /۴۱۱-D / ۴۱۲- C /۴۱۲-D ۴۱۱ – C / ۴۱۱-D / ۴۱۲- C/۴۱۲-C ۴۱۱-F / ۴۱۲ –E / ۴۱۲ –F	نقشه های مشتمل:
Total Popolation (MAI)	۵۵۳۷۰	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت وآبیاری
Total Population (MAI)	۲۶۳۱۶	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله :
Year and basis for Wol. Pop	AA ۱۹۵۸	سال و اساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)
Total No of villages according to Woleswal's list	۱۵۵ (۱۱۲)	مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)
Distribution of Village by Wol. Pop.size:		تقسیمات قریه ها به اساس تعداد گروه های نفوس:

مجموع:	۰ - ۲۵۰	۲۵۱-۵۰۰	۵۰۱-۱۰۰۰	۱۰۰۱ - و اضافه از آن	
۱۵۵ (۱۱۲)	۷۸(۶۸)	۵۵(۳۳)	۲۲(۱۱)	---	تعداد قریه ها
۲۶۳۱۶	۸۸۱۶	۱۱۳۰۱	۶۱۹۹	---	نفوس

ولسوالی مرکزولایت

Woluswali-Markaz-i-Wilayat

Serial No. نمبر مسلسل	Village Name	اسم قریه	Population – نفوس		Dir. from Wol. Cent. سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی	Map No - نمبر نقشه
			MAI معلومات وزارت زراعت و آبیاری	Wol. معلومات وزراعت داخله		
۱	Dara-i-Takht	دره تخت	۴۰۰	۹۱	NE	۴۱۲B
۲	Jandak	جنداک	۳۵۰	۲۸۹	NE	۴۱۲ B
۳	Asfarman	اسفرمان	۳۵۰	۱۸۳	NE	۴۱۲ B
۴	Shoraba	شورابه	۴۰۰	۱۵۷	NE	۴۱۲ B
۵	Jeha (Jahd)	جهه (جهد)	۱۹۰	۷۶	NE	-
۶	Dahwar	دهور	۸۰۰	۳۷۲	NE	۴۰۶ F
۷	Wajan	واجان	۷۰۰	۲۲۷	NE	۴۰۶ F
۸	Naik Saidan (Naik Saidal)	نیک سیدان (نیک سیدال)	۱۲۰۰	۵۱۱	NE	۴۱۲ D
۹	Saldaiz	سالدیز	۴۰۰	۱۸۴	NE	۴۰۶ F
۱۰	Sarjangal	سر جنگل	۵۰۰	۲۱۱	NE	۴۰۶ F
۱۱	Shamak-i-Shorah Kan	شمک شوره کن	۶۰۰	۲۸۵	NE	۴۱۲ B
	۱. Paloye	پالوی	*	*	-	-
۱۲	Shorab	شوراب	۱۰۰	۶۶	E	۴۱۲ D
۱۳	Mayel	مایل	۳۰	۷۰	E	-
	۱. Siyah Kharak	سیا ه خارک	۱۰۰	*	E	۴۱۲ D
۱۴	.Taht-i-Dawlatyar (Dawlatyar)	تحت دولتیار (دولتیار)	۱۰۰	۳۵۸	E	۴۱۲ D
	۱.Qala	قلعه	۳۰	*	E	۴۱۲ D
	۲. Sangar	سنگر	۴۰	*	E	۴۱۲ D
	۳. Dahan Dew Kan	دهن دیو کن	۴۰	*	E	-
	۴. Sang-i-Qashqa	سنگ قشقه	۳۰۰	*	E	۴۱۲ D
	۵. Tail-i-Jalali	تیل جلالی	۱۰۰	*	E	۴۱۲ D
	۶. Tail-i-Baye Nazar	تیل بی نظر	۱۰۰	*	E	۴۱۲ D
	۷. Gari Imdad	گری امداد	۱۰۰	*	E	۴۱۲ D
	۸.Dahan Gharak	دهن غارک	۵۰	*	E	-

	۹. Sang Shorah	سنگ شوره	۱۰۰	*	E	-
	۱۰.Darwazah	دروازه	۵۰	*	E	۴۱۲ E
	۱۱. Jeera Gak	جیره گک	۴۰	*	E	۴۱۲ D
	۱۲. Nar m Ta	نرم تا	۱۰۰	*	E	۴۱۲ D
	۱۳. Dahan Keshroad	دهن کشرود	*	*	-	۴۱۲ D
۱۵	Tukhman	تخمان	۴۰	۱۴۸	N	۴۱۲D
۱۶	Korak	کورک	۸۰	۱۴۴	E	۴۱۲D
۱۷	Gari Chashti	گری‌چستی	۲۰۰	۱۶۵	E	۴۱۲D
۱۸	Tablak	تبلک	۴۰	۱۶۱	E	۴۱۲E
	۱.Sokhta	سوخته	۵۰	-	EW	۴۱۲D
	۲.Tanor Taq	تنورطاق	۲۰	-	E	-
	۳.Zard Qal	زردقال	۲۰	-	E	۴۱۲D
۱۹	Sad Siyah	صاد سیاه	۴۰۰	۲۱۸	E	۴۱۲D
	۱.Chapar	چپری	-	-	-	۴۱۲D
۲۰	Tasraqa-i-Ulya	تسرقه علیا	۱۲۰۰	۵۳۶	E	-
۲۱	Si-Ab	سی‌آب	۸۰۰	۳۰۸	N	۴۱۲B
۲۲	Basha Kharanj (Kharan Pay)	بیشه خرنج (خرنجپای‌بیشه)	۴۰۰	۱۴۷	NW	-
۲۳	Char Qadoq	چارقدوق	۲۰۰	۹۱	NW	-
۲۴	Luch Wardak Pooza	پوزه لچ وردک	۵۰۰	۱۵۷	E	۴۱۲C
۲۵	KhunukBadqol	خنک باد قل	۴۰۰	۲۹۶	N	۴۰۶E
	۱.Bad Qal(Yad qol	باد قل (یاد قل)	۴۵۰	*	N	۴۰۶E
۲۶	Akhta khana-i-sufla	اخته خانه سفلی	۳۶۰	۲۸۷	W	۴۱۲C
	۱.Akhta khana-i-ulya	اخته خانه علیا	۲۵۰	*	W	۴۱۲C
۲۷	Ghal Hawzi-Showeech(Khal Hawz)	غال حوض شویچ (خال حوض)	۱۹۰	۵۱	NW	-
۲۸	Showeech Paye –i-Drogh	شویچ پای دروغ	۱۰۰۰	۱۵۴	NW	۴۱۱B
۲۹	Asbarf Showeech	اسبرف شویچ	۳۲۰	۱۲۷	NW	-
۳۰	Kasi Ulia	کاسی علیا	۱۳۰۰	۵۰۲	N	۴۱۲C
	۱-DahanTelKasiUlia	دهن تیل کاسی‌علیا	۸۰	*	N	-
۳۱	Qudsi –i- Ulia	قطسی علیا	۶۵۰	۱۹۰	N	۴۱۲C
۳۲	Qutsi –i-Sufla	قطسی سفلی	۶۹۰	۳۱۰	N	۴۱۲C
	۱-DahanQutsi Sufla	دهن قطسی سفلی	۱۲۰	*	N	-
۳۳	Pooza –i-Leech	پوزه لیچ	۳۲۰	۱۱۶	E	۴۱۱D
۳۴	Aqa Gunbad	اقا گنبد	۱۲۰۰	۵۴۴	NW	۴۱۱C
۳۵	Deh Surkh	ده سرخ	۲۵۰	۸۸	NW	۴۱۱C
۳۶	Rakhak	رخنه	۲۵۰	۱۸۶	NW	۴۱۱C

۳۷	Gash Sangi	گاش سنگی	۲۲۰۰	۵۰۵	NW	۴۱۲C
	۱-Paye Kamar	پای کمر	*	*	-	-
۳۸	Maidan –i-Bara Khana	میدان بره خانه	۹۰۰	۴۰۶	NW	-
	۱-Siyah Khak	سیاه خاک	*	*	-	۴۱۲C
۳۹	Shah Biadak	شاه بیدک	۶۰۰	۲۷۰	NW	۴۱۲D
۴۰	Alsandar	السندر	۲۰۰	۶۲	W	۴۱۲C
۴۱	Sangobar	سنگبار	۳۰۰	۱۲۰	W	۴۱۲C
۴۲	Miyana Bam	میانه بام	۲۲۰	۱۵۲	E	۴۱۲C
۴۳	Naqa Taimur	نقه تیمور	۹۰۰	۵۳۳	S	۴۱۲C
	۱-Dahak Naqa Taimur	دهک نقه تیمور	۲۲۰	*	SW	-
۴۴	Khwaja Sabz Posh	خواجه سبز پوش	۱۰۰۰	۴۲۹	NW	۴۱۲D
۴۵	Bahari Ulia	بهاری علیا	۵۰۰	۱۵۴	S	۴۱۲C
۴۶	Bahari Sufl	بهاری سفلی	۲۰۰	۱۸۶	S	۴۱۲C
۴۷	Dahan Akhta Khana	دهن اخته خانه	۱۰۰	۱۳۱	W	۴۱۲C
۴۸	Kundakh	کنداخ	۳۲۰	۱۳۰	N	-
۴۹	Kankaiwal	کندیوان	۴۰۰	۲۲۳	S	۴۱۲C
۵۰	Shaikh Almand	شیخ المند	۲۰۰	۱۴۴	S	۴۱۲C
۵۱	Sokhta Sufla	سوخته سفلی	۲۰۰	۲۰۱	W	D۱۲C
۵۲	Ghar Qand	چهار قند	۱۳۰۰	۵۹۶	S	-
۵۳	Gandah Ab	گنده اب	۴۰۰	۱۰۸	E	۴۱۲D
۵۴	Sheena	شینه	۲۰۰	۳۹۸	E	۴۱۲D
۵۵	Shar Shar Qaziha	شرشر قاضی ها	۵۵۰	۲۵۸	E	-
	۱-Mahi Khan	ماهی خان	*	*	-	۴۱۲D
	۲-Sarab	سراب	*	*	-	۴۱۲D
۵۶	Tukhman(Shaikhman)	تخمان(شیخمان)	۳۵۰	۱۴۸	NW	۴۰۶E
	۱.Bagh-i- Mulunj	باغ ملنج	*	*	-	-
۵۷	Gul Tapa	گل تپه	۳۰۰	۱۱۵	NW	-
	۱. Dahan Ab	دهن آب	*	*	-	۴۰۶E
۵۸	Gul khanj	گل خنج	۱۵۰	۶۴	NW	-
۵۹	Bad Gar	باد گار	۱۲۰۰	۳۹۳	E	-
۶۰	Deh Murdah	ده مرده	۹۰۰	۶۶۵	E	-
	۱.Talak	تلک	*	*	-	۴۱۲D
	۲.Kala Munar	کله منار	*	*	-	-
	۳.Joy Surkh	جوی سرخ	*	*	-	-
۶۱	Samak	سمک	۳۵۰	۳۰۸	E	۴۱۲D
۶۲	Laka Mazar	لکه مزار	۵۰۰	۵۰۵	E	۴۱۲D
	۱.Baraki	باریکی	*	*	-	۴۱۲D

۶۳	Pusht Lor	پشت لور	۳۵۰	۲۹۰	E	-
۶۴	Lashkar Rah	لشکر راه	۶۰۰	۳۹۹	W	۴۱۲D
۶۵	Miyanji	میانجی	۳۵۰	۱۷۷	W	۴۱۲C
۶۶	Gardana-i-Kabood	گرد نه کبود	۵۰۰	۱۹۱	W	۴۱۱B
۶۷	Khwaja Ghar	خواجه غار	۱۸۰	۱۰۵	W	۴۱۲C
۶۸	Qarya-i-Messen	قریه مسین	۲۰۰	۲۸۷	N	-
۶۹	Qala –i-Guhar	قلعه گهر	۲۰۰	۲۷۶	N	۴۱۲C
۷۰	Nau Wared	نو وارد	۴۰۰	۳۶۳	N	-
۷۱	Safaidark-i- Hazara	سفیدارک هزاره	۷۰۰	۱۲۹	N	۴۰۶E
۷۲	Qala-i-Falakhar-i-Siyah Dara	قلعه فلا خر سیاه دره	۳۰۰	۲۶۵	N	-
۷۳	Shamraq	شمرق	۲۰۰	۲۷۵	N	-
۷۴	Gurgeen	گرگین	۲۹۰	۱۶۴	N	۴۰۶E
	۱.Buldayz	بلد یز	*	*	-	۴۰۶E
۷۵	Soofk	صوفک	۵۰۰	۳۵۹	N	۴۱۲C
	۱. Ssygoshak	سیگو شک	*	*	-	-
۷۶	Bandar-i-Ghunak	بند ر غنک	۳۰۰	۱۰۴	N	۴۱۲C
۷۷	Badgah-i-Showeech	بادگاه شویچ	۵۰۰	۴۶۸	NW	۴۱۲B
	۱.Ushtur Bagh-i-Showeech	اشتر باغ شویچ	۶۰۰	*	-	۴۱۲C
۷۸	Laghra (Nazra)	لغرا (نظرا)	۱۲۰۰	۳۵۶	NW	-
۷۹	Pahloo Sang	پهلو سنگ	۸۰۰	۳۴۸	SE	-
۸۰	Amrootak _i-Ushtur Khan	امروتک اشتر خان	۷۰۰	۲۸۱	SW	۴۱۲C
	۱.Qalq-i-Sar-i-Sang	قلعه سر سنگ	*	*	-	-
۸۱	Sadiqali	صاد ق قلی	۲۰۰	۷۶	SW	۴۱۲C
۸۲	Sar Tagab-i-Ghalmeen	سر تگاب غلمین	۹۰۰	۴۶۸	N	-
۸۳	Miyana Tagab Ghalmeen	دشتک	۸۰۰	۵۲۰	N	-
	۱.Dashtak	تیمنی	*	*	-	۴۱۲A
	۲.Taimani	جلنگ	*	*	-	۴۱۲A
	۳.Jakang	رودک	*	*	-	۴۱۲A
	۴.Rodak	پلو سرخ	*	*	-	-
۸۴	Pulo Surkh		۲۲۰	۷۵	NW	۴۱۲A
۸۵	Chah Ab-i-Bara Khana	چاه آب بره خانه	۴۵۰	۱۹۱	NW	۴۱۱D
۸۶	Laqak	لقک	۳۰۰	۱۱۹	Nw	-
۸۷	Gurgi	گرگی	۱۸۰	۷۰	W	۴۱D
۸۸	Dahan Kosai-i-Sufla	دهن کوسی سفلی	۲۵۰	۱۹۸	N	-
۸۹	Tasraqa-i-Sufla	تسرقه سفلی	۲۰۰	۲۶۳	E	۱۲C
	۱.Tala Tasraqa	تله تسرقه	۲۰۰	*	N	۴۱۲C

۹۰	Madrasa	مدرسه	۹۰۰	۳۷۱	E	۱۲D
۹۱	Shai ha-i-Kosai	شیخ های کوسی	۳۰۰	۱۱۱	NW	-
۹۲	Deh H adji	ده حاجی	۴۰۰	۱۹۵	NW	۴۰۶E
	۱.Kank	کنک	*	*	-	-
۹۳	Kharanj-i-Seyah Baid	خرنج سیاه بید	۳۰۰	۱۳۲	NW	-
۹۴	Ahangaran	آهنگران	۱۰۰۰	۴۵۷	W	۴۱۲C
۹۵	Takhundi Fataq	تخندی فیاق	۱۹۰	۸۱	NW	-
۹۶	Sarsami	سرسمی	۱۷۰	۶۶	NE	-
۹۷	Surma Fayaq	سرمه فیاق	۲۰۰	۸۳	N	-
۹۸	Hawz Baid Fayaq	حوض بید فیق	۲۰۸	۱۰۴	N	-
۹۹	Sar Asp	سر اسپ	۲۸۰	۱۵۷	S	-
۱۰۰	Khak -i-Mula	خاک ملا	۲۹۰	۱۴۰	S	-
۱۰۱	Daiwal-i-Safaid	دیوال سفید	۳۰۰	۱۴۶۰	WS	۴۱۲E
۱۰۲	Dehak-i-Sokhta	دهک سوخته	۹۰	۴۲	S	-
۱۰۳	Qala-i-Naqshi	قلعه نقشی	۹۹	۴۷	S	-
۱۰۴	Ghal Gerdak	غال گرد ک	۱۰۰	۵۰	W	۴۱۲D
	Walan Qol	ولن قل	۲۰۰	۵۰	E	-
۱۰۶	Sharshar-i-Sufla	شر شر سفلی	۳۶۰	۴۷۰	E	۴۱۲D
۱۰۷	Sharsha-i-Ulya	شر شر علیا	۱۹۰	۳۳۸	E	-
۱۰۸	Khoyna	خوینه	*	۱۳۵	NW	۴۰۶E
۱۰۹	Flanj Wa Kurpi	فلنج و کرپی	*	۱۴۸	NW	۴۰۶E
۱۱۰	Asbarf-i-Murghab	اسبرف مرغاب	*	۷۸۲	NE	۴۰۶E
۱۱۱	Kabulak	کابلک	*	۸۶	W	۴۱۲C
۱۱۲	Jar Chuqor	جر چقر	*	۹۸	N	۴۱۲A
۱۱۳	Fayaq	فیق	۱۳۰۰	*	NW	-
۱۱۴	Kaychak	کیچک	۱۶۰	-	E	-
۱۱۵	Nmak Shorah kun	نمک شوره کن	۶۰۰	-	E	-
۱۱۶	Taizak	تیزک	۲۰	-	E	۴۱۲D
۱۱۷	Siyah Sang	سیاه سنگ	۵۰	-	E	۴۱۲D
۱۱۸	Murchkhor	مرچ خور	۲۰۰	-	W	-
۱۱۹	Khoyak	خویک	۳۵۰	-	N	-
۱۲۰	Nawai Qabool	نوی قل	۵۰	-	E	۴۱۲D
۱۲۱	Kaychak	کیچک	*	-	E	۴۱۲C
۱۲۲	Khwaband Band	خوابند بند	۲۲۰	-	E	-
۱۲۳	Lafar (Laghar)	لفر (لغر)	*	-	-	-
۱۲۴	Nabad Sha	نباد شه	*	-	-	-
۱۲۵	Ayer	ایر	*	-	-	۴۰۶A
۱۲۶	Malik	ملک	*	-	-	۴۰۶E

۱۲۷	Jandawak	جنداوک	*	-	-	۴۱۲A
۱۲۸	Band-i-Kamab	بند کماب	*	-	-	۴۱۱B
۱۲۹	Jarmtoo	جرمتو	*	-	-	۴۱۲C
۱۳۰	Far Munj	فر منج	*	-	-	-
۱۳۱	Samruq	سمرق	*	-	-	-
۱۳۲	Dahsn Koor	دهن کور	*	-	-	-
۱۳۳	Yam Gang	یم گنگ	*	-		-

معرفی مختصر ولسوالی شهرک

Woluswali Summary for Shahrak

اسم ولسوالی: شهرک	شماره‌ء کود: ۲۷۰۲	اسم مرکز: ---------
Woluswali Name: Shahrak	Code No: ۲۷۰۲	Center Name:-----
Area (Sq . Km)	۸۵۰۶	مساحت (کیلو متر مربع)
Altitude of the MCD Center(m):	۲۳۵۰	ارتفاع مرکز ازسطح بحر (متر)
Lat. and Long. of the MCD Center	۳۴ ۰۶ N _۶۴ ۱۸ E	طول و عرض البلد مرکز
Inclusive Maps: ۴۱۱ C / ۴۱۱ D ۴۱۰ F / ۴۱۱ E / ۴۱۱ F / ۴۱۲ E ۴۱۷A/ ۴۱۷ B/۴۱۸ A		نقشه های مشتمل:
Total Pop (MAI):	۳۸۲۶۵	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری
Total Pop (Wol)	۱۳۰۹۴	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله(ولسوالی)
Year and basisfor Wol Pop	۸۸ - ۱۹۵۸	سال واساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)
Total No of villages according To Woluswals List	۹۹ (۸۰)	مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)

Distribution of Vills.by Wol. Pop size :	تقسیمات قریه ها به اساس تعداد گروه های نفوس:

مجموع :	۰-۲۵۰	۲۵۱-۵۰۰	۵۰۱-۱۰۰۰	۱۰۰۱ و اضافه از آن	
۹۹(۸۰)	۷۸(۶۵)	۱۹ (۱۳)	۵(۲)	---	تعداد قریه ها
۱۳۰۹۴	۷۳۸۸	۴۳۸۲	۱۳۲۴	---	نفوس

ولسوالی شهرک
Woluswali Shahrak

Serial No - نمبر مسلسل	Vilage Name	اسم قریه	Population - نفوس		سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی wol center Dir.from	Map No - نمبر نقشه
			معلومات وزارت زراعت و آبیاری MAI	معلومات وزارت داخله Wol		
۱	Leech	لیچ	۲۰۰	۷۷	N	۴۱۱C
۲	Paish Nawah	پیش ناوه	۱۲۰	۸۵	N	۴۱۱E
۳	Tagab Mazar	تگاب مزار	۳۵۰	۱۰۶	NW	۴۱۱E
۴	Murgha	مرغه	۴۴۰	۱۷۹	N	۴۱۱C
۵	Kundah Sokhta	کنده سوخته	۲۲۰	۱۷۱	N	۴۱۱E
۶	Kamemj	کمنج	۹۰۰	۴۲۵	N	۴۱۱C
۷	Ghok	غوک	۶۰۰	۴۶۹	NE	۴۱۱C
	۱.Yaka Sang	یکه سنگ	۳۰۰	*	N	-
	۲.Ghok Gul	غوک گل	۲۴۰	*	N	-
	۳. Beland Ghok	بلند غوک	۷۵۰		N	-
	۴.Pye Kotal	پی کوتل	۱۲۰	*	N	-
۸	Sar-i- Chshma	سر چشمه	۷۴۰	۳۴۹	E	۴۱۱E
۹	Oshan	او شان	۱۷۵۰	۷۵۰	NE	۴۱۱D
۱۰	Zerqn	زرقان	۸۵۰	۳۸۳	NE	-
	۱. Poy	پوی	*	*	-	۴۱۱D
۱۱	Baland Oshan	بلند اوشان	۴۳۰	۲۶۶	-NE	-
۱۲	Sstwa	استوه	۴۲۰	۲۴۳	NE	۴۱۱D
۱۳	Jam	جام	۵۳۰	۱۹۰	NE	۴۱۱C
۱۴	Shereeja	شریجه	۳۱۰	۱۰۸	N	۴۱۱C
۱۵	Gharak –i- Sufla	غارک سفلی	۴۸۰	۱۸۵	SE	۴۱۱F

۱۶	Dozdan	دزدان	-	۹۳	SE	-
	۱.Dozdan –i-Ulya	دزدان علیا	۱۵۰	*	SE	۴۱۱F
	۲.Dozdan i-Sufla	دزدان سفلی	۳۰۰	*	SE	-
۱۷	Tang Zoo (Tang Azoo)	تنگ زو (تنگ ازو)	۳۰۰۰	۱۷۹	W	۴۱۱E
	۱.Zard Nawah	زرد ناوه	*	*	-	۴۱۱E
۱۸	Jorah(Jadrah)	جوره (جدره)	۲۱۰	۲۵۷	NW	-
۱۹	Sarzoo	سرزو	۲۵۰	۱۱۸	N	۴۱۱C
۲۰	Dahak	دهک	۲۲۰	۶۷	NW	۴۱۱E
۲۱	Nasfanj	نا سفنج	۶۵۰	۲۰۷	NW	۴۱۱E
۲۲	Lashwa (Shawa)	لشوه یا شوه	۱۵۰	۶۶	W	۴۱۱E
	۱.Ab Rawa	آب روه	*	*	W	۴۱۱E
۲۳	Kohan Basta	کهن بسته	۲۰۰	۱۱۶	W	-
۲۴	Showrak	شورک	۳۲۵	۱۵۶	W	۴۱۱D
۲۵	Wajar (Waja)	واجر(واجه)	۵۰	۱۲۹	NW	-
۲۶	Hesarak	حصارک	۲۲۰	۱۴۲	NW	۴۱۱C
۲۷	Ghaldak-i-Ulya (Gharak-i-Ulta)	غلدک علیا (غارک علیا)	۴۹۰	۱۴۲	SE	۴۱۱D
	۱.Garm Abak	گرم آبک	*	*	-	۴۱۱F
۲۸	Safaidarak (Safaid Lak)	سفیدارک . (سفید لاک)	۱۵۰	۳۱	SE	۴۱۱F
۲۹	Qala-i-Ahan	قلعه آهن	۳۱۰	۵۸	SE	۴۱۱F
۳۰	Hoot Broot	هوت بروت	۹۵۰	۱۷۶	E	۴۱۱F
	۱.Berenji	برنجی	*	*	-	۴۱۱F
۳۱	Sangi	سنگی	۳۷۰	۳۵	E	۴۱۱F
۳۲	Seerzar-i-Ulya	سیرزار علیا	۴۵۰	۱۰۱	E	۴۱۲E
۳۳	Seerzar-i-Sufla	سیرزار سفلی	۳۸۰	۱۲۴	E	-
۳۴	Chehal Gazi	چهل گزی	۵۰۰	۱۱۴	SE	۴۱۱F
۳۵	Jadariyan (Jawariyan)	جداریان (جواریان)	۲۹۰	۵۰	SE	-
۳۶	Qarqatak (Qorghatak)	قرقتک (غرغتک)	۲۵۰	۹۸	SE	-
	۱.Chashma-i-Surkh	چشمه سرخ	*	*	-	۴۱۷B
۳۷	Khaja Gan	خواجه گان	۸۰۰	۲۷۹	NE	۴۱۱D

۳۸	Salmeen	سلمین	۷۰۰	۴۵۱	NE	۴۱۱D
۳۹	Tar Bulaq	تر بلاق	۵۰۰	۷۱	E	۴۱۱F
۴۰	Chshma-i-Safaid	چشمه سفید	۳۶۰	۱۱۵	E	۴۱۱F
۴۱	Joy –i-Sabz	جوی سبز	۴۰۰	۷۹	S	۴۱۱F
۴۲	Shah Joye	شاه جوی	۳۲۰	۱۱۱	S	۴۱۱F
۴۳	Shheedan	شهیدان	۲۱۰	۵۲	S	۴۱۱F
۴۴	Sar Malan	سرملان	۴۵۰	۲۷۷	SW	۴۱۱E
۴۵	Zanoo	زانو	۴۰۰	۱۶۵	SE	-
۴۶	Dhan - i-Chel Gazi	دهن چهل گزی	۵۰۰	۴۶	SE	-
۴۷	Garmab	گرم آب	۳۰۰	۱۴۱	SE	۴۱۱F
۴۸	Ghjoorak	غجورک	۶۰۰	۱۱۲	SE	-
	۱.Nau Tala (Nau Qala)	نو تله (نوقلعه)	*	*	-	۴۱۷B
۴۹	Garddalang	گرد اولنگ	۳۰۰	۹۲	E	۴۱۱E
۵۰	Khwaja Noor (Khwaja Bor)	خواجه نور (خواجه بور)	۴۵۰	۱۲۵	S	۴۱۷A
۵۱	Band Bor	بند بور	۱۶۰	۱۷۶	S	-
۵۲	Anja Ali Ghori	انجه اعلی غوری	۲۷۰	۳۵۱	S	۴۱۷B
	۱.Surkhak	سرخک	*	*	-	۴۱۷B
۵۳	Baid-i-Ghoriyan	بید غوریان	۲۱۰	۳۰	S	۴۱۷A
۵۴	Zuhran-i-Mirzada	ظهران میرزاده	۲۹۰	۱۰۶	SE	۴۱۷A
۵۵	Zair Tangi-i-Barkhol	زیر تنگی برخول	۳۱۰	۶۳	E	۴۱۱F
۵۶	Karaiz-i-Shogan	کاریز شوگان	۱۲۰۰	۱۶۱	W	۴۱۱E
۵۷	Band Bor	بند بور	۲۱۰	۷۰	S	-
	۱.Daiwal Surkh	دیوال سرخ	۳۰۰	*	SE	۴۱۱A
۵۸	Kotah	کوتاه	۱۸۰	۴۷	W	۴۱۱E
۵۹	Malmanj	ملمنج	۳۵۰	۱۷۶	N	۴۱۱C
	۱.Siyah Kala	سیاه کله	۱۳۰	*	NE	-
۶۰	Jelga-i-Mazar	جلگه مزار	۱۷۰۰	۵۷۴	N	-
	۱.Barzaw	برزاو	*	*	-	-
۶۱	Ghar	غار	۸۹۰	۲۳۸	N	۴۱۱D

۶۲	Ghal Mooshak	غالموشک	۱۳۵۰	۸۲	NE	۴۱۱B
۶۳	Sabz Zeyarat	سبز زیارت	۶۰۰	۱۶۱	SE	۴۱۱F
۶۴	Sartaida (Sartashida)	سرتایده (سرتاشیده)	۳۲۰	۷۲	S	۴۱۷B
۶۵	Ispuszoo	اسپس زو	۱۵۰	۱۸۸	NW	۴۱۱E
	۱.Sar-i- Takht	سر تخت	*	*	-	-
۶۶	Asgha Jan	آ غه جان	۲۰۰	۵۳	W	-
	۱.Falaizak	فالیزک	*	*	-	۴۱۱E
۶۷	Qaghanoo	قرغنو	۹۰	۲۴	E	۴۱۱F
	۱.Siya Khak	سیاه خاک	*	*	-	-
۶۸	Shorabak	شورابک	۵۰	۳۱۴	S	۴۱۱E
۶۹	Karaiz-i-Moh.d Shah	کاریز محمد شاه	۳۰	۳۹	SE	-
۷۰	Faqir Abad	فقیر آباد	۴۰۰	۱۷۴	S	۴۱۱E
۷۱	Masjed -i- Nagar	مسجد نگار	۷۰۰	۱۶۲	S	۴۱۱E
۷۲	Berkhola	برخوله	۲۱۰	۲۸۴	E	۴۱۱F
۷۳	Bedan	بیدان	۲۱۰	۸۷	N	۴۱۱D
۷۴	Shabori	شاه بوری	۲۰۰	۲۲	W	-
۷۵	Dahan -i- Hessar	دهن حصار	۲۵۰	۱۲۷	W	۴۱۱E
۷۶	Samarghak	ثمرغک	۴۵۰	۱۵۹	NE	۴۱۱C
۷۷	Bibi Yan	بی بی یان	*	۲۷	NE	۴۱۱D
۷۸	Hawz-i-Bangi	حوض بنگی	*	۶۵	E	۴۱۱F
۷۹	Khara Sang	خره سنگ	*	۱۲۴	S	۴۱۱F
۸۰	Karaiz -i- Is-hag	کاریز اسحاق	*	۱۲۶	S	۴۱۱E
۸۱	Del-i-Pareeyan	دل پریان	۵۰۰	-	NE	-
۸۲	Ma za Sang	مزه سنگ	۴۵۰	-	S	-

معرفی مختصر ولسوالی تیوره

Woluswali Summary for Taywara

اسم ولسوالی: تیوره	شماره‌ء کود: ۲۷۰۵	اسم مرکز: ----------
Woluswali Name: Taywarah	Code No: ۲۷۰۵	Center Name: ------
Area (Sq Km)	۲۹۲۱	مساحت (کیلو متر مربع)
Altitude of the MCD Center (m) :	۲۱۵۰	ارتفاع مرکز ازسطح بحر (متر)
Lat. and Long.of the MCD Center :	۳۳ ۳۱ - ۶۴ ۲۵ E	طول و عرض البلد مرکز
Inclusive Maps :	۴۱۷ A / ۴۱۷ - B ۴۱۶ -D / ۴۱۷- C / ۴۱۷- D ۴۱۷-E / ۴۱۷ - F	نقشه های مشتمل
Total Pop . (MAI) :	۲۸۳۰۵	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت وآبیاری
Total Pop (Wol) :	۱۹۶۶۸	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله
Year and basis for wol . Pop :	M ۱۹۵۸	سال و اساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)
Total No of villages according to Woluswal.s List	۷۹ (۴۶)	مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)

Distribution of vills. By Wol . Pop size :	تقسیمات قریه ها به اساس تعداد گروه ها ی نفوس

مجموع :	۰-۲۵۰	۲۵۱-۵۰۰	۵۰۱-۱۰۰۰	۱۰۰۱ و اضافه از آن	
۷۹(۴۶)	۱۷(۱۴)	۲۴ (۱۵)	۳۷ (۱۶)	۱-(۱)	تعداد قریه ها
۱۹۶۶۸	۱۸۶۰	۵۷۰۰	۱۰۹۵۲	۱۱۵۳	نفوس

ولسوالی تیوره

Woluswali Taywara

نمبر مسلسل - Serial No	Vilage Name	اسم قریه	نفوس - Population: معلومات وزارت زراعت و آبیاری MAI	نفوس - Population: معلومات وزارت داخله Wol	سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی Dir.from wol center	نمبر نقشه - Map No
۱	Zeh Nau Roze	زه نوروز	۱۱۰۰	۶۰۹	W	۴۱۷C
۲	Yakhan Quba Wa Awbaidak	یخن قبه و اوبیدک	-	۴۸۱	W	-
	۱.Yakhan	یخن	۹۰۰	*	W	-
	۲.Quba	قبه	۱۹۰	*	W	۴۱۷C
	۳. Awbaidak	اوبیدک	۱۱۰	*	W	-
۳	Yagin wa Waras	یگین و ورث	-	۴۱۴	W	۴۱۷C
	۱. Yagin	یگین	۴۵۰	*	W	-
	۲.Waras	ورث	۱۵۰	*	W	۴۱۷C
۴	Raghmesht	راغمشت	۱۲۰	۱۱۳	W	-
۵	Zard Baid (Zar Baid)	زرد بید (زربید)	۹۰۰	۵۶۱	W	۴۱۷C
۶	Seen	سین	۴۰۰	۱۹۴	W	۴۱۷C
۷	Warja	ورجه	۴۲۰	۲۹۱	NW	۴۱۷C
۸	Asparman (Asferkhan)	اسپرمان (اسفرخان)	۱۳۰	۹۲۷	NW	۴۱۷C
	۱.Largha Saib-i-Talakh	لارغه سیب تلخ	۴۰۰	*	W	-
	۲. Larogha	لاروغه	۳۵۰	*	W	۴۱۷C
	۳.Khuzbagak	خزبه گگ	۲۸۰	*	NW	۴۱۷C
	۴.Yorma	یورمه	۳۲۰	*	NW	۴۱۷C
۹	Paye Hessar	پای حصار	-	۵۷۸	NW	۴۱۷C
	۱.Paye Hessar	پای حصار	۶۵۰	*	NW	-
	۲.Sar Tangi	سر تنگی	۵۰۰	*	NW	-
۱۰	Zargarak wa Dahan Ab	زرگرک و دهن آب	-	۲۰۰	NW	۴۱۷D
	۱.Dahan Ab	دهن آب	۲۰۰	*	NW	-
	۲.Zargarak	زرگرک	۲۱۰	*	NW	۴۱۷C

۱۱	Ulutoo	التو	۲۵۰	۱۰۰	E	-
۱۲	Chashma-i-Khoo-i-Sarpanak	چشمه خونی سرپنک.	۱۲۰	۴۲۳	E	-
	۱. Dahan Tangi Sarpanak	دهن تنگی سرپنک	۴۰۰	*	E	۴۱۷D
	۲.Sarpanak-i-Kursayah	سرپنک کورسیاه	۲۲۰	*	E	۴۱۷D
۱۳	Guldoom	گلدوم	۱۵۰	۷۲	SE	-
۱۴	Pushkran	پشکران	۹۹۰	۵۰۵	S	۴۱۷D
	۱.Chahardar	چهار در	*	*	-	-
۱۵	Surkh Dewar	سرخ دیوار	۶۲۰	۳۳۵	SE	۴۱۷D
۱۶	Yaman	یامان	۱۲۰۰	۶۱۰	SE	۴۱۷D
۱۷	Gharak	غارک	۷۰۰	۴۳۱	SE	۴۱۷D
۱۸	Otaye	اوتای	۲۵۰	۱۵۶	NW	۴۱۷C
۱۹	Khar nak	خرنک	۹۰۰	۴۷۵	SE	۴۱۷D
۲۰	Joy Faqir	جوی فقیر	۲۰۰	۸۶	SE	-
۲۱	Mula Ala	ملا علا	۳۵۰	۱۹۷	N	۴۱۷C
۲۲	Chashma-i-Miran	چشمه میران	۱۱۰	۴۶	-	۴۱۷C
	۱.Naye Safaid •	نای سفید	*	*	SE	-
۲۳	Jawz Chardar	جوزچاردر	۵۵۰	۲۸۷	S	۴۱۷D
۲۴	Zarni	زرنی	۹۰۰	۶۶۸	SE	-
۲۵	Lal-i-Surkh -i-Bayen	لعل سرخ باین	۴۰۰	۸۶	E	۴۱۷C
۲۶	Yakhan Ulya(Yakhan Ulta-i- Narmi Soor)	یخن علیا (یخن علیا ،نرمی وسور)	۶۰۰	۲۸۹	E	۴۱۷D
۲۷	Deh Tai	ده تای	۱۰۰۰	۷۷۹	NW	۴۱۷C
۲۸	Galiko Saadat,Bayaen,Zeh Afghan	گلیکو سعادت ،باین ، زه افغان	۴۲۰	۸۵۶	NE	-
	۱.Soofi (Safaidarak)	صوفی (سفیدارک)	۳۰۰	*	NE	۴۱۷C
۲۹	Dahan Yakhan-i-Ulya wa Soor	دهن یخن علیا وسور	۶۰۰	۶۲۳	E	۴۱۷C
	۱. Sang-i-Miyan Ab	سنگ میان آب	۱۰۰	*	NE	۴۱۷D
	۲.Joy Soorakh	جوی سوراخ	۷۰	*	E	-
	۳.Soor Soorakh	سور سوراخ	۵۵۰	*	SE	-
۳۰	Samochak	سموچک	۳۰۰	۱۱۲	NE	۴۱۷D
۳۱	Lal Surkh Kursiya	لعل سرخ کورسیا	۳۰۰	۱۳۰	E	۴۱۷C

۳۲	Sarabad	سرسبد	۹۲۰	۴۷۲	E	۴۱۷D
	۱.Dahan sarsabad	دهن سرسبد	۱۳۰	*	E	-
۳۳	Saibak	سیبک	۴۵۰	۱۷۸	SE	۴۱۷D
۳۴	Qochi (kursiyah)	قوچی (کرسیا)	۲۳۰	۹۲۱	E	۴۱۷D
	۱Koyan-i-sarsiyah ya kursiah	کویان سر سیاه ویا کرسیا	۱۲۰	*	E	-
	۲.Pusht-i-Tangi-Sarpanak	پشت تنگی سرپنک	۱۵۰	*	E	۴۱۷D
۳۵	Khawajai Ganjan	خواجه گنجان	۳۵۰	۱۹۰	E	-
۳۶	Noorak	نورک	۲۵	۴۳۸	E	۴۱۷D
	۱.Zair Tangi-Noorak	زیر تنگی نورک	۲۸۰	*	E	۴۱۷D
۳۷	Shaikhlayee (Ana Saadat wa Taimani)	شیخ لایی (انه سعادت وتایمنی)	۹۰	۹۰۲	SW	-
	۱.Panj Charagh	پنجچراغ	۱۴۰	*	SW	۴۱۷C
	۲.Warayeen	وراعین	۱۴۰	*	S	-
	۳.Kharmin	خرمین	۲۸۰	*	S	-
	۴.Kali	کالی	۱۰۰	*	SW	-
	۵.Saray Kusha Bani (Bali)	سرای کشه بانی (بالی)	۱۰۰	*	SW	۴۱۷E
۳۸	Zirgak	زیره گک	۴۰۰	۳۷۷	SW	-
۳۹	Daraz-i-Nili wa (Khanzada)	ادراز نیلی وخان زاده	-	۵۷۰	SW	۴۱۷C
	۱.Mahala -i-Darzab	محله درزاب	۱۵۰	*	SW	-
۴۰	sang i Lach	سنگ لچ	۳۰۰	۴۳۷	SW	۴۱۷E
۴۱	Ustowan	استوان	۹۰۰	۵۸۷	SW	۴۱۷E
۴۲	Taiwara(Taht -i-Taiwara-i-Khawaja Ghar)	تیوره (تحت تیوره) خواجه غار)	۱۲۰۰	۱۱۵۳	Center	۴۱۷E
۴۳	Ashughan wa Parjamlan	عاشقان ویرجملان	۷۰۰	۵۴۶	NW	۴۱۷C
	۱.Pushtayee	پشتای	۴۰۰	*	NW	۴۱۷C
	۲.parchamdan	پرچمدان	۳۰۰	*	NW	۴۱۷C
۴۴	Kaj Joy	کج جوی	-	۲۷۰	-	-
۴۵	Pashwarah	پشوره	-	۲۳	-	-
۴۶	Asfoor(Asfoor Maliki -Qarya)	اسفور (اسفورملک قریه)	-	۷۱۰	W	-
۴۷	Warayeen Pahlawan	وراعین پهلوان	۱۲۰	-	S	-

معرفی مختصر ولسوالی لعل وسرجنگل

Woluswali Summary for Lal –٠ –Sar Jangal

اسم ولسوالی : لعل و سرجنگل	شماره‌ء کود: ۲۷۰۶	اسم مرکز : -----------
Woluswali Name: Lal-o Sarjangal	Code No: ۲۷۰۶	Center Name:--------
Area (Sq Km)	۵۱۱۵	مساحت (کیلو متر مربع)
Altitude of the MCD Center (m)	۲۸۰۰	ارتفاع مرکز از سطح بحر (متر)
Lat.and Long.of the MCD Center :	۳۴ ۳۰ N-۶۶ ۱۶ E	طول البلد و عرض البلد مرکز
Inclusive Maps	۴۰۶ F/ ۵۰۱ E ۴۱۲ B/ ۵۰۷ A/۵۰۷ B ۴۱۲ D/ ۵۰۷ C/ ۵۰۷ D ۴۱۲ F/ ۵۰۷ E / ۵۰۷ F	نقشه های مشتمل
Total Pop . (MAII)	۲۴۲۲۷	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری
Total Pop (Wol)	۱۷۶۵۲	مجموع نفوس به اسا س معلومات وزاراتداخله (ولسوالی)
Year and basis for Wol Pop :	۱۹۵۸	سال وسا س تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)
Total No .of villges according to Woluswal.s List	۴۴۴ (۴۱۴)	مجموع قریه ها به اساس معلومات وزاراتداخله (ولسوالی)

Distribution of Villages.by Wol Pop size:	تقسیمات قریه ها به اساس تعداد گروه های نفوس:

مجموع :	۰-۲۵۰	۲۵۱-۵۰۰	۵۰۱-۱۰۰۰	۱۰۰۱-اضافه از آن	
۴۴۴(۴۱۴)	۴۴۱ (۴۱۲)	۲(۲)	---	---	تعداد قریه ها
۱۷۶۵۲	۱۶۹۵۲	۷۰۰	---	---	نفوس

ولسوالی لعل و سرجنگل

Woluswali Lal-· ·-Sarjangal

Serial No - نمبر مسلسل	Vilage Name	اسم قریه	Population - نفوس		سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی wol center Dir.from	Map No نمبر نقشه
			معلومات وزارت زراعت وآبیاری MAI	معلومات وزارت داخله Wol		
۱	Sar Bughandi Sarjangal	سربغندی سرجنگل	۴۰	۵۱	N	۵۰۷C
۲	Nau Joy	نوجوی	۵۰	۹۲	N	۵۰۷A
۳	Sang Pulak	سنگ پلک	۴۰	۵۴	N	۵۰۷A
۴	Sokhta Gaifanak (Sokhta Ghfnana)	ســـوخته غیفـــانک (سوخته غفنا نه)	۳۵	۴۸	N	۵۰۷A
۵	Khwaja Josh	خواجه جوش	۸۹	۵۲	NE	۵۰۷D
۶	Babaja Sar Kamaran	بابه جی سر کامران	۴۰	۵۱	NE	۵۰۷C
۷	Teka Ghal-i-Joghuk	تکه غال جو قلک	۳۵	۹	N	۵۰C
۸	Dahan Ssqaba –i-Joqulak	دهن سقابه جو قلک	-	*	-	-
۹	Sar gharak-i-sarjangal	سر غارک سر جنگل	۴۰	۲۴	NE	۵۰C
۱۰	Nawai Arg	نوی ارگ	۶۰	۲۹	NE	۵۰۷C
۱۱	Qala-i-NauRoghani Qol	قلعه نو روغنی قل	۳۰	۳۵	E	-
۱۲	Awrak Roghani Qol(Awrak Sufla)	اورک روغنی قل (اورک سفلی)	۶۲	۳۳	E	-
۱۳	Nau Awraak Sarjangal (NauAwraak)	نو اورک سرجنگل (نو اورک)	۸۰	۴۸	E	-
۱۴	Kajak –i-Ghaifanak (Kajak sufla-i-Ghaifanak)	کجک عیفانک (کجک سفلی غیفانک)	۲۵	۲	N	-
۱۵	Nau Utaq Sarjangal	نو اطا ق سر جنگل	۴۰	۴۷	N	۵۰۷C
۱۶	Haigal –i-Sufla	هیگل سر جنگل	۱۰۰	۹۳	N	-
۱۷	Sheena Siyah Khwala	شینه سیاه خوله	۶۰	۴۳	N	-

۱۸	Siyah Chashma	سیاه چشمه	۲۵	۲۱	SE	-
۱۹	Geero-i-Sar Asiyagak (Gerdi Wa Siyagak)	گیروســـر آســـیا گک (گردی وسیا گک)	۲۰	۴۹	N	-
۲۰	Qala-i-Qatlash(Qala-i-Fasash)	قلعه قتلش (قلعه فسش)	۳۵	۴۳	N	-
۲۱	Qala-i-Sar Asiyagak	قلعه سر آسیا گک	۱۰	۶۲	N	-
۲۲	Karah Sarjangal	کره سرجنگل	۳۰	۱۷	N	۵۰۷۸
۲۳	Shah Malik	شاه ملک	۱۳	۱	N	۵۰۷۸
۲۴	Zardi Sar Asiyagak	زردی سرآسیا گک	۲۲	۷۸	N	-
۲۵	Qala-i-Sar Asiyagak	قلعه سر آسیا گک	۲۵	۶۲	N	-
۲۶	Dangak	دنگک	۴۰	۶۷	N	-
۲۷	Sar-i-Pul-i-Siyahlakhak(Sar-i-Pul-i-Lakhak)	سرپل سیا لخک (سرپل لخک)	۴۰	۲۳	N	-
۲۸	Dahan-i-Char Asiyab	دهن چار آسیاب	۶۰	۸۸	N	۵۰۷C
۲۹	Sar Boghundi Saifidab	سر بغندی سفیداب	۲۸	۱۷	N	-
۳۰	Zair Qash-i-Safaidab	زیرقا ش سفیداب	۴۰	۱	N	۷۰۷۸
۳۱	Geero Safaidab	گیروسفیداب	۲۴	۳۱	N	-
۳۲	Shaikh Nawa-i-Safaidab	شیخ ناوه سفیداب	۲۹	۲۹	N	۵۰۷۸
۳۳	Jar-i-Afghanan	جر افعانان	۲۳	۱۷	N	۵۰۷۸
۳۴	Sheena-i-Safaidab	شینه سفیداب	۴۲	۱۸	N	۵۰۷۸
۳۵	Sang Parah	ستگ پاره	۳۵	۱۸	N	۵۰۷۸
۳۶	Samail-i-Sarjangal(Samail-i-Qatlash)	سمیل سرجنگل (سمیل قلتش)	۶۰	۱۷	N	-
۳۷	Chalawak-i-Sufla(Chalawak-i-Qatlash)	چلاوک سفلی (چلاوک قلتش)	۷۰	۵۵	N	۵۰۷C
۳۸	Tazar (Tazar Qatlash)	تزار (تزار قلتش)	۳۰	۴۰	N	۵۰۷C
۳۹	Dahan Boom-i-Kamran	دهن بوم کامران	۱۸	۱۶	N	۵۰۷C
۴۰	Bala-i-Koh	با لای کوه	۲۰	۱۲	N	-
۴۱	Malmorak Kushk	مال مورک کشک	۳۰	۵۰	N	۵۰۷C
۴۲	Zaghcha Khan	زاغچه خان	۲۵	۲۶	N	۵۰۷C
۴۳	Noor Maghan	نور مغان	۲۹	۲۸	N	-

۴۴	Shaikh Naw-i-Kushkak	شیخ نا و کشکک	۶۰	۲۴	N	-
۴۵	Dahan Gharak Wa Chlawak Shahr	دهن غرکوچلاوک شهر	*	۴۲	NE	-
	۱.Chalawak Shahr	چلاوک شهر	۱۸	*	NE	-
	۲.Dahan Gharak	دهن غارک	۲۷	*	NE	۵۰۷C
۴۶	Sar Sang Khalil Sarjangal	ســر ســنگ خلیــل سرجنگل	۴۲	۴۳	NE	-
۴۷	Shini Chapari Qol	شینی چپری قل	۲۶۰	۳۷	NE	۵۰۷C
۴۸	Chapari Qol Ulya	چپری‌قل علیا	۱۱۰	۹۸	NE	-
۴۹	Karaiz Abak (Karaiz Shahr)	کاریز آبک (کاریز شهر)	۱۲	۹	NE	-
۵۰	Sangtoo Sargangl	سنگتو سرجنگل	۸۰	۵۸	NE	۵۰۷C
۵۱	Gardanak Geero – i-Sarjangal	گردنک گیر وسرجنگل	۸۲	۹۷	NE	۵۰۷C
۵۲	Roghani Gul Sufla	روغنی گل سفلی	۳۳	۳۳	NE	-
۵۳	Sar Jelaw Garak	سر جلو گیرک	۲۶	۱۶	NW	۵۰۷C
۵۴	Qash Safaid	قا ش سفیداب	۲۷	۴۰	N	۵۰۷C
۵۵	Baikh Sang Shahr	بیخ سنگ شهر	۱۸	۱۴	N	۵۰۷C
۵۶	Naw Asman	نا وه اسمان	۱۹	۲۰	NE	۵۰۷C
۵۷	Dahan Nau Naika	دهن نو نیکه	۱۶	۳۱	NE	۵۰۷C
۵۸	Wata Poor-i-Sarjangal Shahr	وته پور سرجنگل شهر	۲۷	۱۹	NE	-
۵۹	Safaid Raig	سفید ریک	۳۲	۲۱	NE	-
۶۰	Dahan Sang-i-Khlil-i-Sufla	دهن سنگ خلیلی سفلی	۲۸	۳۴	NE	۵۰۷C
۶۱	Qala-i-Shahr	قلعه شهر	۳۵	۳۵	NE	-
۶۲	Majo Shahr	منجو شهر	۴۰	۳۵	NE	۵۰۷C
۶۳	Nau Shukoor	نو شکور	۲۰	۱۲	NW	-
۶۴	Dahan Taka Ghal –i-Sarjangal	دهن تکه غال سر جنگل	۱۰۰	۱۰۶	NW	۵۰۷C
۶۵	Kharah Sang	خره سنگ	۲۲	۴۰	NW	-
۶۶	Dahan-i-Kola Sang	دهن کوله سنگ	۳۲	۲۵	NW	-
۶۷	Dahan Nau Miyana	دهن نو میانه	۲۹	۳۲	NW	-
۶۸	Kola Shafa Baig	کوله شفا بیگ	۷۰	۸۰	NW	-
۶۹	Chashma –i-–Siyah	چشمه سیاه	۴۰	۳۳	NW	۴۱۲D

۷۰	Shah Ghaghak	شاه غاغک	۵۵	۷۰	NW	۴۱۲D
۷۱	Qash Teka Ghal – i-Sar jangal	قاش تکه غال سرجنگل	۹۰	۸۵	NW	-
۷۲	Khokushta-i-Sufla	خو کشته سفلی	۱۱۰	۵۴	NE	۵۰۷D
۷۳	Nau Kami Kho Kushta	نو کمی خوکشته	۲۷	۲۴	E	-
۷۴	Gharak-i-Kamran (Gharak)	غارک کامران (غارک)	۱۲	۵	NE	۵۰۷C
۷۵	Warahoo-i-Sufla (Warahoo)	وراهو سفلی (وراهو)	۲۸	۲۲	NE	۵۰۷C
۷۶	Sawar Ahoo (Sadar Ahoo)	سر وراهو (سردارآهو)	۱۹	۱۳	NE	-
۷۷	Kar Mazar –i-Sarjangal	کر مزار سر جنگل	۳۰	۲۹	NE	۵۰۷C
۷۸	Gardolang –i-Sarjangal	گردولنگ سرجنگل	۸۰	۷۴	NW	-
۷۹	Dangalak-i-Shah Bunyad(Dangalak -i-Sarjangal)	دنگلک شاه بنیاد (دنگلک سر جنگل)	۲۵	۶۷	N	۵۰۷A
۸۰	Siyah Khola-i-Sarjangal	سیاه خوله سر جنگل	۴۲۰	۵۳	NW	-
۸۱	Kho Kushta-i-Ulya (Kho Kushta)	خو کشته غلیا (خوکشته)	۶۰	۲۹	E	۵۰۷D
۸۲	Sar Band	سر بند	-	۱۹	-	-
	۱.Sar Band –i-Ulya	سر بند علیا	۶۵	*	NE	-
	۲.Sar Band –i-Sufla	سر بند سفلی	۵۰	*	NE	۵۰۷D
۸۳	Safaid Sang	سفید سنگ	۵۰	۱۶	NE	-
۸۴	Mul Taigh (Nail Taigh)	مل تیغ (نیل تیغ)	۲۵	۱۰	NE	-
۸۵	Band Qala-i-Sarjangal	بند قلعه سر جنگل	۳۰	۱۴	NE	-
۸۶	Shahi-i-Sarjangal (Shahi)	شاهی سر جنگل (شا هی)	۹۰	۳۰	NE	۵۰۷D
۸۷	Surkh Joy –i-safaid Chashma (Surkh Joy)	سرخ جوی سفید چشمه(سرخ جوی)	۴۰	۳	SE	۴۱۲D
۸۸	Jala Sar Jaw qol	جله سر جو قل	۴۵	۶۰	SW	-
۸۹	Sitah Sang –i-Jow Qol Lal	سیا نگ جو قل لعل	۵۳	۶	SW	۵۰۷C
۹۰	Pash Band-i-Jaw Qol	پیش بند جو قل	۴۰	۴۰	SW	۵۰۷D

۹۱	Jazeera-i-Jaw Qol (Jazeera)	جزیره جو قل (جزیره)	۳۵	۳۱	SW	۵۰VC
۹۲	Wari Maish (Warisheen)	واری میش (وارشین)	۲۵	۲۴	SW	۵۰VC
۹۳	Mal Morak Jaw Qol	مال مورک جو قل	۴۰	۲۵	SW	-
۹۴	Pam-i- Sufla	پا م سفلی	۶۰	۷۱	SW	۵۰VC
۹۵	Pam-i-Ulya	پا م علیا	۴۰	۴۴	SW	-
۹۶	Pakhal Jaw Qol	پخل جو قل	۶۰	۶۷	SW	۵۰VC
۹۷	Takht –i-Mazar-i-Kerman	تخت مزار کرمان	۷۰	۷۰	E	۵۰VC
۹۸	Dara-i-Kerman	دره کرمان	۵۰	۱۳		-
۹۹	Faraman Kerman (Farash)	فرامان کرمان (فراش)	۴۰	۱۸	E	۵۰VC
۱۰۰	Chambar Qala-i-Kerman	چمبر قلعه	۳۰	۸	E	-
۱۰۱	Nau Jaw-i-Kerman	نو جوی کرمان	۷۰	۱۷	E	۵۰VC
۱۰۲	Pash Band-i-Kerman	پیش بند کرمان	۲۰	۴۰	NE	۵۰VC
۱۰۳	Jangalak-i-Kerman	جنگلک کرمان	۱۴۰	۲۷	NE	۵۰VD
۱۰۴	Nau Ghola-i-Kerman	نو غوله کرمان	۲۵	۱۶	NE	۵۰VD
۱۰۵	Sar Teka Ghal	سر تکه غال	۱۵۰	۱۰۷	NW	۵۰VC
۱۰۶	Jalasoi Masafar	جله سو مسافر	۸۰	۲۹	SW	-
۱۰۷	Khok Kushta(Khok Kushta-i-Jaw Qol)	خوک کشته (خوک کشته جو قل)	۵۰	۳۷	SW	۵۰VC
۱۰۸	Al-i- Qurban	ال قربان	۴۵	۱۰۴	SW	-
۱۰۹	Acha Bazar	اچه بازار	۸۰	۳۹	SW	۵۰VC
۱۱۰	Kaj Naw	کج نا و	۳۰	۹	SW	۵۰VC
۱۱۱	Dahan-i-saqaba	دهن سقا به	۸۰	۲۴	SW	۵۰C
۱۱۲	.Siyah Chashma Wa Nau Robah	سیاه چشمه و نوروباه	-	۱۲	E	-
	۱. Siyah Chashma –i-Sufla	سیا چشمه سفلی	۴۰	*	NE	۵۰VC
۱۱۳	Daiwalak –i- Ulya	دیوالک علیا	۵۰	۱۲	SE	۵۰VC
۱۱۴	Khoshkicha Kerman	خشکچه کرمان	۱۸۰	۱۷۶	E	-
۱۱۵	Siyah Khak-i-Kerman	سیا خاکی کرما ن	۶۰	۵۸	E	۵۰VD

۱۱۶	Tamboot-i-Kerman	تمبور کر مان	۹۰	۴۱	E	۵۰۷C
۱۱۷	Sharstan-i-Kerman	شارستان کر مان	۳۸	۱۹	E	۵۰۷D
۱۱۸	Abtoo-i-Kerman	ابتو کرمان	۴۰	۳۰	E	-
۱۱۹	Naw ghjar-i-Kerman	نو غو جر کرمان	۵۵	۵۴	E	۵۰۷D
۱۲۰	Dahan Qomgh-i-Kerman	دهن قومغی کرمان	۳۲	۳۵	E	-
۱۲۱	Notori-i-Kerman	نو توری کرمان	۶۰	۲۱	E	۵۰۷D
۱۲۲	Sang –i-Soorakh	سنگ سوراخ	۳۳	۳۵	E	۵۰۷E
۱۲۳	Nau Ghlcha	نو غلچه	۱۲۰	۱۸	S	۵۰۷C
۱۲۴	Kushkak	خشکک	۱۵	۱۲	S	-
۱۲۵	Gandah Joye Talkhak (gandah Joye)	گنده جوی تلخک (گنده جوی)	۱۶۰	۳۵	S	۵۰۷C
۱۲۶	Siyah Chashma – i-talkhak (Siyah Chashma)	سیاه چشمه تلخک (سیاه چشمه)	۳۰	۱۷	S	-
۱۲۷	Chardehi-i-Ulya	چها ردهی علیا	۱۵	۲۴	S	۵۰۷C
۱۲۸	Jalso Talkhak (Jalso)	جلسو تلخک (جلسو)	۱۸	۵	S	۵۰۷C
۱۲۹	Miyana Tala-i-Talhak	میانه تاله تلخک	۴۵	۷	S	-
۱۳۰	Nawai Joye (Nau Joye)	نوی جوی (نو جو)	۲۵	۹	S	۴۱۲D
۱۳۱	Sharestan-i-Qolani Tal	شارستان قولانی تل	۸۰	۵۴	SW	۵۰۷C
۱۳۲	Ab Bareek –i-Sarjangal	آب باریک سر جنگل	۵۰	۶۳	N	۵۰۷C
۱۳۳	Sokhtagi	سوختگی	۳۰	۱۳	N	۵۰۷C
۱۳۴	Baikh Sang	بیخ سنگ	۱۵	۲۷	N	۵۰۷C
۱۳۵	Qala –i-Qhaifanak	قلعه غیفا نک	۴۰	۷۹	N	۵۰۷C
۱۳۶	Dahan Shorabak	دهن شورابک	۲۰	۳۶	N	۵۰۷C
۱۳۷	Qarya-i-Chel (Chel Sarjangal)	قریه چل (چل سرجنگل)	۵۰	۶۷	N	۵۰۷C
۱۳۸	Sang-i-Zard	سنگ زرد	۶۰	۱۲۵	N	-
۱۳۹	Munar-i-Sarjangal (Munar-i-Sar Shorabak)	منـــا ر ســـر شـــورابک (منارسرجنگل)	۴۰	۳۲	N	-
۱۴۰	Gor ghalak-i-Ulya wa Sufla (Gor Ghlak-ha)	گور غالک علیا وسفلی (گورغالک ها)	۸۵	۸۸	N	۵۰۷C

۱۴۱	Rashk-i-Talkhak	رشک تلخک	۵۰	۶۶	SE	-
۱۴۲	Shorabak-i-Talkhak (Shorabak)	شوورابک تلخک (شورابک)	۲۰	۱۶	SE	-
۱۴۳	Kata Darakht	کته درخت	۳۰	۳۵	SE	۵۰۷C
۱۴۴	Paye-Boom-i-Talkhak (PayeBoom)	پای بوم تلخک (پای بوم)	۳۵	۲۱	SE	۵۰۷C
۱۴۵	Sar Bughudi-i-Zar Yafta	سر بغندی زریا فته	۲۵	۱۵	SE	-
۱۴۶	Kohna Deh-i-Zaryafta Talkhak	کهنه ده سر یافته تلخک	۳۰	۲۲	SE	-
۱۴۷	Dast-i-Rast-i-Zaryafta	دست راست زریا فته	۳۰	۵	SE	۵۰۷C
۱۴۸	Dast-i-Chap-i-Zaryafta	دست چپ زر یا فته	۳۵	۲۵	SE	۵۰۷C
۱۴۹	Saiwak-i- Talkhak	سیوک تلخک	۶۰	۴۷	S	۵۰۷C
۱۵۰	Nomyana Sarjangal(Nomya na Sarjangal wachi Qol)	نومیانه سرجنگل (نومیانه سرجنگل چی‌قل)	۱۰۰	۷۵	E	-
۱۵۱	Ustayan –i-Sarjangal	استایان سر جنگل	۶۰	۵۳	NE	۵۰۷C
۱۵۲	Nau Wa Tar (Nau Do Tar)	نو و تار (نو دو تار)	۳۰	۲۲	NE	۵۰۷C
۱۵۳	Talatoo-i-Sarjangal (Talatoo)	تاله تو سر جنگل	۲۵۰	۸۹	NE	۵۰۷C
۱۵۴	Abak Shahr –i-Sarjangal	آبک شهر سر جنگل	۳۰	۳۳	NE	۵۰۷C
۱۵۵	Deh Paitab-i-Sarjangal	ده پیتاب سر جنگل	۵۰	۴۵	NE	-
۱۵۶	Sar Toap-i-Sufla	سر توب سفلی	۵۰	۲۲	NE	۵۰۷D
۱۵۷	Dahan Shor Qol	دهن شور قل	۴۰	۳۱	E	-
۱۵۸	Kohna Deh-i-Sarjangal	کهنه ده سر جنگل	۵۰	۱۷	E	۵۰۷D
۱۵۹	Sokhtai –i-sarjangal	سوخته سر جنگل	۴۵	۳۲	E	۵۰۷D
۱۶۰	Jar Surkh-i-Sarjangal	جر سرخ سر جنگل	-	۳۱	N	-
	۱.Jar –i-Surkh-i-Mirza Ali	جر سرخ میرزا علی	۳۵	*	N	-
	۲.Jar Surkh-i- Ali Panah	جر سرخ علی پناه	۳۰	*	N	-
	۳.Jar Surkh-i-Moh.d Eessa	جر سرخ محمد عیسی	۴۰	*	N	-

۱۶۱	Jar Surkh-i- Char Asiyab	جر سرخ چار آسیا ب	۱۶	۱۸	N	-
۱۶۲	Pashband -i-Siya Lakhak	پیش بند سیاه لخک	۱۵	۲۱	N	-
۱۶۳	Siya Lakhak	سیاه لخک	۱۲	۴۰	N	۵۰۷C
۱۶۴	Deh Dawud	ده داود	۱۵	۱۰	N	۵۰۷C
۱۶۵	Siyah Sang-i-Safaid Chashma	سیا ه سنگ سفید چشمه	۳۵	۱۶	SW	-
۱۶۶	Sangar -i-Sarjangal	سنگر سر جنگل	۲۵۰	۵۴	NW	-
۱۶۷	Talkhak Nau -i-Bala Gunbad	تلخک نو بالا گنبد	۳۵	۲۰	NS	-
۱۶۸	Sar Kajak-i-Qafghanak	سر کجک غفغانک	۴۰	۷۹	N	۵۰۷C
۱۶۹	Deh Jaafara (Deh Jaafar-i-Sarjangal)	ده جعفر (ده جعفر سر جنگل)	۱۳۵	۴۸	N	۵۰۷A
۱۷۰	Siyah Bomak -i-Kerman	سیاه بومک کرما ن	۷۰	۴۶	N	۵۰D
۱۷۱	Kharzar-i-Kerman	خار زاری کرمان	۳۰	۴۰	E	-
۱۷۲	Zard Sang	زرد سنگ	۱۰	۲۷	NW	۵۰۷C
۱۷۳	Kantal Too	کنتل تو	۳۰	*	N	-
۱۷۴	Qash Kerman	قاش کرمان	۴۰	۲۱	E	-
۱۷۵	Tala Too-i-Kerman	تاله توی کرمان	۲۰	۳۷	E	-
۱۷۶	Sar Bughandi-i-Qolan	سر بغندی قولان	۶۰	۲۴	SW	۵۰۷C
۱۷۷	Sar Dash (Sar Dasht-i-Qolani)	سر دشت (سر دشت قولانی)	۵۰	۱۱	SW	۵۰۷C
۱۷۸	Nawai Qadam Qolani	نوی قدم قولانی	۵۵	۳۱	SW	۵۰۷C
۱۷۹	Dahan qolani	دهن قولانی	۱۰۰	۳۰	EW	۵۰۷C
۱۸۰	Majo Noorghana (Manjo)	منجو نورغنه (منجو)	۸۰	۴۴	E	۵۰۷C
۱۸۱	Deh Paitab Sufla (Deh paitab)	ده پیتاب سفلی (ده پتاب)	۱۸	۴۰	N	۵۰۷C
۱۸۲	Paye Kotal -i-Manjo	پای کوتل منجو	۹۰	۵۱	NW	۵۰۷C
۱۸۳	Deh Kalan-i-Manjo	ده کلان منجو	۴۰	۸۹	N	۵۰۷C
۱۸۴	Qala -i-Ghulamak	قلعه غلامک	۳۹۰	۱۴۶	N	۵۰۷A
۱۸۵	Sar Ghulamak	سر غلامک	۶۰	۳۲	N	۵۰۷A
۱۸۶	Dahan Ghulamak	دهن غلا مک	۵۰	۴۰	N	-

۱۸۷	Sar Tala-i-Sarjangal	سر تاله سر جنگل	۱۰۰	۴۷	NE	۵۰۷D-
۱۸۸	Munar-i-Char Asiyab	منار چار آسیاب	-	۶۹	N	-
	۱. Munar-i-Dar Khana –i-Asiyaab	منار در خانه آسیاب	۸۰	*	N	۵۰۷C
	۲.Munar-i- Sufla	منار سفلی	۶۰	*	N	۵۰۷C
۱۸۹	Char Asiyab	چار آسیاب	۸۰	۸۸	N	۵۰۷C
۱۹۰	Sharastan-i-Sarjangal	شهرستان سر جنگل	۵۰	۱۷	NE	۵۰۷D
۱۹۱	Siyah Chashma –i-Sarjangal	سیا چشمه سر جنگل	۷۰	۳۲	NE	۵۰۷D
۱۹۲	Sheen Shor Qpl	شینه شور قل	۴۰	۲۷	E	۵۰۷D
۱۹۳	Surkh Sang	سرخ سنگ	۵۰	۳۰	NE	۵۰۷D
۱۹۴	Nawai Lashkar (Noor Shakar)	نوی لشکر (نور لشکر)	۴۵	۳۹	NE	۵۰۷C
۱۹۵	Hawz-i-Sarjangal	حوض سر جنگل	۳۰	۱۱	E	۵۰۷E
۱۹۶	Sarband –i-Sarjangal	سر بند سر جنگل	۸۰	۱۹	E	-
۱۹۷	Kamab	کماب	۵۰	۴۹	E	۵۰۷F
۱۹۸	Deh Mir Ali	ده میر علی	۱۵۰	۸۶	NE	۵۰۷D
۱۹۹	Mushki	مشکی	۶۵	۲۵	NE	۵۰۷C
۲۰۰	Rashak-i-Noorgha (Ashak Lal)	رشک نورغه (اشک لعل)	۱۰۰	۳۷	NE	۵۰۷C
۲۰۱	Dahan Nawai Noorgha	دهن نوی نورغه	۵۰	۳۲	E	۵۰۷C
۲۰۲	Khosh Nau –i-Norrgha waDahan Khosh Nau	خوش نو نورغه و دهن خوش نو	-	۵۸	E	-
	۱. Khosh Nau	خوش نو	۱۰۰	*	E	۵۰۷C
۲۰۳	.Mohamad Qadam	محمد قدم	-	۶۰	E	-
	۱. Qala –i-Mohamad Qadam	قلعه محمد قد م	۲۵	*	E	۵۰۷C
	۲.Nau Abad Qala-i- Moh,d Qadam	نو آباد محمد قد م	۴۰	*	E	-
	۳.Siyah Chashma Ulya	سیا ه چشمه علیا	۲۹	۲۶	E	۵۰۷C
۲۰۴	Kandoogak	کندوگک	۷۰	۳۴	S	۵۰۷C
۲۰۵	Joye Badal	جوی بدل	۵۰	۴۳	W	۵۰۷C

۲۰۶	Sar Surkhak –i-Talkhak	سر سخک تلخک	-	*	-	-
	۱. Sar Surkhak Miyana	سر سرخک میانه	۲۰	*	S	۵۰۷C
	۲.Sar Surkhak-i-Ulya	سر سرخک علیا	۲۰	*	S	۵۰۷C
۲۰۷	Sar War Borgoach (Sardari Koch)	سروار بورگوچ (سرداری کوچ)	۱۰	۱۴	S	۵۰۷C
۲۰۸	Sar Qorjak-i-talkhak (Sarghocharak)	سر غورجک تلخک (سرغوچرک)	۲۰	۹	S	۵۰۷C
۲۰۹	Jam Dad-i-Talkhak (Jam Dad-i Dast-i-Chap)	جمع داد تلخک (جمع داددست چپ)	۱۵	۶۰	S	۵۰۷E
۲۱۰	Dumshan	دهمشان	۱۰	۱۴	S	۵۰۷C
۲۱۱	Kajak-i-Zair Darakht Talkhak (Kajak Zairyafta)	کجک زیر درخت تلخک (کجک زیر یافته)	۲۵	۵	S	-
۲۱۲	Zair Darkht Talkhak (Zair Darakhta)	زیر درخت تلخک (زیر درخت)	۳۰	۱۸	S	-
۲۱۳	Kajaki Daha-i-Ghochorak	کجک دهن غوچورک	۱۵	۱۵	S	-
۲۱۴	Dahan Ghochorak	دهن غوچورک	۴۰	۱۸	S	-
۲۱۵	Daraki Safaid Chashma	درک سفید چشمه	۴۰	۱۸	S	۵۰۷C
۲۱۶	Masjed i Paitab-i-Safaid Chashma (Masjed Paitab)	مسجد پیتاب سفید چشمه (مسجدپیتاب)	۵۰	۱۵	S	-
۲۱۷	Siyako Siya Sang-Safaid Chashma (Siyakoti Safaid Chashma)	سیاکوه سفید سنگ سیا چشمه (سیا کوت سفید چشمه)	۶۰	۱۵	S	-
۲۱۸	Khalki Safaid Chashma	خلک سفید چشمه	۴۲	۳۶	S	-
۲۱۹	Nau Shora-i-Safaid Chashma	نو شوره سفید چشمه	۳۸	۱۵	S	-
۲۲۰	Jalso Safaid Chashma	جلسو سفید چشمه	۸۵	۱۹	S	-
۲۲۱	Hawzi Safaid Chshma	حوض سفید چشمه	۹۰	۲۷	-	-
	۱.Hawzi Ulya	حوض علیا	۵	*	S	-
	۲.Hawzi Sufla	حوض سفلی	۱۰۰	*	S	-
۲۲۲	Kata Darakht-i-Talkhak	کته درخت تلخک	۴۰	۳۹	SE	۵۰۷C
۲۲۳	Nawai Ghaljan	نوی غلجن	۳۰	۱۸	SE	-

۲۲۴	Khoshkak-i-Talkhak (Khoshkak)	خشکک تلخک (خشکک)	۲۵	۱۲	SE	-
۲۲۵	Nawai Fateh Talkhak (Nawai Fateh)	نوی فتح تلخک (نوی فتح)	۸۰	۲۵	SE	۵۰۷C
۲۲۶	Safaid Baid Talkhak	سفید بید تلخک	۸۵	۱۹	SE	۵۰۷E
۲۲۷	Chardah Sufla-i-Talkhak	چهار دهی سفلی تلخک	۴۰	۲۴	SE	-
۲۲۸	Shaikh-i-Nau Goon Gaw	شیخ نکون گا و	۴۵	۲۸	S	۵۰۷E
۲۲۹	Sar Bughand-i-Sang-i-Shandeh(Qala-i-Sang-i-Shandeh)	سر بغندی سنگ شانده (قلعه سنگ شانده)	۴۰	۳۷	W	-
۲۳۰	Sar Nau Sang-i-Shandeh	سر نو سنگ شانده	۳۵	۲۵	W	-
۲۳۱	Siyah Sang-i-Sarjangal (Siyah Sang)	سیا سنگ سر جنگل (سیا سنگ)	۶۲	۱۰	W	۴۱۲D
۲۳۲	Tamborak-i-Kerman (Tamborak)	تمبورک کرمان (تمبورک)	۱۴۰	۴۸	E	۵۰۷D
۲۳۳	Safaid Daiwar-i-Kerman (Safaid Dewar)	سفید دیوار کرمان (سفید دیوار)	۱۰۰	۳۵	E	-
۲۳۴	Deh Sayedan-i-Kerman (Deh Saidan)	ده سیدان کرمان (ده سیدان)	۲۸	۱۷	E	۵۰۷C
۲۳۵	Baresh Tokalak (Tawakalak)	بارش توکلک	۱۰۰	۷۴	E	۵۰۷C
۲۳۶	Mosh Khordah Lal (Mosh Khordah)	موش خورده لعل (موش خورده)	۸۲	۲۵	E	۵۰۷C
۲۳۷	Dahan Safarak (Dahan Boom)	دهن سقرک (دهن بوم)	۳۵	۹	S	۵۰۷C
۲۳۸	Ghar Sang Wa Tar (Ghar Sang wa Sar)	غار سنگ وتا ر(غار سنگ و سار)	۱۴۰	۱۸	S	-
۲۳۹	Zangi Dad (Rangi Dad)	زانگی داد (رنگی داد)	۱۴	*	NE	-
۲۴۰	Shaikh Sangak	شیخ سنگک	۲۶	۵۱	NE	-
۲۴۱	Siyah Sang-i-Nawaghaa (Siyah Sang)	سیا سنگ نواغه (سیاه سنگ)	۳۰	۲۴	NE	۵۰۷C
۲۴۲	Shaikh Nau Moh.d Talkhak	شیخ نو محمد تلخک	۳۰	۱۶	S	-

۲۴۳	Sang-i-Sangar(Sangak)	سنگی سنگی(سنگک)	۳۰	۶	S	-
۲۴۴	Abpran-i-Talkhak (Abdara-i-Talkhak)	آبپران تلخک (آبدره تلخک)	۱۸	۱۸	S	-
۲۴۵	Miyana Dasht-i-Talkhak	میانه دشت تلخک	۳۲	۵	S	-
۲۴۶	Sar Bughand Mohmod-i-Daimoshn Talkhak (BughandiTalkhak)	سر بغندی محمود دیموشان تلخک (بغندی تلخک)	۱۵	۲۲	S	-
۲۴۷	Wata poor-i-Mohmood Talkhak (Watapoor)	وته پور محمود تلخک (وته پوور)	۱۲	۱۰	S	-
۲۴۸	Pusht-i-Qala	پشت قلعه	۱۸	۸	S	-
۲۴۹	Dahan Surkhak – i-Mohmood Talkhak	دهن سرخک محمود تلخک	-	۲۸	S	-
	۱.Dahan Sukhak Sufla	دهن سرخک سفلی	۲۶	*	S	۵۰VD
	۲.Dahan Surkhak Ulya	دهن سرخک علیا	۱۹	*	S	۵۰VD
۲۵۰	Sar Surkhak –i-Sufla	سرخک سفلی	۴۰	۳۵	S	-
۲۵۱	Jaw Qalak Wa Dahan Jaw Qalak	جوقلک ودهن جوقلک،جوقلک	-	۸۸	W	۵۰VC
	۱.Jaw Qalak	جوقلک	۱۶۰	*	W	۵۰VC
۲۵۲	Qala-i-Chaka	قلعه چکه	۲۵	۴۹	SW	۵۰VC
۲۵۳	Nau Bareck	نو باریک	۵۰	۲۷	NE	-
۲۵۴	Jar Badal	جر بدل	۱۰۰	۶۷	NE	۵۰VC
۲۵۵	Kaji Mazar-i-Safaid Chashma (Kaji Mazar)	کجی مزار سفید چشمه (کجی مزار)	۱۰۰	۲۴	SW	۵۰VC
۲۵۶	Nau Rah-i-Safaid Chashma (Nau Rah)	نوراه سفید چشمه (نوراه)	۴۰	۲۳	SW	۵۰VC
۲۵۷	Miyana Deh-i-Safaid Chashma (Miyana Deh)	میانه ده سفیدچشمه (میانه ده)	۵۰	۱۳	SW	-
۲۵۸	Siyah Khak-i-Ulya Safaid Chashma (Siyah Khar Ulya)	سیا خاک علیا سقید چشمه (سیا خار علیا)	۸۲	۹	SW	۵۰VD
۲۵۹	Zar Yafta-i-Shahi	زر یافته شاهی	۳۱	۸	NE	۵۰VD
۲۶۰	Abak Shahi	آبک شاهی	۳۶	۲	NE	۵۰VD

۲۶۱	Shaiga	شیگه	۲۵	۹	NE	-
۲۶۲	Shaikh Sang	شیخ سنگ	-	۲۱	NE	-
	۱.Shaukh Sang Ulya	شیخ سنگ علیا	۴۰	*	E	-
	۲.Shaikh Sang-i-Sufla	شیخ سنگ سفلی	۲۰	*	E	-
۲۶۳	Qala-i-Roghan Qol	قلعه روغن قل	۳۰	۳۳	E	-
۲۶۴	Ab Qol-i-Roghan Qol	آب قل روغن قل	۳۵	۱۷	E	۵۰۷D
۲۶۵	Sheeng-i-Roghan Qol	شینگ روغن قل	۲۲	۳۷	E	-
۲۶۶	Nau Joy-i-Roghan Qol	نوجوی روغن قل	۱۸	۱۸	E	-
۲۶۷	Shahrestan Roghan Qol	شهرستان روغن قل	۲۵	۲۳	E	۵۰۷C
۲۶۸	Siyaha Kharak	سیا خارک	۴۵	۴۵	NW	۴۱۲D
۲۶۹	Siyah a Sang Sarjangal (Siyah Sang)	سیا سنگ سر جنگل (سیا سنگ)	۱۵	۱۰	NW	۵۰۷C
۲۷۰	Dahan Ali Baig	دهن علی بیگ	۱۴۰	۳۸	NW	۴۱۲D
۲۷۱	Baig Ali Sufla Sarjangal	بیگ علی سفلی‌سرجنگل	۱۵۰	۷۰	NW	۵۰۷C
	۱.Baig Ali Sufla	بیگ علی علیا	۱۸۰	*	NW	۴۱۲D
۲۷۲	Kola Ali Baig (Kola Koor)	کوله علی بیگ (کوله کور)	۱۲	۲۵	NW	-
۲۷۳	Sar Kushkak –i-Sarjaangala (Sarkushkak-i-Saydan)	سر کشک سر جنگل (سر کشک سیدان)	۹۰	۱۱۲	NW	۵۰۷C
۲۷۴	Jar Surkh –i-Sukhta	جر سرخ سوخته	۵۰	۱۳	NW	-
۲۷۵	Daiw Koh	دیو کوه	۲۲۰	۷۹	NW	-
۲۷۶	Masjed-i-geero-i-Safaid Chashma (Masjed Geero)	مسجد گیر وسفید چشمه (مسجد گیر)	۴۰	۱۴	S	۵۰۷C
۲۷۷	Qash Safaid Chashma	قاش سفید چشمه	۵۰	۱۲	S	-
۲۷۸	Khar Baid Koon Gaw(Khar Baid)	خاربید کون گا و (خار بید)	۶۵	۱۱	S	۵۰۷C
۲۷۹	Sheenay Ulya Koon Gaw (Sheenay Ulya)	شینی علیا کون گا و(شینی علیا)	۶۰	۱۰	S	-
۲۸۰	Sheenay Bakad-i-Chashma (Sheenay Sufla)	شینه بلدی سفید چشمه (شینی سفلی)	۷۲	۲۰	S	۵۰۷C

۲۸۱	Dahan Koon Gaw	دهن کون گا و تلخک	۳۰	۳۹	S	۰C
۲۸۲	Shaikh Nau Koon Gaw –i-Talkhak	شیخ نو کون گا وتلخک	۴۰	۳۵	S	۵۰۷C
۲۸۳	Khagak	خگک	۱۵۰	۹۵	NW	۵۰۷C
۲۸۴	Pushta Manjo	پشته منجو	۱۲۰	۱۳	NW	-
۲۸۵	Gulpanja (Qol Panja)	گل پنجه (قل پنجه)	۳۵	۳۷	NW	-
۲۸۶	Dahan Manjo –i-Sarjangal	دهن منجو سرجنگل	۱۰	۵۶	NW	۵۰۷C
۲۸۷	Dahan Daiwalak	دهن دیوالک	۱۸۰	۷۲	NW	۵۰۷C
۲۸۸	Manjogak	منجوگک	۶۰	۵۷	NW	۵۰۷C
۲۸۹	Mir Hazaran	میر هزاران	۸۰	۹۷	NW	-
۲۹۰	Nazeran	نا ظران	۶۰	۸۱	NW	۵۰۷C
۲۹۱	Sar Lashkarak-i-Miyana Lal	سر لشکرکی میانه لعل	۱۵۰	۵۰	E	۴۱۲D
	۱.Sar Lashkarak-i	سر لشکر کی	-	*	-	-
۲۹۲	Deh Paitab (Deh Paitab-i-DahanQursi lali Ulya)	ده پیتاب (ده پیتاب دهن قرسی علیا)	۳۵۰	۵۱	SE	۵ـVC
۲۹۳	Kogak (Kola Gak)	کوگک(کوله گک)	۲۰۰	۴۸	NW	۵۰۷C
۲۹۴	Nawai Jalal Lal-i-Ulya	نوی جلال لعل علیا	۹۰	۱۹	SE	۵۰۷C
۲۹۵	Sar Kushkak Sarjangal	سر کشک سر جنگل	۱۳۰	۱۱۲	N	-
۲۹۶	Hakht Abad	هخت آباد	۹۰	۲۲	N	۵۰۷C
۲۹۷	Qala-i-Kushkak	قلعه کشکک	۲۰۰	۹۶	N	۵۰۷C
۲۹۸	Zard Sang	زرد سنگ	۹۰	۲۷	E	۵۰۷D
۲۹۹	Chagari Too	چگری تو	۹۲	۲۹	N	۵۰۷C
۳۰۰	Dahan Zanboor Khan	دهن زنبور خان	۱۵۰	۵۶	NE	۵۰۷C
۳۰۱	Sar Toop Ulya	سر توپ علیا	۱۲۰	۳۲	NE	۵۰۷C
۳۰۲	Siyah Farukh Kerman	سیا فرخ کرمان	۹۰	۱۵	E	۵۰۷D
۳۰۳	Deh Paitab –i-Kerman	ده پیتاب کرمان	۵۰	۲۰	E	-
	۱.Deh Paitab Sufla	ده پیتاب سفلی	۲۰	*	Center	۵۰۷C
۳۰۴	Bad Asiyab	باد آسیاب	۵۰	۲۱	W	۴۱۲D
۳۰۵	Qorugh Lali Sufla	قورغ لعل سفلی	۶۰	۵۰	W	-
۳۰۶	Qalacha-i- Ulya	قلعچهء علیا	۶۰	۲	W	۵۰۷C

۳۰۷	Bariki Lal-i-Sufla	باریکی لعل سفلی	۲۰۰	۱۰۶	SW	-
۳۰۸	Miyana Boom	میانه بوم	۲۵	۲۷	SW	۵۰۷C
۳۰۹	Siyanaw Lal –i-Ulya	سیا نو علیا	۶۰	۲۸	S	۴۱۲D
۳۱۰	Baeed Nau Lal-i-Ulya (Baed Nau –i-Qolani)	بعید نو لعل علیا (بعید نوقولانی)	۸۰	۱۶	SW	۵۰۷C
۳۱۱	Noor Qadam (Noori Qadam)	نور قدم (نری قدم)	۵۶	۱	SW	-
۳۱۲	Qarabaghi—Ulya wa Sufla .Wacha Bazar	قرباغی علیا وسفلی واچه بازار	-	۷۳	SW	-
	۱.Qarabaghi	قره باغی	۳۰۰	*	SW	۵۰۷C
۳۱۳	Sar Saqaba	سر سقابه	۴۰۰	۸۹	S	۵۰۷C
۳۱۴	Haft Nawor –i-Sar Chashma	هفت ناور سر چشمه	۵۰	۹	S	۵۰۷C
۳۱۵	Hesar Lal-i-Ulya wa Qala –i-Hesar	حصار لعل علیا و قلعه حصار	-	۲۴	-	-
	۱.Hesar Lal	حصار لعل	۶۵	*	SE	۵۰۷C
۳۱۶	Qala –i-Mod.d Qadam	قلعهء محمد قدم	۵۲	۶۰	SE	۵۰۷C
۳۱۷	Qala –i-Shkaraki Lal-i-Ulya	قلعه شکر کی لعل علیا	۷۳	۳۸	SE	۵۰۷C
۳۱۸	Dahan Boom	دهن بوم	۶۳	۱۶	E	۵۰۷C
۳۱۹	Nau Bazak Kerman	نوبازک کرما ن	۵۵	۲۹	E	۵۰۷C
۳۲۰	Hesari Kerman	حصار کرما ن	۸۲	۳۳	E	۵۰۷C
۳۲۱	Dahan Manjo	دهن منجو	۶۰	۵۶	N	۵۰۷C
۳۲۲	Sar Bughandi-i-Manjo –i-Sarjangal	سر بغندی منجو سرجنگل	۴۰	۱۰۶	N	۵۰۷C
۳۲۳	Chabal Nau Jaw Sarjangal	چبل نوجو سرجنگل	۶۲	۶۷	N	۵۰۷C
۳۲۴	Nau Jo (Nawai Joyi – Ghabghanak)	نو جو (نو جوی غیبغانک)	۲۹۰	۵۴	N	۵۰۷C
۳۲۵	Baig Ali –i- Ulya	بیگ علی علیا	۹۲	۷۰	N	-
	۱. Baig Ali-i-Sufla	بیگ علی سفلی	۱۲۰	*	NW	-
۳۲۶	Dahan Lak Sang	دهن لک سنگ	۹۰	۶	W	۴۱۲D
۳۲۷	Mukhtar (Mukhtar Sarjangal)	مختار (مختا ر سر جنگل)	۲۵	۵	W	۴۱۲D

۳۲۸	Wazi	وزی	۵۰	۴۲	NW	۵۰۷C
۳۲۹	Khalifa	خلیفه	۹۲	۷۷	NW	۵۰۷C
۳۳۰	Sar –i-Sang Wazgana Joy	سر سنگ وز گنه جوی	۲۰	۶۶	W	-
۳۳۱	Baid Nau (Baid Nau Lal)	بید نو (بید نولعل)	۵۰	۳۱	W	۵۰۷C
۳۳۲	Garmzad (Karmzar Lal)	گرم زد (کرم زار لعل)	۱۵۰	۱۱۱	W	-
۳۳۳	Bariki (Bariki Lal)	باریکی (باریکی لعل)	۱۰۰	۱۰۶	W	۵۰۷C
۳۳۴	Alah Too	الله تو	۲۰۰	۲۱۹	W	۵۰۷C
۳۳۵	Pam Hussain	پام حسین	۲۰	۱۱	W	۵۰۷C
۳۳۶	Sokhta –i-Sufla (Sokhta-i-Sufla Lal)	سوخته سفلی (سوخته سفلی لعل)	۳۰	۴۶	W	۵۰۷C
۳۳۷	Shaikh Sangaki Sangi Shanda	شیخ سنگی سنگ شانده	۴۰	۵۱	W	۴۱۲D
۳۳۸	Sar Bughandi Sangi Shanda	سر بغندی سنگ شانده	۳۰	۳۷	W	-
۳۳۹	Kushk-i-Ulya wa Sufla	کشک علیا	۱۰۰	۸۶	W	-
۳۴۰	Dalak Lal	دلک لعل	۱۵۰	۹۵	W	۴۱۲D
۳۴۱	Gurgak	گرگک	۲۰۹	۱۱۹	W	۴۱۲D
۳۴۲	Garmab-i-Sufla	گر ما ب سفلی	۳۰۰	۴۴۸	W	۴۱۲D
۳۴۳	Garmab-i- Ulya	گرماب علی	۲۰۰	۱۵۰	W	۴۱۲D
۳۴۴	Sahib-i-Ikhtiyar Lal	صحب اختیار لعل	۱۷۰	۸۳	W	-
۳۴۵	Nau Qabresta n Lal	نو قبرستان لعل	۱۵۰	۱۰۵	W	۵۰۷C
۳۴۶	Sar Sokhta-i-Sarjangal	سرسوخته سرجنگل	۲۰۰	۱۷۰	NW	۵۰۷C
۳۴۷	Dahan Sokhta-i-Sarjangal	دهن سوخته سرجنگل	۸۰	۱۰۰	W	۵۰۷C
۳۴۸	Nau-i-Abdula	نو عبدالله	۵۰	۷۳	W	۵۰۷C
۳۴۹	Yakhak-i-Lal	یخک سر جنگل	۱۰	۱۴۴	W	۵۰۷C
۳۵۰	Jangalak Lal	جنگلک سرجنگل	۵۰	۴۰	W	۵۰۷C
۳۵۱	Sheberak	شبرک	۲۰۰	۱۰۱	W	۵۰۷C
۳۵۲	Shahrestan	شهر ستان	۶۰	۵۴	W	۵۰۷C
۳۵۳	Chashma –i-Padsha h	چشمه پادشا ه	۳۰	۳۰	W	-
۳۵۴	Paitab –i-Shor	پیتاب شور	۱۰۰	۷۲	W	۵۰۷C
۳۵۵	Barikak-i- Ulya	باریکک علیا	۸۰	۱۴۹	W	۵۰۷C

۳۵۶	Baisarak-i-Sufla-i- Lal	بی سرک سفلی لعل	۲۰۰	۸۰	W	۵۰۷C
۳۵۷	Wazgata Joye	وزگته جوی	۶۰	۲۴	W	۵۰۷C
۳۵۸	Sar Kola Sang (Koa sang)	سرکوله سنگ (کوله سنگ)	۳۰	۱۶	W	-
۳۵۹	Qezel (Qezel-i-Sarjangal)	قزل (قزل سر جنگل)	۲۵۰	۲۵۲	W	۵۰۷C
۳۶۰	Sar Kaichak I Sarjangal	سر کیچک سر جنگل	۴۰	۶۰	W	-
۳۶۱	Qalachai—Sufla – i-Lal	قلعچه سفلی لعل	۸۰	۶۱	W	۵۰۷C
۳۶۲	Qarya –i-Kushkak-i-Ulya Lal	قریه کشک علیا لعل	۱۰۰	۷۵	W	-
۳۶۳	Sokhta-i-Ulya Lal	سوخته علیا لعل	۱۰۰	۳۲	W	۵۰۷C
۳۶۴	Qalacha-i-Ulya Lal	قلعچه علیا لعل	۸۰	۴۸	W	۵۰۷C
۳۶۵	Dewalak Sufla (Dewalak)	دیوالک سفلی (دیوالک)	۴۰	۲۴	W	۵۰۷C
۳۶۶	Barik-i-Sufla (Barik-i-Lal Sufla)	باریکی سفلی (باریکی لعل سفلی)	۲۰۰	۱۴	W	-
۳۶۷	Sabz Guli	سبز گل	۵۰	۳۷	W	۵۰۷C
۳۶۸	Ashk-i-Lal –i-Sufla	اشک لعل سفلی	۱۹۰	۵	W	-
۳۶۹	Qoreeq-i-Lal	قوریق لعل	۱۰	۵۰	W	-
۳۷۰	Hawzak-i-Lal	حو ضک لعل	۹۰	۴	W	۵۰۷A
۳۷۱	Qala-i-Jangal (Qala–i-Sarjangal)	قلعه جنگل (قلعه سر جنگل)	۶۸	۱۶	-	۵۰۷A
۳۷۲	Salbinak (Sool Beenak)	سیلبینک (سول بینک)	۳۶	۳۶	W	۴۱۲D
۳۷۳	Sar Nau Qayak	سرنو قیا ق	۴۰	۵۱	NW	۵۰۷C
۳۷۴	Qarya-i-Nau-i-Daikundi Sarjangal	قریه نو دیکندی سرجنگل	۸۰	۵۹	W	-
۳۷۵	Qash-i-Taka Ghal	قاش تکه غال	۸۰	۸۵	NW	۵۰۷A
۳۷۶	Taka Ghal Lal Ulya	تکه غا ل لعل علیا	۴۰	۷۳	N	۵۰۷C
۳۷۷	Siyah Chasshma i-Asiya Gak	سیا چشمه آسیاگک	۱۲۰	۶۱	Nw	۵۰۷C
۳۷۸	Sar Haikal	سرهیکل	۵۰	۷۲	Nw	۵۰۷C
۳۷۹	Baikh –i-Sang Taka Ghal	بیخ سنگ تکه غال	۳۰	۴۷	Nw	۵۰۷C
۳۸۰	Sar Shorabak	سر شورابک	۵۰	۹۶	Nw	۵۰۷C

۳۸۱	Daiwalak Sufla	دیوالک سفلی	۱۰۰	۶	SE	۵۰۷C
۳۸۲	Chehil Oba	چهل اوبه	*	۱۴	NE	-
۳۸۳	Dahan Gunbad	دهن گنبد	*	۷	SW	۵۰۷C
۳۸۴	Nau Shora-i-Safaid Chashma	نو شوره سفید چشمه	*	۴	W	۵۰۷E
۳۸۵	Sar Qamaghi Kerman	سر قومغی کرمان	*	۴۲	E	۵۰۷D
۳۸۶	Nau Miyana (Nau miyana Taka Ghal)	نومیانه (نو میانه تکه غا ل)	*	۲۵	NW	۵۰۷C
۳۸۷	Chapar Nuql Ulya	چپر نقل علیا	*	۹۸	NE	-
۳۸۸	Chlawak	چلاوک	*	۱۱	NE	۵۰۷C
۳۸۹	Talab Kushta	طلب کشته	*	۲۱	NE	۵۰۷C
۳۹۰	Jelaw Gurg	جلو گرگ	*	۱۲۹	N	۵۰۷C
۳۹۱	Kharah Sang	خره سنگ	*	۴۰	NW	۵۰۷C
۳۹۲	Aloo Dal	علو دال	-	۲۱	S	-
۳۹۳	Khoshoo-i-Jaw Qol	خشو جو قل	-	۸	S	-
۳۹۴	Gabrestan-i-Talkhak	قبرستان تلخک	-	۴	S	-
۳۹۵	Sairak-i-Kerman	سیرک کرمان	-	۳۴	E	-
۳۹۶	Sang-i-Raheem-i-Khwaja	سنگ رحیم خواجه		۱۵	E	-
۳۹۷	Sar Dasht-i-Shahr Sarjangal	سر دشت شهر سرجنگل	-	۱۵	NE	-
۳۹۸	Qala -i-Kamrani Sarjangal	قلعه کامران سرجنگل	-	۱۶	NE	-
۳۹۹	Sar-i-Pul-i-Qatlash-i-Sarjangal	سر پل قتلش سرجنگل	-	۱۵	NE	-
۴۰۰	Qala –i-Qatlash-i-sarjangal	قلعه قتلش سر جنگل	-	۴۳	NE	-
۴۰۱	Paye Kqtal-i-Sar Kamarani Sarjangal	پای کوتل سرکامران سرجنگل	-	۳۲	N	-
۴۰۲	Hawzak-i-Sar Asiya Gak Sarjangal	حوضک سر آسیا گک سرجنگل	-	۱۹	N	-
۴۰۳	Kola Maidan	کوله میدان	-	۲۷	W	-
۴۰۴	Dahan –i-Qabrestan DehSoostani Talkhak	دهن قبرستان ده سوستان تلخک	-	۲	S	-

۴۰۵	Bay Sar Ulya Lal	بی سر علیا لعل	-	۵۵	N	-
۴۰۶	Daahn-i-Daiwalak Sarjangal	دهن دیوالک سر جنگل	-	۱۵	N	-
۴۰۷	Khok Kushta Miyana	خوک کشته میانه	-	۲۴	SE	-
۴۰۸	Sar Toop -i- Ulya	سر توپ علیا	-	۳۲	SE	-
۴۰۹	Ghulamak -i- sarjangal	غلامک سر جنگل	-	۴۳	N	-
۴۱۰	Sar Siyah Khwala	سر سیا خوله	-	۱۴۸	W	-
۴۱۱	Ko Sang-i-sarjangal	کو سنگ سر جنگل	-	۲۳	N	-
۴۱۲	Nau Kola-i- Lal	نو کله لعل	-	۵۶	W	-
۴۱۳	Lal -i-Mushki wa Sarjangal	لعل مشکی و سرجنگل	-	۱۲	N	-
۴۱۴	Dahan Nau Qayaq	دهن نو قیا ق	۳۲	۳۷	NW	-
۴۱۵	Dahan Roghani Qol	دهن روغنی قل	۲۶	-	E	۵۰۷A
۴۱۶	Aikchak	ایکچک	۱۴	-	N	۵۰۷A
۴۱۷	Kaji Joye	کجی جوی	۱۰	-	E	-
۴۱۸	Chehil Bulaq	چهل بلاق	۲۶	-	N	۵۰۷C
۴۱۹	Teka -i-Nau Dahan-i-Gharak	تکه نو دهن غارک	۹	-	NE	-
۴۲۰	Deh Mirdad	ده میر داد	۱۸۰	-	NE	۵۰۷D
۴۲۱	Sang Darah (Tangak Dara)	سنگ دره (تنگک دره)	۲۵	-	NE	۵۰۷D
۴۲۲	Qala-i- Qaroon	قلعه قارون	۲۶	-	NE	-
۴۲۳	Shawarah -i- Sarjangal	شواره سرجنگل	۳۰	-	NE	-
۴۲۴	Sheen Jaw Qol	شین جو قل	۵۰	-	SW	-
۴۲۵	Push Guli	پوش گلی	۱۵	-	E	-
۴۲۶	Sar Qol-i- Sufla	سر قل سفلی	۵۰	-	SE	-
۴۲۷	Murad Dasht	مراد دشت	۷۰	-	S	-
۴۲۸	Faqeeran	فقیران	۱۰	-	N	۵۰۷C
۴۲۹	Sar Qol Talkhak	سر قل تلخک	۴۰	-	SE	۵۰۷D
۴۳۰	Geero Char Asiyab	گیرو چار آسیا ب	۱۵۰	-	N	۵۰۷C
۴۳۱	Jangalak -i- Sarjangal	جنگلک سر جنگل	۲۰	-	N	۵۰۷C
۴۳۲	Guzirak	گزیرک	۲۰	-	N	۵۰۷C

۴۳۳	Sheena Sufla Talkhak	شینه سفلی و تلخک	۶۰	-	S	۵۰۷C
۴۳۴	Sangi Talkhak	سنگ تلخک	۴۰	-	S	-
۴۳۵	Kajak-i-Moh,d Dost	کجک محمد دوست	۲۰	-	N	۵۰۷A
۴۳۶	Kajak-i- Sufla	کجک سفلی	۳۰	-	N	۵۰۷A
۴۳۷	Qala-i- Miyana	قلعه میا نه	۴۰	-	N	۰۷A
۴۳۸	Burdah	برده	۸	-	S	-
۴۳۹	Char Qash	چهار قا ش	۸۰	-	SW	۵۰۷C
۴۴۰	Dahan-i-Siya Sang	دهن سیا سنگ	۵۰	-	NW	-
۴۴۱	Shaikh Nawai Miyana	شیخ نا و میا نه	۲۰	-	S	-
۴۴۲	Dahan Sokhta	دهن سوخته	۲۲۰	-	E	۴۱۲D
۴۴۳	Qara Oba –i-Lal U	اوبه لعل علیا	۲۹۰	-	SE	۵۰۷C
۴۴۴	Shaikh Naw –i- Qoreeq Sufla	شیخ نا و قوریق سفلی	۲۵	-	W	۵۰۷C
۴۴۵	Sangar-i- Lal Sufla	سنگر لعل سفلی	۳۰	-	W	۴۱۲D
۴۴۶	Nau Qala –i- Sufla	نو قلعه سفلی	۱۳۱	-	W	۵۰۷C
۴۴۷	Nau Qala-i- Ulya	نو قلعه علیا	۱۴۰	-	W	۵۰۷C
۴۴۸	Dahan Barikak	دهن باریکک	۲۰	-	W	۵۰۷C
۴۴۹	Shaikh Nau Qoreeq-i Ulya	شیخ نا و قوریق علیا	۲۵	-	W	۵۰۷C
۴۵۰	Siyah Dasht	سیا دشت	۴۲	-	N	۵۰۷A
۴۵۱	Siyah Khar-i- Sufla	سیا خا ر سفلی	۱۲	-	SW	-
۴۵۲	Zardak Boom-iroghani Qol	زردک بوم روغنی قل	۲۲	-	E	۵۰۷D

معرفی مختصر ولسوالی پسا بند

Woluswali Summary for Pasaband

اسم ولسوالی : پسابند	نمبر کود: ۲۷۰۷	اسم مرکز: ------
Woluswali Name: PasaBand	.Code No: ۲۷۰۷	Centar Name: -----
Area (sq. Km)	۴۷۲۴	ارتفـاع مرکـز از سـطح بحـر (متر)
Altitude of MCD Center (m)	۲۵۰۰	مساحت (کیلو مترمربع)
Lat.and Long of the MCD Center	۳۴ ۴۱N- ۶۴ ۵۱E	طول البد وعرض البد مرکز
Inclusive Maps:	۴۱۲ E/ ۴۱۲ –F ۴۱۲-B/ ۴۱۸-A/ ۴۱۸-B ۴۱۷-D/ ۴۱۸-C/ ۴۱۸-D ۴۱۷-F/ ۴۱۸-E	نقشه های مشتمل
Total Pop . (MAI)	۲۴ ۵۴۸	مجمـوع نفـوس بـه اسـاس معلومـات وزارت زراعـت و آبیاری
Total Pop . (Wol)	۱۲۹۵۹	مجموع نفوس به اسا س معلوما ت وزرت داخله
Year and basis for Wol . Pop	۱۹۵۸	سـال و اسـا س تخمیـن نـوس وزارت داخله (ولسوالی)
Total No of vilage According To woluswali List	۶۸ (۶۲)	مجموع قریه ها به اسا س معلومات وزارت داخله

Distribution of vills.by Wol Pop size.	تقسمات قریه ها به اسا س تعداد گروه های نفوس

مجموع :	۰-۲۵۰	۲۵۱-۵۰۰	۵۰۱-۱۰۰۰	۱۰۰۱- واضافه از آن	
۶۸(۶۲)	۴۶(۴۶)	۱۴(۱۱)	۴(۴)	۳(۱)	تعدادقریه ها
۱۲۹۵۹	۴۶۸۰۳	۴۱۰۷	۲۹۰۵	۱۱۴۴	نفوس

ولسوالی پسا بند

Woluswali Pasaband

شماره مسلسل Serial.No	Village Name	اسم قریه	نفوس Poplution معلومات وزارت زراعت و آبیاری MAI	معلومات وزارت داخله WOL	سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی Dir.fromWol.center	شماره نقشه Map No
۱	kakari	کا کری	۱۷۵۰	۸۵۳	SE	-
۲	Dahan-i-Atkal (Atkal-ha)	دهن اتکل (اتکل ها)	۳۰۰	۲۶۲	SE	۴۱۷D
	۱. Sar Atkal	سر اتکل	۳۵۰	*	SE	۴۱۷D
۳	Ghar Ghar Ab	غرغر آب	۱۰۰۰	۴۲۴	SE	۴۱۷D
۴	Khateeb	خطیب	۱۶۰	۸۲	SW	-
۵	Chashma Safaid-i-Khateeb	چشمه سفید خطیب	۲۰۰	۶۷	SW	۴۱۷D
۶	Askoch Chashma-i-Safaid	اسکوچه چشمه سفید	۴۸۰	۲۳۵	SW	۴۱۷D
۷	Abparan	آ ب پران	۹۰۰	۴۱۵	S	۴۱۷F
۸	Khwaja Rauf	خواجه روف	۴۵۰	۱۲۵	S	۴۱۷F
۹	Peerak	پیرک	۳۰۰	۱۵۰	SE	۴۱۷F
۱۰	Teera Too (Tarah Too)	تیره تو (تره تو)	۱۵۰	۷۷	S	۴۱۷D
	۱.Dahan-i-Tarah Too	دهن تره تو	*	*	S	۴۱۷D
۱۱	Alonjak (Anjak)	الونجک (انجک)	۱۲۰	۵۲	SE	۴۱۷D
۱۲	Khanbegi	خانبگی	۱۰۰۰	۴۴۳	W	۴۱۷D
۱۳	Angoorak	انگورک	۳۰۰	۱۲۵	E	۴۱۸A
۱۴	Jamal	جمال	۲۵۰	۱۱۶	E	۴۱۸A
۱۵	Khasa (Khwaja Wajudin)	خاسه (خواجه وجهه الدین)	۸۴۰	۵۸۴	E	۴۱۸C
۱۶	Khusrawi (Khwaja Wajudin)	خسروی (خواجه وجهه الدین)	۱۰۰۰	۸۷۰	W	-
۱۷	Seh Bagh (Siya Bagh)	سه باغ (سیا باغ)	۲۰۰	۱۶۶	SE	۴۱۸C

-	S	۱۲۵	۶۰۰	کرم زار کوغنی	Karamzar-i-Koghani	۱۸
-	SE	۱۱۴۴	۹۰۰	سینی	Sini	۱۹
۴۱۸C	S	*	*	تخت سینی	۱.Taht-i-Sini	
-	SW	*	*	پاشات	۲.Pashat	
۴۱۸A	E	۱۳۶	۲۲۰	خم بلاق	Khum Bulaq	۲۰
۴۱۸A	NE	۱۹۷	۳۰۰	سر بام	Sar Bam	۲۱
۴۱۸A	E	۱۰۲	۲۵۰	گنبد	Gunbad	۲۲
۴۱۸A	NE	۹۵	۱۵۰	سیبک تجی (سیبک)	Saibak-i-Taji (Saibak)	۲۳
۴۱۸A	E	۶۱	۳۰۰	غلجتو	Ghaljatoo	۲۴
۴۱۸A	NE	۸۷	۱۳۰	غرغر آ قا جان	Ghaghara-i-Aqa Jan.	۲۵
-	E	۱۰۲	۱۹۲	برجیگه (بجیگه)	Bargeega(Bajee ga)	۲۶
۴۱۸A	NE	۵۳	۱۰۰	شره بان	Sharah Ban	۲۷
۴۱۸A	NE	۲۶	۸۰	دهن شرابان	Dahan Sharaban	۲۸
-	NE	۵۰	۱۲۰	برنی	Barni	۲۹
۴۱۸A	NE	۳۶۷	۷۰۰	چا قان	Chaghan	۳۰
۴۱۸A	E	*	*	ترمه	۱. Turma	
۴۱۷B	E	۲۰۸	۴۰۰	چشمه سفید	Chashma Safaid	۳۱
۴۱۸A	E	۲۰۷	۳۰۰	پلنگان	Palangan	۳۲
۴۱۸A	E	۱۴۵	۲۰۰	غال رمه	Ghal Rama	۳۳
۴۱۸C	SE	۴۰۸	۸۰۰	سر خک	Surkhak	۳۴
۴۱۸A	E	*	*	پشتروق	۱.Pushtrooq	
۴۱۸C	E	۳۸۴	۷۸۰	تلخک	Talkhak	۳۵
۴۱۸C ۴۱۸C	SE	۴۱۹	۸۵۰	متک	Matak	۳۶
۴۱۸C	E	۱۱۷	۲۴۰	قلعه سیا چوب	Qala –i-Siyah Chob	۳۷
۴۱۸C	E	۲۱	۵۰	غر غر سیا چوب	Ghaghara-i-Siya Chob	۳۸
۴۱۸A	S	۱۲۴	۲۹۰	سَر سینی	Sar Sini	۳۹
۴۱۸A	NE	۷۲	۱۵۶	خنجر (خنجر تاجی)	Khajar (Khajar-i-Taji)	۴۰
۴۱۸E	NE	۵۴	۱۲۰	سیا نور (سیا ناورنجی)	Siyah Noor (Siyah Nawranji)	۴۱
-	E	۱۰۰	۱۵۰	سرخ نو	Surkh Nau	۴۲
-	E	۴۵	۱۱۰	سنگ سرخ	Sang-i- Surkh	۴۳
۴۱۸A	E	۵۴	۲۵۰	جوی سرخ	Joye Surkh	۴۴
۴۱۸A	NE	۱۲۴	۲۵۰	قر قطع	Qar Qata	۴۵

۴۶	Saqaba	سقا به	۳۰۰	۱۴۷	NE	۴۱۸A
۴۷	Khwala	خوله	۲۶۰	۱۴۲	NE	-
۴۸	Maqsood (Maqsood Amla)	مقصود (مقصود امله)	۲۹۰	۱۱۰	E	۴۱۸C
۴۹	Daiwalak	دیوالک	۳۵۰	۶۱	E	۴۱۸A
۵۰	Raoof	رووف	۴۰	۱۸	E	-
۵۱	Patiyaw	پیتاو	۱۲۰	۵۳	SE	۴۱۸A
۵۲	Aspi Buz	اسپی بز	۲۰۰	۳۴۱	SE	۴۱۸A
۵۳	Talmistan	تلمستان	۷۰	۳۱	E	۴۱۸A
۵۴	Or mangan	اور منگا ن	۶۰۰	۲۹۴	E	-
۵۵	Mohamad Aghan (Mad Aghan)	محمد اغان (مد اغان)	۱۲۰۰	۵۹۸	E	-
۵۶	Surkh Saraye	سرخ سرای	۴۰۰	۱۷۴	SE	۴۱۷C
۵۷	Maqsood Siyah Chob	مقصود سیا چوب	۳۰۰	۳۹	S	-
۵۸	Taht-i-Sangan	تحت سنگان	۵۰۰	۲۴۷	SE	۴۱۷D
۵۹	Surkh Bulaq	سرخ بلا ق	۱۶۰	۷۶	SE	۴۱۸C
۶۰	Sad Barg	صد برگ	۳۲۰	۱۵۵	SW	۴۱۷D
۶۱	Taht-i-Sangan-i- Fairoz	تحت سنگان فیروز	۷۰۰	۳۵۰	SE	-
۶۲	Qashang Kakori	قشنگ کا کری	-	۴۵	-	-

معرفی مختصر ولسوالی ساغر

Wouswali Summary for Saghar

اسم ولسوالی: ساغر	نمبر کود: ۲۷۰۳	اسم مرکز: ---------------
Woluswali Name: Saghar	Code No: ۲۷۰۳	Center Name:-----------
Area (Sq. Km.)	۲۷۷۱	مساحت (کیلومتر مربع)
Altitude of the MCD Center (m):	۲۱۰۰	ارتفاع مرکز از سطح بحر (متر)
Lat. and Long. of the MCD	۳۳ - ۴۱ N - ۳۶ ۵۱ E	طول البلد و عرض البلد مرکز
Inclusive Maps:	۴۱۶ - A / ۴۱۶ - B/ ۴۱۷ - A ۴۱۶ - C / ۴۱۶ - D/ ۴۱۷ - C ۴۱۶ - E	نقشه های مشتمل
Total Pop. (MAI):	۱۵۷۲۲	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت و آبیاری
Total Pop. (Wol.):	۶۴۱۸	نفوس به اساس معلومات وزارت داخله
Year and basis for Wol. Pop:	M – ۱۹۵۸	سال و اساس تخمین نفوس وزارت داخله (ولسوالی)
Total No. of villages according to Woleswali list	۳۳(۳۰)	مجموع قریه به اساس معلومات وزارت داخله (ولسوالی)

Distribution of Villages by Wol. Pop. Size: / تقسیمات قریه ها باساس تعداد گروههای نفوس:

	۱۰۰۱- و اضافه از آن	۱۰۰۰-۵۰۱	۵۰۰-۲۵۱	۲۵۰-۰	مجموع:
تعداد قریه ها	----	۲ (۲)	۸ (۵)	۲۳(۲۳)	۳۳ (۳۰)
نفوس	----	۱۱۰۲	۱۹۱۴	۳۴۰۲	۶۴۱۸

ولسوالی ساغر
Woluswali Saghar

نمبر مسلسل - Seriag No	vilage Name	اسم قریه	Population - نفوس		سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی Dir.from wol cent	نمبر نقشه - Map No.
			معلومات وزارت زراعت و آبیاری MAI	معلومات وزارت داخله Wol		
۱	Taitan	تیتان	۱۵۰۰	۵۶۶	SE	۴۱۶B
۲	Tagab-Manak	تگاب منک	۴۰۰	۱۲۳	SE	۴۱۶C
۳	Mank-I-Sufla	منک سفلی	۳۹۰	۱۴۰	E	۴۱۶B
۴	Jarf	جرف	۴۵۰	۱۷۷	E	۴۱۶D
۵	Dah-I-Tajudin	ده تاج الدین	۱۳۰۰	۴۸۰	W	۴۱۶B
۶	G ahar	گوهر	۵۰۰	۲۳۷	W	۴۱۶B
۷	Nedaye-Gahar (Tarzi-Gahar)	ندای گوهر (تزری گوهر)	۲۰۰	۷۷	W	۴۱۶D
۸	Dah Qazi	ده قاضی	۱۶۰۰	۵۳۶	SW	۴۱۶B
۹	Deh Sheer	ده شیر	۶۰۰	۲۴۶	W	۴۱۶D
۱۰	Akhri (Akheri)	آخری	۱۰۰۰	۴۱۴	W	۴۱۶D
۱۱	Tagab Baloochi	تگاب بلوچی	۳۵۰	۱۷۶	W	۴۱۶D
۱۲	Nal Zair Tangi	نله زیر تنگی	۳۰۰	۲۹۱	W	۴۱۶D
	۱ Lakhak.	لاخک	۴۰	*	W	۴۱۶C
	۲.Mir Ziyadi.	میر زیادی	۱۰۰	*	W	-
	۳.Ziri	زیری	۲۰۰	*	W	-
۱۳	Sabghan	صباغان	۳۵۰	۱۴۴	SW	۴۱۶D
۱۴	Jailan	جیلان	۳۰۰	۱۳۳	SW	۴۱۶D
۱۵	Asiya Sang (Aspiya Sang)	آسیا سنگ (ا سپیا سنگ)	۲۵۰	۹۵	SW	۴۱۶D
۱۶	Hoti (honi)	هوتی (هونی)	۵۰۰	۲۱۲	SW	۴۱۶D
۱۷	Naga	نگه	۲۵۰	۱۰۰	SW	۴۱۶D
۱۸	Manak-I-Ulya	منک علیا	۷۰۰	۲۹۹	E	۴۱۶B
۱۹	Tarzi Sadat (Tazri Sadat)	ترزی سادات (تزری‌سادات)	۳۰۰	۱۲۸	E	۴۱۷-A B

۲۰	Abdokan	آبدوکان	۳۸۰	۱۶۱	W	۴۱۶D
۲۱	Deh Lor	ده لور	۱۵۰	۷۴	W	۴۱۶C
۲۲	Sholej (Solej)	شولج (سولج)	۵۰۰	۲۰۹	W	۴۱۶C
۲۳	Ag aj (Agil)	اگج (اگیل)	۲۰۰	۱۰۰	W	۴۱۶C
۲۴	Rubat	رباط	۳۰۰	۱۴۵	W	۴۱۶C
۲۵	Daila	دیله	۱۲۰	۶۹	W	۴۱۶C
۲۶	Marah	مراح	۵۰۰	۲۲۹	W	۴۱۶D
۲۷	Jawaja Merzadah	جواجه میر زاده	۸۸۲	۴۳۰	NE	-
۲۸	Khair kunak –I-Jawaja	خیر کنک جواجه	۲۶۰	۱۲۵	NE	-
۲۹	Kanan	کنان	۵۰۰	۲۰۶	W	۴۱۶B
۳۰	Kushk	کشک	۲۴۰	۹۶	W	۴۱۶B
۳۱	Shardi	شردی	۶۰	-	W	-

معرفی مختصرولسوالی تولک

Woluswali Summary for TOLAK

اسم ولسوالی : تولک	شماره‌ء کود :۲۷۰۴	اسم مرکز:-----------
Woluswali Name: Tolak	Code No: ۲۷۰۴	Center Name:-----
Area (Sq km)	۲۹۵۶	مساحت (کیلومتر)
Altitude of the MCD Center(m)	۲۲۵۰	ارتفاع مرکز ازسطح بحر(متر)
Lat. and Long. of the MCD Center:	۳۳.۵۸N - ۶۳.۴۴E	طول البلد و عرض البلد مرکز
Inclusive Maps:	۴۱۰ E / ۴۱۰ F/ ۴۱۱ E ۴۱۶ A / ۴۱۶ B / ۴۱۷ A	نقشه های مشتمل:
Total Pop (MAI)	۲۱۰۵۰	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت زراعت وآبیاری
Total Pop. (Wol):	۹۳۶۲	مجموع نفوس به اساس معلومات وزارت داخله
Year and basis for Wol . Pop:	M ۱۹۶۸	سال و اساس تخمین نفوس وزادت داخله (ولسوالی)
Total No of villages according to Woluswalis list	۷۷_ (۵۹)	مجموع قریه ها به اساس معلومات وزارت ذاخله (ولسوالی)

مجموع :	۰-۲۵۰	۲۵۱-۵۰۰	۵۰۱-۱۰۰۰	۱۰۰۱ - و اضافه از آن	
۷۷ (۵۹)	۵۲ (۴۸)	۲۰ (۱۰)	۵ (۱)	---	تعداد قریه ها
۹۳۶۲	۲۵۱۰	۳۶۲۵	۵۲۷	---	نفوس

ولسوالی تولک

Woluswali Tolak

Serial No - نمبر مسلسل	Vilage Name	اسم قریه	Population - نفوس		سمت وقوع قریه از مرکز ولسوالی wol centerDir.from	Map No - نمبر نقشه
			معلومات وزارت زراعت و آبیاری MAI	معلومات وزارت داخله Wol		
۱	Sar Dara	سر دره	۱۲۰	۸۰	W	۴۱۶B
۲	Takhreed	تخرید	۶۰۰	۱۰۴	N	-
۳	Kushkak	خشکک	۳۰۰	۴۸	N	۴۱۶B
۴	Chashma-i-Surkhak (Chshma-i-Surkhak-Sar Darah)	چشمه سرخک (چشمه سرخ سر دره)	۳۵۰	۴۰	NW	۴۱۶B
۵	Rubat-i-Guzar	رباط گذر	۴۲۰	۳۲	NW	۴۱۰F
۶	Chashma-i –Kham (Chashma-i-Makh)	چشمه خم یا چشمه مخ	۲۰۰	۵۶	NW	۴۱۰F
۷	Dahan Kabootar Khan	دهن کبوتر خان	۶۰۰	۳۱۱	SW	۴۱۶B
	۱.Kabootar Khan	کبوتر خان	۱۶۰	*	Sw	۴۱۶B
۸	Shorab	شوراب	۲۰۰	۲۴۶	SW	۴۱۶B
۹	Sang-i-Masheena	سنک میشینه	۱۲۰۰	۵۲۷	SW	۴۱۶B
	۱.Andarash	اندراش	۱۰۰	*	SW	۴۱۶B
	۲.Magul	ما گل	۱۱۰	*	SW	۴۱۶B
	۳.Darah-i-Magas	دره مگس	۲۰۰	*	W	۴۱۶B
	۴.Marghzar	مرغزار	۵۰	*	NW	۴۱۶B
۱۰	Khakcha	خاکچه	۶۰۰	۲۱۰	SW	۴۱۶B
۱۱	Iskeewan	اسکیوان	۲۴۰	۳۳۵	SW	۴۱۶B
	۱.Sarab Iskeewan	سراب اسکیوان	۳۶۰	*	SE	-
۱۲	Chashm-i-Miran	چشمه میران	۲۷۰	۱۲۵	S	۴۱۶B
۱۳	Kadro	کادرو	۱۲۳۰	۱۱۵	S	۴۱۶B
۱۴	Khwaja Seemin	خواجه سمین	۱۲۰	۹۶	E	۴۱۶B
۱۵	Kushgar	کشگر	۱۶۰	۷۹	E	۴۱۶B
۱۶	Sang Kar	سنگ کر	۲۰۰	۱۲۷	SE	۴۱۶B

۱۷	Sang Khalq	سنگ خلق	۱۴۵۰	۲۳۲	SE	۴۱۶B
۱۸	Ushtur Abad (Astur Abad)	اشتر آباد (استر آباد)	۲۵۰	۱۲۱	E	-
	۱.Rubat Zai	رباط زائی	۱۳۰	*	NE	۴۱۰F
۱۹	Guldan	گلدان	۶۰۰	۱۲۶	E	۴۱۶B
۲۰	Gazak (Gazak-i-Char Rah)	گزک (گزک چارراه)	۱۳۳۰	۲۵۸	NE	۴۱۰F
۲۱	Daroona (Daroonae)	رونه (درونئی)	۱۴۰۰	۱۶۶	E	۴۱۰F
۲۲	Sar Qol.	سرقل	۱۳۰	۴۸	NE	۴۱۰F
۲۳	Absh ekan	آبشکن	۲۵۰	۲۴۶	NE	۴۱۰F
	۱. Dahan Zargi	دهن زرگی	۳۰۰	*	NE	-
۲۴	Dahan Rubat Khwaja	دهن رباط خواجه	۱۲۰	۸۵	NE	۴۱۶B
۲۵	Warqa-i-Jawaja	ورقه جواجه	۳۰۰	۴۵۴	NE	۴۱۶B
۲۶	Gawkush	گاو کش	۱۰۰	۴۰۶	-	-
۲۷	Zarqa	زرقا	۷۰	۶۱	S	-
۲۸	Kotah	کوتاه	۲۰۰	۴۳۳	S	۴۱۰F
	۱.Dahan Kotah	دهن کوتاه	۴۰	*	NW	-
۲۹	Marghazar Zai (Marghzaye Daee)	مرغزار زائی (مرغزاردائی)	۵۰	۲۴۳	N	۴۱۰F
۳۰	Balooch	بلوچ	۱۰۰	۱۰۶	N	۴۱۰F
۳۱	Tagab Wa Ushnan (Tagaw Ashtan)	تگاب واشنان (تگاب واشان)	۵۰	۱۷۷	NW	۴۱۰F
	۱.Dar Band-i-Hazarah (Dara-i-Hazara)	در پند هزاره (دره هزاره)	۱۵۰	*	NW	۴۱۰F
	۲. Benafshan Gazak (Benafshaw Gazak)	بنفشان گزک (بنفشان و گزک)	۶۰۰	*	NW	۴۱۰F
۳۲	Khwaja Baimar (Khwaja Sayardye)	خواجه بیمار (خواجه صیار دای)	۳۰	۶۲	NW	۴۱۰F
۳۳	Khwaja Jang-i-Jaye Khwaja	خواجه جنگ جای	۱۸۰	۱۵۵	SE	۴۱۶B
۳۴	Char Rah	چهار راه	۷۰	۴۴۸	E	-
	۱.Nalo	نالو	*	*	SE	۴۱۶B
	۲.Char Khana	چار خانه	۸۵	*	E	۴۱۶B
	۳.Awyan-i-Chahar Rah (Adyan-i-Char Rah)	اویان چار راه (ادیان چار راه)	۷۰	*	E	۴۱۰F
	۴.Sang-i-Warasta	سنگ ورسته	۱۲۵	*	NE	-

۳۵	Khwaja Sar Khameen	خواجه سر خمین	۲۰۰	۳۸	S	-
۳۶	Nahala-i-Char Rah	نهاله چار راه	۱۷۰	۱۴	NE	-
۳۷	Taht-i- Tolak	تحت تولک	۴۰۰	۱۹۹	Center	۴۱۶B
	۱.Khwaja-ha	خواجه ها	۴۲۰	*	W	۴۱۶B
۳۸	Tangi Nabat	تنگی نبات	۱۶۰	۷۰	N	۴۱۰F
۳۹	Khameen khwaja	خمین خواجه	۵۰	۱۲۵	SW	۴۱۶B
۴۰	Klor Dai (Klor Dari)	کلور دای (کلور داری)	۱۳۰	۸۸	N	۴۱۰F
۴۱	Qandi	قندی	۱۲۰	۶۱	N	۴۱۰F
۴۲	Soofi-ha	صوفی ها	۱۵۰	۶۲	NW	۴۱۰F
۴۳	Darband Gazak	در بند گزک	۱۵۰	۱۷۸	NW	۴۱۰F
۴۴	Mashkola	مشکوله	۲۰۰	۹۰	NW	۴۱۰F
۴۵	Resh Buzan	ریش بزان	۲۲۰	۱۸۶	NW	۴۱۰F
۴۶	Kujaee Darah (Kuja-ee Dai)	کجائی-دره (کجائی دای)	۳۰۰	۲۸۵	NW	۴۱۰F
	۱.Karaiz Dai	کاریز دای	*	*	N	-
۴۷	Kushk Amin Dai	کشک امین دای	۷۰	۶۴	NW	۴۱۰F
	۱.Raizan	ریزان	*	*	N	-
۴۸	Shaj (Shakh)	شاج (شاخ)	۱۰۰	۱۰۸	N	۴۱۰E
۴۹	Ghar Dai	غار دای	۸۰	۶۴	N	-
۵۰	Ispi Farz (Ispi Seh Farz)	اسپی فرز (اسپی سه فرز)	*	۱۸۱	N	-
۵۱	Lahrak Dai	لهرک دای	*	۱۲۱	N	-
۵۲	Sam Sangi (Sam Langi)	سم سنگی (سم لنگی)	*	۷۲	N	-
۵۳	Khwaja Murad-i-Ganji (Khwaja Murad)	خواجه مراد گنجی (خواجه مراد)	*	۶۲	NW	۴۱۰F
۵۴	Guloo Gaw	گلو گاو	*	۸۸	N	۴۱۰F
۵۵	Dai Hazara (Dai)	دای هزاره (دای)	*	۱۶۱	N	۴۱۰F
۵۶	Dastasak	دستاسک	*	۶۴	N	۴۱۰F
۵۷	Oqab Khana	عقاب خانه	*	۷۲	E	۴۱۶B
۵۸	Kohna Char Rah (Kohna)	کهنه چار راه	*	۳۳	E	۴۱۰F
۵۹	Zargi	زرگی	۱۰۰۰	۴۱۸	N	-
۶۰	Sairak	سیرک	۶۰	-	N	-

کتبی که در نگارش این اثر از آن استفاده شده است:

۱ منهاج سراج جوزجانی ، طبقات ناصری .

۲ عتیق الله پژواک غوریان، انجمن تاریخ افغانستان ۱۳۴۹ .

۳ گویا اعتمادی ، تجمل و تمدن غوریان

۴ نجیب الله توروایانا ، آریانا افغانستان.

۵ علی احمد (جلالی) مطالعهء تاریخ افغانستان از نگاه عسکری . جلد اول ، مدیریت عمومی نشرات ستر درستیز وزارت دفاع ملی دلو ۱۳۴۳ .

۶ جغرافیایی تاریخی غور ، اثر پوهنمل عزیز احمد پنجشیری ، چاپ پوهنتون کابل .

۷ حبیبی عبدالحی ، تاریخ مختصری افغانستان ، جلد اول ، انجمن تاریخ ۱۳۴۶ .

۸ دائرة المعارف آریانا ، جلد پنجم ، مطبعه دولتی کابل ۱۳۴۸ .

۹ اروین گروتس باخ ، جغرافیای شهری افغانستان، ترجمه سید محسن محسنیان چاپ ایران ۱۳۶۸ .

۱۰ میر غلام محمد غبار . افغانستان در مسیر تاریخ چاپ ایران ۱۳۵۹ .

۱۱ غلام فاروق نیلاب رحیمی ، سیر تاریخی کتابخانه ها در افغانستان، ۱۳۶۱ کمیتهء دولتی کلتور.

۱۲ اعظم سیتانی . مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی ، مرکز علوم اجتماعی ، اکادمی جمهوری دموکراتیک افغانستان ۱۳۶۲ .

۱۳ بخش از تاریخ هرات باستان ، تألیف استاد فکری سلجوقی ، جدی و حوت ۱۳۶۲ .

۱۴ اطلس قریه های افغانستان ، معرفی واحد های اداری محلی ، جلد دوم ، پروژه مطالعات دیموگرافی ادارهء صدارت اعظمی حوت ۱۳۵۳ کابل .

۱۵ راپور سروی افغان اید در بارهء غور ، از سروی مشترک هکا ، افغان اید و کریشن اید ۱۹۹۸ میلادی.

۱۶ هکا ، -راپور سروی ولایت غور ۱۹۹۸ میلادی .

۱۷ راپور سروی UNIDATA در بارهء ولایت غور ۱۹۹۶ میلادی.

۱۸ کتاب احصائیه مرکزی ، تخمین نفوس کشور ۱۹۹۶ میلادی.

۱۹ ACBAR DATA BASE OF NGO ACTIVITIES جنوری ۱۹۹۹ میلادی.

۲۰ اطلس افغانستان ، ادارهء سروی و کارتوگرافی ، چاپ جیو کارت پولیند .

۲۱ اطلس تاریخی و سیاسی افغانستان چاپ ۱۹۷۵ میلادی .

۲۲ شناسنامهء افغانستان ، چاپ قم ایران اثر عزیز احمد دولت آبادی ۱۳۷۱ .

۲۳ روزنامهء سهار ، شمارهء ۹۸۳ مورخ ۱۲ مارچ ۲۰۰۰ میلادی.

۲۴ وزارت اطلاعات و کلتور ، نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی.

۲۵ الحاج محمد نسیم ، پروانه ، تاریخ غوریان ۳ جوزا سنه ۱۳۵۲ .

۲۶ استاد محمد رسول ، فگار ، راحت القلوب شامل شش رساله ، مجموعهء آثار و تالیفات نسخهء قلمی ۱۳۵۸ .

۲۷ انستیتوت هوا شناسی ، نشریهء ریاست ملکی هوائی ، کابل ۱۹۷۱ به زبان فرانسوی.

۲۸ سالنامه کابل، انجمن ادبی کابل، سال ۱۳۱۵ هجری شمسی.



نقشهء تقسیمات حدود اداری افغانستان

هم آهنگی کمک های انسانی
مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی

هم آهنگی کمکهای انسانی موسسهء غیر دولتی ایست که از تأسیس آن بیشتر از دوازده سال میـ
(مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی) یکی از بخشهای آنست که در سال ۱۹۹۴ میلادی تحت نام (دفتر مشترک)
گردید، هدف از ایجاد این اداره آن بود تا کمک های تخنیکی را برای موسسات عضو چون Afrane، CHA، SA
CoAR فراهم نماید.

در سال ۱۹۹۸ میلادی نام این اداره از دفتر مشترک به (مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی) تبدیل گردید که در چوکات آن بخشهای ذیل شامل شدند:

- واحد تربیه و یا ترنینگ
- واحد تحقیق و ارزیابی
- واحد سروی
- واحد ایجاد و انکشاف سیستمها
- واحد ذخیرهء معلومات

این اداره از آوان تأسیس تا کنون به اجرای فعالیت های ذیل نایل آمده است:

- دایر نمودن شبکه یا نتورک کمپیوتر در دفتر مرکزی هم آهنگی کمک های انسانی.
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم محاسبه(AIS)
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم پرسونل(ERMS)
- ساختن وبه بهره برداری گذاشتن سیستم دارایی های جنسی(Asset Module)
- ساختن و به بهره برداری‌گذاشتن سیستم معلومات مدیریت (MIS)
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم تنظیم مکاتیب (CoMS)
- ساختن و به بهره برداری گذاشتن سیستم ذخیرهء معلومات اساسی پیرامون نفوس ولایات، ولسوالیها و قریه های کشور(ADIS)
- مشکل زدائی (تربل شوتنگ) دوامدار کمپیوترها
- بسته بندی یا اسمبلی کمپیوتر
- سروی های منظم و بر وقت با اساسات علمی
- تربیه و یا ترنینگ افراد در بخشهای مختلف
- تجزیه و تحلیل اسناد مالی
- نشر کتب و رسالات:

به نشر رسیده:

۱. *کتاب سیمای اجتماعی و اقتصادی ساغر*
۲. *کتاب سیمای اجتماعی و اقتصادی غور*
۳. *رهنمای سیستم معلومات محاسبه به زبان دری*
۴. *رهنمای سیسم معلومات محاسبه به زبان انگلیسی*
۵. *رهنمای سیستم تنظیم مکاتیب (CoMS)*

زیرکار:

۱. *کتاب سیمای اجتماعی و اقتصادی تیوره*
۲. *کتاب سیمای اجتماعی و اقتصادی شیندند*
۳. *رهنمای سیستم معلومات مدیریت برنامه به زبان دری*
۴. *رهنمود تعلیمات حرفوی*

اداره در نظر دارد تا در آینده تمام سیستمهای تهیه شده را از زبان انگلیسی به زبانهای ملی ترجمه نماید.

عبدالناصر "رحیمی"
مسول مرکز تحقیق و پشتیبانی تخنیکی